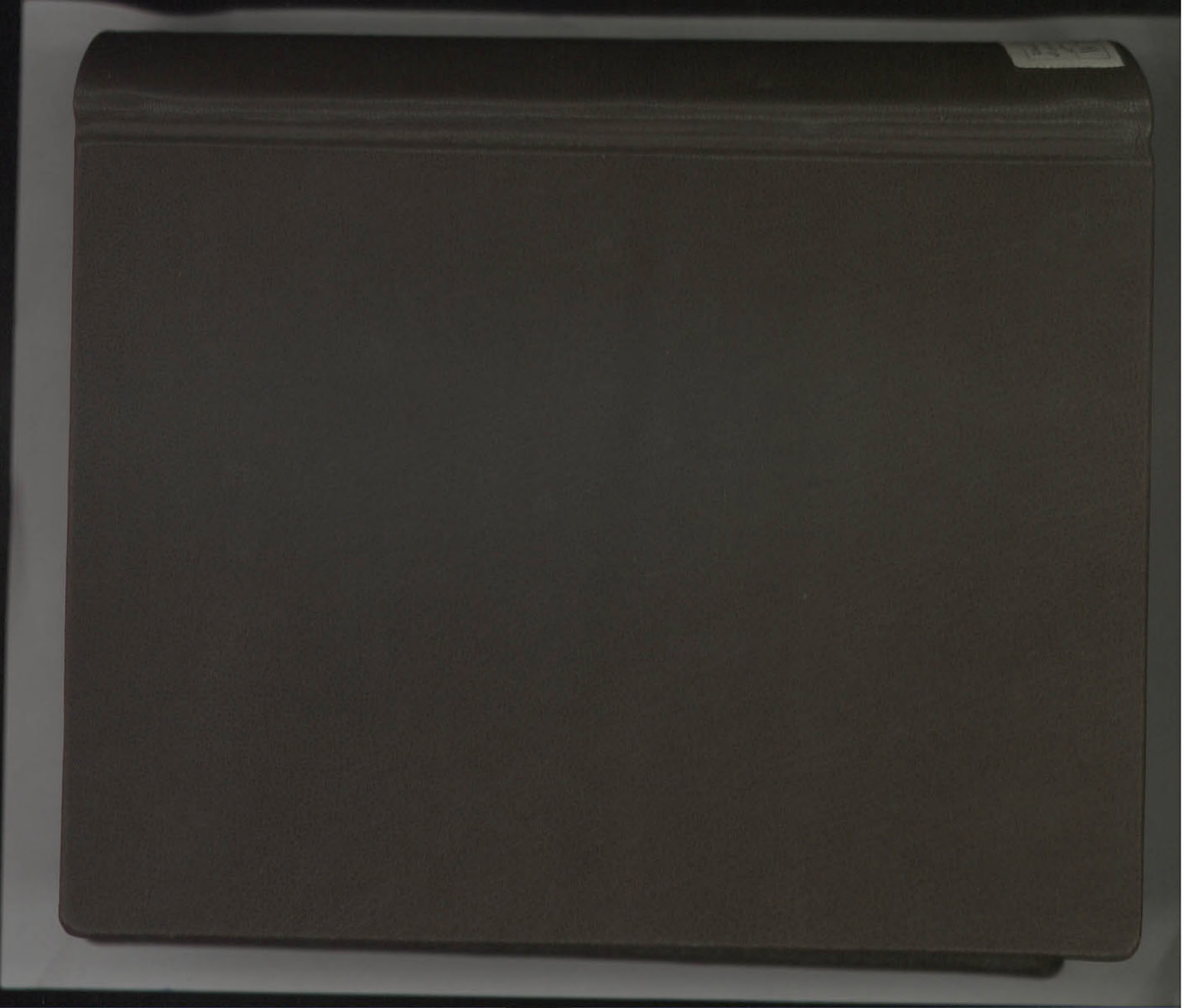

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۲۰۸۵۰۸
کتاب مخزن، مقتل، گنجینه الاسرار
مؤلف نورالله عمانی ساعانی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۷۳۴۳

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۲۰۸۵۰۸
کتاب مخزن، مقتل، گنجینه الاسرار
مؤلف نورالله عمانی ساعانی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۷۳۴۳

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۲۰۸۵۰۸
کتاب مجموعه مقتل ، گنجینة الاسرار
مؤلف نورالله عمان سامانی
مترجم
شمارهٔ نفسه ۱۷۳۴۳

۱۷۳۴۳
۲۰۸۵۰۸

نقل کرده‌اند که چون حضرت آدم را قبول فرمود بواسطه گریه نمودن بحضرت امام حسین
جبرئیل نازل شده و گفت یا آدم انظر الی ساق العرش ای آدم نگاه کن بر ساق
عرش چون نگاه کرد دید اسامی مقدسه پیغمبر و ائمه طاهرین را پس جبرئیل این اسماء مبارکه
تعلیم آدم نمود و گفت یا آدم بگو یا حمید بحق محمد و یا عالی بحق علی و یا فاطر بحق فاطمه و یا محسن
بحق الحسن و یا عزیز ذو الاحسان بحق الحسین چون اسم مبارک حسین بر زبان حضرت
آدم جاری گردید فی الحال دل شکسته و خاطر افسرده گردید و بنا گریه
نمود و اشک از دیده‌اش جاری گردید پس فرمود ای برادر من ای جبرئیل سبب چیست که اسم
تو را ذکر می‌کنم دل شکسته و دیده گریان میشود جبرئیل گفت یا آدم ولدک هذا یصاب بمصیبة
یتصغر عندها المصائب ای آدم این فرزند را مصیبتی خواهد رسید که گوچک میشود در نزد او جمیع
مصیبتها حضرت آدم فرمود ای برادر همان بیان کن تا ما از مصیبتهای او را که چیست حالا از من حضرت
جبرئیل مرثیه خوان و حضرت آدم مرثیه دار قال یقتل عطشانا بشط فرات و حیدا فریدا بلا ناصر
معین ای آدم کشته میشود این فرزند تو در حالتیکه بسیار تشنه است و غریب و بی‌کس و
تنها است و نیست از برای او معین و ناصری و کودکانرا با او آدم و همه او عطشانا و وحیدا و فریدا و ناصرا
و کجول العقل شده و چنین استغاثه کنند آه و مصیبتا جبرئیل گفت ای آدم اگر بدنی تو از فرزندان
فاطمی که میکوبد بای و ای از تشنگی و آزار کی یاد و بار هر تازه امر غریب و غریب خواهی دید پس گفت ای
آدم اکنون بشنو دیگر عطش حاصل میشود در میانه او و مرثیه آسمان مثل دود پس مثل
چیزی قال کیف هذا ای امین وحی خدا ای مطلع بر اجوبه بشنو مرا بگو که دود از تشنگی چیزی است
میدان مرگ آه و جبرئیل گفت از شدت عطش تمام عالم در نظر او تیره و تار گردد و من عرض میکنم تیره

کشتن عالم مثل دود همین معنا از تشنگی نیست بلکه کیفیه مانند علی اکبر جوان بیچاره حضرت آدم و شخص نظر
حقیقت بینش پاره پاره شده باشد و مانند عباس برادری هر دو دستش از بدن جدا شده باشد
یا دم آمدای محبان از شب قتل حسین اشک بسیار دیده از بهر جوانان آزاده حسین فطرتا این قدر خونش در
کرم الوداع ساعتی در فکر اسباب جوانان شجاع شد که بگیرد و داشت فقد ان علی اکبر میر که حضرت
داشت بر روی علی اکبر نظر که سر عباس کریان کرفتی در کنار کاه بشتی کاه بر چشم اکسوی فاک
غبار کاه فرمودی زیاری فرزند علیل کاه کردی مرحمت بنت بالوا و حفیل کاه بر دامن کرفتی مصر
مقتول مرا کاه دلجوئی نمودی غریب و کشته مرا با این حالت انه عالم در نظرش تیره و تاریک میشود
و قوه بصرش کم میشود و کمرش خم میشود و قوت را نوانش بر داشته میشود آه و اعطشاه و اماه
قال جبرئیل فیتضج الخ آه و ناله فغان ای آدم پس بر فرزند نوازیدن صدا کنند مانند سر کوسفند آن
ناز ظرف پشر روی بلکه از ظرف بشت سر او و با این هم اکتفا نمی‌کنند و بعد از رفتن او
اسباب و امتعه و بیتهای او را دشمنان غارت میبرند و امتعه او را سر مقدس میشود و اما سر
باوران او و زنان او آوه و فغان او را شهر بشهر و دیار بدیار میگردانند ای آدم هم چنین کرفتند ظلم
خداوند علاء فتبکی آدم و جبرئیل بکاء الثکلی پس حضرت آدم و جبرئیل این کریستند مثل کریستن
زن بچه مرده آه آه فاک سیاه بر سر ما و اهله ما از بعد احوال شهر بشهر بروان سرای مشهور در زمان که آفتاب
از روی انها کجاب انداخته و شده است که چون اهلبیت عصمت را و اهل کوفه میکرد مثلهای کوفه
از بزرگ و کوچک صدای خود را بناله و فغان بلند کرده کریه میبود ند جناب باقی معصوم امامی فرمود
صغرا ام کلثوم فرمودای بابی شعار ما کوفه وای از غلت امان از لام اطفال صغیر مثل مظلوم
ما ای اهل کوفه جور خاندان شما ای ما این کشته غیر شما چه ظلمی ما را کشید که کریه کنید بر ما

بعد فرمود ای اهل کوفه وای شما مردان ما را کشتید و زنان و کودکان ما را کریه کنند و حاکم
حسبان و شما خندند الذهب در زیر خاکستر پنهان کردند و ظاهر کردید چون ملاحظه کردند
دیدند که همه اسلحه‌های شهدا آورده و همه اسبهای تازیانه آنها در دست شما مشهور که زنان ملال اهم
بزور از دست ما بیرون کرده‌اند و ما را بدان فخر و تکبر و اتوانی تحریر و او بلاء بصحراء و احمد او علیا دا فاطما بر سر نعش
ما بعد از مبارک عزیز ذو المنن صاحب الکرب و المحن کلثوم کفن آقای مظلومان سلطان شهیدان
حضرت امام حسین بود و آن مانند شب چهارده نورانی و تابان مبارک بر اندام بلند بود
و شبیه تر خلق بر سول خدا بود و چون برادر مرده را نوان بر سر مبارک چون و بستر
نورانی را در اقفاده بدید بر سر آن شاهد چین بمقابل بلند کرد و بسر خونین او بچهره مجمل بر بالین
آدم هم مرثیه شک شد انشقت زیر مقنعه‌اش خون بجای اشک روان شد پس خود را
بجنازه محمل زد و اوی میکوبد و دم کاه آن از زیر مقنعه آن مظلومه جاری کردید پس بیمار کریان
و دست بدامن حضرت سجاد علیه السلام زد و عرض کرد یا بن العاصین امام حضرت خطبه او اخر مود و بعد از ثنای حمد الهی عرض میکنم ای اهل
کوفه ای طایفه بی‌حیا بی‌شناس بدبخت‌ترین فرقه ناس ای امت بیوفا کوفه
ای مردم مجانی کوفه من چشم چراغ عالمینم فرزند بلاکش حسینم من نوح غم و بلی
بدورانم و دیدم بر شبی هزار طوفانم ما نیم که شد زجور اعداء طوفانی ظلم شتی ما
تاراج غارت خانه ما برباد شد اسباب ما ما نیم که از جهالت سیریم در دست مخالفان
اسیریم ما نیم که طالب غارتیم غارت زدگان کربلائیم ما نیم که از جفای ظالمان بلویم
در بیابان بی‌سر و پا نیم جدم نه پیغمبر بود با نه نجلی پیشوا بود با شد یکی از بود اجر این بزرگوار
نیمیم کردید اسیر دشمنان کشتید حسین نوجوانش از جور معاندین دین دادا فریاد

زاهل کوفه فریاد ما فیستعلم الذین ظلموا ای مقلب منقلبون و ما کنتم بظلام
در وقت ملاحظه حضرت آدم و حوا چون حقتعالی توبه حضرت آدم را بواسطه توسل
بخمسه النجبا بجنه کریمه قابل شد آن حضرت از شهدا قبول نمود و خطاب کرد که ای آدم
بر و طلب جوانانی که این مصیبت بتو بوده از ایشان بخواه تا با هم بنالیم و از ایشان نیز
شفاعت کنند و چون حضرت آدم و حوا با هم مقابل شدند پس دست در کردن یکدیگر کرده
و عنی کریسته تا دل ایشان آرام کرفت و بعد از ان وضو ساخته و مشغول عبادت کردیدند
و بعد از عبادت ساعتی با یکدیگر نشستند و از یکدیگر احوال کذشته را پرسیدند و حضرت
آدم ذکر زمین کربلا و قصه زخم شدن پای مبارکش و حکایت شناخت که با زیر هم میدان
کرفته شده بود و از سیلی ظالمان کم سیاه مظلوم کرده و انتقام اعنی امام عالمین نور دیده سید ثقلین
حسین و ستمهای ظالمان را بجوانان بیان نمود و کیفیت تشنگی ان لب تشنه مظلوم را مفصلا ذکر
نمود پس حضرت حوا نیز در تعزیه آن بزرگوار تا صدا بسیار کریست و بعضی بی‌شمار بر فلان
کفتند که دیدند کویا حضرت آدم بر مصیبت مردان این بیت و جناب حوا بمصیبت زنان کریه
منظور ندکویا خاطر آورد در آن زمانیرا که عبور بسیران آل غالم الانبیاء قتلکاه افتاد و چون نظر
ایشان بآن بدنهای بی‌سر و پاره پاره شهیدان افتاد دفعتا صدا بناله بلند کرده و
سیلهای اشک غم بصورتهای پر الم زده خود را از شتران مثل برک خزان بر روی صحرا
کشتکان انداختند و بهر یک خویش جان شهید بنوحه نالیده و وداع میکردند مثل
اینکه غریبان و بیکسان خاندان حسینی بسر مزار شهیدان راجون مروان در بر شهیدان

مجلس پنجم

در رفتن دادن زین اسب نمودن فرزند ساقی کوثر اهل کوفه را چهار دفعه و طلب آب نمودن از ایشان نیز چهار دفعه

اعوذ باللّٰه من الشیطان الرجیم

السلام علی آدم صفوة اللّٰه و نوح نبی اللّٰه و ابراهیم خلیل اللّٰه و موسی کلیم اللّٰه و عیسی روح اللّٰه و محمد حبیب اللّٰه و من بینهم و من النبیین السلام علی مولانا امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب صاحب المناقب و الفضیلة الباسل العظیم الساقی المؤمنین من حوض الرسول السلام علی سبطه الذی سقی اهل الکوفة و اروا هم حتی نهلهم و رووا هم فی اربعة مواضع و استسقی منهم الماء فی اربعة مواضع و منعوه منه و من عیاله و اطفاله فقالوا لا نوفک من الماء حتی تذوق الموت و علی اهل الکوفة لعنة اللّٰه من الان الی یوم القیام **فنقول**

مضمون حدیث از فقرات خطبه این است که سلام بر آقای ما امیر المؤمنین باد که در روز قیامت ساقی مومنان از حوض کوثر رسول خدا و سلام بر سبط او ان کسی که آبداد اهل کوفه را و آنها را سیراب نمود در چهار جا و از اهل کوفه نیز آب طلب نمود در چهار موضع و این فقره اخبار از آن دارد که بر ان مستولی و عالم بدانند و بلکه بر اهل اطمار لازم و مذاب نماند و بر علی سبیل التذکره چهار دفعه اهل کوفه را آب سیراب نمود **و اما** از حضرت صادق مرویست که اهل کوفه بخدمت حضرت امیر المؤمنین و از تنگی باران شکایت کردند و گفتند عدالت آنست که خدا و ند عالم باران رحمت نازل فرماید تا زنده شویم و تنگی نباشد فرمود جناب رسول خدا و وصی برحق او هم که از خدا و ند خواهیم که

دل وای بسکه دلدار ما هست هیچی ده که سوی هیکل کشد یا شیشه از معجون کنه عصفانشد
ترکند زهر هلاهل در لبش را سیر چندم رفق رمح یا شیشه را کز دیگر دنده دیه از جان
باشد میرود سوی دیه تنگین آخر باشد ای ملعون بشر بر این طفل سیم بی پدر خون بکر دادند عوض
دیدار پدر نا مدارش بوسه لعل و زر نهای یا سور راضی هست و نو لعین رو سیاه اورا منع دادست
سیکمی بگذارد تا دیدار آخر بر رود واضع یا بی بس خود با جسم صد پاره لی سر بر رود الا بجا نش نمود
دیدر بچه رفع و کوی بر بده رادو داع یا بطلا آن طفل بی مادر سلام خواند وقت بعد از این دیگر دیدار
پدر برای این مظلوم ممکن نیست و جناب سکینه مظلومه منصوره در رد دی نفس محزون آشفته مدد
ناله و حسنا و ابتاه و اعطشا ما بلند کرده بر آن نعش شریف عرض حال مینمود
هنگامه محشرست اینجا برخیز بر زنه جای خوابست برخیز که جسم تست مجروح سوزنده
به آتش آفتابست برخیز که لشکر اندر ان دشت چون رخسم تن تو بی حجابست
برخیز که ما کسی نداریم غمخواری بیکسان تو نیست برخیز که جز بادی ما دانه کف لشکر
طنابست در بدون ما محتاج شام برخیز که شمر در شتابست بیگر سوی زینبت که او را
بر چهره ز آستین حجابست برخیز که روی نعش اکبر لیلاز شرار دل کبابست برخیز بسان
با صغر آی چشمان ربابه پر ز آبست برخیز ببین که چشم بیمار از تشنه گریه چون سحر آبست
بس شعر از بهر نعش از شقاوت و عداوت دهنه ای را مرد و زن بوطه بر منوده و لگد بر جناب صمد علیا
عصمت دستر کبری نعش را نشنده و هنا ک بیشه خاطر نعش مقدس و پیکر رحمه لطیف
مطهر بدرد و لا بتا برسش صدا کرد الا لعنة اللّٰه علی القوم الظالمین و ما خیبن اللّٰه
غافلا عما یعمل الظالمون

که ما را بکنان ما از لطف کبیر و کرم غمیر خود بخشاید و باران رحمت بر ما عاصیان نفرستد آنگاه
جناب بحضرت امام حسین نظر خطاب خود که ای نور دیده بر خیز و دعا طلب باران کن از برای اهل کوفه
مناسب نیست که بفرماید بگو قتی اهل کوفه از خجالت بیرون خواهند آمد در وقت احتیاج و اضطرار
تو یعنی در روز نظر عاشورا الا آنکه پس حضرت امام حسین برخیزد حمد و ثنای حضرت تعالی بجای
آورد و صلوات بر پیغمبر و آل او فرستاد و دستهای مبارک را بسمت آسمان گرفته
میدانید کدام دستها بود آن دستها که جمال لعین یوم روز عاشور کرد الحق کرد و لجلا حضرت امام
حسین دعا می را اعلا درجات فصاحت و بلاغت انشاء نمود و طلب باران برای اهل
کوفه از پروردگار خود نمود هنوز از دعا فارغ نشده بود که باران از آسمان بارید قسمی
که اعراب از بعض نواحی کوفه آمدند گفتند رود خانها را دیدیم که آب از آنها جاری شده
بود و بر یکدیگر موج میزد دو روز دیگر وقتی که همای شوم لوای نشان امیر مومنان در هوای عزم
صفین بال افشان بود و در عرض راه آن دو الاجناب در بیابان بی آب نزول فرمود
بعضی از سپاه از ان لشکر از بی آبی بحضرت امیر مومنان بحضرت امام حسین
فرمود ای جان پدر یا حسین بعضی از کرامتی که پروردگار عالم تو را ارزانی داشته اظهار فرما تا ان
وقت در دست مبارک آنحضرت سید الشهداء همان کوچکی بود بر زمین نهاد و نا گاه
در حالی رسید شده قدر بر گنبد بزرگ و میوه بسیار آورده و نهایت خوش لذیذ و خیلی
بزرگ و فرم کرده که سایه ای تمام لشکر را احاطه نموده و در زیر آنه چشمه آبی در نهایت
شیرینی و صافی جاری گردید بحدی که جمیع لشکر جویها روان کردند های بسیار
ظرف از میوه آنها خوردند و بکلی سیراب گشتند که دیگر هیچ احدی میوه و نه آب

کرده روا نباشد مرا شهید نمائید ولی ناراسیر کنید پس مظلوم خاص آل عبا بنزد الطفل آمد و از جان خود نا امید گشته گفت السلام علیک یا اخی ادرک سکینه خاتون را تسلی داده باشد بنمود مجلا پس اصحاب آنحضرت در مقام مهمان نوازی حب الامر قدر قدرا بانظور رسانیدند که شامل حال و شمه از دست چاشنی طفشه را و ظرفها پر از آب نمودند پس اسبان خود را نیز آب دادند بعد از آن خیمه ها را بر پا نمودند پس همه اسبان را باد و آب دادند و بعد از آن خود آب خوردند و وقت عبور از آب بیت از قتل گاه شنیدند ان از گریه اهل حرم حسینی اسبان نیز گریستند بحدیکه تمامی اسبان از آب چشم خود تر شدند گویا با هم میگفتند که اسبان آن کسانی میباشند که در رفاقت تشنگی در ظهر عاشورا در تشنگی و حرارت هوا ما را از آب سیراب نمودند علی الخصوص اسبان خود من طغان سکوبه من را در آخر شکر خریده بودم چون امام تشنه لبان بنظر مرحمت تشنگی مرا دیده فرمود دلجوئی اسبان خود را از راه حمایه آنچه پس من هر چه کردم نتوانستم و آب بخورند من مرکب ان امام با کرم و مروت دیدند که من نمیتوانم آب بخورم پس انصاف خود را خواسته دهن را به راکب دادند من از اجابت من کرده اسبه من آبخوردن سیراب شدم لاحول ولا قوة الا بالله ان مرجعت امام کاه و آخر شقاوت کافران بنحوی بود که فریاد تشنگی را العطش اطفت عصمت کوه با آسمان میرسید از نظر آب مضایقه مینمودند، نمودند و بود و همه سیراب میگشتند، خانه بخانه سبیلها میگردیدند، زنان تشنگان هنوز بعقوق میرسند، فریاد العطش بآسمان میرسانیدند، امام امام تلطف و مرحمت با ایشان آب میداد و از محنت تشنگی خلاصی میداد و در آنحا فران بحوض آن شیشه های آبدار بر بدن شریف باز برده و فاطمه زهرا ی از هر میریزند و او را بالای تشنه مظلومه گردیده و او اسبهای ایشان از اسراب میخورده و ایشان طفل شیر خواره او لا آب نمیدادند بلکه ایشان خبر مظلوم

مانکش میرفتند ایشان میدانستند که آب از او طلب نمائیم ناچار اسیر اب میکردند و آخرت هر چند ناله و عطشا میکرد دوم چه میفرمود دیگر ترا بآن ایشان بگیر تشنگان جوانی نمیدانند ای عزاداران مستمند بر که فرزند صغیر و شیر خوار دارید و او را بنزد پدر بفرستید که آن حضرت چهار دفعه آب اهل کوفه آب خواست اول وقتی بود که فرمودند باین سعد ابتر ملک فی ثالث فصال از انجور فرمود الظالم بحرم از تشنگی کباب شده اسقونی شربة من الماء ای همرت ولی حیتان بگوشه آب بمن و سعید ابن سعد ولد الزنای روسیاه در جواب گفت با بادشاه کم سپاه، کلهب ای حسین ابن مطلب تو هرگز آبرا نخواهد شد و دوم فرمود الطفل صغیر خود علی اصغر را میاندیدان آورد و اهل کوفه آطلبیه فرمود القوم اگر بقول شما من که کار م آما این طفل معصوم را و کناه نیزار پرسشود طفرا بی بیان بگناه همه از هیچ طرف جواب بآن مظلوم و غریب نرسید فرمود هیهات ما کوفر زیه از اهل هیچ نیستیم، باز اولاد علی ساقی کوثر نیستیم، چشمه و طبرانی امروز سیراب نمودن را نیستیم، تشنه لبم اگر در وشن و طبر گز نیستیم، اصغر م کرده لبهایش کبود از تشنگی، ای مسلمانان مسلمانم و کافر نیستیم، ناکاه حرمله بن کاهل دلاور ناهیری از کمان کین را کرده بر حلق آن امام زاده معصوم رسیده و کذر کرده بیاروی شاه تشنه لبان آمد و از نخست کین به تیر ستم از کمان کذشت، تیر از کاوی اصغر اصغر جان کذشت، بکذشت چون از حلق علی اصغر بگذشت بر دست ناز پرورد رسول تیر، آن طفل چون نم هشت زبان بتکلمی، بر روی باب کرده بحسرت تبسمی، یکان بگفتن وی چه در خوشش باب رفت، پستان جان کرده و بگفته و خواب رفت، پس آن طفل معصوم در روی دست پدر بزرگوار شهید شده و مرغ روحش بشاخ سدره جنان پرواز نمود پس آن سید مظلوم آن طفل معصوم خود را بروی دست کرفته عنان ذوالجناح

همیاره در پای این او، اشک آه ناله بیماران بکطرف، بکطرف اهل بیت در چیها در رکاب آه و فغان بکطرف بیم سواران بکطرف، نفس بگسو جاکاک، یاران بگسو خاک، بکطرف داغ برادر جگر یاران بکطرف، پس آن حضرت عزیز ذالمن صدای بلند فرمود که آیا در حرم کسی باشد که رحم کند بر آل پیغمبر ضعیفه اکه بر کرده باشد، و آیا یاری کننده هست که یاری کند فرزند بتول عذرا فاطمه زهرا را، هیچ کس جوابی نداد بجز شیعیان و عزاداران ازلی و ابدی که جواب میدادند حضرت عباس زنده بود که جواب برادر را میکفت لبیک لبیک بکو بر تو یا علی اکبر یا سلام و عنان دهنه کوه الغرب و حیدر یاری نمایند پس از آن ندا و دشنیدن جواب از القوم هیچ یا و فیه دیکر برای اتمام حجت فرمود ای لشکر قوم دون من کاین چنین امر و زخوارم، تو کل کرد از پیغمبر غرر کرد کار کرده آکاهید از قدرم کنون و ادنیه مدرم، کر بین مصطفی اقرار دارید او دست جدم، کر حجت مرتضی پدر او بود باب کبارم، این به ضم بهت و به پیر حمی بهت ای میرحم قوم ما باین زنان از تشنگی جانهید اطفال زارم، رد و بید القوم نار و در فرنک بکنم و باین حال حزین با این خیمه ای خالی ترک جانب اکبر خوانم بازکشت، داغ و نادی کاتلم بر ده از کف اختیارم، بر شانه ای رفته از چشم بردن از مرکب اکبر نوجوانم، رحمی آفرین بر دیده های اشکبارم، کو فرمود القوم بکجا از آفرات بین تشنه بر بید کی بسیار تشنه ام ای بمرد تنها از تشنگی ملاک خواهید شد و حال آنکه آفرات در مهر و مادر مهت جرعه آبی با مظلوم مرا دند حضار م در دیکر آنحضرت با لشکر دیکر سوخته دل پژمرده از فرات جوانان از بالای ده الجناح بر بدن کرفتار آمد شد. بلند عزیز

فقال مثل لها اسم غیر هذا الاسم فالوا نعم ثم قال الفاطمة فقال امام مثل لها اسم غیر هذا الاسم
قالوا نعم شاطی الفرات پس فرمود غیر این اسم دار دعرض کردند نام دیگر عمود پس الحضرت
فرمود آیا غیر این اسم نام دیگر دارد عرض کردند بلی غیر این پر بلای کربلا غیر مسکونه دراین وقت آن
حضرت بخیمه گردد راهی سر اندل کشید بیت چون بزین هاله فرخنده رسید مهر بر کنگره
فرات تالب محمل رسید ناقه زرفتار مانده بازمنزل رسانید قطع منازل گذشت طی مراحل رسید
بهر زنان جهان قرعه فکند اسمان دردو الم قسمت زینب بدل رسید تیره غبار زمین رفت بکوخ
برین مهر شهید اندین مژده فاتل رسید زندگی دخترتی هر دو برابر گذشت دردو بلا و اجل هر دو
مقابل رسید گیسوی زینب زخوف درهم شکنه شد بازوی کلثوم راقیه سلاسل رسید چون
آثار ارواح پاک وارد آثر زمین هولناک شده حضرت امام فرمود حی والدة ارض کربلا دو
ضع سفک الدماء هنا مناخ رکابنا ومحط رحالنا ومقتل رجالنا وفرمود اندیشما بجا چه کل قوم
سوذ از ظلم چاکیاک ایجا قدم چه سرد بیفته بروی خاک ایجا نخون خواهش خورد خونه اکبر
از تن جدا کشند دودست برادرم زینب شود اسیر بدست مخالفان کرد دبسوی شام
روان هم چه پسران پس ای مبارک از مرکب بر گرد اینده فرود آمد وچون قدم بر تقرنده
لولاک لما خلقت الافلاک نخاک کربلای برسید فی الحال رنگ آنخاک زرد شاک گردید
وغبار زردی برخواست برمحاسن شریف آن بطله دیندار شست واز کتاب نخبة
المقال چنین نقل شده که حضرت خامس آل عبا فرمود ندای برادر باجان برادرم عباس وامیر دودیده
ترم علی اکبر ای فرزند رشید برادرم قاسم دراین زمین جای کوه دالی پید اکنید تا که جسمهای مجروح را
در انجا برپا نائید علیا جناب فخر نقاب زینب خاتون عرض کرد ای برادر باجان برادرم بدرم جناب

امیر المومنین

امیر المومنین هروقت که بکنک طائفه بید نیان تشریف میبرد نه شنیدم که مغلوب شود اصحاب
خود را که خیمه وخرگاه در جای بلند نصب نماید جناب شما برعکس این سخن مفرمائید الحضرت گریست
گریستن شدیدی فرمود جان خواهر راست میگوئی ولاکن سبب آن است هردیگر بدرم مغلوب
امر مغلوب فرمود بجهة اینکه همیشه بدشمن غالب بود ومیدانست که فتح خواهند کرد ومن میدانم که
مغلوب خواهم شد وامیطور میگویم بیت جان خواهر بلندی ترزم خمه تو زاکه داغ غم دلرا نتوان نهفت
کنی ترسم از نجه نخم چاک زنی جامه جان زیر تیغ نظر بانی صد پاره کنی ترسم
آندم که بردشمن لب تشنه ستم نتوان چاره درد دل چاره کنی ترسم اگر کشتن من دیدی
زاده سعد تاب ناری که نظر برلی دلفگار دکنی ترسم آندم که فتد قامت اکبر دخون
آتش از خیمه برون جامه بتن پاره کنی ترسم آندم که خورد تیر بحلق اصغر ماز علم تاب ناری که
نظاره کنی وزین گونه میگویم تا این بیت قصه براد و متمان نفرکنند آن مظلومه مقصوده
این کلام جان سوز را از برادر والا تبار خود شنید فریاد گریه و واویلا و واعطشا و واعطشا بلند گرداز
گریه آن محنت دیدگان همه اهل بیت سراد قات عصمت بنای زاری و فغان گذارند پس
امام مبین اهل حرم عصمت وعفت را با فرزندان وبرادران خود را جمع نموده دیر روی بساط
پیغمبر خدا گرد وساعتی گریستند پس روی مبارک الوی آسمان نمود عرض کرد ای
پروردگار ما مسلم حضرت پیغمبر تو وعلی امته علیه الهاویه برما ظلم کرده ما را از حرم رسول خدا بیرون
نمود ند و برما جفا کردند وند اخی ما را از ظالمان نستان وا اجبت نیز مکه بدوازی مخلوق
شده ند پس جناب خاتون معصوم ام کلثوم عرض کرد ای برادر جان این چه بادیه بیهوده
ناک که خوف وبیم عظیمی بردل من جای گرفته وهر ساعت چاشم اکحضرت بادیه

در زمین کربلا بر بلای بیست دفعه نیز در شام محنت انجام ویران

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علی خامس اصحاب الکسا السلام علی وحید ارض البلاء السلام علی مقطع
الرأس من الاقفاء السلام علی مقطع الاعضاء والسلام علی مسلوب العمامة والرداء السلام
علیک یا اباعبد الله وعلی اختک زینب الکبری بنت سیدة النساء التی جعلت البنای و
الحرم حولها للویل ترنک والبکاء تبکت علیک مع استیاء وبکت من بکاهن من کان فیها
حتی تناظر دمع خیل الاعداء علی جوانبها ولعنت الله علی اعادیهم الاشقیاء فصل حاصل
مضمون بعضی از فقرات سلام این است که سلام بر تو باد یا اباعبد الله و بر خواهر تو زینب باد که
در مقر خاطر زهرا است آنچنان خواهری دفنی که عبور شن با اسیران آل محمد بر قتلگاه افتاد پس هم
اهلبیت را باطراف خود جمع نموده بگریستن در عزای تو وبهمراه اسیران گریه کرد بر تو چنان ناله کرده
وناله نمود نکه رود ست ودشمن وهر که در آن سرزمین بود بهم گریستند تا آنکه دیده ها شک خونبار
اسبان مخالف میریخت برسرهای ایشان جناب زینب خاتون چهار دفعه علنا ماتم زده
اهلبیت را باطراف خود جمع نموده بگریستن در عزاداری برادر مظلومش اول در وقت ورود
ونزول برزمین کربلای پر بلا بهمین اجمال چنانچه در بعضی از کتب مراثی ذکر کرده از
تحمیل بر طریق استان بوده باشد که جناب فخر نجاب زینب خاتون بصنوای خسته بدست برادر عالی
تبارش عرض کرد ای جان برادر این کنیز استا دختم که پیه مصیبتها وارد خواهد شد اینسته عادت بگه

کرا دم دیده اهل بیت را جمع کرده و عزای تو را برپا نمایم یا دلخواه و خالی از کوفیان رد سیاه بر تو و بر سایر جوانان خشک خود را جاری کرده و آه خود را بلند نمایم پس ان بزرگوار آن داد حلقه ماتم زده مرد و زن ناله و واویلا و شیون بلند کرد و بیت ای بخون غرقه زغم غرقه خون من دل از سوی باین کرد سوی تو به بینیم غذارا * تو شه کشور ابجاد و شها نند کرد بیت * چشم امید به سوی باین کرد سوی تو بود و شاه ولگدارا * آب مهریه زهر داد تو تب تشنه ای جان * صعصعت بود نه ام چه دارین کار فضا را * از پا فکنند تو را تشنه لب اندر لب دریا * ای سایل تو بخشنده و جاب آب فگارا * کار کرند نه همین نوک سنان بر بکر تو کرد و سوار ام جهت بلکه شه قدارا * عمر اگر خواست نشنده روی سنه پاک * خنجری داشت چه میکرد دگر بکچه پارا * بهر انگشتری انگشت نوازند بریدند بلکه ناظم ستم فرقه بی شرم و حیارا * بود از عدم ای کاش نبند قسمت زینب * تا نبیند بچشم و نشنود گوشها از گریه جان سوز اهل بیت رسین و زنان عزا دار آمدند و این حلقه ماتم اول حلقه اهل بیت بود که گذاردند گریه زده و شه که زنان عزادار عفت و جوانان بنی انس بکی گریه و زاری نمودند

دوم حلقه ماتم ایشان بود در وقت ورود به قصر کاه

بچه حالت اگر بان حالت باین مجلس داخل شده مدعلم سینها چاکها میکرد چه دسم از بر سینه و سیه بر گرد جوانان شسته شده دسم اوقات بریده شده و جامه ها سوخته و زنان غارت شده و گیسوهای پریشان و دیده های گریان گم جناب زینب خاتون با سایر اهل بیت مرحوم در دور بدن یار بار یار امام آخر حلقه ماتم زده مشغول عزاداری مشغول گریه بیت * در حرکا و چون رد آگاه روان فتاده * شور و نشور و اهمه را در کان فتاده * هم پاکت ۱۱ غلغله در شش جهت فگنده * هم گریه بر ملایک هفت آسمان فتاده * هر جا که بود آهوی از دشت پاکشیده * هر جا که بود طاوسی از آشیان فتاده * شد وحشتی که شور قیامت بباد رفت * چون

چشم اهل

چشم اهل بیت بران کشتگان فتاده * هر جنده بر ن شهید چشم کار کرده * بر زخمهای کاری هر یک از ان فتاده * ناگاه چشم اختر مهر اور آن میان * بر پیکر شریف امام زمان فتاده * بی حسین یار غمخوار ما * حسین ازاد * سر زد جهان که آتش ازاد در جهان فتاده * پس بازبان بر کلان آن بضعة الرسول رو در مدینه کرد که یا ایها الرسول * این کشته فتاده * بهامون حسین تست * این صید دست و پا زده در خون حسین تست * لاکن بیدنیان کوفه وکاخ فران شام ویران شده از خاست ولد زنای که دانست اضافه بود که اشتند که آن مصیبت زدگان وادی کربلا و ان غمدیده گان بر بلا گان وادل پر شعله سوزان خاک خون غلطان خود را وداع نمود و هر یک از ان جسمهای پاره پاره ان کریه مانده و بشوق نمانده بگاه بیت نمایند و قصد ی بعزب بازبانه بعد نموده و بر شتران سوار نموده و بسیری بجانب کوفه روانه شدند چنانکه در گفتگو خواهد شد ان شاء الله تعالی و در مجلس چهارم ذکر کنند ان شاء الله تعالی

حلقه ماتم انبیاء زرشتاغم فرجام و ویران شده بعد از رخصت دادن یزیدیان

معاویه علیه الهاویه آن وقتی که اهل بیت رسول الله را مخیر کرد و نید باین توقف در شام و مراجعت بمدینه منوره الامام و حضرت شهید اسیر مجم و عرب بانوی دارین جناب زینب خاتون فرمود که الحال برنه اول هجوم بیمار اوان باشد که متزلزله برادر مرا بگیرم و در عزای آن مظلوم نوحه و ندبه و شیون نمائیم بگاه که ما را بعد از شهادت برادر فرصت ندادند که گریه و عزاداری نمائیم یزید طعون لعین معنی را قبول کرد بعد از ان جناب زینب خاتون فرمود که در خارج سرای یزید جایگاه مناسب جلیل باشد برای تعزیه برپا نمایند و زنان بنی هاشم و عشرت مهاجر و انصار که در شام ماندگار باشند که مجلس تعزیه در نزد اهل بیت رسالت حاضر باشند و در گریه و زاری ما بایشان موافقت نمایند و در همین اثنا فقاد مجلس عزا سرای مبارک شهدا را بجوار خانه ماتم سیدنا یزید علیه قبول کرده

گفت انچنان بعید گنبد جائی که فوج عزای جناب سیدة النساء آنجا معین نموده و دائم گردد که در آنجا مجلس مناوی منعقد گردد که بتوانند بعزاخانه حضرت امام حسین بروند و ماذونند پس تمام بنی هاشم که در شام غریب بودند از ان محاجر و اطراف زیور و زینت های خود را کنده و لباس ماتمی گرداند همین روز دوم بعین حقیقت درست کرده بودند پوشیده و سامان عزا در کردن دیگر گریه از حوصله حال بیرون کرده با بیانات اجتماعی بسویه گنان و سویه زنان و داخیا گویان بعزاخانه آمدند و از اطراف آفتاب عصمت و طهارت سیدة النساء سلام الله علیها تمام حاتون زینب خاتون و سایر محدثات عفت اهبیت در نگانه عزا فرا اسباب عزا برپا کرده و سامان داده و مجموعه پیکنا گاه اهلبیت سابقت قدسی از آن ماتم سرا بیرون نرفته بود که زنان بنی هاشم و سایر عشیرة و انصار و دختران ابوسفیان بآن عزاخانه در آمدند مصیبتی و شورشی برپا کرده و گریه مجموعه و ناله و شیون بسرودند که آفتاب عالمتاب را دود ماتم تیره و تار نمود حیث گرگندی آمد برپا و مهیا بجانب کرب و بلاء گوی حسین را که بنوا بن جلین * قاعده مهد و طریق وفا * تو بخیان زینب محزون بشام * تو الم فارغ و ما مبتلا * جای تو اندر بر جده و بر ام * من بخت خوابی و سر در غا * دست تو گشوده بگیسوی خود * بانوی ما بسته همه در قفا * گفته تو پر روح الامین * دخت خراب است مرا منگذار * با همگی ساخته ایم لیک نیت * طاقتم از غلظت اهل جفا * وای که خواهش بگیری کنند زنان عیال تو گرده و غارت زینب خاتون زالم بیم جوئی * چند ز بهر بندیه بیهوده در تو اده و مرد بیت که تخت رود زیر پا * روز حساب غزا از بهر گوشه مهتاب * بود جان سوزی و خونخوانی در شام ویران بود که کسی یاد ما دارد و پذیرفت لاکن همین جناب * دون قیامت شعله امت فاطمه زهرا در آنجا بود که زنان بی پریشان و دو هزار دیده گریان اهلبیت خود را به وحوش جمع کرده و فریاد ناله و هیهات و اسفا شهید

و اعطشا و بگشده و جیحان جناب امام حسین فرزند و نور دیده خود را در بر گیرد و بگنج حسرت و گریه و تحیر از روی ایشان پاک نماید و دست مرحمت و بیم نوازی بر سر و روی آنها بگشده و در بیعت غم و الم با ایشان یاری کند چهارم حلقه ماتم ایشان بود در سر قبور شهدا بعد از انکه بزیده ولد الزنای ستمگر اهلبیت سنگدل بانوان رجوع بمدینه طیبه حضرت رسول الله داده و نعمان بن بشیر یا انکه بشیر بن حذلم را همراه اهلبیت نموده آن قافله غم شرعا م از شام محنت انجام روانه جناب مدینه خیر الانام شدند هر شبگیر براه میافتادند بشیر با توالج خود بکمال رعایت ادب بقدر مسافت بکمیل راه پیش میافتاد و با در عقب میماندند تا اهلبیت رسالت هر منزل که میرسیدند بساط تعزیه می گستردند و محفل غم و مصیبت میاراستند و هم چنین در راه و قبل منزل مشغلی بغیر از گریه کردن نبود از گفته بشیر با اتباع خود تا بالعقب میماندند * در وادی ابن طاوس * چون بکجه و عراق عرب رسیدند در انجا راه دو عراق از هم دیگر جدا می شد جناب زینب خاتون از گشتداران پرسید که راه دست چپ بکجا میرود عرض کردند بکربلا و کوفه میرود ناگاه از زبان بشیر بعقب مانده بود بانوی دارین جناب زینب خاتون فرمود که ما را بکجا میبرید بشیر پرسید چون بشیر رسید از نصب توقف اهلبیت گفتند جواب امام منتقم آنین تو را می گشید فی الحال خود را به پیش کجاوه آن بانوی عصمت رسانید و سلام کرد و منظور مرحمت و سلام فرمود ندای بشیر بغرض امنیت که ما را از راه گوفه ببری که عبور ما بکربلا شهیدان افتد تا اینجا از زیارت گیم و در سر قبر شهیدان بگام دل بتالیم زیرا که در هنگام اسیری ما را نگذاشتند که بگواطی ناله و نوحه و ندبه بر شهدا خود تا نیم این بشیر راه کربلا را پیش گرفت بر اثر او روانه عراق گردیدند و هر قدر ان

دشت غم فرا گرفت یکباره ای شاه ندیم کوی حضرت حسین شام ایشان بر سید صدای
شیون ایشان بلند و زیاد تر می شد خواب سکینه خاتون بر نیامد و فغان میفرمود ای شیعیان
جان فدای کوی بابم مرا اندر شام غریبان آورید گمانم کربلا شده عمه تر دیک که بوی مشک میدهد
عنبر آید یکبیک بر آشوب فتنه در بین صحرای صفر آید غمهای ناقه را یکدم کنند که
استقبال بلا کرآید مران ای ساربان یکدم که داماد و دلم را خنجر بس مضطر آید و حسین را
ای صبا بگو که از تشنگی نه بگویت زینب غم پرور آید و دلی ای عمه دارم التماسی قبول
خواطر از دست گر آید که چون از خنجر بس فتنه شهیدان نور اگر کریه کام دل در ابد با در بیضا
مکن منزل که در بحر دو بار دشمر با خنجر آید تا آنکه صبح قیامت از مشرق بیضه طلوع
کرده و در آن فرود شبر و چشمانش ناظر اسیران راه عراق بمود که صدای ناله و افغان اهل
بیابان بگوشش بشر رسید پس یکی از سواران خود را فرستاد که بگوید فغان و شیون
فرآورد منقول است که در آن ایام جابر ابن عبد الله انصاری با جماعتی از بنی هاشم
مظلوم گردد بزیارت آنحضرت آمده بودند و در سر تربت معظم امام شهید بعزاداری
و گریه و سوگواری مشغول بودند که فرستاده لشکر رسید و خبر ورود دسته سیاه و آمدن
اهل حرم را با سارات بیدین و چون جابر و یاران او از کیفیت حال خبردار شدند مردانی بر میدان
و شال عزا بگردن و حسین و احسین گویان و خاک بر سر ریزان باستقبال سپاه ان شتافتند
و صدای ناله و شیون بآسمان رسانیدند و خزان خواتین حضرت فاطمه را مخاطب ساخته
گفتند ای دختر رسول خدا بدان که این سر بریدن کیست و این ماذوا فغان جهت کشتن کیست
بعرض بانوان حجاب رسانیدند چون اهل بیت عمزدگان خبردار شدند که کربلا رسیده زنان

اقوام و عشایر ایشان بزیارت مظلوم و شهید کربلا آمده خود را از قفا بر زمین انداخته و خاک
انوار بر سر و صورت خود پاشیدند و چون جابر و همراهان او به اهل بیت پیغمبر خدا رسیدند فوراً
زینب عابد بن کربلا با لباس سیاه و دیده گریان شیون داد و ایوا و اهتا کرد مانند که با او نخورد
نشور میداد حجاب زینب خاتون بنای نوحه و ندبه را گذاشته چنان انداخت که زبانش عرض نمیکرد
این مقال با شد حیف کربلای کربلا باز گشته زینب از شام بلا کربلا ای ابوادی رنج و محن
دو جوابم انچه دارم بس سوال روز عاشور در آن غوغای عام کی فغان بر دند ما را چون
بشام ماذا زجور کرده ما صواب جسم عریان حسین در آفتاب ایزمین تا چند روز
آن جسم پاک ماذ پیچیدن و کفن در روی خاک اسب بر جسم حسین چون تاخته
نقش صد زخمی انداخته دست عباس جوان بر کو کبات مرغداد کز چه دو دادگشتهات
بهر عبد الله کربلا دی در کنار کرد کز بگشاد اکبر نما نقش قاسم در کجا فتاده پامال
جعفر ای هشت بال حال اطفال من خونین بگرد باز تو داری از نشان کز غرفه من آورد فیل
کز رقم زینب مطلب به آمد چنین از ساربان در کجا مانده خفت دست اطهرش ماذ کو بر
من میرد خواهرش از شیون ناحیت و زائرین مرقد مطهر خنده گیرین از مردان
و زنان اهل فرش و عرش نشینان به آنها پیوستند بانفاق هر بر سه قبر عزاء عظیم رفته و
مشغول عزاداری شدند

مجلس هشتم

در بیان بعضی از کیفیات اوقات العظمی چهار مزار بخصوص امام حسین علیه السلام و
مختصری فرموده و فضایل زیارت و فوائد و منافع زیارت آن حضرت در

فضایل و خصایص آن مزار بیدین را کبار اثر و فوق بشان بر سیده
و ما بر سته السا جبر از کونه گفته و فوق بیمودان بر سر کرد اسکن
دیوان امر سل جناب رسول خدا سیدان رفض و ودا ع نمودن جناب
سید الشهدا قبر شریف [illegible] بر سیدا سپاه و ما

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی اعظم زرنیا بمعیته من جعل الامامة من ذریته الشفاء فی تربته و الاجابة
تحت قبته و بعد م الخیبة فی ایام زیارته من اعمار دوارته و صلوات الله علیه و
علیه و ابیه الائمة و اخیه و ذریته و علی اعدائه و لعنة الله و لعنه کل لاعن الی یوم الدین فصل
از صادق آل محمد روایت شده که حق تعالی در عوض شهادت چهار پیغمبر حضرت سید الشهدا
کرامت فرمود اول انکه امامت را در ذریه آنحضرت دوم شفای امراض در تربت آنحضرت
سیم استجابت دعا در تحت قبه آنحضرت قرار داد چهارم انکه ایام رفتن و
گشتن زوار از عمر ایشان بحساب نیامد و ندبه ناک دقایق از عمر انسان بسر آنها
خواهد شد که بجز بر صرف کردی ولا کن بجنه قرب و منزلت آن بزرگوار در گاه واحدیت از
ایام زیارت و زوار آنحضرت سئوال خواهد فرمود و از عمر ایشان حساب خواهد فرمود و تفصیل اجمال بر
یک از آن چهار چیز ابدان اول در کیفیت زیارت آنحضرت نزدیک و فضلا
عجالی رد در گفته بسندهای معتبر از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق رد بنقل کرده که هر که
بزیارت حضرت امام حسین نزدیک از شیعیان ما ایمان و دینش ناقص خواهد بود و گر داخل بهشت

شود از خوفان و کبیرت نرود سفر خواهد بود و فی الفقیه عن ابی عبد الله قال لو ان
کل حج عمره تم لم یزر الحسین لکان ما رکا حقا من حقوق رسول الله لان حق الحسین فریضة من الله
تعالی واجبة علی کل مسلم عنه علیه السلام قال علی علی الفضل ابانی فرد الحسین فی الیت تیه من
حق علی الفقیران با نبی الی سنة مرتین و در روایت دیگر از حضرت صادق منقول است که هر که
بزیارت جناب امام حسین نرود خجلان گردد که شیعه ما نمیرد و پس از شیعه ما نمیرد و پس از شیعه ما نمیرد
از اهل بهشت باشد ضمان اهل بهشت خواهد بود و راوی از آنحضرت پرسید که یه فضیلت در آن
ست فرمود که خطاها و فضلیت بسیار اول جبرئیل با و بر سد آنچه که گذشته از گذشته اش بیامرزند
و میگوید که عمل از سر گیر فرمود نه بجه زیارتش نوشته میشود ثواب هزار حج مقبول و هزار
عمره مقبوله و اگر شقی باشد سعادتمند گردد و دیوسته در رحمت خدا باشد و در حدیث ام الحسن
که پیغمبر خدا به پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که در هر روز و شب هزار ملک از هر آسمان فرود آیند بدور
قبر مطهر با فیض معظم کربلا احاطه نمایند و صلوات بر پیغمبر خدا میفرستند و تسبیح و تقدیس خدا میخوانند تا
قبر مطهر و طلب مغفرت کنان زائران بر بین میمانند و میروند نداهای ایشان میکند که این بهشت زائر
بهترین شهداء و بهترین صالحین و جمیع روز جزای ایشان بدرخشد که دیده از آن فرو گردد و
آن نور غفران محشری بنشاسند که ایشان زائران حسین اند پس هر بر سر عرض کرده که گواهی میدهم
که تو ای محمد در سایه من میگایل و علی همیشه قوی ما و ملائکه کربلا ما میباشند و بر چنین از ایشان
محشر اشی بگیرد از غیر و روی نهایت نامیت با بدا زاهوال محشر ایمن است عطای از ای
زیارت قبر و علی و حسنین و اخبار کثیره دلالت دارد بر انکه ملک مصور با چهار هزار ملک دور
قبر آنحضرت در چهار ساعت روز قیامت بر آنحضرت میگویند هر کس که زیارت میرود او را استقبال

میکند دیگر کس مراجعت نمیاید و اگر بزیارت میرود و بیمار شود و او را عیادت
میکند و هرگاه فوت شود برای او فاتحه میکنند و بعد از فوت او از برای او استغفار مینمایند و حضرت
سید الشهدا از ایران خوشتر از اهل غاضریه وصیت فرموده و فرشته زمین کربلا از آسمان خوشتر بعد
از آن تو لیت آن زمین را بما داده اگر فرموده و در ضمن آن فرموده وصیت خیری دارم بنمائی اهل غاضریه
وصیت مکنیم با بیه در وصایای خود اگر بنی اسد را بعمل آورید که خیر دنیا و آخرت شما در آنست پس بدانید
که در روز رستخیز شما و گوسفندان مرا در صحاب مرا شهید خواهند کرد و اهل حرم مرا اسیر کرده شهر بشهر
خواهند برد بایه که شما بعد از رود و در بر سر نعش ما بیائید و به نهای بارد بار ما را جمع نموده و دفن نمائید
و بر سر قبر من قسانه بگمارید که این مکان مقدس محل آمد و شد شیعیان ما خواهد بود و از
اطراف عالم و دستان من باین زمین خواهند آمد و گرد و گرد بر بارت تربت من خواهند
و تنها از قربت خواهند کرد به وطایفه از ایشان مجاور قبر من خواهند بود خوشا بحال شما که استقبال
ایشان بروید و آنها را بقبرهای ما راستاده نمائید و زائران ما را مهمان کنید و اگر بیمار یا شنید به
عیادت ایشان بروید و اگر بمیرند در جوار من دفن سازید و در وقت مراجعت ایشان مشایعت
کنید انگاه متوجه زنان کرده فرمود شما را وصیت میکنم بانیکه چون مارا می کشند در زنان ما را اسیر
نمایند بر اگر به کنند و نخواهد بود پس شما بیاید چه چیز و پس و مظلوم بودن اگر به کنید پس که بعد
از آن اقبال و جوانان غاضریه را مخاطب ساخته فرمود فرزندان در نزد پدران و مادران عزیز میشوند اگر شما
ببینید که ایشان در وصایای نخایل میبودند حرف مرا نخواهند طرف ایشان بیاورید و محرک خونهای ناحق
امر کرده ام بعمل بیاورند راوی گوید که چون رود عاشورا گذشت مشایخ قبیله قاصدی فرستادند
بکربلا و کیفیت حال شهید انرا معلوم کردند پس کسانیکه مجدد بمت سر و رشهیدان مشرف شده بودند

وصایای

و وصایای آنحضرت را شنیده بودند زود در یکدیگر جمع شده براحوال جوانان نامردی و بی شرمی و بی آنها
حضرت گریه بسیاری کردند و آنروز تا آنوقت زنان قبیله بمرد مردان آمدند و گفتند چرا بسیاده بامده
نمیروید که آنغریب مظلوم تنها آزار نمایند بایشان گفتند که این شهیدان بر زیر خروج کرده بودند
از این جهت این زیاد لعین لشکر فرستاده و بایشان قتل آورده اگر ما این حرکت ناکرده میرفتیم
همه را قتل رسانده زنان ما را اسیر کرده و آن اثنا اطفال قبیله بطرف بادفغان آمده مادران خود را
گفتند آخر نه آنجوان بشما وصیت فرمود که بر سر نعش شریف او بروید و بر مظلومی و بیکسی او گریه و نوحه کنید
اگر مردان از قتل میرسند شما را نخواهند گذاشت پس زنان از غیرت و حمیت دست داده همه زنان
دختران در یکجا جمع شده و غلغله عالم گرفته و بنیادی شیون و اغریاه و امظلوما و بلند کرده و ری سر و بر
هم آوازها هم شده بایین مصیبت عظمی تو دنیا چنان شد که جن و ملک غرقه شدند کنور سلام در بیغ
کفر بپا گشت در ایام در بیغ گشته در کرب و بلا گشته حسین و او بلاء رفت تاب از سری بسوی
شام در بیغ قطع شد از تن عباس جوان دست شقاق پاره پاره تن او کشت ز مصاف در بیغ
گشت لیلای پسر مرده ز غم مجنون وای گشته اصغر ز تن اکبر ناکام در بیغ محمد عیش میان بغرا
شد افسوس گشته داماد و عروسش همه ناکام در بیغ شد بطلعتم بشاره و خبری داد و بیاد
نوحه خوانها بجان زین طمع خام در بیغ علی اصغر هدف تیر بلا شد آوخ بود زینب شده زینت
دامنه چون شام در بیغ پس زنان با هزار طلعه بر مردان خود بسل و کلک برد اشته و بجان کربلا
روانه شدند و اطفال نیز از عقب مادران روانه و راهی شدند چون رجال قبیله صورت حال نزدیک
خیمه رسیدند خود گفتند که این عمل بانجام نمیشود و دیگر توقف کردن صورت ندارد و پس همه زنان تیز
بصحرای کربلا شتافتند اما هنوز بقتل گاه نرسیده بودند که بوی خوشتر از بوی گل سرخ و عنبر بمشام

مشک و عبیر بمشام ایشان رسید پس تعجب کرده حیران و سرگردان شده رفتند تا بکه بقتل گاه
رسیده و نعش کشتگان چون گل یا لاله و ریاحین و سنبل در میان خاک و خون مشاهده
کردند و مرغان سفید چندی دیده که بال بال بهم بافته بر نعش شهیدان سایه افکنده و از خارو خاشاک
آن بیابان و دشت و دل از همه صدای ناله و افغان بگوش ایشان میرسید از این حالت تعجب کرده
بن اختیار گریستند زنان و اطفال ایشان بهرسم تعزیه داری نوحه و ندبه سرائی مشغول و قیام
نمودند و در بعضی از کتب مقتل ذکر شده که بهت و وحش اهل قبیله بقتل گاه رسیده خود استند از آن
بدن پاره پاره سید سرور مظلوم را نمیدانستند لکن فی شناخته و او غلطان خاک سیاه بر سر جمیع عالم
و عالمیان یاد کرده از بس زخم تیر و نیزه و شمشیر بر بدن مبارکش دهشت که علامت شناخت نداشت
متفکر و متحیر بودند در اثنای دیدند سواری از طرف قبیله روی بما نهاده میاید چون نزدیک شد از آنها
پرسید که بر اسیر تر از شما نیز عرض کردند که آنجوان ما آمده ایم که نعش حضرت امام حسین را با فرزندان
و انصار آنحضرت دفن نمائیم و فی شناسیم نعش امام مظلوم را پس آن سوار چون این کلام را از آن طایفه
شنید سر فرو برده مانند مبهوتان و ابلهان گاهی حاضر نوای و صیحه ای مرا اسیر و ذلیل گریان
فرموده که من نشان میدهم آن بدن مبارک را پس از اسب فرود آمده چند قدم در میان گرد و خاک
حیرت آمیز و حیرت انگیز مثل ابر بهار از دیده گان فرو میریخت ناگاه نظرش بر جسد مطهر سرور امام شهیدان
و سرور شهیدان افتاد سیلاب اشک از دیده اش جاری شد و بهر قوم گفتار ل شد و صاحب حرمت
بن العبا جاری گردید میگفت یا اهالی به رجان بوسیله کشتن قوم به شما ت کنندگان رو شنه
گردید بجهه گشته شدن تو شما گرد و عده نهی امیه با شما و بعد از تو طول خواهد کشید خوش باد کرب و بلا
زخمهای تیر و خنجر و شمشیر را ملاحظه میفرمود و حیرت هر زمان سجده و دفاتر میکرد و رخنه

عالم ایجاد سر بسر میکرد یاد میکرد پیراهن لعل لب خشک حسین مژده میبرد بهم در روی زمین نرمیکرد
ی شدی خرم چو گان قامتش از بار الم یاد چون قامت رعنای علی اکبر میکرد دست بمزده
سر و نعره ذوال هر گاه یاد بیدستی عباس والا در میکرد سینه خونین از چخم میزد چاک
ز تکرار دلش آتش بفلک میفتاده یاد چون آشتی خولی گاه فرمیکرد بفلک چهره خود
شیده بغربان میدید یاد لیلا مجری زینب مضطر میکرد ناله از قاتل بگیتی شده دشمن دلی
شکوه بیش از همه از قاتل اصغر میکرد راوی گوید که آن جوان سوار در قدری راه رفت از نزدیک
آن بدن نورانی نگاه کرد در گودی گاه قبر کنده و لحد ساخته و پرداخته طاهر شده و آن بدن مبرا از غبار آن همه
بآن قبر مبارک نازل شده خون ساخت پس بعد از آن نشان میداد که این بدن فلان شهید است و
این از فلان مقتول تا میه است و قبیله بنی اسد دفن میکرد ند بهر یک که آنجوان اشاره میفرمود و دفن کرد ند
فارغ شدند تشریف برد ند بجانب لقای تشنه لبان و عده را شهادت دادند عالمیان ابو الفضل العباس
این امیر موسان چون نظر بسر نعش برادر آن بدن بیدست افتاد دلی اختیار خود را بروی آن نعش بی سر
دست انداخت آن نعش پاره پاره را بر سینه خود چسپانیده و نوحه و ناله بسیار کرده میفرمود العزیز کوا رشیدم
با شش میده بی حال اهل حرم و دختران او ها هنای و هلهله و اغریاه میکنند به کوته عاطفه خونین
نازنین مجروح دست از پیکر جدا شده چه غرق خون کرم ما طلعت عباس شد قدم کمان نتوانند سجیت
عباس من از کجا فراق رخ حسین ماهی آهی از دل محزونم زینب آهی پس امر فرمود فبری کنند
دور جا کجا بدن نازنین عموی و ناکار رشید خود را دفن نمود و بعد آمدند بر نهای انصار و فا
دار و امر فرمود دعای وسیعی کنند و جمله را در یکجا موضع دفن کردند مگر جسد بن مطهر بر نعش ما نعش شد
باشهید امه فون شدند زیرا که گوشه قبر علیحده و درست کرده کنار زانو شهید او را دفن کردند پس چنان

بنی اسد فارغ شدند از دفن ایشان الحوان فرمودند یا ملیکه بدان قبر را حاجی بنامند پس آن
جوان در جلو آنها سیر فت و ایشان از عقب تا بکنار رسیدند بدان قبر آن جوان حاجی نامدار الحوان فرمود
ای قبر بحق کسیکه خدا قبول کرد توبه تو را و زیاد نمود سعادت تو را بحق فدا کردن جان خود را در شیر
روی فرزند رسول خدا آنچنان بهتر خود را یاور تو بجناب شهید پس آنجوان سوار شد و فرمود چون
حاضر دفن کنید و بگیرید اهل قبیله از دفن شهداء فرغت بهم رسانیده آنجوان سوار شده اینی بهتر از امن
مبارکش آورده تقدیم کردند قدم بهم قبر را بآن کسیکه بادست مبارک خود دفن فرمود ای بقعه
کسیکه فرمودند متمم حجت خدا بر شما متم علی آن الحسین آمدم تا بکیفیت دفن بدانیم چون بار دیگر بدان منور
پدرم با سایر شهداء الهناکیکه یا او بودند از یاران من و عموها و اولاد عمو ها جا بجا و انصار بنیان را
آنچنان کسانیکه بذل مهجه و نفوذ جانهای خود را در قدم مبارک پدرم و الان برسیکر دم بندگان منیعه الله
زیاد لعنت الله علیه و اما بگوای نبی سیکوار باد بر شما درود و داع نمود و شتابان بسوی بقعه الشریف بین سه یاران خود
برگشته بقبیله خود شان و مشغول عزاداری گردیدند و دیم الشفاء من تربته الشریفه و التحاج
فی حق الموالین و من الاهلاک فی حق المتقصین و البستر بن بها اکثر من ان تحصی و لا تحاج
بطول الکلام فیه بلکه ذکر میکنیم از فضیلت آن تربت مبارکه از حضرت امام جعفر الصادق روایت
شده که آنچنان فرمودند مبرکست سجده کردن بتربت حضرت امام حسین نماز مستقل چون در کاه
مشود اگر چه آن نماز شایسته قبول نباشد و نیز فرمود الحضرت سجده کردن بخاک غریم امام
حسین با عذر های نماز میشود هر چند آن نماز ناقص باشد با شرائط و ارکانش بل باره میشود
نیز از الحضرت مرویست که فرمود سجده کردن بر تربت امام شهید فایده دارش الشت کم
فردای قیامت آن تربت در پیش حقتعالی خواهد بیاد و خواهد گفت بار خدایا بنده تو

فلان ابن فلان بمن سجده نمود پس او را بیامرز و از جنایت حقتعالی نجاتش بده
اور آمرزیدم و نیز از الحضرت مانوریست بمحض تسبیح خاک تربت در دست داشتن ثواب
تسبیح کفتن در نامه اعمال شخص حاصل میشود و هر چند که ذکر کننده و تسبیح کوید و هر کاه ذکر کننده
تسبیح کوید چهل حسنه در نامه اعمال او ثبت خواهد شد و نیز از الحضرت مرویست که فرمودند عنقریب
میت را بر کفن او نشنی بار تربت نورد و روشنی مونس خواهد بود نزد هولهای قبر و امانت از برای
میت نزد منکر و نکیر و در حدیث هست که حوریان بهشت چون ملکی را می بینند که بر زمین
میآید از او التماس میکنند که تسبیح تربت الحضرت را برای ما بیاورد ای عزیز من از همین تربت بود
که جناب رسول الله با تم سلمه دادند و فرمودند که هر وقت این تربت خون کردید ای ام سلمه بدان
فرزند من امام حسین شهید شده است و چنانکه خود حضرت امام حسین بمقام عرفات بر کوب شتر ناقه
الحضرت از مدینه طیبه بسمت کربلای پر بلا بجناب ام سلمه زوجه جناب حق مآب رسول الله از سر راه
معلوم کرد آمد و عرض کردای نور دیده عالمیان مرا از نقض خود اندوهناک مکردان بلکه قسم کرکز
از جده بزرکوارت نشنیدم که در این سفر در زمین کربلا شهید خواهی شد الجناب فرمودند ناچار جده
نجاد دانه منان قسم که میدانم در این سفر در زمین کربلا شهید خواهم کردید اکر خواهی تو نیز با ما بیا در کربلا فرمودند زمین با عجز آن امام شتابیک کربلا پیدا کردید و غوغای محشر غیر از غوغای جلا لانکیز
کربلا بنظر ام سلمه در آمد چه این کلام غم افزا از آن امام شنیده نظاره کرد و عجب داشت که چرا
دیده واصفیا و واولیاه که نه قلم را یارای نوشتن و نه زبان را جرأت کفتن و نه دست را شنوا
طاقت شنیدن است العزا و ان العزا و ان شیعیان و محبان است که چاره جز ناله و بکای ندارند
قرنها از دیده کان ما بریده در این مجلس ماتم سرا همه دیده صحرای بغایت هولناک نوجوانان

خفته در خاک هلاک و آن یکی لعلش کبود از قطع آب و دیکری را دست در خون با خضاب
در حضور زاده خیر البشر اندران وادی پر خوف خطر تازه کلها کشته اعضان در دو ناک
آبیاری کرده زنان فوضای باک عون و عبد الله و جعفر بکطرف قاسم و عباس دلاور بکطرف
هر یکی از خنجر و تیر و سنین کشته ذلیب فرقانی کوی حسین بکطرف با آوا غلان جنیان
بکطرف جبل مالک بر سر زنان بکطرف روح الامین با بهانک و آه السا و در میان
قتل کاه و هر زنان کفتی بچشم در دناک ای حسین کشته لب روحی فداک چشم کریان
آن امام ممتحن دیکیه داد بر بستان خویشتن دختران هر یک بکردن اسب وی چون بنا
النعش بر کرد ضدی نسبی جبل زنان بکطرف خوار و بیه کشته با اطفال کو بکطرف دیکر
بهر ایشان هست در این مرحله بکسوی کلثوم و زینب سلمه پس آنجناب دست بدعا بر داشته کرد و کفی خاک از محل مقتل کاه خویش برداشته با م سلمه داد و فرمود این خاک را هم ضبط نما وقتی که
خاک خون شود و چنانکه از ابن عباس رو ایت شده کفت روزی در خانه خود نشسته بودم که ناکاه
از خانه ام سلمه صدای شیون بر خاست پس قاصد خود را بخانه ام سلمه فرستادم چون قاصد
رسیدم دیدم که شیون و نوحه میکنند و مردان و زنان مدینه را دیدم که همه در خانه ام سلمه جمع
هم جمع شده و مشغول عزاداری میباشند پس کفتم یا ام المومنین سبب کریه و ناله و بیتابی چیست جواب
مرا کفت در خواب دیدم پسرم حسین را و بر سرش و محاسنش خاک میریخت کفتم یا بنی ما شانک
کفت امروز عبد المطلب را دیدم که بمن کفت یا ام المومنین سبب کریه و ناله و بیتابی چیست جواب
عبد المطلب مرا بیاری کنید و با من موافقت نمائید در کریه و شیون و نوحه والله قتل سبط
الرسول و در بجانه نجد اسوکند که بزرک شما و سید جوانان بهشت و سبط رسول خدا و کل بستان
الحضرت جناب امام حسین را شهید کردند ابن عباس کفت که یا ام المومنین از کجا دانستی این را

دیکر آنکه بر تو معلوم شده بود ام سلمه کفت در این ساعت حضرت رسالت پناه در خواب
دیدم در حالیکه موی کرد آلود و پریشان احوال و غم کین عرض کردم یا بنی الله مالی ارکت هذا
الحال و سبب الخبار پرسیدم فرمودای ام سلمه امروز فرزندم حسین و اهل بیت او
کشته شدند در این ساعت از دفن ایشان فارغ شدم چون از خواب بیدار شدم هم
شانه بخانه دیدم که طاقچه تربت با شیشه ها را مانم تربتهای حسین را که در شیشه ضبط
کرده بودم چون بسران شیشه ها رفتم دیدم که آن تربتهای اقدس هر دو خون شده و از سر
آن شیشه ها بجوش در آمده بود پس ام سلمه آنچنان را بر کرفت و بر روی خود مالیده و ماتم و عزاداری مشغول
کربلا را و ثبت و نوحه و شیون داد و فریاد و فغان مینمود تا انکه طلوع کشت که نیز دهشت انکیز سیکه
الحضرت از دوم محرم که بیارانش زد بسته که ام سلمه در خواب دیده بود شهید کردند علی این تربت همان
تربت هست که با خون آن معلوم و با خون سایر شهداء آلحنه و فیکه سران عزیز و اهل بیت را
به نیزه ها بلند نمودند ضد اوند بر ما و بر کلی از معترین از آسمان نازل نمود فتیل والله لاما
ابن الا ما م خواالامام و نیز ملکی را مامور نمود که بر جبل در بالا سر شهداء دفن آن شاه شهید کرا
اعلام نماید و آن ملک با لهای خود را بهم کرد و صیحه زد یا اهل الجار السبوا ثوب الحزن
فان فرخ الرسول مذبوح ای اهل دریا لباس حزن و مصیبت بپوشید که فرزند رسول خدا را
ذبح نمودند اما بعد از اعلام الملک اهل صحرای پر بلای کربلا و میان شهیدان ما نزدیک آن
بدان باره پاره نعش فرخنده بجان که از خاک کرم کربلا غلطیده بود بنیاد شیون و زاری را بکذاشت چون
فاطمه الزهرا حضرت کبیر الشئونه با شنیدن شیون جوان هر امن از آن شهید بر حسب
مصیبت هر مذکور ال این ملک المقربین بحجه سماوا تیان با بد شنائی برده با شند داد و بیداد افزاد که

باد تسبیه باشد پس همه اجتماع اصحاب قاه صبح شده توقع قدمت گذاری کرده باشند و
ندارد بتوانند استقبال بکنند چنانچه این کیفیت را خود حضرت سید الشهداء اخبار داده بودند
شب بتوان عبادت و اصلاح آلات حرب و داع اهل بیت کجوان وقت سعی شد ان حضرت
خواب ربوده بعد از لحظه بیدار گردید اهل بیت خود را جمع نموده فرمودند همه بیهوده گواهی
برمن جلو گرفته و از آنسان بملک ابلق بود که بیش از دیگران بر من حمله میکرده لکن ندارد مگر فاصله من
باشد و بعد دیدم فرشته ام فرمود با سپور از دنیا و من مظلوم ترین خواهند شد من ای گفتم اصحاب من
شهید ان جمله آنچنان عالمان عالم بالا و مقربان ملا اعلا باستقبال روح تو آمده و نزدیک
فوزاسی گشته تعجیل کن که شب نزد ما افطار کنی و فرمود اکنون این فرشته بزمین آمده تا شب نیز
با عرضه دارد همان فرشته آمد و گفت خداوند تو را بین مشیت گرفته ظاهر اراده و تعجیل کرده تا
از این سرای فانی نزدیک شده و شکی در اوضاع اهل بیت اطهار از کلام آن برگزار شد
در مالدو گریه عزیز من کیست که مسافر از سفر برگردد از اوضاع و احوالات گذارشات همان سفر را
پرسند که در این سفر برای تو چشان گذشت و اهل کدام شهر همان نوازنده مناسب با
امکان در شب یازدهم بعد از تلفات آن مظلوم تدبر در کوارش را نظر بادبا حسین انتهای اضطراب
کجا بود و همانذارات گربود و تو را چه خدمت نمود عرض کند ابجد دزد و یا خوشتر کوفه بود و لکن این
کاری که کرده اند این بود آنچه ارا بود وی من و عیال من بستند و از آنش تعلق بگر صغیر و کبیر
اهل بیت را کباب نموده در بین بی آب و کیاه و ظلمت منزل او نمود و اخوان انصار مرا آنش بخشیده
رسانیده باعه آنشیه تو نوجوان بسیار سعید رسانه علی اکبر و اجرم و کیا و همان نازنین لطفت ایاد
کرده و قدمه طفل صغیر م را بدوی دست گرفته گرفتم مرا که جان من زاده صغیر تر از ام

آن حسین را گفت آنم من چه تقصیر است کز من ساقط آمد در شریعت کز عطش سوزد دلم
خشکد زبان اندر دهانم قتل من کرده واجب آمد کودکان را نمیکنند عابدین نتوانم آخر شرمندین
زبانم کرد پیدا آبی برایان نا خورده و شیرم کنم از خون اکبر مهجه و سالار جوانم ابجاعت بن حضر
بیکناه بهت و از تشنگی نزدیک هلاک رسیده و نظر دانی بایین طفل بدهید عوض تاب بکان
نیز سیراب نمود نه داد ما برمن جان تحفه کرفته تنها و بیکس ماندم هر پرستاری کردم من
کسی فریاد رسی نمود و از کثرت زیادی جراحت و جاری شدن خون از تنها ضعف بر من
شده و از بالای ذوالجناح بر زمین کربلا افتادم هست یکی گفتا حسین افتاده و دوران شده نام
کفت از ری عشرت لبالب شد جام یکی گفتا تمام در میان کبر خون خرقش و کر گفتا سیاه شد
از دم تیغ جفا فرقش یکی گفتا سیان آفتاب انداز مش در خون یکی گفتا تمام از زمین بر کرفت
بیرون یکی گفتا کشم از خیمه طفلان در غیش را یکی گفتا کشم از بستر غایه بیش را یکی گفتا
کهست این در شیاعت ثانی حیدر یکی گفتا کارش رفته از فرق علی اکبر یکی گفتا بیاشد
اصحان را تاب تحریرش یکی گفتا غم عباس بنموده زمین کیرش یکی گفتا کنم ترم استخوانش
از نم سرک یکی گفتا علی در چشم زار خواهر زینب یکی گفتا علی کو تا کشد در قبله پاشیر
پس عرض کرد که هر چه فریاد کردم ای جماعت جکرم از تشنگی کباب شده تشنه سرم از زخم جدا
بعد از کرده و اهل کوفه فرض نمود در باره او لاد و عترت جاری نمودند و با همه این مظلومیت لباس همه را غارت
کرده و همان مراعربان در بالای ریکهای کرم انداخته و با همه این نا اکتفا کرده بدن مجروح مرا از
زیر سم اسبان خورد کردند این بود مهمان نوازی اهل کوفه دوم حبس و ای غدا بود
کجا بود و کیا بار سران سم در جمع شده بود و بعد از ملاقات سر و مظلومان و الدة

فوز اعرض نماید ای پر فرزندان تو را لک شته شهید کردند و دو دست عباس او در کنار نهر
فرات از بدن جدا نمودند و بواسطه فقا و پشت مرا شکسته و بعد از شهادت اکثر حضرت اهل
کفر و نفاق بخیمها ریخته و آتش زدند سیزدهم محاب جناب فاطمه زهرا بود
کر سر بدو سیه و نظر بچه کبری و دختران بیچاره بحضور و بالحجاب از دحام کرده بودند که ناقات فرزند
با و نزدیک بود و مناسب دیدند که اگر فاطمه زهرا احوال و خیران خود شنیده را به پرسد عرض نماید که
ایمادر آن کدام مصیبت خود عرض نماید مصیبت آه آه از وادی خون ریزد شت کربلا و داد و داد
از جور شمر و سر که شت کربلا شمر چون بنماد خنجر ان بلید شاد تن بر کلوی تشنه
سلطان مظلوم ما حسین یکی چشم بر طفلان بی یار و کرده شرم از ابر و حیا از روی
چنبر بکرده و ای مادر جان کو شوار و ام کلثوم را از کوشش ربوده و کوشش او را پاره کرده و دیگر
دختر غم پرور زینب را از سر برداشته و از غرب تازیانه و لوک خیزه کف او را سیاه
کرده و به انها هم اکتفا نکرده بیشتر از ما نند اسیران ترک و دیلم غل در کجر کرده شهر شهر
کرد انیدند چهارم مجلس جناب امام حسن مجتبی بود در وقتی که
کر جمیع شهداء در خدمت امام لا بودی و انتظار قدوم برادر شهدای گشیدند که به بینند بچه
کیفیت و در چه حالت ملاقات کند یکر خواهند کرد من عرض میکنم جمیع اعضای مجروح
و خون از زخمهای بدن مبارکش جاری و سر از بدن جدا شده و لباسهای غارت
شده و دستها را جلال بعد از ال و ابد قطع کرده بدن اعضای در زیر سم ستوران
مخالفان تمام خورد شده اگر از احوال جلال امام ما نشنا و فا حسن پرسد آه او یا و او
مصیبت بیت میل به سیر بساط عزا بین یکبد بهشت جنت و دامنم سبز بهار

مجلس دویم مجلس ابوالفضل حزین بیان یابد

اولاد عمو همه یکی جمیع بودند مانند حلقه لاینحرف طرفها چنانچه جناب زینب خاتون مقرر
خصوص رفتم تحمیه جناب ابوالفضل العباس ع را زینب که تا رشتون اسناد به لم زاد خود چشم غلام
بسیار کرد ای سقای مظلومان تشنگ فلزم قهر خدا عباس نام آورد عضفر فرضه اوند که چون شیر خدا
باشه یا تشنگ اگر عضفر کش هژبر اندازه در دره شش شیر غضبناک حضرت عباس تشنه است در میان
حلقه به ورز انو مانند تشنگ گرانی و بغیر موای مهران دشمن سر شمویان وای برادر زادگان من مجوام
بگویم گلوی علی اصغر بیو و شما چو جواب بگو بیه گفت پس عرض کرد ند بعزیه و ما سه تشنه کرگان کرد ند کپ
جناب ابوالفضل فرمود ند مرحبای تو تهال باغ برادر دی تو در چه تشنه زاد کرد ه باین بها گلاب سیاه یا من
تشنه جو بر ابر چون خیل ائی شب سیاهشه ا کرد و بهو جا خود رشیده جاوید یعنی چه فرمود کرد و چه برپا
آشوب و غوغا از هر دو لشکر ه یا ایها شه تو چه وسپاهی ه شده اگر دد کمس باره باده ه هر کس کرد با
شوق شهادت ه اگر دد برد دی دشمن شتاد ه پس جناب ابوالفضل فرموده جوان فرزاد شو ه و قدمت
لقرب نبی ساقا ه بنای کاره شود اول کسی که قدم در عرصه نبرد میگذارد شما ده دی بنم باشه
اگر جوانم نگذاره که جسم بیاری خود خواسته و آنها را بیش فضا داده کرد ه که مرگ را از خود دفع نمانند ساعتی
بعد از بیاعی و این انصار هر غرب چاشنه و الکل الفضل لا ینهض الا الاماهر پس هر دو خدمت ان شاعضفر
عرض کرد ند حزین از نجیب پشت عضفر فاز زان چه بیدی از باد هر هر ه ایضا د ند تیم کوه بیابانه ه از هر ها
فتی پیر ه ای جوانی داری بفرما ه هستی تو بر ما سالار و سپه در ه پس همه با تفاق عرض کرد ند که ما با
ملتیم و تابع امر تو تسلیم و خزین هم باشه از کنا ه حزن الرمز هن الفضل کرد ه اند ستفرنا که گر بخواهد
گرد ند که ما جانات داریم نگذاریم که سخنه ای انس و جان بتوانی باشنه تا این حضرت ا مام حسین بمیدان نگاه

رود و ابتدان جناب عباس ع فرمی اگر ه قاسم بخواه چون روز عاشور ا اول فتنا نیه بود که آن سپه
نور دیده علی مرتضی ع چون مجتبی و سید الشهدا با هم در صفین ه لشکری نشما وت د هشند گرد ان سپاه اب
می شود او فوج و او دیا اول جناب عباس فرمود ند کرای نور دیدگان و ای برادر زادگان یا جان برابر قدما
نه حسین بمیدان رود هم سپه رگ ه کم نگ بندم من از بهر جنگ ه رود هم تشنه جناب عباس ع زار زار بگریست
از میان تیغ زهر آبدار ه بود تا مراجان شیرین من ه گرد د جدا یا د و بازوی من ه جدا چون رود بستم ز
پیکر شود سر من فدای برادر شود ه بنید یگر چشم خونبار من ه گر آید بچه خیل انصار من ه پس شه بیچه
جناب علی اکبر گذاشت علم رشید نالی حمید صفد ر با چشم خونبار عرض کرد عمو جان استه عا دارم از
جناب شه که اول حزاز ان جاه باشد یگذ ارنگه ه تو سالار و سپه دار ان لشکری ه یعنی عمد ار ان لشکر گاه
فلوا نو صولی عمو کم شود ه قدر ایم از هجر تو خم شود ه تو نگهدار عمو برای خدا ه من اول کسم جانگذ ار فدا
بر کم شود ایم لیلا فکار ه شود عمد ام از خیم دا غدار ه سرم گوی میدان عمد ان شود ه تنم پایمال ستوران شود
چون علی اکبر خواست که خانم میدان کا رزار شود تو فل پیغمبر سان آدم مجتبی دان از خون فرق مبارک
خود ها حضرت قاسم تو گذ ضا کرده و شیون دیا بود محض عرض کرد که ایم تا صبر ا دای حلف شیر پرور
ه دای عمو نبود ه شیر ه عشق ا گر نخواهی مرخص قتال و جدال کو فیان نفر ما یه جناب اگه من داغ دیده
شهر یار ا و دیده ام مرا اگر طاقت و شکیبائی نبت کرد بعد از نثار نده گانی تمام میشود از زنان خاک بر سر
سه م کنا ه تو دی ر ه تو فل اکرم ه عمو جان جبان کنه ه بیچم تو را ه خون خود اخته جزء تو را ه فدا کنم
تحمیل ا ز شتی کنه ا نصاف و ادب با پیش ه اگر کشته گردی تو ا کرم ه شود شور محشر میان عرصه
زنم ما در ستر پیشان کنه ه سکینه روان خون رچشان کنه ه کنه عمه ام زینب ا ل اطهار ع
جامه خونین بیار و بیار ه ولی عرض بنیم دل آزرده ام ه مگر یکسی پسر مرده ام ه حضرت قاسم ع

عرض میکرد با پیش عمه گذار ا من بمیدان رود بگر ا گر بیچه یعنی من ا ل کسی بن سود ا ا گر تو شه بتوی
دل عمو می د ا لا بنا رم کباب و دیده ام سیلا بر آب بشود و بعد از آن جناب ا ابوالفضل العباس ا نفاذ فرمی
شده خود بمیدان شتافت مجلس سیم تحریص حبیب ابن مظاهر علیه الرحمه ا ز ط

که جمیع در حمیه ا و بود ند حبیب بزرگوار مظله ه بفصاحت و بلاغت خواند و خطاب بر محمد و ال فرستاد بعد فرمود
انجوم انجو ا ی سنی ا نیا کو م ا ی میکو م بزد بعد گفتند بگو برم منجو ا ی ما همه آنیم که گا ه گرد د پس حبیب فرمود بیا ا رش ک
ای انصار ا فرمان ند ه پیا جانب شه گرد ستما ا ین سر زمین آمد ا ید و که سپ ز نهای خود ا نطلاق داد ا د
ایه خدا بشما ا رحمت کند و اقع ما نیه ا م ا مام خود ا را گفته ما آمد ا م که یاری کنیم ا بن مرجانه غرزه ا قاله
و فرزند رسول خدا حبیب فرمود که فرد ا شود ا میت ا و صحیح سعادت شود آشکار ه شود آگرم ه ما را کار زار
بتی ا سنی عزم میدان کنند ه کو یاری شما شهیدان کنند ه اگر ا ز دل ا جان شما ر ست عزم ه و ر ا ه
اول بمیدان ز رم ه بمیدان شما پیش دستی کنید ه فدا ا مبا د اگه بستی کنید ه خنان بین بسنه د ای اهل
دین ه که شما آسن ا فته قدر شی ز دان ه مبا د دی کز شما غلام ه ناسر نگ ا بجان ا
چو ا حبیب فرما گه یاری کنید ه تحتنین شما جان فدا ی کنید ه فا منه قوب علی ما تقول جناب ز
دو طرف که نشسته میشود پس ا ول جنگ شما با شهید و کنا ر به که گذ ا ر ند ا
بجا ر به کنا ر د ما یکو فرمود م که مقد م تم و ند ساد ات و در کا ر ا
سا د ا ت شان ا ز خود و در جاه الحیوا ن ا ما همه زنده ما ند ن چون همه ما
ا ول ا هبیت ا هل بیت پیغمبر خود پس عرض کرد ند که ا
ا نچه گفتی او بهتر است و خزان گو ا همه شه فا ذا فتلنا فقتلنا ما علیا پس و ی گر ا
ا نجم بیز ا که بر ما و جب بود ا لقم ا ر ز قا فی الد نیا ز ا ر ا لقم ا ر ز قا فی الا خره

نفا عضفر ه لیث نا کا نا معهم مجلس چهارم تحریص جناب ز
خوا ا ز ان لیو د کز نان جنگ کباب ز د فز ان د ه بر اب در جمله ان با بنو ل عضفر
خا ق ا ن ا عضفر ج ه ز بود ند و همه ا ر کا ز عضفر فرا گر د ز د ه بر م محرم است بر لطف ما له و غز با
و ا هجنا ه و ا غز با ه فته بر د ه و ما ه بر سا نید ند و جناب زینب مظلومه میه است که فرد ا ی برا د
ولی فرز ند خوا بر شر ا د ا همه قربا ی کوی و فا خوا نید ه و ا ما ر علی ا کبر جوان ا همه ر سا له ا ست
ز ا ف ه و ا ما کل شکین ا ما ه جوان سر و ا ما د ی ا ما ز غن جوا ن جمیه ا ش شکین شکین فجا گ ز م ا ما خو ا ه
ا فتا د و ما در جناب شام ا میا ند گر فرد ا ی ا شم ا ز نده و ا ما د ش ا کا م و ا ما م ا ز ا ز خون خود دست و پا
خضاب خوا ه کرد و ما در علی ا صغر ا ن طفل شیر خوا ره ا ش ا ر دی دست پیر شش غنچه ا شکفته از
خون طلق ا ز نینش سیر اب خوا ر شده همه ر و د ر ز و کو یان بنا له و فغان خوا ه نبود ا ز ا ن ا لحضرت
بنظر مبارک میا ور د و ا ز طرف و لت و خوا ری و سیری د و دستگیری را ور د ست ظا نان جم
فضا ه و جه ا ز تنها د چه شما ت ا خوا ه ید و کو فد ر شام ما نند ا سیران و لیم با غل و زنجیر در میان
نا محران کو با م یک ا ز دی مرکب خود ا سنبو ند فجا لیت نا عتا د و لم ز نا ی فجا لیت ا م
نتحن بجیاق ا ز کتاب ا نیس ا لله کز ا ز ا ن ا بی جمهور ا ز جناب ز نقاب غیب جوا ن بیرون
گرد د که در شب عاشو ا در میان خیمه نشسته بو د م و د م صدا ی گریه ا ز محرم سلطان د ن بر ا د
با جان بر ا م میا ید ز دیک خیم د م که بحضرت مشغول نما ز ست م ا جت کرد ه بخیمه بر سم
د م با ز صدا ی گریه میا ید بخیم د م با ز د م م که بر ا در م را در نما ز د ید م ست د نفا ا گر توقف نمو د م
ا ز نما ز فا رغ گرد د بسلا م ا ر و م خیلت ا ر عرض نمو د م آن بر د بار چون د ید که خوا هر شان ز ینب ا
مضطرب حا ل ست ز د ا یخوا هر عزیز م بسیا ر نشسته د ه و مشوش د ی نشو ر بده جا صبر و شکیبائی

من طالب وصاحب قتیل یرد الله من یشاء بالعبد ما یشاء وانما الامر الی الجلیل وکل مجد
سالک سبیل چون این کلمات از آن امام مظلوم شنیدم و مدعای او را فهمیدم پس آهسته بدان
اشعار کریه را که گوی من کرده شده دیگر بار خواندم و دانستم که بلا نازل شده و غم عام
جناب زینب خواتون نیز شنیده آنچه را من شنیده بودم و وهی امراة و من شان النساء
الرقة والجزع چون زن بود از شان زنان آه و ناله در گریه و جزع و فزع است نتوانست
که خود نگاهدار د پس از جای خود برجست و بجانب هلهله بر بالین آرام روانه شد چون بخانه خود رامر
خاک می کشید و از دل پر درد آه و ناله بر می کشید چون بخدام مشرف گردید از قلب ناله
اختیار بر کشید و عرض کرد لیت الموت اعدم الحیوة ای کاش که مرده بودم و زنده
نبودم و این کلام را از برادر مظلوم و غریب پرسش شنیده بودم گویا بزبان حال عرض کرد که
میت نامید بنا پا نهادم ز آتش غم سوختم ۔ بر من خود چند نوبت رخت ماتم دوختم ۔ دلشکم کل
خویش که مهری چون پیمبر داشتم ۔ بعد صد غم دلخوشی از وصل مادر داشتم چون اجل محروم کرد
از صحبت مادر مرا ۔ بود عمری سایه بابم علی بر سر مرا ۔ بود بعد از جد و بابت و مادرم ای نور عین
مادرم کلثوم و جدم مجتبی بابم حسین ۔ در عزای مجتبی کز نوشتی داشتم ۔ می شد از چشم حزین
با حسینی داشتم ۔ کز تو خواهی گشته بد بر یکسان غم خوار کیست ۔ با چه امیدی برادر بعد
خواهی زیست ۔ فقالت الیوم ماتت امی فاطمة وابی علی واخی الحسن یا خلیفة اعمالی
ومثالی لما بقی ۔ پس روی بجانب برادر بیکس خود عرض کرد که ای جان برادر امیر مان
که تو بین پشهادت دادی گویا الآن مادر مظلوم مرا م فاطمه زهرا از دیار غلت کرد و چهره
علی مرتضی از داغ فانی بموی سفید و دیده امام حسن مجتبی ز زهر خورده وفات یافته ای برادر

جان حسین

جان حسین ای پناه و کارگه مشکلان ۔ وای پناه بازماندگان وای امام تشنه لبان ۔ وای امید
واری خواهران و دختران این چه اشعار است که خوانده و آتش قهر ان و هجران بر جان خواهرت
فشاندی پس آنحضرت روی مبارک بجانب خواهر مستمدیده کرد فرمود هیهات ایتها الاخت المستنه
جهران ۔ از زینب زار بیو پریشان ۔ باز آگه دل زغصه خونین است ۔ اهتمام و داع آخرین از
دارم مستحق تو را بیاده کوشش ۔ مهنای وصیتم فراموشش ۔ فردا تو را کین اسیر کردی ۔ من کشته بودیت
گیر کردی ۔ بعد از من خسته دل افکار تر اهل حرم تو لی پرستاری یاران مرا تو یاوری کن ۔ اطفال
مرا تو مادری کن ۔ ایمان که در این حزم سر بینه ۔ مگذار ز خیمه گه تر آید ۔ بینند مرا چو غنه در خون
نابینه ز خیمگاه بیرون ۔ آن لطمه که این کرده بدیدن ۔ بر خیمه ز تنه آتش کین ۔ اطفال حزین ز خوف اعدا
بسر چو بنه سر بصحرا ۔ مگذار که از تو در رانفته ۔ در زر بسر ستوار افتنه ۔ الجواهر زانل قرنه ۔
جان تو ز خرم سکینه ۔ پس آنحضرت از روی عاطفت و نصیحت فرمود که ای خواهر جان صبر کن و آرام
گیر صبر و بردباری را از دست مده و کوبانوان مظلومه عرض کرد که ای برادر جان ما این بیابان با این همه
دشمنان چگونه صبر کنیم و آرام گیریم ایشان که در مدینه بودیم چون آنحضرت این کلمات را شنید
بی اختیار چشمهای مژه بینش پر از اشک کرده فرمود ۔ هیهات هیهات لو ترک القطا لنام ۔ ای
جان خواهر هیهات دیگر من مدینه نخواهم گرد یا خواهر اگر مرگی بحال خود دا گذاشته شود دگسی تو را زیاد
نگذارد و نه تو را بشتابان خود قرار گیرد و ترک وطن خود نماید و در ره ویت وارد نسازد که چون جناب
زینب خواتون این کلام را از برادر خود شنید از تمامی دلی یاسی او نانی بخش کشید و عرض کرد
که ایجان برادر سخت دل بر کنده شده باید دون بلا و محنت و مصیبت دانی ۔ فذلک فرج لعلی
علی مرتضی این بیشتر از همه مرتبه بر قلب پر اندوه او مجروح کرده و دیده و دیده شاید بیاد آن گریه ۔ تم الجلس

دجها و موت الی حبیبها و شقیقة دعوت مهتنیة علیها ۔ پس آنمظلومه اکثر شب هم دختر و زیادی
مصیبت و الم را فراموش نموده و دست از عزا بر روی ما نگرده و است تا صبوری بگریبان صبر طاقتی آنه نشته
و جامه صبر را چاک کرده و صیحه و فغان و شیون گرد فقام الیها الحسین و وضعت علی وجهها الماء
پس جناب امام مظلوم متحیل تمام بر سر بالین خواهر غمدیده خود رسید و او را چون جان شیرین
در کشید و قدری آب طلبیده و بر روی او پاشید و او را بهوش آورد و او با او بهمنوا جانب
لب گرفتای پر بلا خواهر شرا بهوش خواندند بینه و افغانا و افغانا تا مینه الم زینب بیچاره در دیده
سیاه بر هم گونه خشم برادر شته بگریه خود را بعد از عاشور او در روی ریگهای گرم کربلا گشته و محاسن
شریف بخون آغشته دیده و چهره بر روی برادر و بجان برادر خود آب پاشید باد و جوشید
بعد از آنکه بجانب عشقان و بادل بریان بوده و او را آب نوشانده و سر مبارک مقتول را در بر
بعد از کرده نابه غیر ممکن بود الحاصل و قال لها یا اخت اتقی الله و تعزی بعزاء الله و اعلمی ان اهل الارض
یموتون و اهل السماء لا یبقون و ان کل شیء هالک الا وجه الله تعالی ۔ فرمود الجواهر جان از فقد
پدر بزرگوار دستگی خدا و مدخود را راستی ده و بدان که همه اهل زمین آسمان خواهند مرد و بدر سیکنم مجرمی
هلاک شوند است مگر ذات بیزوال و وجه الله که او خلق کرده است خلق را بقدرت کامله خود و ایشان را
واقعه دیگر بوجود آورند و خواهد ساخت و او یگانه فرد بیت که از برای او و دیگی نخواهد بود و بس
فرمود که ای جان خواهر جدتم بهتر از من بود و عزای او صبر نمودی و پدر بزرگوار من بهتر بود و در شهادت
او خود را کشتی و مادرم از من نیکوتر بود و در رحلت او آرام گرفتی برادرم امام حسن از من بهتر
بود و چون بدرم جناب سید کربلای او شکیبائی ورزیدی و بر هر مصائب پیروی بر رسول او قتلها
با تحضرت لازم است پس در شهادت من صبر و شکیبائی را شعار خود کردان و دیده را نله را فرو

کمن پس با این کلمات و امثال آنها خواهر خود را نصیحت صبر فرمود که با بزبانی زبان مقال با این بیچارگان
مترنم شد چون من چه کسی که چنین است ۔ البته معال کارش این است ۔ چون من شاهی که کل سپاه
است ۔ مغلوب شود اگر چه شاهست ۔ چون نیست در این دیار یارم ۔ هر گز نشد چو چاره کارم
زینب که ز آه آتش افروخت ۔ کین حرف نو شنید مرا سوخت ۔ گفتا من مبتلا کرده ۔ گر کشته
شوی خدا کرده ۔ روزی که شود غمت جانسوز ۔ زینب بجهان مباد آنروز ۔ جان پس من داغ دیده جگرگوشه
دلخوشی تو بودم ای برادر ۔ گر کشته شوی تو در بر من ۔ ای خاک سیاه بر سر من ۔ شاه شهدا گر کنیت
بسیار ۔ اگر به خواهر دلفگار ۔ گر قرب مبر حضرت باری ۔ بوسیده میاند و رخش ۔ فرمود که ای جان
خواهر ۔ محنت کش حضرت پیغمبر ۔ رخساره از این قضیه بر افروز ۔ راضی بقضای ذوالمنن باش ۔
کو آن همه برد باری تو ۔ بنماید و نیست غیر از تو ۔ بعد فرمود قال لها یا اخت اتعظت علیک
ظاهری فلیس لا تشقی علی جیبا و لا تخمشی علی وجها و لا تدعی علی بالویل و الثبور اذا او اهلکت ۔
فرمود و الجواهر جان تو را قسم میدهم و توقع دارم که خلاف آن نکنی که چون مرا کشته و بجوان
آغشته بدیدی در مصیبت من جامه بر تن مدری و بجانغ غم گلگونه خود را خراشی و صدای خود را
بگفتن واویلا و وا ثبورا بلند نکنی و از سینه را سا جدین روایت شده که فرمود در نیب عاشورا چون
چون پدر بزرگوارم وصیت ای خود را فرمود و بهمام پس دست او را گرفته بخیمه من آورد آن مظلوم
بر سر بالین من نشسته و با سر فرمود که متوجه میباش و دست پرستاری من نگذارد پس عوج فرمود

بکان خود انا لله و انا الیه راجعون

مجلس یازدهم

در شرح تشنه ماندن و خشکی حضرت حسین و خواهر و زنان و اطفال در منزل

شنیده بگفتند عرض کرد این در راه خدا و فی سبیل الله است پس آنچنان فرار اکرده بجزیک
قوم آمد و گفت کتاب خدا و جد تو عالم با همین باد شما پس هر دو دست آنچنان را قطع کرد و بعد از
بسته گرفت پس او را بشهید کرد و اما در کربلا با جناب خامس آل عبا خود و قران رهنمون شوم
ترا بهبود کرده و اتمام حجت کرد از بهر تو آب قال الواقدی و هشام بن
محمد لما راهم الحسین بن علی قتلة اهل المصاف دشنه و بادی عینی و بیکم
کتاب الله و سنة جدی رسول الله با قوم تمتعون و بی الناس ان بعد ستم از بیکم
قول جدی فی و فی اخی هذان سیدا شباب اهل الجنة ان لم تصدقوا قاطنا لو جابر او زید بن ارقم
او ابا سعید الخدری فرمود شما را گرد شنیده اند همین حدیث را از حضرت رسول خدا گر حق
من و برادرم فرمود پس فرمود بالجمله این همه سخنی که بشما گفتم باعث آن شد که شما را باز
دارد از کشتن من و خون بگردن من پس فرمود که این سعد کجا است چون آن شقی ولد الزنا را بحضور
از خواستن آنجناب آگاهی بهر رسانید اگر او را داشت که خدمت آنحضرت شرفیاب شود بعد از آن
همه ردسیاهی که داشت پاشرمنده کی تمام آمد منه جناب خامس آل عبا فرمود که ای عمر سعد تو را چه شد
کشت همه‌ای اگه نور او الی کردانند اما آی ولد الزنا در ملک ری و ولد و بر جان علی قدر داشته که مراد خواهی
رسید آنچه میخواهی بکن که هرگز بعد از من خوشحالی نخواهی دید در دنیا و آخرت پس ملعون از ابلید ان
جباشت ذات که در اراده او بود روی خصم خود را بگرد و امید و ممکن چون او را سر و روی بشکر کرد که شاید یک
یک بر فرق شهید الله الغالب دست تخواهد یافت با وجود یکه سنان بحضرت آنجناب
چون آفتاب عالمتاب بکار است همچنان کوشش حرب آزروی کردن، تو ان طلع ایاک بدی
کردان، باید زچار سو هجوم آورند، یکبک شقاوت نیرو بادر کردن، بروال چه هژبر خشم کین

حسین، فرکس عرضه کین است حسین، غافل مشو براین بسر شهر خدا است، در روز حرب آنچنان
البطین است حسین، پس بگفته او لدالزنا همه لشکر ظلم کستر بر آن دایره امان حمود کرده نیزه
نیزه او نیزه آن بر کواره اصحابش او نیزه ها بر سانیده نیزه داد و بلا و اخراده در بعضی از کتب مرانی آورده
که در روز عاشورا نبری از لشکر اعدا بجنبه سر و رمضان واقع شده جناب زینب خواتون بر آن
مطلع گردیدی فقط رنالهٔ نیزه بیانه از شنیده بود درد و حزن عمر سعد بر کشید پس مظلوم کربلا فرمود
ایجان خواهر این ناله از چه بود آن خنده بعضی عرض کرد که چکو، ناله نکنم ما شده وقت اکه
جن و بشر سر بر همه کردند هم چه بانیان نوحه کرده، شده وقت اکه حیل ملائکه مقربین کاه بکبر
کنند خاک بعیت بر همه، شده وقت اکه قافله با جوریان فتد، آینده در زمین ملا نوحه کرده شد
وقت اکه اهل سرا پرده حسین، شده وقت اکه از نقت کربلا، بر زند طایران حرم بیان
پرهمه، شده وقت اکه از زمانک او در حسین، پاشنده چشم امت بیداد کرده، شده وقت اکه
لشکر بیدین بکربلا، بندند بهر قتل شهیدین کمر همه، شده وقت اکه از ستم بی حساب بشر
گردند و خروان حسین در بدر همه، شده وقت اکه بهر غزاداری انبیا، کردند کرد و فتنه غیر البشر همه
عرض کردای برادر جان چکونه نالنده افغان نکنم که احترام خاندان عزت رسالت شکسته شده
دلکار بجالی رسیده، دگر بر جمیعه سامان جناب خامس آل عبا نیز حفاظ لمان بحجاب مستر نشده جای اقامت
که امام مظلوم غریب بفرماید الخوار مهربانم احترام خاندان نبوت الوقت شکست که عمر لعین ولد الزنا
با چه اغراض خود ملعونی بر داشته آمده و در خوانه ما در ست فاطمه زهرا اشکسته و با نفس ملعون
ازل دایره سوخته پس آن مظلوم غریب این نکته را از خواهر محترم رسیده محزونه خود شنیده فرمود
الیه، فرمود که ایکاش بر زینب اگر نکنند نیزه بر مادرت حسین نالهٔ نکنی آه آه

آخر این رزم بهم اعضای و جوارح مرا و اولاد مرا داد فریاد و دستان مرا تیر از نیزه خود ده پاره
پاره دست بدگی چکونه ناله و زاری و بیقراری خواهی کرد اکنون ظاهر کن که خداوند ما را از او
وارده الا لعنة الله علی القوم الظالمین چهارم در بعضی از اخبار رد است
اندکه روزی اعرابی بحضرت جناب رسولخدا آمد و عرض کرد که یا
رسول الله آهو بره صید کرده ام و از برای فرزندان تو جناب
امام حسین بهدیه آورده حضرت این را قبول فرمود و از برای این
اعرابی دو دعای خیر تا لقیامت مبارک فرمود خدا ان شخص را با ناقه
ناقه و جناب امام حسن السجاد و آن آهو بره را خواهیش فرمود جناب رسول خدا آن اعرابی را
با دلخشید صاحبی از آن گذشته بود که ناقه فکلون گرد و شت کرد با سلطان لب تشنگان نینوا القاء
مظلومان امام حسین بیداشده دید که برادر بزرگوارش آهو بره دارد عرض کرد برادر جان این آهو را از
کجا آورده جناب امام حسن فرمود که خدا و ند مبارک من لطف فرموده و بهدیه جناب رسول خدا
بسر عت تمام بخدمت جدبزرگوار خود آمد عرض کرد یا جده ای برادر من آهو بره دارد آهوئی سر عت تمام
بمن کرامت میفرمائی دانی مطلب از کجا عرض میکرد و حضرت رسول الله جناب امام حسین را نیز
میفرمود نزد مظلوم کربلا ساکت میکرد یه تا بیکه قصد کربلا نمود و نزدیک بود که بکربلا رسد
دران اثنا صدای از زمین بسمع رسول الله بلند شد چون نظر کرد آهو بره دید که متحیل تمام بیاید و بره
خود را در پیش کرفته و کرکی در دنبال او دست آن آهو را پیش انداخته و میاورد و بسوی آن بره در
داور امید و انه نالان و اضطراب آن بره را بسوی رسول الله آورد و آهو بسخن در آمده بزبان فصیح عرض کرد یا رسول الله
فرزند ده شتم یحیی را صید کرده بنزد تو میخواهد آورد و این بره فرزند من بود و مجبور جانب او در اضطراب

میباد ما ناگاه قاتل بگوشم رسید که میکفت ای آهو بشتاب و بچه خود را بخدمت رسولخدا ببر و بزودی
با حضرت برسان ای آهو عزیز ده الثمن امام حسین ایستاده آهو نیز بچه خود را بخدمت رسولخدا آورد و بزودی
در آمد تمام ملائکه مقربین از کریه او بکریه فریاد و در آمدند و شنیدم میکفتند ای آهو بشتاب پیش از
از نکه آب بر زمین حسین ریزد آنچه خود را بجناب رسالت مآب برسان که اکر زمین این
کربلا را بر تو سلط میکردانند او بره را بخود رو کو با آن آهوی زبان بسته مترنم این کونه مقال کشته
رسول خدا حال عرض میکرد ما چه بشنیده م علم طیان کرده، و در این معامله کو با بین هم
چیمه زدم بکوک خود پیلوی دو نیم، که آنچه مصیبت ای شاهین سیانیه م، عرض نمود خاندان
این معاملات ما کن از کف غفلت عنان جوصبرا، تفکر ستم رد و کار ناخم کن، باب دیده حسین را از تکوما
حالی کن، بهن بسکه خداوند ملائک ملکوت، فرشتهای مقرب خاص هبوت، نوحه سنده کرانه
میبرد آهوئی، نجد اعرش زسر بار غم سر موئی، بکریه زاری سرشن صدا کرده زمانه با هوئی، غرض شنیدم ملائکه
کردند، در آن میانه بنود ند مادر و پدرش، کو جا بر چاک نمانده هم چه کال برسرش، شما بیام او شتابیان
ستاب کنید زنوی دل قدح دیده را پر آب کنید، کیکه جان بره آن تو تراب دارد، زد حق
دست علی ای اه کتاب ندارد، عرض کردم او لا مصطفی دین است، برای دیده احباب واجب عین است
بحق سوزان جکر انهای ام، بحق آن رسی و عرض بحق لوح قلم، که بر ما تعزیه داران و دوستان حسین به
بخش روضه مقدسه بحق جان حسین، خصوص بر قسم دل خسته پریشان حال، که بیت الاحزان بنا
غلام حیدر و اکل، پس آن آهو عرض کرد یا رسول الله مسافت دور قطع کرده ام و حمد میکنم پروردکار خود را
خود را پیش ریاضی شدن بهنک زیارت مبارک امام حسین فهرست شمار رسیده پس جناب
سید ابرار صلی الله علیه و آله دعا بخیر و برکت کرد آن آهو را دو بره را بدو شنه حضرت امام

حسین را در آغوش گرفته بود و اشک از دیدگان مبارکش جاری بود و آن فوانین فیاضت از
آن سر بر گرد دیدهای جان من ای عزیزان همانا میدانید که آن غریب بیابان کربلا در روز
عاشورا در برتو هجوم اعدای امام حجت میفرمود «القوم ما نامسلمان نیستم من موس آن پیغمبر
بشر» آخر یکی چون خویش از اهل اسلام» کز بهر احمد عذری بهست آن اندر اسلام» کز بهر آن
اعتقادی بهست آن اندر احکام» کز کرد آب الله ناطق باد کاندر احمد» هم کتاب الله علیه وهم عترت
آن بی مثالم» یعنی نگفتم در دین که فلتم وجیه آمده سنه در دینم که آمد رجیک عقده آن
بالمالم» نه ضرار آمدستم نا هر ضلال آید حرامم» نه هوا را تابعم تا هر حرام آید حلالم» وحشی طیران
بیابان جلوه سیر اندوه جون شد» من که زاد لاور سولم نشئه آب زلالم» ای کافران باظلم
وجفای لعنان بیجا من فرزند رسولم آخر پیغمبر شما کز مرا پوسیده و مغز مود حسین منی
انا من حسین» و بسیار از او شنیده اید که فرموده حسن وحسین اقایان جوانان بهشتند
قوم نشنیده اید که رسول خدا از بس مرا دوست داشت از برای خواطر من آبهو بر آورد و اشک
از من دل گیر نشود از خطا جمله یاران مرا بفضل آورد دیده دیگر برای من پیغمبر گفته نشده اید نیز او بوده
واکنون هم قصد کشتن من دارید وای بر شما آیا در مرا گرفته اید بگوئید آیا خون کشته
منجمله مرا میخوهید آیا بشبیه یا مالی از کسی خورده ام که دست از من برنمیدارید آیا سنت پیغمبر
تغییر داده ام یا شریعت او را بدین کرده ام یا حلال گرده ام حرام پیغمبر را یا حرام گرده ام حلال پیغمبر
که برای کشید بروایت ابن عباس که جمعی نشسته ای حسین آنچه گفتی همه راست پس حضرت
فرمودند فلم تستحلون دمی پس بچه سبب خون مرا حلال دانسته اید و آب دادن
از من وعیال منع کرده اید چون همه اقرار براستی گفتار آن پادشاه مظلومان نمودند پس فرمود که پس خون

مراحلال

مرا حلال دانسته ایدا داد و اویلا و افغانا که در آن اشاره جمیه براو قامت عصمت صدای شیون
وشین و گریه و زاری با حسین ایوای حسین زنان و اطفال و اهل حرم بلند شد که بیتاب شدند و
از خلجات آن خلاصه موجودات بیقرار شدند طبایع بر صورت رزند و صدای ضجه بلند گردید
کاش عالم خراب و مخلوقات قائم میمرد و نگرانا مابینا بود و دیده ای شیعیان و اهل زار آن حضرت
وخواهران آن یگانه و شهادت غریب بیکس سلطان تشنه لب بیطاقت بیشتیبان تلهات جان سوز آخر را
نه شنیده و حال آنکه براو ران و فرزندان و برادر زادگان و انصار و اعوان آنحضرت اطراف
آن مظلوم را گرفته بودند و جوانان با شش بیشتر پیرامون او را گرفته بودند و بعضی نگرانا قائم
بودند و اصحاب نمیدانم چه حالت داشتند اهل حرمت چاره و آواره و خواهران بی عم کسار المظلوم
غریب در وقتی که از زیادی زخم شمشیر و نیزه و سنان تیر از صدر زین بر زمین گرم کربلای غم قرار
افتاده میدانید که چون سنگ شد براو میدان» به آرزوی شهادت امام تشنه لبان
نرسیده شد ابرحال طاقت دشت» نه ذوالجناح دیگر تاب استقامت داشت» کشید
بازو کلاب آن خلاصه ایجاد» برسم پرتو خورشید بر زمین افتاد» هزار مرتبه شاهی بر صدر زین
افتاد اگر غلط نکنم عرشیان بر زمین افتاد» اگر نه جرات کاهی می نشت و کاهی از نشستن عاجز می
گردید بر روی زمین میافتاد و در اثر ضعف سر بر سر بعین بانگ بر لشکر بیدین زد که چه انتظار می
کشید می بینید که ضعیف و نهال شده ام آیا جزای شما چنین شده که ناگاه آن کافران فرزند
عفار مصطفی را در میان گرفتند و هر کس نوعی حربی بر بدن شریف او زده میزدند یکی تیغ زد بر سر آن بشیری که
روضه اقدس او را بوسه میداد» مدتها ی خون چشم آن روح پاک» شد از تیغ و تیر و سنان چاک چاک
آنقدر در جسم بر روی هم که از شرح او عاجز آید قلم» در آنم که رد داد ظلمی چنین» ندانم که کجا بود

فرخام دین» که چون بنامد زخاک نجف» کواب نشنه شد عنیش نطف» یکی تیغ بهر هلاکش
کشید» یکی بر بره دیگر آتش کشید» یکی گشت فار کمر قتال او» دگر یکی بر سر ساحت القتال او» یکی
سبته آهش بر زین دوید» یکی حجر هش را بخجر برید» در بیغاره و برد اکه در کربلا» بتیغ دوم قد انور مصطفی
پر ولا» که بهر سر افرازی نشاء تین» بخون غلطم اندر حضور حسین» دیگر لشکریم که کرد آن شبیر مبرز
وکه فرزند شه مبارکش که صندوق علوم ربانی بود رزای امان و داد دوید او از حمایت خواهر ایتام
مظلوم مرد و حمران امیر عرب ارکلثوم و زینب در حمران دانیت بود و نادری سیاه بود او از برای
آنها کرده معین و نیاوری و نگرانی گشتند پس جناب زینب خاتون از شدت دل پر ولطف بادر از
چشمه چشمان دوید و فریاد اخاه و اخاه بر آورد و کاش در آنوقت آسمان بزمین می آمد و
کوهها از هم میپاشید و عالم زیر و زبر میگردید چنانچه جون او از خود و شش جهت اعمار کرد آن دلها
کسان بدان امام عالمیان رسیده عالمش نمیدانند و فرمود لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
پس بجناب ابوالفضل العباس و علی اکبر فرمود مستگاه من علیرغم لشکر نرا عاجز ابن زیاد
ساکت نمانید قسم بجان خودم که بعد از این گریه بسیار خواهید کرد و عاقبت گریه بچشم گذشته و دشمنان
مارا بشادمانی نیاورند چون بهام با بشان رسانید فرسان شکسته نه آواز سیه مظلومان فرو خوابید
گریه بسیار خواهید کرد بانگ در وقت بسیری و دستگیری کرد
عبور شان بهلکه خواهد شد گریه بسیار خواهید کرد باد در اشام و کوفه و شام بابا در میان ما
یاد نمی در بر نه شام که بعد از وفات دختر صغیر الا آخر الا لعنت الله علی القوم الظالمین

مجلس دوازدهم

در روز عاشورا چهار نفر از شهدای کربلا بعد از اجازه حاصل نمودن

میدان بیهیت جنیه حرم رفتند دکشتگی ایشان با اهل بیت
دواع فرمودن جناب علی اکبر و تمنا و مشاعر شدن جناب
زینب خواتون با و میادر خود جناب خواتون بخشه فاطمه زهرا علیها

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعل الله بناه و جعلها دار فضاء و زوال و جعلنی الغنی و جعلها دار الثبات و قرار انا نعوذ
جی عزت الله بانا فاصبح و جاعلین رکن الیها فاعا السعید من اعوذ عنها و طلب الافوز فی فضا
الیس من الانصار کل فی و فی ابن انصار و غیره من انصار و روم انصار ابن انصار جیب صاحبی
محمد و ولی الله اهل و قف منهم موقف الانصار الیس کل فی و فی یوم الطف ارجه منهم و جوا الی بنا
و دین الحسین بهم مستظلم حی بیت الله و معاده و الحق الظلم علی اعدائهم و طالبه اجمعین الی یوم الدین
فصل حاصل مضمون بعضی از تفرقات خطیب این است که دنیا دار فنا و زوال است مخلوق
گرد دنیای پر عرب او را امید سعادت مندان نمی بیند از دنیا اعراض نماید و طلب آخرت
نماید مانند اصحاب سید الشهداء اگر اصحاب آن روز گرفتار محنت گشتند بروز نیا زوال و
خیال و از جان گذشته و دیگر اصحاب پیغمبر ان با میتوانند کسی از ایشان در مقام انصار حسین
بایستند چنین است در روز عاشورا از شهدای کربلا از انجا زده اند شهدا اجمعین بخشیدن
بیت جنیه ای حرم رفتند اول از آسمان آمد تیر و وقتی که کشتگان ایشان مقابل شدند آن بزرگوار
بنظر حسرت بعین آمد گفتای عین بگیف عین مگر باین تشنه لب گشته جنگ خواهی کرد و مگر
با آن کار نگاه خواهی کرد» مگر نه اخر حرج هر بیت است عین» مگر نه زاد شاه ولا بیت حسین»

مگر که فاطمه را زینب کنار بود و مگر به دوش رسول خدا آسوار نبود حسین که نواده نه برادر است این چه اولی است که نشنیدم از همه دوران حجت عقرلی است. مگر نگفتی که در خرداری زنگار فانی خویش پرده بردار ای. پس آن ملعون والد ازتا این سعد چه جواب خرحاد مندفعت کرد ا جمال و مقال خواهم کرد که انسان بر او این است که سر باد و سپاه از تن جدا شود بس حرمله آن شقی امر کشت ابا رافضی بفشوید با نچه حضرت امام حسین قرار داده است که مفید از من بردارید مگر نه جدم رسول خدا بحق خراز او کفت اگر با من امر بود هرآینه چنین میکردم و لاکن امیر تو عبید الله زیاد دیده بینا و سمع شنوا بجهل انکه فرحاد کمه از انتقام با پس کرده در آن حال سبب خود را بجولان آورده در دیجاب سر در مظلومان دوست خود را بر سر کرد بهشته امثال کسانی که کاران واخلاص بهشت و پشیمانی عرض کرد السلام علیک یابن رسول الله حضرت فرمود علیک السلام ای آزاد مرد خوش آمدی اما فرحادت شد از جا سر بر زانو نهاده حضرت فرمود ای مرد باسعادت سر بالا کن عرض کرد پدرم و مادرم فدای تو باد آرزوی دختران خاتون بحضرت فاطمه بر آورده شرمسارم چه ستم آن مظلوم مظلوم مجهول که شدم رانده اخدا در رسول و بیشتر از سیاه کوفه شام من کنه کار م ای امام ام که بین راکب گمت شدم. ظلم بر نفس خویشتن کردم. کلمه کاذ از انچه من کردم و حال التوبه التوبه یابن رسول الله حق بعبد اشتم که این کار از ان با حضرت خاتمین خواسته کرد اچون طفلان ایشان ظاهر شد انکفاره کردار خود پشیمانم آیا توبه من قبول خواهد شد انجناب بانهایت التفات فرمود نه توبه تو قبول و حشر تو با دلاد رسول خواهد شد پس عرض کرد ا مرا مرخص فرمایید تا قدحیات خود را در پای مبارک نثار کنم جدا از ای مع بسیار انجناب ادرا رخصت میدان داد و حرّ فادار بعد از مرخص شدن بر دی نثار سوی انجناب آورد و عرض کرد ای

کرد ا مولا ای ا ذن میفرمائی که نزد جده محترمات حرم سر ا برو م و عذر کناه خود را از آن بر دکیان عصمت و عفت بخواهم چون رخصت یافت بدر سراپرده عفت و جلالت آمد عرض کرد السلام علیکن یا اهل بیت النبوة ای عترت رسول ا منم آن مردی که سر ا در برشما کرتم و دلهای شما از ترسانیدم اکنون از کرده خود پشیمانم و باصید مغفرت بدرگاه عالمیان پناه اورده ام از سر در رین رخصت بسیار زیت یافته ام از شما استمداد عاد ارم که مرا عفو فرمائید و از تقصیرین در کذرید و در نزد فاطمه زهرا از من شکوه نکنید چون اهل بیت این سخنان را شنیدند ناله و افغان در آمدند و صدای ناله و زار ا بکوش دوست و دشمن رسانیدند حر چون ناله جان سوز اهل بیت حرم را شنید دلی اختیار از سر بها بر خاست بطریقه که بر سر روی خود میزد و میکفت ا کاش زبانم لال بودی ما انچه کفتم کفته نبودم که باعث حزن و اندوه اهل بیت رسالت شود آکوفت بعضی از اهل حرم او را دعای خیر کردند و تسلی دادند و حر تا کاه نشاط و خوشی بر سوار کرده و جولان کنان خود را بر قلب لشکر کوفیان زد و داد مردی و مردانکی بسر رسانید و دیکر جوان آزاد کرده ابی در عفاری که در علم نموده

بخدمت آقای مطلوبان شرفیاب کردید و اذن جهاد خواست پس انحضرت فرمود برای خود مرخص کردم که بهر طرف که میخواهی بروی تو در این سفر همراهی عاموری برای طلب عافیت پس عبایا مشکی فقاری و نیا بخال آن امام فرمود بدن لباس کهنه در بر داری ا عاقبت بخیری. شبیه لیلة المعراج در سنت لیلة القدری. بظاهر ظلمتی اما باطن نشئه نوری. مداد و فرحمت سواد طره حوری. لبس جون بند کبها کرده زیندکی شادی. شبکوم غلامی خوابه و زدوزخ آزادی. پس از خدمت پدر اد جامه خون غوطه ور کرده ای

نیم رافضی نفسیت میدهم رخصت کرد کرده ای. آنکه ان عرض کرد که بابن رسول الله از کی روا است که من در رفاهیت و آسودکی زیر خوار خوان احسان بوده ام از نعمتا اکنون که هنکام جلاد شدت است دست از یاران ملک پاسبان شجاکیا میروم. بیت ای شده مهت سنکدل تو. شاهد نسبت عمرانی تو. تو سلیمانی و این قوم اهرمین. خصم شاهان سلیمان تو کجا تا نام است بوی هدد روی سیاه. شیشه قابل فرمانی تو چون بیاست. نزهم جان کو تیدا تا نام است یسلمانی تو. کر سیاهم شده رو بکر یز از درت روز پریشانی تو کر ندهت تو زم می کشم غصه بی سر و سامانی تو. نخدا قسم کر بوی من بد بهت و نسیم بیت در مکنه من سبا ایمولای من ابن الحر و هر از دل من بر دار ان جهیا و عطا فرما و ادخل بهشت عنبر سرشت کرام کر نیکو کرد بوی و شه لیف کرد و حسب و نسب دون کرد روی من قسم بخدا و مدکر مرا کنه خدمت بر خدا م تا انکه خون سیاهم مخلوط کرد و بخو شهای طیب و طاهر شما بر کت آن طیب و طاهر کردم پس با الحاح بسیار ا ذن جهاد کرفت از خیمه کاه منتقل کرد ا مانده کاه انتظام سعید بعد از اجازه شرف بوسیدن دست مبارک امام مجید بر دو بر جمیعای اهل بیت آمده اظهار عجز و نیاز نمود و عرض کرد مسافران و یار ا خاطر خاطره السیر و ادی کربلا خاطره منم غلام سیاه بخشنده اهل شما که بعد از من لطف الزال شما و بخشم خود میدوم بعقل یاد به که خون سرخ بود اعتبار روی شما مضمم سفر هم مرد ام جمال کنیه تخمت ا رخلی کرد ام. جای کنه هشت کرا جیت زیاد کرم در حرمت ا رجواب فرمود نه سیاه وفادار تو ا رادم حر فی نیست و بنا بر مودی آمدی تو چون طرفه توبه توبه یاد. پس غلامی چو تو در دهر و هر فادار مده. معنی بندکی این است کر روی تو سفید یاد زینب حسن خلیه جمال تو برد. بکنک شاه جکر تشنه غلام اهل بیت رسالت علیهم السلام اقدم فدای

علی اکبر شبیه پیغمبر ص از نجابت و اخلاق نقل کرده اند که شخصی از صادق آل محمد ع
جعفر صادق سئوال نمود و بابن رسول الله چه نسبت است از همه شما بهتر و مردم را خوبتر بسوی خدا دعوت میکند
دارد و کنایه دگر هیچ مخزون دل نشود الا بخدا جوان مجید سالها که همیشه در پیش نظر بود را بیاد آورد
دیده از روی شفقت بر او کشاد و گفت بلکه گردد بسی راوی عرض کرد که چه عرض کند از مصیبت
مرد را دست بهری اسیر میکند انجناب فرمود باز جوان مجید سالها که از این حسرت جانش دنیا
ندیده تازه دیگر بود میت دوستان گریه ام گرفت آواز دست دل آواز دست دل
باز درد پرانگی افسانه ام بازم شیدای دگر جوانه ام بازم آمد زان زمین هولناک گرد باد و خاک
انجانهای پاک آنزمان کان عین نور نور عین یعنی اکبر فرقة العین حسین سوی قرار گه رفیق الله
با چهره روح از جسم لیلا شد روان چون دو کبوتر پر فشان از یک لانه او مادرش بر سر زنان و نالان او
لی فدا آدم جانم میرود و هیچده ساله جوانم میرود الغیاث الغیاث یا ربنا آورد ام ناجان و خانجوان پرورده ام
هیچده سال است کاو را دایه ام کاو نکنده امروز بر سر سایه ام الغیاث الغیاث ای سوز دلم ای شرر شعله
افروز دلم الغیاث ای چه جان پرور دستی چه گرگ شوم بیرحم شدی که جانی گرد شش
الغیاث الغیاث ای سوز دلم ای شرر شعله

برزخم سینه اش تنها دنه مرهمی ◦ چون بار پاره شده بدن اکبر حسین ◦ دل چو بیش کرد اخیر تیر کین کسی
آمدم که تیر خورد علی اصغر حسین ◦ نگرفت دست او کسی آمدم که اوفتاده ◦ دست از تنش برادر نام آور
حسین ◦ آگه نشد خدیجه زمانیکه رد بشام ◦ عریان سوار شد بشتر خواهر حسین ◦ در کربلا بجود حسن
ناظر که در زمینه پیکر حسین ◦ در غلطه بود بخون جگر حسین ◦ خنجر گذشت بشتر مه چو خنجر حسین
از کوفه تا بشام کسی آب و نان نداد ◦ بر اهلبیت یکسین نبی یاد در حسین ◦ مردیست که در بدن
جناب مظفر نود جراحت بود داد و بیاد حسرتا در بدن نازنین معلوم کرجا مرا نهصد و چهار
زخم بود همه از پیش رد ◦ دو کم انها و هب ابن جناب کعبی بود
جوان زیبا روی و نیک خوی مادر و عروسی خنجر مراد داشت و مادر پیش زادی آمد و گفت
بیت ◦ فخر عرب پسر نازنین من ◦ نوگه جوان سعادت قرین من ◦ سنه بر سم ستران کعبستان
فاطمه ◦ بار جمل پسر جوانان فاطمه ◦ در بیرقم که دیده در ایام نبسته ◦ یعنی این جناب و داغ نشسته
روز یکه مادر دین انصاری گذشته ایم ◦ عضا خرده الم زدیا گذشته ایم ◦ سر و قد تو باعث اکبر راست
یا تو جوانی تو زعباس سر راست ◦ مادر تو پرست ستاد در دیست ◦ یعنی کسیکه بیاد
در درد نیست ◦ بر خیز جان مادر شاد ارجمند کن ◦ مادر خنجر و مادر ایسه بند کن ◦ وجه گفت اخیر زمر
نجاکن که فرزند شاخ خنجر نکرده در این صحرا بیکس و تنها مانده ◦ بای تو در رکاب خنجر خود را در خنجر
آقای مظفر مان امام اخبار بر بریا گه مراقب آن سنه علی بیمار و اقل بشت شده ◦ مرا در بر دفاع
دو عالم فاطمه زهرا سر بلند تمای آن جوان با حمیت گفت ایمادر منهم با بن مشتاق بیاشم
عزیز فاطمه بی یار در برابر من ◦ بیار بشتر نروم خاک خیره بر سر من الحاصل بعد از انکه وهب مادر
اجازه میدان کارزار خواست و رجز خوان روی بمیدان کرده و چند تن از آن بشقاوت از اند سر ساخت

بر شاد و خود آمد گفت یا اماه از غیبت علی من مگذ نم در صفوف لشکر کین تو ترسش مخنر ◦ کر فتم او ناگاه کشته کان
از فرقه کافر خدا را کردم از خود راضی از این رزم مردانه ◦ عفیه اللهم فوا بمادر من راضی شدی یا نه ◦ ایمادر گفت
از من راضی شدی یا نه مادر وهب گفت الغیرت او ای تو جوان رشید من مضطر مهیا دی یا دبده
عبرت دا بضعه المناشاکن ◦ نظر بر قواری دل یاری فرزند زهرا کن ◦ فردش العطش از غیرت شاه
زنس بشنو تو هم کر گشته فیض رجان بگذر زمن بشنو ◦ رضای من اگر شد است چو من داد هم
شیرت ◦ مکر دم از تو راضی چون بمیدم بر بشیرت ◦ آنوقت از تو راضی هستم که مرغود بار و براه
فرزند فاطمه زهرا در سر بزم ایم ◦ واکنار بر روایت منتخب عروسش گفت ایوهب تو را قسم
بسه هم گفته اکرم اور صیت خود فرمود من کن و مرا بیو ◦ دل شوهر مکن از پس وهب گفت رضای مادرم
بهتر از رضای تست ◦ مادر شش گفت الغیرت زند اعراض کن از شوش عروسش بر سیکه تو بشقاوت
بدحسین فاضل بشقوی مکر بر رضای او و در رضای من پس وهب خوشحال و مسرور کباب سیه اسا
شتافت و آنقدر مقاتله کرد کر جمع کثیری بدرک واصل نمود در کرم کارزار بود و در وهب بصدای بلند
فرزند خود را بعبارت تحریض منمود ◦ آن پیر مرد زن مجسمه منظر ◦ مبکفت که الغیر مادر ◦ اولاد بر سولا
فی همین اند ◦ افتاده دشمنان همه اند ◦ از آن هی مکن فراموش ◦ مردانه بجنگ دشمنان کوشش
الغیار پر کشاده دمن ◦ فرزند حلال زاده دمن ◦ از کثرت دشمنان مبند بش ◦ از دادن جان مدار دریغ بش
چو قصد دو باری حسین است ◦ تو نگو با تو فخر طاهرین است ◦ کر مردرهی داهل مردی ◦ زنهار که زنده برکردی
در کوی حسین جان فشانی ◦ بهتر زبشت جاودانی ◦ جان جاده نمود کشکر اعدا یانان در انبه
ناهنکه او را در میان کرفته از چهار طرف هجوم نمودند ◦ بیچاره کرد نبه ملعونی از اهل کوفه دست بسیف
جوان سعادت نشانه بعد نمود و بیش شتر ریست مبه کرفته مشغول قتال کردید کی از بیغیلی از کلمه دست

چپ آن جوان وفادار را بصدا نمود ◦ پس عروسش وهب چون بخیان حالت تو هم خود را بصاحظه نمود
عمود خنجر را کرفته بمیدان آمد و صیحه بوهب زد و بحرص و غضب بسیار و بکفت این دم است که به
مدرست جد امجد و پدر بزرگوارت حسین ◦ تو زینب خواهی علیها السلام آب کوثر سیراب منهی ابوهب خوشحالی از تو
که مادر حسین و برادرش از تو راضی شده و میکفت ابوهب به رو مادر ابتدای تو بادر یای مطلوب
کر جاوه حرم محترم او جنگ کن تا کشته شوی وهب کفت ابدر دس مهربان تو مرا منع مکن دی بکو نه
حال خود و اندای با من مهربانی میکنی در جنگ کردن بس زن و هب جاکر کرد بکریه بسیار بن کفت ایوهب
سلطان مظلومان و بکر مراسوکوار بنید و ندای او که میخواهد داخر جاده و قافله ناهر ناه و آیا فریاد رسی هست که
کفر او نابود کند و کرنه و زاری اهلبیت حرم رسول خدا و اطفال کوچک سنه النساء و جنه های عفت دیکر
طاقت بشنیدن و صبر با بشان نیاشد پس با خود کفتم که زنده کانی بعد از تزیه رسول الله حرام است آزاد او داد و
بکیرد دیکر در اینجا قطع نمود زدن آن دست شاهزاده دلی بر درد فضل تیغ جناب امام حسن مجتبی بود و لا آخر
ستم از ناجناب ابوالفضل العباس علمدار بیابان کربلا ... نیز
بکوشه چون رسلطان انس و جان افتاد ◦ زرستیز دیکر چرخ در کمان افتاد ◦ زجنبش قوم زناز اده
الحذر کویان کشیده ناد جنان نای کر فغان افتاد ◦ زکار زار شهیدان کای کس رسل جرس
سینه زه آن قدر کر بان افتاد ◦ بیابان زین چه سپاه ستم بشکر دین ◦ سبان کفر با سلام هم عنان افتاد
سپاه کافر چه بر کار عظم کشته محیط ◦ حسین چه قطره بر کار در میان افتاد ◦ ستاده تو در اکر صه کر سپاه
حرم کجهای حرم مالک الامان افتاد ◦ یکی بکوشه در افغان آمد یکی بتاب اهتزاز
توان افتاد ◦ ولی امام زمان چشم بر جوانان داشت ◦ که در مقاتله چشم یکان یکان افتاد ◦ دلش
بسینه چه لعل طبید چون بکیفت ◦ برادران کر امش کنون چنان افتاد ◦ شکست پشت حسین آن

زمان کرفته رزم ◦ بنا بهای عباس نوجوان افتاد ◦ در دمی کر آن یدکوار خلف رشته چه
کر آر زاری و بیقراری نشته کاه از اهلبیت فرمود آن باد کار شیر کرد و کار و نای حمزه نامدار دنای جعفر طیار
الغیاثی ◦ شد مثل شیر خشمکین از پای برخواست ◦ چه عباس از جلالش نور پاک مصطفی
پیدا چه عباس از جنبش صولت شیر خدا پیداه چه عباس چو المرد آفتاب نور رسالی ◦ چه عباس
دلاور روز هیجا حیدر ثانی ◦ چون آن هژبر معارک هیجا و آن علمدار دست قوی السلطان کر بیار
لبا بار و معین ◦ چه کجه مت آن امام مبین آمد علمدار دلاور بالای سر بالای ◦ شهر بار نصب
نمود و بزبان حال عرض کرد ای برادر مرد وقت سنه کز سر سودای جان بر خیزم و بهر جان بازی کوتا
تو کجان بر خیزم ◦ کر تو شوم خاک بخاک قدمت چون بر کس ◦ صبح محشر بخیالت کران بر خیزم ◦
نشوم کر بسر کوی تو قربان در محشر ◦ بجز اینه از ان خاک کران بر خیزم ◦ کر عقب مانده زخونخواهی بکذاشم
خواهم بشتر از همه خونین کفنان بر خیزم ◦ بر نخیزم ز سنه کوی تو تا جان دارم کر سر کار بجان آرم
جان بر خیزم ◦ چون شاه شهیدان از اراده عباس آکهی یافت ◦ بر او بجان بر او خود را چون
جان در آغوش کرفت و فرمود برادر جان جهاد تو در کشش اکر خنده زنان بشتیم بهتر که کریه
مستان جان بشتیم ◦ بیتو در خیمه از ان پس بچه رو آرم من ◦ بسر ابرود دیکر بیتو جهان
بشتیم اکر بخیم مرم خنجر و شیر دستان ◦ به که در ماتم عباس جوان بشتیم ◦ همه کو اکر از غیر
کشتن تو ◦ سر بر آرم زطه تو در زمان بشتیم ◦ بشتین جان برادر بکن افغان بکذاره که من بر خیزم
با آه فغان بشتیم ◦ پس امام زمانه لبان فرمود ای برادر جان تو علمدار لشکری کسانی و از تن
تو بشت من خواهد شکست و دل اهل حرم می شکند و چون علم کون شود بضعین اینقوم روباه صفتان
شیر کیر و بر قتل من قوی و دلیر خواهند شد ◦ لهذا علمدارم بر فت از دست بخیم و از کون کرده شم

چون سر گران شده طالع زبون کرده جوان بسر و با لایم برادر صبر نخواهم خدا را نگر که این سرو
قامت غرق خون کرده علمدار غاب مرا جان برادر جسم بی جان برادر شود دشمن دلیر آنم که بر برق
سر بگرد کرده عباس نگر ای علمدار جان امروز روز نیست که بوجهیت بر سر شهر یار و الا بار علم
که فرمود باید در روز غا نثار جان خود را در رکاب مبارک برادر بر زگوار تقدیم نمائی من نا که عباس زار
در بر نشت و خون جگر دیده تر نشت و فرض کن کابن غریب دل ناشاد و جان نثار علی اکبر نشت
دست روزگار الم تقریب کین غلام اسیر داده در بر نشت و من دون گر نفل یک برادرم نادر کنار
گیر ما در نشت و ای برادر برادرت عباس نه برادر کینه نوکر نشت و پس چون جناب
سید مظلومان بیتابی دلسرار در شهادت ابو الفضل العباس را دید فرمود ای عباس حال
که منجی دو بار و داعی نماند بر دوی داعیان بی اغراق اهل حرم و خواهران غم نوام کجا روی و بر
بونه آتش مصیبت بگذاری من نهوی خیمه روان شوید چشم کوه بار و بزخم زینب و کلثوم مرهم
بگذارید و دستی بزینب کبری بکشید و بر دوش بار نخست را غم تو سر بار شد
پس جناب ابو الفضل العباس و آن سرور خلاصه ناس چب الامر برادر و تا جدار ارش
با عارض روشنتر از خورشید و ماه و بر در خیمه گاه برش بیا گاه آمد و فرمود ای اهبیت رسول الله
بدختران فاطمه زهرا و ای مریم محترم شاه اولیا هذا فراق بینی و بینکم خفا بکرد که ما
طایران سوخته بال و شعاع کوکب عباس ربیع دقت زوال فلک کجی دو ترخم نوجوانان
من قران نمود و اصل باغ نوجوانی من شوم فدای نوایه قرا میر غرب و سنار در خشنده
برج ابتلا زینب و سپهر سجو علی فکنه بر سر تو کین بیکس و بی یار شد برادر تو چون آواز
ابو الفضل العباس بلند گردید اطفال یتیم نالان و بانوان حرم شاه تشنه لبان بفریاد فغانا

برآمد سرو قامت آن خلاصه ناس و الاعاطفه نمود و ندگی بسکفت برادر رشید من کی بسکفت
عمو جانم بظلم بیحساب و ستمنانی بیقطر ابام و بیکس بسکفت ابو العباس دلم از هجر فراق برادران صد
چاک و این بیابان هولناک بست ابیت جان شورش و غوغا و ناله و امیکرد نه که مرغان
و ماهیان دریا بگریه و زاری بیکرد نه سر و دست که جناب زینب و ام کلثوم در دو در آن علمدار داشت
منبوا گریه و زاری بیکرد نه و گفتگوی پریشانی دل یاوری خود را بیکرد نه هنوز نغمه خواهر آن
غمزده بابر از دیا جان برادر خود در میان بود که آواز جناب بسکینه خاتون عقل آن بر دو دختر
سید الشهدا آبا له بنده گردید که با عماه العطش نزدیکست از تشنگی هلاک شوم از اراده کرم و مرحمت
کف آبی بحلق خشک من برسانید و مشک آبی در دو دش دست بسا طفل کم نه بده
جرعه زیبی و نوباد گر فته اشک ریزی طفلیکه الم نه بده در خواب خشکیده لبش چو لعل ناب
طفلیکه بوید از سر شرش بوی مشکی خالی گر فته بر دو دش کی غم دلاور گر اهم رحمی چو بیکه
نشنه کام آم که عزیز باب خوشم در سایه آفتاب خوشیم مرنه بهت هنوز نا باب
زارم گر دون چه جرم کرد و خوارم پس بگو م و زاری جناب بسکینه خاتون آتش در خرمن آرام
عباس نام آور افکنده صورت آن طفل معصوم مظلوم را بوسیده و مشک را گر فته بر دو دش نهاد
کشیده بر مرکب خوشش سوار کرده و صلاح هر برادر داشته روانه شط فرات کرده و چهار هزار
از اشرار بی شرم موکل آب فرات بودند چهار هزار طرف جناب ابو الفضل احاطه کرده و سپاه
بران سردار لشکر شکن گر فته آن شیر بیشه اسد الهی و فرزند رشید حیدری یا الفوم
خسه الله نباد نا فرجام آورده مثل شیر غضب الود و نامه بر میان گروه بی باک رو نهاد بغرب
جان ستان سلک اندوه آن مناقفان بی ایمان از هم پراگنده و خود بیوه بی هفتاد نفره

تا از قرار کتاب مختصات سه ار نشاده زیاده از صد هزار آن منافقان شرار بدار البوار
فرستاده و مرکب بامان فرات رانده و از مرکب فرود آمده دستک را بر آب نهود و چون
از گرمی هوا و حرارت هیجا تشنگی بر آنحضرت غالب شده بود در آنحال دست مبارک بلند
فرمود که کفی از آن آب بیاشامد از تشنگی سلطان کربلا بر مظلوم خود و عیال و اطفال آنحضرت
بگواهر آورد و چیکه آمد بیاد از لب خشک برادر و شد غیرت فرات دو چشمه خون بر بخش
گشتا نگورد آب گلستان حیدری داری تو میل آب بیاشد برادری نشنه بهت آنکه تو کل ما
فیتوت لب ز نگین زآب کده و دور از مروت نوشی تو آب نشنه شهدین رضا عباس
خوش نوکری و لیک چنین بوفا عباس پس الغوث اره و فادار آبرا از دست مبارک ریخت و فرمود
نه دو نه قطره از آب بخورم و حال آنکه ای من جناب امام حسین و اطفال و اهل حرم آن بزرگوار و لا
مبارنشته از من بر خلاف و فاداری من دور بهت و هرگز نخواهد شد که چنان نشنه باشند و من آب
بیاشامم پس لشکر از گرد او بر داشته همیگی آن بهشک و دریای فتح و ظفر دان سقای شاه تشنه لب آب
عطشان و دیده گریان چون بمشیر دان از شط فرات بیرون آمد و مرکب بر انگیخت که شاید بای
با طفال تشنه کام و محدرات خیام برساند این سعد لدار تا فریاد برآورد که ای نامردان کوفه شام
وای لعنیان اهل طلام نخواهید گذاشت که از عباس دلاور یک قطره آبی بر لب خشک برادر و صف شکن خود
برساند بقوت و قدرت شجی حضرت حسینی رندانی بر میگیرد بحمله اهل بغی و فساد حرام و دور زد
بر ما همه کی شام خواهد نمود پس لشکر گفتند از گرد باد از مورد یخ خود از ترس جان بدر بردند
فرزند رشید اللهی هجوم آور شد از شط بیرون آورده و نوشته بهت نه بهین خود ابو الفضل العباس
آب نخورد نشنه کام از آب فرات مرا جنب الغلام فرمود نه مرکب زبان بسته جناب

بترجمان

بترجمان صاحب خود را دید که کفی از آن آب بیاشامد و بود اشت که بنوشد و از تشنگی برادر بزرگوار
و اهبیت آن امام کبار بخواطر آورد و دست از آب بر داشت و بر زمین ریخت آن مرکب اصیل بر سر خود را بالا کرد و قطره
از آن آب بیاشامید و او هم بالب خشکیده و قلب تفسیده باز آب بسران آمد و مانند غزان بجولان در آمد
خلاصه چون لشکر بدین تحریک ابن سعد لعین بنا جلم و آمد تا بحضرت عباس دلاور آمد و در آنسر دو دلاور کرار گرفته و شور
فتنه و فساد بر انگیخته آنحضرت علی مقدار دان سقای سرادق و لا بیار حیدر دار غوغای اللئام الآثام را دید
هوای الخذ آمد و بر لشکر کفار آمد فتنه گران مناقفان را متفرق و پراگنده ساخت چون اژدها و بلنگ
خیمهای سراوق شود و بازان روبهان سرماه و کاکتاب کرفته مثل او در انداخت آن سپاه تخرم
که اهل رسانده باهل حرم نظر بدین روسیاهان بد شعار دلش کرم نظر بخشکی و بیکسی سبط مختار
دستش بقبض زبان پر از فتوحش دل پر درد بغض که اگر نا نخورد بخواهد و دین نشد الخلفه غدر این کهن
گرفته شش اطراف سود در میان هم غدر و اسلام شد هم عنان گرفته بروی چنین کار ننگ که دیگر
نامه ننویس مجال در نگ فرو شی چو رعد انداز و کشید خشم از میان نیام کهن بر کشید
چو تیغ بران جبل روباه ماهیت چو حمله برد ان مخالف گذاشت یکی بر کف از هول گریز نشد
یکی کرده جان نزیر تیغش سپرد جناب ابو الفضل العباس با آن قوه مدد نشناخت گر مرد میدان
بود و اصلا بطلعا هر بس از گذشت انگرد و نشناس نکرد و که ناگاه نوفل این ارزق ملعون بر دو دیده
حکم این طفیل کر مثل روباه در کمین کمین منتظر فرصت بیداری و شیر کیری بود از کمینگاه در آمد و مرکبش را
نوزده جبه بر گرز آورد و مدت رهبت مبارک آنجناب را از زین جدا کرد و مدتی چه راست نشست
بلکه از پیکر عباس کریم عرش مجال برادر عباس شکست پشت رسول از شکست یاره
پیش خیمه و دیدن چون حال ابر و نشین جهان جبه مظلوم کرد و بر آشفت مثل شیر

در زمانیکه از مکه معظمه مرجعت نموده بودیم و از نقاب سر حضرت امام حسین بودیم و
مسافت اندکی شتیم تا آنکه حضرت در منزلی نزول فرمودند و مادر نزدیکی آنحضرت منزل نمودیم
و مشغول اطعام خوردن بودیم ناگاه [illegible] فرزند سیزده ساله آمد و گفت پدرم فرزند رسول را تنها
فرموده پس هاجی آنچه در دست داشتیم واگذاشتیم و روانه شدیم و چیزی نبرد که دیدیم حضرت
بود و زیر سر گذشت سجان الله فرزند پیغمبر خلق رسول خدا تنها و تو با مال و توشه بر خیزد و برود بخدمت
آن بزرگوار پس زیر پر خواسته گذشت حضرت امام عالمین امام حسین را دیدیم آن حضرت او را به
تلطیف جهاد فرمود و زیر پا شوق تمام و شغف تا لا کلام بزودی خنده کنان برگشت و گفت که جنده
اورا گفته و در جواب سر او قاف جلال و عظمت فرزند پس سیزده ساله گفت که دیده بینش را تلطیف
حضرت رسالت آگرده رقعای او روانه گردانه شد پس زیر موجه از دوشه خود گرده در نهایت سرور
و نشاط طی نهایات گفت ای یار عم گرامی من [illegible] اول میدان عشق وادی کرب و بلا است
هر که را دو پا نهاد بر سر عهد و وفا است " از دو جهان دل بر دارا گر کامان رسید " با همه بگانه گشت
هر که را دو آشنا است " هر که خواهد زنده گردد بر او گردد قرب " خاک میدانش رنگ ریز بلا است
متکا است " در نظر عاشقان زن بچه و فرزند چیست " عاشق دیدار دوست زاگر دو عالم بهاست
برلب آبروان تشنه اگر جان دهم " چشمه خضر شان در نظر آب بقاست " در بزم سبحان
تن شوم تو تیا " گر اسم بهر خیمه در نظرم توتیا است " پس زیر پر روزه خود گفت من در حضرت
فرزند رسول مختار خدا زم کار زار قوم کفار زم جان خود را نثار پای آن پر گوار نمایم تو را چه زی در همه گرد
در زنده من باقی و برقرار است از مال من بردار و مرا حلال گرده باحل خود طی شوی اینجا هم که
بسبب من تو را محنتی رسد بردایی آن شیر زنان گفت ممن هرگز از تو جدا نخواهم شد علی ارجوان

جناب امام حسین و اهلبیت آنحضرت بهتر میباشم چنانچه تو خواهی در زمره فرزندان خاندان رسالت
باشی منهم میخواهم که در سلک پیروان و فرخواهان فاطمه زهرا گرفته شمار آی بنده من پس زهیر
او را دعا گرده با هم آمده در رکاب فرزند رسول خدا بودند در وقت شهادت زهیر زنده بود
سعادت از شهر خود بسعد عاقبوده که از جناب خامس آل عبا شهید عالمیان گردد و سعادت
خود بسیرد و گفت بگیران خود بشمار بندی زهیر یاد فاز رفته مت سعید شهید انجمن گردد و گفت
خبر از زاد گرم و لطف قبول فرموده آزاده و از بلا نمیده اغم در دو طرف عاشور آگنو دسعید شهید عالم
سعید ان شهید آگرد و بر این بیت دو حرمرا بگدام سپرده اند گر شیر از جناب بهار گر بلا نه معین و نه یاوری و نه
عباس و علی اکبری در شت بفدای مطلوبیت گردم که چگونه عالمی از شت پس خامس آل عبا و نه
بن فین را بگانون صفر اغشته جناب زینب پر دفای عزیز ان اصحاب آنحضرت بگنوده و فرزند
خود است آن حضرت جمع می شه نداما شکر کفار چهار هزار و پنج هزار نفر از طرف هم میامده مشهور
است که لشکر محافظین بدین کوفه ای در پی نقل بندی میکرده نه بگر بلا میامده نه بروسته که
میرسید طبل شادیانه میزده نه چون حضرت امام گرده بشهر و بلد از تا لعین با چهار هزار نفر
مثل خود رسیده باز طبل شادیانه زده و اهل از اسپاه کوفیان بی ایمان عقد گرده بودند
سپر چون بای دا نوادی خونخوار نهاده " تازه دا غی بدل احمد مختار نهاده " باب شیعه و
مظلوم کشی در عالم " این بانیست که آن کافر غدار نهاده " جناب علی اکبر از بدر زرگوار
خود پرسید که ای پدر هم اطهر شاد یانه میزنند حضرت سید الشهدا فرمود ای نور دیده بشمر ملعون
ولد الزنا با لشکرش فرود سده اند جناب علی اکبر عرض نمود که ای پدر جان مرا برای ما تم و حزن
نمیاید پس ما های گشتگان ما کی هستند بعد از فاتی دیده اند از نمت گوفه و دختر پیر پیش عمه بیاید

چهارم از افتتاحیه وقعه علی بن مظاهر علیه الرحمه بود

دان بر سبیل اجمال این بنگ در روز شب نهم محرم نصف شب بود که جناب خامس آل عبا شبیه
جوانان بنی هاشم از خیمه بیرون تشریف آوردند و یکه بر شیر زده و گرسی آوردند آنحضرت بر گرسی
قرار گرفت و همچو شهد جوانان بنی هاشم از اقصای اصحاب در آن نیمه شب از خیام خود بیرون
آمدند و گفتند سید امام دوسر اقتفه زده بودند خیلی صابر و مخلص زده بودند اب
بگو بگریه بلا بین بصد شتاب شب " بیا بگریه بلا و بحال غربت خود ببین زاهل جفا چو زبی
حساب شب " بیا علی اصغر لیلا ما که از دل او " ز سرک اکبر او رفته صبر و تاب شب "
بیا ببین که جهان هر صغیر شیر سپرخ نار سد از دل رباب شب " بیا بخدمت قاسم
دیگر دست قضا منوده کاکل او را ز خون خضاب شب " پس آنحضرت خطبه در نهایت
بلیغ و فصیح ادا نموده و بعد فرمودند القوم شب شمارا فرو گرفته فانگذه الیلة هر گدام
راهی بگیرید و بروید بخدا قسم که اگر این لشکر بمن فقط بانه شما را رها گرده نخواهند رسانید پس
جناب عباس و علی اکبر و جعفر طیار گرار و از اولاد عقیل و بعضی از اقوام و اقارب دیگر
برخواسته هر یک بزبان حال عرض کردند جانا بالفت یکی می براور راستاد مرا بس از تو دمی
در جهان حیات مباد و بگر بگفت کسی ما بین چنین خاطفه تو کشته شویم زنده من خدا نکنده
یکی کشید زدل ناله عند لیبانه " بدور شمع حسش گشت همچو پروانه " که العزیز روان و پیمبر او لاده
بزنده گانی دنیا پس از تو لعنت باد " بر او ران همه یکبار گریه سر گردند زبان بگشت امده و دیده
گریه ده گانیم گوی و فا بر او تو " اگر قبول کنی بنده ایم هر دو تو بگریه گفت کی بشم بمرگ تو
تو خواهد من من خانه زاد محرم تو " تمام عمر بشینی گرا ز تو در رشوم " گرا ز تو در رشوم از دو دیده کور شوم

کشش من و یاران من و اسیر کردن زنان من و غارتگردن اشیان اموال مرا دمن بر حسم که شما
ندانید یا آنکه بدانید و شرم کنید مگر وضعه در نزد اهلبیت حرام است پس هر کس اگر او داشته باشد در
یاری ما بکوشد و در اینوقت زیرا که شب گرفته است و پرده است و کسی نمی بیند و آنها سکینه یاری را
کنید بجان خود یا ما خواهد بود و در جات عالیه جنانکه [illegible]
و تفرق القوم من حوله عشرة و عشرین [illegible]
کرطلوع دنیا آمد، بود بدرطریق بیوفائی برآنیس گرفته دسته دسته و آن جایان متفرق شدند چون آن
دنیا طلبان بر شته جناب قاسم آل جناب چه غافلی دهشت دسکیر خواهد گرفت و در اندکی مشغول گردید بکار
زرگوارش علی معین و ناصر در میان این همه لشکر بی پایان که بر شته و رشته سب چون بر
حسین نماند دیگر یاور و یاوری و از بیکسی شده آهنگ بارش آن [illegible] رفته هران سپاهش از نزد
وی و تنها غریب ماند بچشم زخون تری و در خیمگاه دگر دو خفته در خون بستر چون زنان
خان بکری ماه بیکری و در گریه و فغان زن فرزند مرده و در آه ناله مرگ پسر و به دادی
از چشم بیگانه زده و انگه دسیل اشک و گفت الحمد لله بر دوم بس تو داوری و پس گفت
ای ستمگران این بیت من و برسر کنید هر یکی این خطبه چادری و آماده، بسری بر کشید یکه
شوید و من میشوم شهید بدار یاوری و از این طرفها و فرد شتی در اهلبیت شد نیکه زنانه
جان سوز بحشری گفتا سکینه خاک بفرق من ای پدر دل داد او مرگ زود تا سلوی
گفت ای سکینه چون تو هم دل مرگ خود دارم نه تا صبر شکیبایی و شکری و دستوری
رفته و هم خیمه هست از مرگ نوجوان پسری هم چه اگر می عباس زود بازوی من شد
از کم و بیشم بخشته هست زواغ برادری و پس جناب سکینه خواتون فرمود که چون این را

دیدم در برگشتم بخیمه و از تنگ حسرت از دیده بنایم میریختم عمه ام جناب ام کلثوم چون مرا
فرمود و نداشود دیدم تو را چه شی شود من قصه را عرض کردم چون امیر شنید صدای واویلا و اضجعه بلند
ساده و دلخته ناصر باور آورده میفرمود دختر عمه ام نگوئید تا دست دشمنان خلاص خواهیم کرد بدای
کاش این طبیان راضی می شدند که یوسف برادر ما مثل اهل عصمتزا هلاک میکردند و وعده کرده
آن مظلوم صدر وقتی که جناب افاق مظلومان با جان پاره پاره شود
جناب علی اکبر از میدان انصار بطرف خیمه گاه آورده شد
و خود آن بزرگوار با دیده گریان و قلب سوزان خیمه گاه داخل شد و چون بدیده باطراف و جوانب خیمه
اکبر نگاه میکرد و مثال بر بهار از تنگ از دیده گان خون من الحسرت جاری بود و داد و فغا
صیحه بگونه بود حالت الحسرت که داغ جوانی مثل علی اکبر بچه ساله در پیش نظرش چون سرو
و دشمنان خاک خون طپان در نزد عبرین منظر و پیش از اطراف چون خدصور بر زمین
و بر شده و افتاده بگدام یک از تنها نگاه میفرمود و گویا با تاهی از دیدار فغان بگوان هشته از
همه دل خود آنچنان را می سوزنده جای آمده است که بان ابیات جانگداز مترنم گردد و فرماید
بیت ایفرق خون نوفرو ده چشم زخمی و ای پاره پاره تن تو علی اکبر منی و بنوده دیده از
من این چه حالت است و انچنان بر سیده بر سر من این چه حادثه است و بشکافته
طلم کرا بار سر تو را و انه جنت بر زمین که زمین بیکر تو را و سفرت زعرب عمود که بگذشته از
خیمه گاه رفت سکینه و بنوده دیده باز دمی دیده باز کن و خدمت چه باید خود نماز کن
تا بگرازم بهوای خیمه بیکرت و کاینک ستاده چشم براه تو مادرت و بر خیز کز فراق تو
رنجم باشک آه و در تب سر بر هنه در آید بقتل گاه و هم چون شب زفاف با تن او زکار

خوشش کرده زخون گاه دست با نگار و باشد پدر اگر موسی شاهد جمال گردست حرمت خم
داماد بت جمال و ایتک بجمل عروس تو خود خطاب بر قرای سپهر است سوی جلوه گاه
و کو با حضرت مکان نشین فرزند عزیز خود را در نگاه میکردند و عنان صبر و طاقت از دست
و باز جلوه و حوصله آن امام نگاه دار می میکرد و در انحال جناب سکینه خواتون با حالت مشوش و آشفته
پیش آمد و عرض کرد ای پدر بزرگوار دای عرش اعظم اگوش بنوای امام والا تبار به بندی
و به نصفه نه روی داده که طرمرگ خود را با تم ضمان و فحت رسیدگان مبدان و انگ از دیدار
مبارک چاری و گجاست برادر رشید من دشیبه بده الا تبار م علی اکبر حضرت سید شهدا و چون
دو فرخ مظلوم و معصوم خود فرمود نداشود بدر تن من ای سکینه خواتون بزرگوار
قوم لئیمان و این کرده بید خان شهید کردند چون جناب سکینه خواتون این فرد حشت افزا از
پدر فرزند مرد خود شنید فریاد و اخاه و وا عطشا و وا فقرا و وا غربتا و برشید و از نشست عالم
الم و از کثرت کدورت و جنبای نزدیک بود که جان از بدنش مفارقت نماید بی اختیار خود
گرد خیمه بیرون رود حضرت او را منع کردند فرمود ای سکینه صبر نما و بتابی لکن جناب حق داری
برادری مثل علی اکبر دشمن بیرحم بدن پاره پاره افتاده باشد باز هم شکیبا باشی و در مصیبت
سکینه خواتون عرض کرد یا بتاه و کیف اتصبر من قتل اخ ماه شد آنبود ای پدر بزرگوار چگونه
صبر نمایم کسیکه مانند علی اکبر برادر شته باشد و کدورت و اندوه و غمی نباشد آدمی
چنین هست و ما بصورت شیر و پلنگ پابی مثل هستیم انهم زبرای جوان نخشه علی اکبر و

سکینه خواتون پیش آمده عرض کرد که این چه بزرگوار دای باشد
و الا نثار من برگرد و اذن بس مارا که ی سکینه

از مکالمات جناب سکینه خواتون مظلومه آن امام غریب بگریه درآمده فرمود که ای
نوره دیده من هر که یاوری ندارد بهترین جوان که مرگ را برخود قرار میدهد و اسیر فرزند بی یاور
همه کس خواهد شد و رحمت خدا تو عالم و رضا و عفو [illegible] شاهد انخواهد بود پس آن
امام مظلوم فرزند معصومه خود را در بر کشیده و او را بر سینه مبارک خود چسپانیده و به تسلی چنان
او را دیده و آن نوره دیده خود پاک کرده و فرمود و عرض به سبطول صدای یا سکینه فاطمی منک انجا
از مکالمات امام و انوره دیده ای سکینه بر انگه چون من شهید شوم و مرگ مراد یابد بعد از من گریه
نوره دیده و در از خواهد شد بسته از دو دل چون گریه خواهی کرد عمه ات زینب قلبی بیتاب شود
نادم من الروح فی جثمانی ای سکینه دل مرا بهتاب مدیده خود مسوزان و از گریه حسرت خود
آتش بدامن سینه از دامن مده و در بدن من هست و زنده دام گریه بگل که گریه تو بعد از شهادت من
بسیار خواهد شد گویا میفرمود انهم ای سکینه چون اهل سازه مرا از دیده اشک بر گریه خواهی گریه
از خطا و هو گریه من خونش بر ارائه ای بی عبارة جان من از تنش زمن از تنگ سرف بود و زاد
آتشش از تنگ و دمشق بشر بر باد حاصلم نابود جان برشته از گریه خود را باز دارد تو صبر بهتر بی تابی لکن
صبر فراموش من ندارم طاقت این نالهای پرشرر و شعله آه خود را در دیگر سوزد بگریه صبر فرق من
سنگ و آهن زبر هر شوریدن و هر چه خواهی گریه کن هم رخصت هم رحمت و آنزمان تو هم غریب هم
بیمار و بیکس و بی یار خواهی گریه کرد بین دره و با شهر بسی و منع نتوان کرد رخصت آنقدم دیگر زاده و فغان
زنان که حق داری تو حق بر تاز جور زنان و دای مخفی که جمیع سکنان ملاء اعلی فغان و ناله در آنشر

مجلس هجدهم

که در آن مضمون وداع سکینه با پدر و عمه و برادر و اهل حرم و رفتن او با شام و آمدن او با کوفه و بیان مصیبت او در شام و کوفه

بازم سکوت فتاده در میان و نام شام * آه و آه از صبح کو فردای ما از شام شام * روز اندر چشم ما شب شد شب تیره سحر * چشم ما روز آمد و روز سیه شب شد شب * ای حسین از کوفه تا شام بلا بر ما گذشت * ما ز بدو کوفه دیدیم این همه بیداد و شر * کوفه را جای نمود از لوح دل بستی تمام * ای حسین ای کاش ما را کوفه گور و قبر بود * ای حسین از قتل تو ما را بود در شام مقام * کاش کی ما را ز قتلت داد آن خونخوار کی * ای حسین مصطفی * این بدی کی کرد با ما کی کرد با شام شام * آه از آن ساعت که زینب بر سر بازار شد * میزد و میکند خاک بر سر از دو دیده اشک خون آلود و از بام شام و چون فرو ریزد ز مژگانش بهم * آتش اندر فرق آید خلق خوانش شام شام * پس بدیده دید چون در کوفه جانب سکینه خوانون روی مبارک خود را با آستین خود از نامحرمان پوشیده و از دیده اشک سیل بر رخسار جوشیده و آنوقت زنای اسیر بر سکینه که اینده خبر گریستن ایشان شنیده و آن ملعون ازل و ابد زنان را از پیش افروخته دل مجروح عمه بدید و اشک از گریه جناب سکینه خواتون را چنان گریه در کلوی شما کشن گرفت که نزدیک بود از سنه تنت که بر دوم از بدن سر بیفتد مقارنت نماید بر سکینه ملعون گفت ای سکینه چرا این قدر گریه میکنی جناب سکینه خواتون جابه دست گفت ای ملعون چشمان کوچک بی راکه گفته زبان سوزد هم سوزد اسیر به رباب نازسیده جسم و جان سوزد * بر آتش جانا بده دلق ازخطر زان آی * که بر سم شعله ور کرد و زمین هم همان سوزد * پس الملعونه فرمود که ای بزیده چگونه شام و نه فروشم و حال انکه چادری ندارم که روی خود را از تو و نامحرمان دیگر نهان سازم آن ملعون جید گفت خداوند لعنت کند پسر مرجانه ولد الزنا عبید الله را که چقدر طلب آن ملعون بازاری فاجر فساوت و دسته بست باد و لاد رسول خدا آه و آه ای شیعه وای عزادار بدین جناب سکینه خواتون

معجره پیاده نشت بکی اهلبیت عصمت را چادر و سیر نمود ای عزادار تعجب دارم از سوال این ملعون که مرسید بر اگر به سکینی ای ولد الزنا الملعونه چگونه کریه نکند که با همه این مصیبتها و غربت منزل نمودن و وداع عوانان کلعزاره پدر با برادرش و مانند علی اکبر و قاسم جوانان رشید ش با پدر نهان بارو بخون خویش غلطان و خود با غمهای مختلفه بکرمه اسیر در محمل بی پدیه و سایر نامحرمان دیر نوای بدیه بر ایش با سرای با دان در برابر دشمنان بی ایمان کدام یک از مصائب بیشتر فراز زمان بکوید و بنویسم که مادر خیام خود نام نخواهد کرد بدیار خاک بر سر همه روستان بشین باد و در و فیکه آن مطلب از اد فرا ب شام ویران منزل او فتد سر ا در آنو دیانه چون کرد نه فرو نه چهره عان او فتاده زکشانه * سر اندر زیر بال و بکشیده * نوای و حسینا بر کشیده * زنا محمل بر بیت با معالی * بیان بسکرد و هر یک دو ضعف تعالی * یکی گفتا پدر جان در بکائی * چرا از اهل بیت خود جدائی * بیا بنگر حسان و بران نشینیم * بیا بنگر حسان نار و هر سیم * یکی گفت ای علی اکبر من * کجائی خاک عالم بر سر من * پس از نوای غریبانه خوارکشتم بهر شهر و بهر بازار کشتم * کنون ویرانه باشد منزل من * نه پرسی چرا حال دل من * که اندر دل غم ما ماندارای * مگر اندر بن خود سر نداری * یکی گفتا ای پدر من ناتوانم * بدین سان تیر محنت را نشانم * نه تنها جوب بی شسته تنها * عذاب کین بدیده کرد فرا * صبح اسا گر نمار بهود م میا از ار غم بکشای رو دم * علیه جان شورش و غوغائی برپا کرده بود نکر رو دوش در نظر بیرده تا ر کرده که خدا و نه خراب کند شام را که غم و محنت آنو بران شده.

بسیج نوع تقریر و تحریر بتوان کرد الا لعنت الله علی القوم
الظالمین و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

مجلس نوزدهم

در بیان آنکه از خیمگاه در شب پنجم محرم و گفتگوی اطفال و نشانه برگشتن چهار نفر از شریعه فرات و آب آوردن بریه جهت اطفال اهلبیت و در نقل آب بر زمین کربلا و نشنه ماندن و رسیدن بر ایشان معجزبان خامس آل عبا سیدنا الشهید امامنا و رئیسنا ابی عبد الله الحسین علیه التحیة والثناء

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی رفع مهر نیا بالحزن والبکاء فی عزاء الحسین وجعل لنا مقاما بمصرات غربته بین یدیه وفضل مجالسنا بذکر مصائب الحسین وبشر نا علی سایر الامم بالدخول فی زمرة اولیائه الحسین والصلوة والسلام علی محمد سید المرسلین جده الحسین وعلی علی سید الوصیین ابی الحسین وعلی فاطمة سیدة النساء العالمین امه الحسین وعلی الحسن بن علی اخ الحسین وعلی اصحابه الشهداء والمستشهدین والملائکة المحیطین الذین هم ورد والشریعة وصدر الفرات ورجوا منه عطشانا کموا لهم الحسین والعن اللهم علی الغدرة والفجرة من اعداء الحسین فجعل حاصل مضمون بعضی از فقرات صلوات بر اصحاب سخندری سعادتمند در طریق خود سلوک نموده مانند سلوک حسین ایشان کما که داخل شریعه فرات شده و تشنگام از فرات بیرون آمده اند اموای خویش حضرت امام حسین آغاز نمود من چهار نفر شریعه فرات داخل شده و هر چهار نفر تشنه بیرون آمده اول بر برین خیر همدانی بود چنانچه این معنا از بعضی از نقلات از جناب سکینه خواتون فرموده که در روز دهم محرم تشنگی زیاد و عباغالبه نموده و آبهای ما تمام شده و ظرفهای خالی و مشک ای خشک شده در میان

فاطمه زهرا و حسنان و چهار فرزند جناب رسالت پناه
فخر ما و خود را و صیدا آمدن آزر و نمرود و غرق شدن فاطمه در گریه
و جهاد قاسم و آمدن [illegible] و فوت حضرت خدیجه
در مکه و هجرت شام حضرت آمدن و اوردن حضرت امیر را
ابرار ارجمند و مخرجات آن حضرت در راه شام و وفات
سهیل با سکینه خاتون و دفن حضرت فاطمه در مقبره و اتمام
شهادت حضرت قاسم و بیان انبوه اعقاب

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله اقرار العقب و لا آله الا الله اعلی صانوا صدر ابیته و صلی الله علی سید البریة و الاصفیاء
من عترته و خدکان من فضل الله علی الانام ان اعناهم بالملال عن الحرام فقال سبحانه و تعالی
الا ایای سکم و الصالحین من عبادکم ان یکونوا فقرا یغنهم الله من فضله و الله واسع علیم یعنی
بر انکه ملاح از چیزهائیست که خداوند عالمیان امر کرده است بان و ایام بندگان خویش را بسته بود
است آنرا حتی ان المتزوج بحر از نصف دینه که یکعقد نماید نصف خود و نصف دین خود را
تا در عالم چهار عقد خواند شد یکی در بهشت و دیگری در سپهر چهارم و یکی در سقر و دیگری در
کربلای پر بلا بود اما عقد اول در بهشت از حضرت آدم و حوا بود
در وحی که بخلائق تعالی حضرت آدم را فرض کرد و خواب بر او مستولی نمود و از نهیب هیبت او
حضرت آدم خوارا فرید و حوا نیز بصورت آدم بود در حسن و جمال و منصفه کبیر دانست و در

یکی مرضع و یاقوت و مروارید و حناء بست نادر یکش اصفی و حسن صوتا من آدم
و اصفا سنا و افرح منه عینا و انگشتهای لطیف نرد کهنا رنم تر و چون خداوند
فلق کرد و حوا را نشانده اورا در کنار حضرت آدم چون بیدار کرد بدو آرا در نزد خود دید پرسید
تو کیستی حوا گفت منم حوا آفریده مرا از برای تو فلق فرموده حضرت آدم گفت چه نیکوست
خلقت تو پس خطاب فرمود سوی آدم که این کنیز من است و تو بنده من و شمارا آفریدم
از برای عبادت من و بهشت است هر آنچه مرا بجای یاد کنید و سپاس بدهید مرا نکو بدهای آدم
خواستگاری کن حوا را از من و مهرش بنده آدم عرض کرد پروردگارا مهر او چیست حکم
از منصه رجلال آمد مهریش این است که در هر نوبت صلوات بفرستی بر محمد و آل محمد پس
حوا را تزویج نمود هر فکان الولی رب العالمین و الخطیب جبرئیل الامین و الشهود الملائکة
المقربین و الزوج آدم ابو البشر و الزوجة حواء خیرة النساء علیها سلام الله و دوم عقد
حضرت امیر المومنین علی و حجاب خاتون نیامت فاطمه زهرا
در جهان غوغای محشر فرو نشاندستی ۞ هیبت بر حشر کرد در عالم چنین غوغا ستی
ملک بیرنگ بازم چشم راه بهشت بست ۞ خاک طلا باز رشک عنبر سارا ستی ۞ مهر دوم
گویا قران داده مگر جام چرخ ۞ هشتری مشتول ذکر خطبه غرا ستی ۞ یارب این ناکه کدام
مرد و احمد او شش کیان ۞ یا که این فرقه این مشکوه را با ستی ۞ ناکح و منکوحه از اولاد و عبد المطلب
بود ۞ فریک پوستان مرد صعی با لاستی ۞ سور بلقیس و سلیمان خواندم از حرب خرد و با
زور بس کز نین افزودی زان ۞ ی سلیمان آن بلقیس این خود این هست خطا
نخلیل اگر این ماجرا کرد استماع ۞ آدم اول علی حوای ثانی فاطمه گر برای خدمت بر بالت فلک پرا

فرخلقت اگر تا همام حق شده فرقه ورکان کو خود علی تعالی اعلاستی ۞ کرکشی و فقر فخر المحشر
همای او ۞ خلق میکفند علی کیمای بی همتاستی ۞ حضرت حورای جنته که در برج عفاف ۞ عارف
تابنده تر از زهره زهراستی ۞ حق اتم باب اکرم مظهر و خلق ۞ آدم اورا خادم و فرزنده امش حوا
خاک دربارش جواهر سرمه فرد و سیمان ۞ کرد تطلیش سواد دیده خود استی ۞ عرش و فرش کرسی
لوح و قلم در بزم سور و تنیب کو بان لمعه مخلف کو بایستی ۞ وحش و طیور بره بحر عقل و عشق و حکم
جان ۞ مهر کی باد کرد در عشوه و الیاستی ۞ من و انس و جور غلمان انبیا و اولیاء مور تهنیش بر سر
سر کرم این سور استی ۞ پس حق تعالی امر فرمود ملائکه را که همه جمع شوند در آسمان چهارم
در زیر بیت المعمور و حق تعالی رضوان خزینه دار بهشت را امر نمود که بهشت را بزینت تمام بیاراید
بنور ماه تمام و بهر آنچه نیاید و بهتر که بهشت را عجب کند و امر کرد دخت طوبی را که شاخهای
و ظل خود را بر سفید و یاقوت فیروزه و مروارید و کوهر نثار کند خداوند بر حوم بهر رای مهر بانی
رحمت کناد که بهشت نظم زده آورد و سه پرچه بهشت آمد از درگه کبریا پیرهن
کی بیک آل رسول ۞ یا کن بساط نشاط بتول ۞ کو با ملایک بوضع نکو سوی جنت عبور آرند
روم بخیر خرامم منادی کنند ۞ فدا نکه هر کجا در زمان منادی کنند ۞ بر اهل کوبه حضرت سرای ۞ بی
خطبه خوانی بنزد آی ۞ کو با همه انبیا و رسل ۞ بعترت کو شنند از بهر ۞ بهر کرا عیب کو بان
کردون نشین ۞ کند اجتماع از بساط زمین ۞ بکوان نکو همه بی کمان نعم ۞ مه زرین سپهر
فلک را نظام ۞ بهرام کو خنجر از کف کذار ۞ بیا باش چون نوکر و چاکر بپرس کو خطبه ان انبوه
کن بدحت زبان کنه بردار کن ۞ بیا بهبه کو بیضه دفع کن ۞ بحضرت بزن از سپهر آسیه ۞ بکو نثار با
محرم تهنیت ۞ و بهنه از رضا خوشتر از نیت و دین ۞ نه فلکرا ان کم کاستی ۞ بحضرت نمودی بیا با

کنز کن سوی جنت بقصور ۞ جاز ابیارای چون بزم حور ۞ بشوز لف حوران بمشک و کلاب ۞
بهر علة الکن دو صد چو داب ۞ بهشت چمن کو بهر من کو بکو ۞ بهر جا که افتد کذارت بکو ۞ بساط
نفیس بریت کنند ۞ نوای جام عشرت لبالب کنند ۞ بر قصد غلمان بقانون سور ۞ بنوشند
حوران شرابا طهور ۞ بخندند کلها بطرف چمن بخواننده مرغان در این انجمن ۞ کزین عیش منظور
دارم بما ۞ بسر دری از این سور دارم بما ۞ شود که خدا کند خدای زمین ۞ عروس ریاض جنان فاطمه
که باشد عریش دو صد خادمه ۞ خود این سور سور عزیز من است ۞ بلی این غلام این کنیز من است
بس وحی کرد سوی ملکی او ملائکه جلب کبا و رداجیل میکوبند در میان ملائکه خوشتر زبان و نیکو بیان
تر بنود در سماء ۞ ملائکه پس از جیل بر میزاید و حمد و ستایش متصل مینود بمجامد کرسی از عظمت و
جلال بود و صدای فرح و شادی از او و جمیع اسماء ها و ساکنین آن بر آمد و جمیع اهل سموت
شاد شدند بعد از همه و شادی پروردگار عالمیان گفت به پرستکه افتخار کرد خداوند جبار و
کرزنده سوی خود برای خود که بهتر زمانست و بهترین پیغمبران و اشرف مرسلانست پس
بود مرکز جبل آن پیغمبر الجبل مردی از اهل او که مصاحب اوست و سیاورت کننده است بسوی او
و فت او علی ابن ابیطالب که پسر عم فاطمه بنت اسد فاطمه بنت اسد پس تعالی گواه کرفت فاکه را تزویج
حضرت فاطمه علیها السلام را بکه بنای خلقت دنیا بود از آنروز که خدا او را خواند و در محفل فرشتکان خدا و رسول
تزویج علی و حضرت زهرا بود ۞ خود و جمیع مظهر پیغمبر را و اندر صفی که هر پیغمبر را بود خطبه خوان پیغمبر
علی از پیغمبر و دختر پیغمبر را از خلقت نور عالم ارای علی کرده قطع بهره ارای علی ۞ چون بکنای پیغمبر
نسبت کرده بدو از آن فاطمه هم ارای علی ۞ در رجعت دیکر بهت کرا بری پیدا کرده در ارائت
نواع جواهر بنثار کرده پس حوریان جنان از مکانهای خود بر خواسته با حال وجد و سرور

از دست بکه یکدیگر میربودند و آرزو میکردند که ای کاش ما را بجای ایشان میکشتند و ما
این گفته حضرت فهمیدند و از جمله آن شمارها بود آن در که در مسجد کوفه یافت شده بود و چنانچه شیخ بهاء الدین
رحمه الله از والده خود نقل کرده که در عصر مادر مسجد کوفه در سر حرم یک پاره شده و در آن چنین سطری نوشته
بود و بنایی که معلوم بود که اصل بنی نوع انسان بود عمر نام در زمن بستمانی مرقوم بوم تزویج والده
السبطین مظلم آمد یکدیگر در روز تزویج فاطمه زهرا از آسمان نثار کرده که اصفی من اللبن
یا ماء صبغتی و ماء کخمر حسین ریگ من از نقره سفیدتر و صاف تر بود لاکن خون حسین
سرخ کرده بیدان ریگ که داشتم بر طرف که از حضرت صادق روایت شده
که اگر فعالی امیر المومنین را اصل میکرد و هر آینه کنوی از برای فاطمه کنوی بود در روی زمین و این مشهور است
از حضرت امام محمد باقر روایت کرده که حق تعالی وحی کرد بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که من از
جانب علی هشت رود شکافتم و با ارتفاع بحوض حضرت فاطمه زهرا بخشیدم و از برای او
چهار نهر مقرر ساختم نهر فرات نهر نیل نهر مهرو ان و نهر بلخ پس خبر فرات که مختص
بفاطمه زهرا خاتون محشر گردان بود بدیرینه آنحضرت فطرس را دیدند از آنحضرت کار کجائی پرسید که
فرشته طفل خود را چون دسته گل و یا طیره سنبل در روی دست بدالتجی گرفته از آن
لشکر چهای اسیر گونه و شام فطرس از آب فرات که مامل حضرت مادر بشر بود و حوا
و میفرمود من که بگیرد و غاطفل ما زیر و رم است این سر و سینه خود دیده ترم است
این بهین گهر که خفیفش چه لعل من شده بی آب زد رجح فاطمه است بگانه گوهرم است
این اگر بقول شما من گناه کار شمایم نکرده هیچ گناهی علی العموم است این بطفل
بیگانه من

بیگانه من دهید قطره آبی که باد کار بجای علی اکبرم است پس آنگاه فرمان خدا نشنیده
الحمائس عوض آب تیر و پیکان بسیراب نمودند بعد که چه رسید آن مزرو
باغ جنان عقاب تیر برون جست از نشیمان کمان به پرده بال قضا سوی شاه
دین پرزده بان برق بلا نا گهان هر اصغر زده خدنگ کین چه زاوج خطا بزرآ
غزال بچه چین و لا به تیر آمد نشست نا به پر آن تیر آهنین پیکان بحلق اصغر بازوی شاه
تشنه لبان علی گمان فلک راهچه خلق شد قدر بر نه قضا دوخت از اندیده با
یک تیر پس عوض آب با آب تیر و پیکان آن طفل معصوم را سیراب نمودند دیگر رنج
دنیا که در مهر حضرت فاطمه بود امت حفا کار بقیه روزگار روی زمین را مدرنیه حضرت اطهار چنان
تنگ کردند که نور دیده خاتون محشر فاطمه اطهر لابد و ناچار مادر ما فارقت مرقد معطر منور خود را
برزگوار و الا تبار و در علیا مقدار و برادر والا تبار راضی شده آهنگ مهاجرت بمکه
معظمه نمود و در دل شب آن شفیع عاصیان از برای وداع روانه جانب قبر مطهر مادر خود گردید
چون نزدیک قبر منور مادر بزرگوارش رسید بهای هر چه تمامتر عرض کرد السلام علیک
یا امتاه ولدک یودعک سلام الهی بر تو باد ای مادر بزرگوار ایتیم فرزندت حسین وداع می
کند تو را بوداعی که دیگر در آن باز گشت نیست اما در این آخر وداع است بعد از این دیگر فرزند
تو حسین را بر سر تربت نخواهد آمد و صدای او را نخواهی شنید آه آه و اویلاه و اصیبتاه ای دل ما
داد و بیداد و امان از مظلومی و بی یاوری آقای در مانده کان جان همه شیعیان بفدای مظلومی و
بیکسی آن امام غریب باد یا ابا عبد الله بدرد مادرم فدای بی یاور و دل دانده بدرد گردد
در روز عاشورا در وداع آخرین با اهلبیت [illegible] بدرد خواهران خون جگر بدل وداع او

وداعی فرمود که اهل السماوات و زمین را بگریه و نالهٔ یا حسین در آورد و بر اکه هر خویش و بیگانه آمده
بصدای ناله فرمود حسین یا اهل بیتی علیکم منی السلام و هذا آخر الکلام فاستعدوا للاسر و الکرب
والغربه ای اهل بیت من بر شما باد سلام الهی این آخر سلام کردن من است بر شما و این آخر
سخن گفتن من است با شما و بعد از این صدای مرا نخواهید شنید سکینه سلام مخلصانه با بی
گمان گفت و بگلوگاه بریده و رنگ فغان کرد هم لی نیاهیم و هم لی نیاهیم نصیبم و هر این چنین خواهد و هر خ گریان
کرد و هزار از اول عصه این چنین بود خواهان شکایت از آسمان کرد و زینب در افغان کی جان خواهر
بار مصیبت پشتم کم کرد و مرتفی اصحاب اگر صبر کردم در کشتن تو کی جنوان کرد بخزم و غرم ما
مظلوم این الوداع و آن الامان کرد و هنیه افغان کی سناد لی یارا یا کیست بنم یا به کدی
بر بیکسان کرد پس عم بیدار و خصت شاه و تاب حسرت بر رخ او انکرد و گریست اکبر دارم
شکایت بر ان چو فانی کان نوجوان کرد و در هم چه جائی از من بیدلی مانند یارا مهربانکرد
از آه و افغان یارا نکل منع در سینه آتش توان نهانکرد یکی سکینه در دامن باب افکنده و خود را
اعظم فغانکرد کی باب نامی من نشنیدم هرگز من که این ظلم از گردون نکرد عمه می
رفت و نیامد آیا قوای باب خواهی نیانکرد [illegible] رسول [illegible] شیون در شه نشین
ملا اعلا افتاد چنان یاست عظمی بر پا کرد و در میان [illegible] الا لعنة الله علی القوم الظالمین
[illegible] زنهار قبر و مادر در وداع فرزند [illegible] عمه امد مگر یا
[illegible] حضرت یوسف فتی برادران او را ما فارقت منزلی [illegible]
نالید اکبر نمود ندکه این ظلم کرنه [illegible] چون مالک نالید [illegible]
برادران یوسف را آخر نه دیدها [illegible] محل دیگر حاضر نمودند

همگی چشم مبارک جناب یوسف بر غل و زنجیر افتاد آه در دناک و فریاد سوزناک از سینه پاک
و قلب اندوهناک کشید که زمین و آسمان بر خود لرزید ما لک چون این حالرا بدید کفت مضطرب
مباش و خوف و هراس مکن که غلام گریند و غیر از زنجیر و کند چاره نیست و جناب یوسف
با هزار افسوس و تاسف فرمود غافل مباش من از غل و زنجیر ناله و فغان نمیکنم لاکن از آنوقت بر سم
و باد میآورم که الفه او ند جلیل بر زبانه مجوسی امر فرماید که بگیرد این بنده خاصی را و زنجیر در گردن او بکنید
زیرا که گردن از اطاعت ما باز کشیده و غیر رضای ما را اهل آورده بهت مجللا جناب یوسف را دست
بسته و با زنجیر در بالای شتر کذاشته و غلام سیاهی را بر او موکل کرد و هیهات نا که رفت سحر
کهاز آن غرب و بهر در کنار کنعان بغمستان آل کنعان و آل اسحاق افتاد جناب یوسف
بی اختیار با هزار ناله و زار خود را از بالای شتر بر سر قبر مادر انداخت با هزار گریان و شیون
بریان گفت ای مادر عمر ارفی رهگذر و انظری حال ابنک المغلول المظلوم منم فرزند نازپرورده
تو که مانند اسیران مقیده و مغلول بهر نه ناگاه آوازی از قبر برآمد که یا ولدا یا قرة عینا یا ثمرة فؤادی
پسر بیدر و ای نور دیده از فرقت رسیده اکنون بی واز دست غم فرقی غم دانده مرا زیاده
نمودی فاصبر ان الله مع الصابرین اما خبر دیگر که صدای ناله و آه بلند شد بانگ
دردناک و آه و دود غمناک از قبر مادر شاه افلاک و مخاطب
بود که لما خلقت الافلاک بود و قبه که نسبت ابرا به
از وداع قبر رسول مختار و برادر با هزار شور و فوا بر سر تربت
بتول بغداد و شفیقه روز هجرا مادرش فاطمه زهرا آمد و عرض کرد
فتاد چون نظرا و بر تربت زهرا بگریه گفت که ای دختر رسول خدا سلام بر تو من آنکه تو بعد من

به جواب سلام مرا حسین تو ام ۰ السلام علیک یا آباعبدالله انت المظلوم و من زیارتک
افخر و م ارض با کشت و انقلاب و اولاد المهموم ۰ منم فرزند دل سیه تو حسین که از جور و ظلم خوانان
ا هلاک شده بدواع تو آمده و این آخرین اوست پس از آن فرمود صدای دردانه ۰ بگوش
علیک السلام ای عزیز ۰ چه خوب میروی از دیده نور میروی ای مشیب نشده پیر میروای ۰
چه کرده ای که گرفتار بلا گشته شدی ۰ چه دیده او که داده ترا زدست شدی ۰ پس فرمود که علیک السلام ای مظلوم
ما هم مرا ی مشید ما در به نسبت که مشتاق دیدار جمال نازنین تو نبودم سی کن تا زودی خود را
بمن برسانی این جناب امام مظلومان از شنیدن این صحبتهای جهار گریه و بی آرام شده گفت ۰
جواب ندادند اما قاسم عم دلبندم فاطمه دختر مظلوم کربلا قدوه
پرچم جنابرا که از کتب بخارا و جواهر ره اشکر آذه آمد او بیست که
جناب قاسم چون عم عزیز کوار خود حضرت سید الشهدا
شنیده نه محاشور اغریب و بیکه یار و یاور با دل افکار زار برای گرفتن او ان
بجنه جان نثاری روانه حضور مبارک عمو عزیز کوار خود کرده
بازآمد سر جوای دلبر است ۰ مرغ جانرا نوای دیگر است ۰ جبل علیه زاده ۰ طاحل نظر نظهار
آمده تا له امر صوت موسیقار است ۰ دیده کا فرا سه خونبار است ۰ شاهد عرصه عالم
در دام عشق آتشی افروخته ۰ هر چه غیر از یار بیسر سوخته فاش گویم هست عشق و کیمیا ۰
تا نشود مرد قمار باز من ۰ پا نه نهد عشق در شاهباز من ۰ هست عشق مهره جان حسین
یار م آمد گشتان کربلا ۰ خاک فوان آشته گان کربلا ۰ یکسن کویم بهر تو نا گزیر ۰ تا نکردی
از تن جدا عضا را حرف دیگر گویم بجای عضا ۰ گشته شد اکبر شبیه مصطفی یار م آمد

الفراق

الفراق ۰ گر بگویم هست تا الطاق ۰ یا د م آمد تشنگی های حسین ۰ مضطرب دان خوانده دل از دو عین
ی زبان ۰ گر بگویم جانسوز لال ۰ کی توان کردن حسین را وصف حال ۰ ذکر تشنش بس بود ای صوفی
شبین ۰ گر به سنجوای می گویا حسین ۰ گر نویسم از شهادت محضری ۰ صد بود بر هم عصبت مجلسی ۰
صد کند نشتی از حسین تشنه لب ۰ عزم جانان را دریا کند ۰ دو به دریا جو در شاهوار
قیمت هر دو صفت پا بدار ۰ حاصل چون در ایران و اصحاب و انصارا ن بسر در مظلومان
فیض شهادت را دریافت نموده و قرعه بنام جناب قاسم افتاد که جان نثار موکب
جانبون عم نا صبار گردد ۰ پس با چهره چون خورشید عازم حضور عم بزرگوار گردید چون نظر مبارک
ان عباسیه بشهید آبرجال جهان آرای برادر زاده جوانقدار گردیده اذن جهاد می
دهد همین که قدمت عم الانبار خود رسید آنحضرت آزاده آغوش مرحمت گشوده آنحضرت زاده را
چون جان شیرین در آغوش لطف جای داده و دست مرحمت بگردان جناب قاسم
حایل فرموده بعضد کریمانه که مرد و عشق خود مذهبه از عشق که افاضه شده عرض کرده ۰
عمو جان صبا بنده گلبذ رت صدای مرغ غا شادی ۰ که مرغان حرم را در گلبن بشسته صیادی ۰
نمالی خبت گاه سایش توان در سایه پیش کردن ۰ نه با افتاد گر مردی بجا پیش چو شادی ۰
مقالی اشهدا دست بر دا زو ستم عثمان را دهی ۰ ۰ هوای جان نثاری بر سیم افتاد امدادی ۰
بسته عاد ارم گر اجازه فرمائی عبد ان کا ذر این گلزار رفته جان خود را نثار مقدم شریف کرده از
آنحضرت استدعا فرمود ۰ آنحضرت زنده برادر و فرزند برادر م جناب ۰ ام حسن یاد گاری سخوا هم تشنگی قلب جانسوز
خود را از تو به هم بر چند جناب قاسم الحاح و اصرار نمود عاقبت آنحضرت اذن میدان داده
پس آنشاهزاده لا بتاب با یوسی که دیده رفته در گوشه تنهائی با بیرزم و الم با قلب محزون و چشم

گریان سر بزانوی یکسی نهاده و دست که ناگاه بجوا طراف خطور کرد و تو به ی بر با زوی خود
از هم بر زد گوشش بسته الفوان ۰ نا مرد ی ۰ ۰ خوش ۰ با لا کلام دست آورده و آنرا با زوی خود را
بهم بر دن آورده مطالعه نمود دیده که چه بر سر گوشش جناب امام حسن مجتبی آمده فرزند گرامی
من قاسم حبیب و رسول عم تا جدارت آخته چه جای گه زارت آشوب قیامت را چنین
رهبت ۰ این چه در آرزمن حیاست ۰ عم خود را در چنین خونخوار گرده چرا بالین بای پاک
ای بچه فرزند آنرا در بری خویش بسینه بار ای کن و بوسه زنان چا بیش ۰ آنقدر گریان گی
خدا بیش ۰ دیگر در آنوقت نا مرحوم افتاده بود که خبر زنده بر دقت بتوا می صبغی روی دهد بزو
با د کرین خود بزرا بگشا د فته زمان نبت بت رفتار کن و دیگر نه شته بود که
او ا رابت هلک الحسین فی کربلا و قتلا عطاشه ۰ فلا تعزب الفرزدق بما دا فعلا و اقعد و اشد
الرسول ۰ الفرزند من نا شسم و قت بیکیم تو را بر زمین کرده بدی عم زار گوارت حسین با د گریا
عاطفه کرده ۰ دا طراف او را دشمنان دین گرفته ۰ ند الفرزند بتا بد که ترک مبارزت گفتی و جها د تو شا
و بر سینه عم والا تبار تو اذن جهاد فتال نه بر خوا لقاس کن ۰ تا او را رخصی کرده ای و اذن از دعا حل خیا
آنگر سعادت به تا حاصل خیا ۰ جهاز مطالعه قسم شهادت و قتل خود را دیده جنان عزم رستا بن
با جلیل نام و فرخنا کی بنظر مبارک رسا نیده چون دیده و حیران گشته ۰ فای مظلومان و اه از دست فرزند
نبط و فران مبارک ۰ او را حیران افتاد که چه جهان و اطفا در بار آن مظلوم فرمود و جناب قاسم
سوء ر سر ۰ ر شهادت که در سر داشت گو با زبان حال عرض می کرد ۰ ۰ جو جان عزیز آمد ۰ مداوی
شرح فران و صبت آن شاد م کن ۰ ۰ ر شهادت جای تشنگی دل پر م ۰ مطلبی ست مر گوشش
خراب م کن ۰ ۰ ر شهادت دست رقم ستم ۰ ۰ او پیر ۰ ۰ سر ۰ ۰ ۰

یکی از سر بریدن خط روزگار سیاه میکشید و یکی مخمل مژه اش میکرد و از حسرت زدن بر درد دم آتشی میکشید ناله های سینه در مجمر وصف داماد گرم میکشت صفحه از رقعات دلخونش صفحه آتش میگرفت مژه اش در مقابل چشمش سخن از تیغ تیز میکشت عرقی بر جبین از شرم بخشش حرف رو سیاه او میکشت شانه با صد زبان میکوشش قصه چین بر چین میکشت کاکلش زبان دراز میکشت خط سبز عنبرین مشکبو میکشت حشمتش خجلت روبرو میکشت پس حضرت جناب عباس عموی دولها ایران خود را طلبیده و فرمود که لباسهای برادرم جناب امام حسن علیه السلام را که نظر باینکه بآن لباسها امام مسموم افتاده هیچ کس زیاد نشده بجای ماتم داماد و اجتناب و اسبوماد از دل برد رکشیده مذکر زین متوا بر زد آمد بر سر و سینه مبارک خود بجای حضرت امام حسن مجتبی را بر قامت موزون داماد نوجوان خود بیارست و عمامه انجا بر ابر فرق همایونش نهاد کمر نشت دبا یکدست دست داماد را گرفته و بدست دیگر دست فاطمه عروس و خواهر خود را گرفته که در میان ایشان کرده و غلمان نوشدار میان جمکران حضرت قاسم در آمد و غم برادر ایشان دبشیر بهای نشاط عقد خورشید و ماه را بستند پس دست ایشان را بگیرد و ندا کرد که کنان بیرون تشریف آورند پس سیده طاهره با سایر زنان و دختران بر آمده ناله و فغان را دانه بهای خود کرده بند پس عروس با پوس نظر حضرت امیر بر روی داماد نامراد میکرده و دعا داماد نامراد بصورت و قدر قدم خود نگاه میکرده روی گریست که ناگاه صدای ناله من بیمار از لشکر شمن بیدین بلند شد حضرت قاسم دست عروس را خود را رها کرده خواست که از خیمه بیرون آید عروس عرض کرد ای سر عم من چه خیال داری و عزم کجا یکسر ایکی سپاری جناب قاسم سر بزیر افکنده متحیر بود که بیمانه خود را چه جواب عروس بدهم

پاپوس را چه جواب دهد پس آندم سر بر تکیه بال پر بالگان کرده جواب دستوال گشته فاطمه عروس چند سوال از قاسم داماد نموده و جواب شنید گفت رفتی نوعروس بیقرار را تو رفت گفت دست از دامنم بردار کارازدست گفت رگ این سخن کن اضطراب خود بمن گفت بلی بار بست با بست سوی باب خود ببین گفت بین غم ای پسر عم آمده را بر خون گفت دختر عم من حق داری آنچنان گفت ای نامده کام از من جدا لی زده بود گفت آری لیک نالهای مرا مضطر نبود گفت کس نشنیده در عالم عروسی بیجا گفت فراهی بست از خونم خضاب دست پا گفت آه از تشنگی مردم پسر عم تشنه ام گفت آری تشنگی عاصت منم تشنه ام گفت بقاسم خود مجو تو دل مشکن مگفت تری از بهر ی تشنه ام گفت بقاسم چه بزدارم طاقت از تشنه گفت بلی عباس علی اکبر را ببری تشنه گفت ازیاد م رود این غم گشتم نامراد گفت باغمهای شام این غم نمیماند بیاد گفت بر سر مجر بلی کنم دراز بر ت گفت مصل ست این گواه مانده مجر بر ست گفت زد صل تو دگر دیر کنایم نشان گفت در صحرای محشر در میان کشتگان پس جناب قاسم فرمود ای عروس ای ارده دام مکن خویشتنی که اعدای دین دکرده مخالفین بیمار زمین طلبند ارا ده دارم که جان خود را بصدای عم بر زگوار خود فدا نمایم که عروسی با بقیامت ماند پس گویا فاطمه عرض کرده که در میدان قیامت تو را بگیرد نشان بتوانم پس جناب قاسم بهتر بن بر اهن خود را پاره کرده فرمود امد فتر عم را در قیامت در میانه شهدا مرا بان نشان آستین پاره ام بشناس آنگاه دو اورا بوسیده زنان و خواهران دختران را گفت دست بدامان ارگفت دست بدامان ناله و شیون بلند شد دامان عروس مطلع شد مذجان ناله و شیون را و امصیبتا و اقاسما بلند کرده مذ زمین و زمان از گریه و ناله و فغان و زاریشان لبریز و سنوه در آمده پس آن نوداماد نامراد عروس در خیمه بیکس که از اورده در دانه خدمت عموی بزرگوار خود کرده

چون نظر حضرت بقاسم افتاد گرارا دقتال میدان کوفیان دارد فرمود مذ باد لدری آتشی بر بیکرم الی الموت انفر زند آیا میدانی که بپای خود بجانب مرگ دکشته شدن میروی فقال بلی عمی و انا بین الاعداد وحیدا پس جناب قاسم عرض کرد ای عم بزرگوار چگونه راضی بکشته شدن شوم و حال اگر جناب تو را ی بسم که در میانه اعدای دین دگرد مثانقین بدانین تنها دبیکس شده دکس نشیند که جان خود را فدای تو نماید رد جسم فدای بقدای روح شریف و جانم فدای جان صفدست گردانده مرا مرتض فرمایی که این جان ناتوان را نثار مقدم مبارکت گردانم هرچند استه طاسکبو حضرت قاسم دست عروس را خود را رها کرده خواست که از خیمه بیرون آید عروس عرض کرد ای سر عم من چه خیال داری و عزم کجا یکسر ایکی سپاری جناب قاسم سر بزیر افکنده متحیر بود که بیمانه خود را چه جواب عروس بدهم

حاصل نموده پس مظلوم کربلا بدست مبارک خود جامه را تش کرده بگردن قاسم انداخت و عمامه را بر فضه پاره از پیشروی قاسم آویخت پس جامهای او را بصورتش کفن بر تن مهر بان یار است و دشمنش خود را بر گردانید که گریه را بجان دوا عی کرده نداز ناله های دگر بهای ایشان ملائکه آسمان در زمین بگریه و فغان در آمدند پس آن نوجوان نوداماد چون ماه تابان بصورت دختران از خیمه ها طالع شده دانگ از دیده گان بر صورت منورش جاری بود دگان وصیه کفلقه القمر در حالتی بود که روی نور آسمش چون ماه پاره بود پس با قاسم بعقب خیمه آمده و صدا بلند کرده فرمود عمی زنهار مذ ماده ام و بسین عجشم ز صدا حافظ وداع آخرین ای ال سیر حافظ گردد گر نثار دوستی دیگر بکار آید مرا یار بست بر دوش این سوار صدا الوبیت پر دوز حلقه ماتم زده هر یک بنوائی مینالید مرا پس مادر قاسم بزبان حال میگفت رفت فرزند عزیزم دای دای گرد از جان نا امید م دای دای گفت یا شیخ گرد و صیف صیف اگر باغان بر در دیدم دای دای گله اشرا خوب بستم آه آه بزم عیشش خوب چیدم دای دای پس جناب قاسم آیت را دواع نموده و قدم شجاعت گذارده در خرمی تنها دگرده پس انفر زند حیدر کرار دحامی حق الفقه مانند حیدر ماند اره و صفر طیار آسمشیر آبدار را بکتف بار نشانده و چون شیر خشمناک میان انبوه صفدان بی ایمان دفتا دبآن صفر شن در حمله اول سی تن بیفر از آن اشقیا مدرک سپر آن بر دانه تیر معاویه و ابوسفیان نموده و قلب لشکر ابهم در مده و خود را تا نزدیک عمر سعد لعین رسانیده و بآن روسیاه فرمود که ای ملعون مردود دضداد مذ فتهار هر گز تو را عزای فرزند مرتضی المشکلات دال رسول الله عطاش علاء مذ الموت الله بنا عنهم ای شقی تو ادعای اسلام میکنی حال انکه در زیر رسول خدا اهل شما مذکه از شدت تشنگی گریان و پریشان اند آن بعد

ناگاه ساکنان صوامع ملکوت بگردنش درآمده در پای عزت سجای گوش آمد ندا رسید
بجبرئیل که بروبسوی رضوان خزینه دار بهشت و بگو بیرون آورد آن ابر را که برای عیب خود گمان
کردم پیش از آنکه آدم را خلق نمایم بدو هزار سال و آن ابر را ببر بر سر آن سرور دشت اگر گرمی آفتاب
باو نخورد بر سر او چون نظر عاطفان بر آن سرافتاد و بدو نشان او حیرت بازماند و در او
کردند الغیر زان در ادران در بدن مبارک رسولنا ثم بود صحیح و سالم بود و نبی الجوع فرق در
صورت مبارک آنحضرت ظاهر شد که دلهای جاعفران در تب و تاب و خروش افتاد که بلند در پای
رحمت الهی بجوش آمد خطاب کبریائی فرود آمد الجلیه هزار زار افغان نیشته ندیدم مصطفی چه بود در روز رستاخیز
آدم اصفیاء و لولیا صفیا و هستان بازاین سر سودائیم کرد و از شور حسین شیدائیم آوازه در انداخت
کاهل بیت بلا را دامن از خیمه سوی قتل گاه راه ترغیب چون بران ساحل فتاد غلغله بی محابا در
کل فتاده بد در بیابان سر بزنون موج او بگرفته تا افلاک خون همه رخان بارنگی از اختر فزون
بوش صد پاره و شاه جهان ناگهان افتاد جنبش در میان نالهای جان سوز از دل بر کشید کاتش
آتش صعقت آخر کشید پس گرفت آن جسم را چون جان بسر گفت ای جان دل جد و پدر
این چه بیداد است کاندر کربلا بر سرت آمد ای برادر جان بسر درخون طپان جسم تو
بنواده گفته بود اما تحت عریان بوده خیز از بهر کاین مکان جای تو نیست روی خار و خاک جای تو
نیست بنود این رخم تحت مرهم پذیر کشته تا محو د بیاشد بخیه گیرد تا علاج از بخیه در مرهم کنم
چون کنم بر سر چه خاک اغم کنم همه همین لبرزه غم چشمان کنم بخیه اش از موزن مژگان کنم
بعد ازان با نالهای پرشرر و کرد و بر دوشه خیز العشر کاین حین نشست ای صفدر کاین چنین
جسمش فتاده خوار زار این حین نشست گر جور زمن ماند ای غسل و حنوط ولی کفن هر زمان
زخمش

زخمش دمن میکند شرح احوال دل با میکند کاین چنین جسمش بزخمی شمار و در زمین ماند
بی کفن و مزار همین حسین باد کار همین رسول صلعم ابو د که بار زخمهای بسیار بر روی بر دهای گرم
گرمای برهنه آفتاب دشت نینوا بان گرمی الله الله نه دل حاضران به آن بدن نازنین رحمت
و نه غلاله آسمان خروشش و ضد او نه عالم الغیر بل کی خیام در کاه الحسین و کهوار و جهان آنحضرت بود
نغر مود و برای خود اکسیر نا بخته نا بش آفتاب و زخمهای امضا پر شیشه سوزش تیغ بیا آن بدن از
گل نازکتر نخبن را بر دار د از آفتاب و گیای دیگر نگذارد که بدن رخدار را با بیا نگذارند آزاد و صفیا
دل ابجکس نسوخت مگر ببار علیل که با غل و زنجیر اسیر قوم کفار بغض بدن دلش سوخت و آن
علالت ما شاء نمود نزدیک بود که روح از بدن بمارش مفارقت نماید بدحال پس قافله
که همراه حضرت خیر البشر بود در واه شده در بین راه بر سر چاه آبی فرود شده مژدگان
دادند آب بنودن بر عرض کردند خطاب رسولنا دست مبارک بسوی آسمان بلند نمود از بر قدم
فرشته دانش جشمه آب شیرین صاف جاری کرد بد که همه اهل قافله با چارپایان که داشتند سیر آب
کرده بدند دشکها را پر آب نمودند حضرت رسول الله با سیر د غلام خود فرمود که اگر اندکی جزا
داری بیار در حین طبق جزا بحضور مبارک آوردند آنحضرت جمیع فرمانها تناول فرمود و بیشته آنها را در بدن
همان مبارک و نعلین عنایت کرد و عرض کرد یا رسول الله بعد از حضرت فرمود ایم چنین
گفتگوی بیار آورم عباس عرض کرد که کی میبود خواهد داد فرمود نه که در همین ساعت خواهی
دید آیات پروردگار مرا چون اندکی راه رفته حضرت خاتم المرسلین فرمود ندای عم مرکرده نخلها
همین دار برای ما فرما بیا در حباس چون بر کشت دید که نخلها سر بسوی آسمان کشیده و خوشهای
رطب و خرما مانند کوه بر پا خوشه در خشنده و آویخته است پس بیشتر از آن خرما بار کرده و تحمیت آن

حضرت آورده تا همه اهل قافله از آن خورده ند و شکر الهی و ثنای حضرت رسالت پناهی را
گفته و از آن منزل خیز روانه گردیده ند تا وادی دیگر رسیده ند که کمان آب در آنجا داشته
چون آب نیافته مضطرب شده پس حضرت خاتم المرسلین دستهای خود را تا مرفق بر سینه
کرده در میان ریگها فرو برده و رو بکاینات آسمان بلند نموده دو عا کرد ناگاه از میان انگشتهای
برکت نشان آب جوشیده و نهاز روان شده پس از آن آب شامیده ند و حیوانات را آب
داده ند و مشکها را پر آب نموده و از آن منزل کوچ کرده ند چون بر دیک شام رسیده ند راوی گوید
واقعه دیدم که فضای شام بگرفت آمده ند و لشکری ارا حاطه نموده ند که از هوا آفتاب نیاید و
چون داخل شهر شام شدیم از بسیاری هجوم نظارگیان از بازار ما عبور ممکن نبود از هر سو
نمایشهای عدیم المثال آن نواحی را می نمایانیدند و او از حسن و جمال و فضل و کمال
آنحضرت جمیع باطراف بلاد شام رسیده و او یا اصفیاء خاک عالم الغیر و نیاه اهل دنیا و دیار
اسم شام خراب در میان آمده ندیم چه گونه نبود بسیم ریگ و انبوهی شام را چه بگوید از نخست
اقدام کرام بکه از رده و صفیهای آن و بران حشد و را نگیز ریده نقد یم آباد شه بطلم بخت
سرای شام مطلع یاد عا و نه رفت از برای شام در شام و گونه نورد و محشر شه انگار د از یاد
بر د حمت کرب و بلای شام که در بدن رشک بول ا بهت زا بیت طلم زیده و خوف قیامت
نمای شام در دیده ریخت چشم پیمانه خون دل که آن قوت صبح جرم این غذای شام بر د خواهر
فاطمه نتوان نمود شرح علیکه روی داد بدار الضفای شام آل رسول را که پناه داد و عالم اند
بلا داد و در خرابه بلی سقفهای شام سر عترت خرابه نشین حسین بود آن سر زمین محل نزول بلای
شام از فرش خاک مسند شاهی ریخ عیش از ان اصفیای بزرب نان اشقیای شام

در شام

رسول خدا آن متاعرا با ضعاف مضاعف آنچه دیگران فرستاده بودند فرستاد پس قریش در این سفر غنیمت بسیار حاصل نمود و در راه بحضرت رسول صلعم رسیده بخدمت آنحضرت بگرفتند و ابو طالب بدو داد آن سفر مبنی از برای ابو طالب و اگذار فرمود و ابو طالب آنحضرت را در برگرفت و روی مبارک او را بوسید و از آن طرف بسر وقت ناصح غلامان جناب خدیجه که در خدمتگاری حضرت پیغمبر در آن سفر بود رفته بخوانون خود جناب خدیجه آمده و آنچه در این سفر از جناب پیغمبر دیده بود باز داد و آنچه خدیجه خواتون عرض کرد دیگر آن بانوی عفاف و حجاب غایبانه اخلاص بر رکوای آنحضرت حاصل کرده و منقاد بندگی در گوشش و طوق اطاعت بندگی در گردن انداخته بود پس ابو طالب گفت ای خدیجه من آرزوی دیگر دارم این است که برای تو زنی بگزینم که مناسب شرف و جلال تو باشد چون در دیگر شده الحضرت بگرمابه تشریف برده و جامهای فاخر پوشیده خود را معطر فرموده و بمنزل خدیجه تشریف برده خدیجه خاتون که از آمدن آنحضرت و غلامان و خواجه سرایان و تجمل بسیار ایشان با خبر شده بود بر استقبال آنحضرت شتافته و آنحضرت را با عزت و احترام تمام در منزل خود فرود آورد و بر مسند عزت نشانید و آنحضرت ترتیب داد که شایسته شان آن بزرگوار بود و باشد چون خدیجه خاتون آنحضرت را از دیده بوسه داد و در خاک گردید مقدم حضرت رسول صلعم را گرامی داشت و در مجلس جناب خدیجه خاتون آنحضرت از بزرگواری پرسش نمود و جواب شنید پس خدیجه خاتون در نهایت بهجت و مباهات روی عرض نمود که ای سید و سرور من هر چنین که رای فرمایش تعلق گیرد تا اطاعت نمایم که فرمایش حاجت بسیار نزد من ندارد و لیکن بایسته که اموال خود را از من بسپاری که صرف خواهی نمود آن حضرت فرمود که عم من ابو طالب مجوز داده که صرف نزوج نمایم و برای من زوجه خواستاری نماید پس خدیجه خاتون تبسم نمود و عرض کرد زنی برای وجود مبارک بهتر سراغ ندارم از تو خواست که در مال و حسن و کمال و عفت و جمال و سخاوت و طهارت باشد و بدلخواه من باشد حضرت فرمود نزد من پس جناب خدیجه

بقیه ای کرد

عرض کرد که زنان جهانند گذار جمیع زنان بگذرد بهتر از تو نباشد و بهتر از تو خواهد بود در جمیع اوصاف و از تو جلیل راضی است و در نسب بتو نزدیکتر است و اگر در اینجا نواحی جمیع عرب بگردی پادشاهان روی زمین رشک تو را خواهند برد اما دو فرق دارد اول آنکه دو شوهر دیده است پیش از تو و دوم آنکه در سال از تو بزرگتر است حضرت فرمود نام شوهر او را آگاهی بده عرض نمود که اگر خواهی بفرمائید خدیجه جنت خواهد چون حضرت این سخن را شنید از نهایت حیا چنین آنچه در عرق کرده باسکوت فرمود پس خدیجه خواهد را بقرار داد آن نوع کلمات نمود و عرض کرد ای سید و سولای من اجواب نمیفرمائید حضرت فرمود که امید فرجام تو سال بسیار داری و من بسیار شاهم و من میخواهم زنی را که در مال و حال سنبه من باشد خدیجه خاتون عرض کرد والله ای محمد من خود از تو میدانم و احوال و علامان و کنیزان من از آن تو اند و گمان من از تو ریغ ندارد و چگونه مال با تو مساعدت نماید در همین ساعت بفرزندهای خود را بفرست تا مراعقد نمایند خلاصه مطلب آنکه در دم خدیجه خاتون جانب پدر خدیجه دکین شده و ابو طالب از قبل آنحضرت بجای مجلس عقد که مستند پس در خدیجه خاتون گفت الخدیجه خواند خود را مرتب و مزین گردان و سیاب و لیمه فراوان مهیا گردان جناب خدیجه خاتون گفت که دندقه خواند را مژده که همه سیاب از طروف و فروش و عطریات و خوردنی از هر گونه مهیا چاشند سبه انم گذار فرش حاضر خواهند مجلس چهار ایوان که همه قریشیان و اعراب والمای بگذرند نموده عبرت نمایند پس خدیجه امر فرمود که غلامان و کنیزان و خواجه سرایان و سایر متعلقان او فروش از همه گونه بیرون آورده عمارها را فرستهای بزرگ بستند و لخت و گرسیهای مرصع در مقابل هم بگذارند و سیاب آنچه دلخواه جایگاه پیچند آنچه بهست گذارند مجلس چنین مالک و مکوه بود در مجلس حاضر نمایند غلامان و سایر خدمه چنان مجلس ترتیب و تزیین نمودند که چشم خیره و عقل حیران

بقیه ای کرد

میگردید و میوجات از قبیل شتره و گاو و گوسفند و پرندگان بسیار ذبح کرده و انواع مهیوجات و حلویات و سایر اطعمه لذیذه و اکولات لطیف و مشروبات لطیف مهیا و موجود و ترتیب دادند چون صبح گردید اکابر و اشراف و صنادید قریش در بیت الشرف خدیجه خاتون مجتمع گردیدند و آن بانوی عصمت گرسیها و تختهای بسیاری از برای حاضرین مرتب گردانیده بود و گرسی بزرگی در صدر مجلس گذارده بود که از همه گرسیها ممتاز بود چون ابو جهل [illegible] داخل شده و از نهایت جهل و کبر سوی آن گرسی شده که بران قرار گیرد که [illegible] بعمل دست از حرکات بی معنی و خودستائی برنداری جای خود را نشناسی و در گرسیهای دیگر قرار گیرد آنمکان از تو نیست و قابل آنمکان نباشی در آن اثنا صدای حارس و اهل مجلس بلند گردید که در آنوقت جناب حمزه و ابو طالب و عباس وارد شده اند حمزه نامدار شیر آبدار خود را از غلاف بیرون آورده و همی گفت ای اهل مکه دست از [illegible] بزمانید و با استقبال سیه عرب و عجم بشتابید که ابلیک وارد سوی شود و بسما حاضر محمد بن عبد الله چراغ دودمان هاشمی و آفتاب سلسله قریشی حبیب خداوند جبار و صاحب مهابت و وقار ناگاه دیدند که سپیده شبرا نشده نور رشید افق خود را گرفته و عمامه سیاهی بر سر بسته و نور جبین از برهش ساطع و لامع گردیده و بر اهن حبه العقلب یاور بر گرده و برد الباس نبی را بر دوش افکنده و عصای حضرت ابراهیم خلیل را در دست گرفته و کفشهای از عفیق سرخ یمانی در آنکشت عجز نمایش گرده و از دور و نزدیک فواج فواج شاهان جهان و جنس و جمال آنحضرت را دیده و اعمام بزرگوار گرامی و سایر عشایر دوی الاطراف آن کعبه مقام را در میان گرفته میآیند پس اکابر و اعاظم و اشراف عرب با استقبال آنحضرت

دویدند

دویدند و آقای عزاداران اکابر قریش و صنادید عرب اگر چه همه کافر بودند اما در نهایت احترام و ادب با استقبال آمدند با سر و جان دویدند خدای داد بیدند او خاک عالم بر سر همه اما از ظلم کوفیان و شامیان با استقبال داماد ناکام نوجوان با مراد خاتم آل عبا آمدند صد یادم اعدای جبانان دهل صد زنند خاتون ای اللای تو آواز آورند سیه دار کشند گاندران سال سپهر گذشت ۵ دادند که بلایان هبر روزه هبر روزه هبر روزه بر روزه بگطرف خونخواران در بلیله بگطرف خونین دلان در زلزله بگطرف مظلومان کوچک کرده غش ۵ بگطرف شورنوای العطش ۵ بگطرف مردان چشمه [illegible] بگطرف زنهای بیصه افغان و شیون ۵ سینه کوبان در خروش و جوش ۵ بگطرف خاک ۵ بگطرف زنهای بیصه افغان و شیون ۵ سینه کوبان در خروش و جوش ۵ بگطرف قاسم بیدان جوان گشته زیر سم ستوران بامال ۵ بگطرف ورجه با آه و فسوس گردد کسورا پریشان نوعروس ۵ بگطرف عباس بگلون سپر تن هر دو بازو بریده گشته زن ۵ بگطرف اکبر فتاده و خوار و زار بیکر پش با تنم افزون از شمار ۵ بگطرف از بوش رفته مار بش ۵ بیکه گوید نه دور بیکر پش ۵ بگطرف زینب بصوت واویلا نعره زنان که آگنده دارالمای سیاه ای وای و ابیدا از ظلم و جفای کوفی و شامی که با استقبال داماد ناکام جانب بگلون جای گرفتا بچه گونه رقم رفته همه سلسله کنان و از زنان همه آجر سنان در دست و شیون زنان عریان و سر با بگونه نهاده و چگی خود را سلطان و امت بغیر از زنان بیدانستند و شنیده بر رسول صلعم جناب عبد المطلب بر دوش افکنده و عصای حضرت ابراهیم خلیل را در دست گرفته و کفشهای از عفیق سرخ یمانی در آنکشت عجز نمایش گرده و از دور و نزدیک فواج فواج شاهان جهان و جنس و جمال آنحضرت را دیده و اعمام بزرگوار گرامی و سایر عشایر دوی الاطراف آن کعبه مقام را در میان گرفته میآیند پس اکابر و اعاظم و اشراف عرب با استقبال آنحضرت

دانوه و سر دو خوان بر سر نعش یار یاره نوجوان آمد دست مرحمت بر سر دکمبوان علی اکبر
کشیده و فرمود ای روشنائی چشم جهانی بپرده ای موئس شبهای تنهائی و تسلی دهنده
مضطرای شنیده پیغمبر و امیر تر فاطمه زهرای اطهر و ای دلنواز فاطمه دیگر ای فخر آل
سجاده بالبوده و دل ام البنای ما مراد امیه واری آل پیغمبر ای سرو رسیده بدوده و دختر
زنده گی بعزت غریب رفتی و بعد از عمر جاودانی و بناه گه خاک بر سر دنیا و
زندگانی دنیا و بعد از تو دیگر نگه در این عالم زیست توان نمود و بیرون رود ام نگه بر روی مصیبت تو
جوان مهر و شوکت تو ام نمود و دیگه طریق دیگر زنده گانی نمایم سیه ای غرق خون تو نوذر و چشم
ترمنی ای یاره پاره تن تو علی اکبر منی ای نور دیده نازنین این چه حالتست ای خاک عزیز بر
سر من این چه حالت است ای نور دیده باز دمی دیده باز کن نظر بحالت غریب ما بعزیز ما بده رخصت
کن برخیزا برم بسوی خیمه بکربت ایکنه سواد چشم براه تو مادرت برخیز کز فراق تو
ترسم بناگاه آه زینب سر برهنه در آید زخیمگاه هم چون شب زفاف بالین رو زنگار
فوشش گرفته زخون گلو دست و پا نگار واو بلا و اغربتا گلهای سیفزاید که دل سنگ آب میشود ای
شنیده فرمود باشه اگر هوس شادیت بدل کربت حسرت شب داماد بت بدل
دیگ اجل عروس تو و حجله قتل گاه برخیزای جوان برحمت سوی حجله گاه پس جناب امام
تشنه لبان جان ما فدا فغان نمود که ملائک هفت آسمان بغریاد برآمدند آن العدم اجتمعوا
واما عسکر سیرا باد کار برادر شش پاره داماد خود جناب قاسم
ابن حضرت امام حسن مجتبی بود دنبگ جناب قاسم ارزنی شاهی بود
آمین را بدرک نا سر نگون کرد بعد بحرمت عم غریب بل سپاه خود مشرف کرده عرض کرد ای عم

تا بدارم

تا بدارا لعطش اعطش ارکنی بشربت من الماء ای عم والا مقام آه از تشنگی ای گاش
میتوانست یکجرعه آب برا بخضرت او را بصبر و شکیبائی امر فرموده و در صدد بست که جناب
قاسم فرمود که چون عم بزرگوارم بگشتن خود راضی نمیشود که از روی جان باغم که تشنه آب بر گردد
در دامن من جاری شود سیراب گردیده و بجناب عبدان قتال روانه گردیده و در وقت شد
که چون جناب قاسم در بین دو فقه لشکر ان معاویه وقت فرموده همت کرده خلق بسیاری را
ان بی امان را زهر سم صلیم دشمن در بدر و خود را اعلم ارین سعد ولد الزنا سنه خان بیع
برکمر انطین بزد که با علم کوبیده بجهنم فرستاد که در آنوقت ابن سعد ملعون از درد و غصه علی
خود بتیر ستاران گفت که این جوان شیر صولت را تیر باران غائله کنید که بگذرد تیر اندازان لشکر نفاق
از اطراف بگوان هاشمی لشکر گرفته و ان عزیز بی را تیر باران نمودند غائله مطلب چون در میان
در مجلس مقدم ذکر شده بود دیگر بتفصیل آن نپرداختیم مجملا آن جوان ناکام از کثرت جراحت بر زمین
افتاده فریاد کرد یا عماه و ادر کنی چون امام تشنه لب این صدا را شنید مانند شیر غضناک خشم آلود
صفها را از هم شکافته قاتل ملعون جناب قاسم را بضربت گرز آه آه از این احوال قاسم
که سر سلطان کربلا بانجا بیاد کرد بیاری داشت و نه ناصری بالین چاک چاک بر دوی گاهان
کربلا افتاده و نه برادری که بر بالینش بنشیند و نه خواهر و نه مادری که سر شرا در کنار گرفته
باشد علاوه بر این کو جان بدهد بین هوفا باشد بیزید و خنجر چوب بدست دور آن امام
عالمین را در میان خود دانند جمله بیکی خوشی خرم بر بدن نازپرورده جناب فاطمه زهرا میرزنده
فریاد رس در داد رسی بود صد تیغ از پی قتل او کشیده بنا بیله سوی او دویدند ای پدر ای سپهر گرگ
آدمی خواره خونخواره خانمان ان اطهر بیگانه کفر همه بوشش و سر از تجارت که در دوش نجیب

چنانکه بران کسانیکه سبب مرگ جوانان و مردان جنگ شده اند واضح است با جمله بدن مبارک
جناب قاسم در زیر سم مرکبان خورد شده بود **اما چهاری دیگر شنیده آنرا**
باز نجنه نذکیر و تذکر اظهاری شود که بجهال این سکیم بود که انگیز
انگیزش را بر دان ظالم بی امان ولد الزنا سکوبد لعنت الله
که من در میان فلکها بودم شنیده ام که منادی ندا میکند که هر زنده سوخته را زنده میکند پس من دیدم
که پیری از لشکرهای اورا غارت برد ام چون بر سر نعش مبارک آن حضرت رسیدم دیدم
که همه لشکرهای آن مناف تاراج برده اند و هیچکه نتوان غارت برد بیت الا شکسته
مبارک پس بر پیه پسی کردم که انگشتر از انگشت مبارک آن مرد کوار مردان اور بیاورم و چون انگشتهای آن حضرت
مجروح بود نتوانستم بیرون آورم پس خنجر خود را از کمر خود کشیده اول انگشت آن حضرت را قطع کرده و
انگشتر را غارت بردم چنانکه بر روز جزا چون عرصات بی محشر مایه سیاهی صفحه ایمان آن کو تواند عرش عظیم
رسیده عاقبت کار بجهال این سلیم بر اگذشت براعراف آن تن بی سر غنچی دگر الجمایه دستی
دران شنیده بخون غرقه از قفای خسان بآن سنگر دون بود جای این سخنان که ای سنگر بیرحم
روسیاه بلیه چرا مرا بی سر میکنی نمیدانی اگر چه بیت سرم بر تن و تن عروس مولی زنده رد کا
با کسی با بوس بیا باد مرد دست خالی ای کافره هنوز بهت با نگشت بین یک نگشتر
در الحال چشم آن بیدین بجا نگیده و انگشت دست مرد دین کشیده مجرد انگشتش از جدا بریده
غلغله بر سائکان عرش رسید بر بیه آن شقی از غربت مجرد چاهر من بر سلمان رفتود انگشتر
از بریدن آن ظالمان و بعینی بدر آن بیدین بر زمین ساربان ملعون بود که هر دو دست آن غریب دشنید
فاطمه زهرا خواهر آن دو سرا گرفته صدا در عالم لعنت کرد بر ظالمان دشت کربلا اللهم العن علی القوم الظالمین

عجب نوزدهم در حکم شدن ثبت اسلام بواسطه ضرب شمشیر
فضل و شمشیر ثبت اسلام محمد ضرب ابن ملجم لعین و شکافته شدن
فرق امیر مومنان در اسمان و شکسته شدن پشت ابن ملجم بضرب
مالک بن عمیر و شکستن پشت خاص آل عبا بضرب نوفل
بن ازرق لعنة الله در سبزوار بر ابو الفضل العباس

عوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

تحمدک یا من رفعت بفضل رایات الاسلام وعلت بحکمته ایات سید الانام علیه وعلی آله الصلوة والسلام ستبیان عصمه علی الذی نصبه علما للاسلام وحارسا لحماق المواهب الملهم الفرق بضرب شمشیره یوم شهر الصیام ثم تمم علی سبطه الذی استقام به الرکن والمقام وشقت اعلی تقلیم الکرد والاحکام واظلت الدهور والاعوام بضرب الشمشیر بالله یا صاحب المحنة والبلاء وباخیه صفروب الرئیس هبود الکفر والطغیان حامل لواء اخیه العطشان المقطوع الید بن عباس بن امیر المومنین صلوات الله علیهم اجمعین ولعنت الله علی قاتلیهم وظالمیهم من الان الی یوم الدین

فصل مخفی نماند بعضی از مقربان حضرت این بیت صلوات وسلام برابن حکم سید انام ان شمشیر خاص شرعش از خون فرق شکافته اش خضاب شده بواسطه ضرب ابن ملجم مرادی لعین در ماه مبارک رمضان وصلوات فرستادی بر روده کامن بر سید رسول خدا گفتا شمشیر مبارک و نیز یافته بدر برگوارش بضرب عمرو دشام ملعون ولد الزنا فاسق مالک بن عمیر وصلوات بر برادر وفای علمدارش که فرق مبارک او ضرب عمرو کافر بدین فوفل ابن ازرق شکافته شده وعطا

بر همه این نهرد دست آن شیر بیشه شجاعة از بدن شریفش جدا کرد و ندکیت او فرزند رشید نام او امیر المومنین حضرت ابو الفضل عباس وفادار است عزیزین در اسلام چهار ضرب واقع گردیده که هر یکی تاثیر شگرف بخشیده بواسطه یکی پشت اسلام محکم و قوی گردیده اضرب جناب مولی الموالی امیر المومنین بود بعمرو بن عبدود در جنگ احزاب و در اخبره مجموع قبایل عرب و یهود اخذا نموده و هشت هزار مبارز های صنع شده بجانب مدینه طیبه روانه شده چون این خبر بحضرت پیغمبر المستر رسید اصحاب خود را احضار فرموده مشورت کرد مفرد ایشان مقصد نفر بودند پس سلمان عرض کرد یا رسول الله جهت خلیل در مبارزت جماعت کثیر عنوانه ایساده و مادر بلاد عجم و فتیکه لشکر گران متوجه ما می گردید خندق میکنند یم بر دور خود که جنگ از موضع حقیق واقع میگردیده پس بر اینجا نیز چنین میکنیم پس بر سبیل این نازل شده و گفت رای سلمان صواب است پس بنا بر ای حفر خندق نمودند و چون لشکر کفر در حوالی خندق نزول کردند زیاده از بیست روز در انطرف ماندند و در میان ایشان جنگی واقع گردید بکر بن تیر دست انداخت بعمرو کرد بی از اشقیای قریش بشت کرمی عمرو بن عبدود و منوده میان قتال شده که یکی از انها عمرو بود که در شجاعت و مبارزت در میان عرب بکر در روزگار مشهور و معروف بود با هزار سوار های دلاور مرد انگل مبارز مقابل و برابر سنگر و خندق مکان بگی یافته ایشان خود را از خندق جهانیده و عمرو بن عبدود نیز خود را گاه انداخت ستون بود در خاک ریز خندق نصب نموده و مرکب خود را بجولان در آورده مبارز و هم آورد میدان طلب نمود احدی جرات حرب او را میکرد پس جناب حیدر کرار با صحاب نمود و فرمود کیست این را دفع دهد کسی بارای جواب نکرد مجز شاه ولایت امیر المومنین علی علیه السلام عرض نمود انا لدفعه یا شاه انا الله تعالی جناب حیدر صفدر فرمود یا علی من

برآمد زدشت غرو شی که از نه فلک در گذشت - فرو شید زان سو شهنشاه دین
پیمبر دلاور برادر بگیر مرا تا زجان بر ندرد بر جامه یه مدل گفت کامد زبانم بسر
دگر بار آن شیر گرد دلیر فرو شید بر او زد ال چو شیر بده گفت ای کافرت بریده
باد رو بود ت ابهن ضرب دست - نگر تا کز بو نوشش خواهی گریست - کنون نوبت تو ست
حیدر ست - پس انگاه آن شاه یزدان پرست - سوی ذوالفقار انمبارز راورد دست
بسر تیغ آن بر سر کرد بود - سر عمرو کافر بدو نیم بود - بغلطید بر خاک آن نره شیر - بلرزید
صوت علی شد بلند - ز سوگ نبارا دل آمد بگای - چو بشنید پیغمبر شیر خدای - بنودی گر از نزد این
ضرب دست - دو عالم بدی نا ابد بت پرست - در روایت بعد از کشتن عمرو بن عبدود
حضرت پیغمبر رسید آورده و ضرب آن ملعون سپر داده یم کرده بر سر مبارک جدا را انحضرت رسیده
پس حضرت فرق بر پای آن بهود زد که عمرو بپای او را قطع نموده و سر نجس آنملعون را جدا نموده و بدست مبارک گرفته بحضور پیغمبر خدا خاتم المرسلین برده و انه کرده چون این خبر بحضرت پیغمبر
همایون انحضرت به حاس شریفش جاری و از ذوالفقار شیر خون جاری گردید و منبر نمود انا
علی ابن ابیطالب اقرن فضای برهبری - که تو پرورده و مادر بکنوزاده - پس بگفت حضرت
پیغمبر فرمایشات کرده بجناب حیدر صفدر فرمود ند که سر مبارک عمرو بن عبدود را بر نیزه
نهاده با شمشیر با علی نزد یک بلشکر اسلام بر و بگو که محمد مصطفی پیغمبر آخر الزمان
میفرماید که یا علی یوم الخندق ضربة علی بن عبدود افضل من عبادة الثقلین الی یوم القیامة و در همان زمان بتوسط ابهن ضربت اسد الله الغالب غالب علی ابن ابیطالب
امیر المومنین فاتح الحجبین صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین پشت اسلام محکم و قوی گردید

عمرو بن عبدود دست حضرت اسد الله بنیزه عرض کرد انا الضامن علی الذی ابیطالب انها
گاه جناب پیغمبر دست مبارک عمامه سبز نامبدار افتی ثبت ذوالفقار را بدست مبارک داد
فرمود و بر و با این شمشیر جهاد کن و از حضرت سرامیر مومنان دعا نمود که خدا وند اعلا نصرت فرمای
تست که یا رب علی را نگاهدار یا شش - چو باز توست او نوش یار باش - که ذات تو در استقامت
است - مرا یار همت تو پیوسته دست - علی چو که از نزد من میرود - مرا جان شیرین در تن
میرود - تن و جان او هر دو جان و تن من است - مرا جان و تن در رد و دشمن است - بفرمانت اگر رود
خلیل - فرستم بفتراک شش چون خلیل - پس اسد الله الغالب و سیف الله الضارب غالب علی
الغالب با روی دیده الله و دست بحوله سرعت تمام و شوق بالا کلام همتوجه میدان کارزار
گردیده سر بفرق شده در نیزه نگاه کرده و چون بدان جنگ نکرده ایمان نیاورده بکی کشته ایمان
از اوشاد اول بکی که کشته و الفرش خجل - بکی تیغ او کز آمد بفرقه بکی کز تیغ او سوخته - بکی بار بزد این
سوی روی او بکی سوی یزدان بیاورده روی - بکی هر من کشته او ما بدین بکی مرجع خوانش خدای
خلیل - که تا من کافر بدین شاه آمیخته - بسوی علی اندر انداده روان - چو غرده کاید
سوی اسمان - بکی تیغ کین از میان بر کشید - جوانش سوی نو یزدان دوید - بزد بر یکان سکین او
و دشت - بفرق علی تیغ کین بر گذاشت - بفرق علی تیغ آن نابکار - چو پیکان نزد بر گرد کار - زشمشیر
آن خونخوای دکوس - هوا شد کبود و زمین آبنوس - زبس کرد در زنگه بر دبدبه - کس اندر زمین را ندید
از همه - بدانسوی خندق هزاران سوار - ز گردان رده بر گشیده دوار - بهر بر گشیده بکیوان غرو
که فیروز نازا بد از رزم دیو - رسول ابهن بازرگان دین - از آن بابک تشنه بالم قرین - بزد بر زنخ او
مرد گران شد نیزه پیش چهار از یزدان شد نهره کوفته نالان و آبو ده بهر بر زنخ نالم شاه بود که گاه گوی

اما مصیبت دوم که پشت مرا شکست همان از دست دادن برادر بزرگوار و یار غمخوار و مونس شب تار و روز بیکسی و بی یاری من بود که در روز عاشورا به هفت آسمان و خورشید و کرسی و لوح و قلم گریه کرد

بازی باران سرپا عرقم ۰ پای تا سر عرق شرمم ۰ با که بنمایم دل خود را تمام ۰ بازبان حال خود
هم خوانم ۰ کس مباد اهم چو من پابست دل ۰ آه از دست دل و آه از دست دل ۰ که مقام نرهی
کشد سوی هجا زنه گاه کسوی که فته در سوز و گداز ۰ چون کنم با واز امیر المومنین ۰ این غم تعطیل مرغام
دین ۰ انکه فرمود ش نبی باجسم پاک ۰ یار ای روح من ره وحی مذاک ۰ انکه شاگرد شی کردی بر حرا ۰
حمل بگه خوان او صد چون خلیل ۰ انکه عمرو عبده و دمانا قل است ۰ انکه صد مرغ بت از تعلق نبس است
چون تواند جان به محراب دعا ۰ غرق خون پا بر سر پا پاه ۰ انکه دهم کفر گرداز ضرب تیغ ۰ بید رینز از ا
تیغ ۰ زین سنها یک یک کردن رقم ۰ سترم از زوی نبی دارد قسم ۰ جانکه بر سول فتد در شب معراج
علی را دید مد که بنمری از نور شسته و فته از سرد ار پر سفید بر بالای سرا و نصب بود و لمعان نور او
صدای بود و کز قطع ظاهر و باطن او در اکثری نمایان بود و نزد شان بسته و حیرت بر ابر او صف بسته
در غایت خضوع و انکسار بر او نگاه میکنند حضرت پیغمبر از جناب امیر علیه السلام پرسید که این کیست
عرض کرد ای یک بر و بید و سلام نماید حضرت خاتم المرسلین آمد بر ابر چون نزدیک رفتم و سلام
کردم دید مرحبا بمن و برادر من علی ابن ابی طالب تشت گفتم یا رسول الله چون از من و ایشان
قدمه بگفت که این علی نیست بلکه صورت و شمایل مبارک حضرت ابو البشر است چون قدم سا
علیه السلام نظر بحضرت جبرئیل و میکائیل نمود که با جناب امیر المومنین علی در ایستاده بودند فرمود

اد شده عرض کرد ند الحمد پروردگارا مادیگر تاب مفارقت علی نمانده پروردگارا علی این ملک را
از نور مبارک صور جناب علی خلق کرد جمیع ملائکه ملکوت در شب جمعه در روز جمعه بضعف و هر ار مرتبه
زیارت او میا یند و تقدیس و تسبیح الهی میکنند و ثواب او را هدیه دوستان علی میکنند
مرد یکه حضور ربانی حالت حلال و جمال بوده ملائکه در خدمت او بودند و تمنی کردند این
ملعون ازل و ابد ضربتی بر فرق همایون امیر مومنان زد از آن ضربت سر آنحضرت بشکافت و در آنحضرت
بهر سجده ملائکه با فریاد و فغان هر کدام حضرت عرض کردند یا عالم السر و الخفیات در این چه
حکمت خطاب رسید که امشب که در انجا توقف در زمین مرتضی علی را در سجده و تسبیح و تقدیس می آنجا
میا ورد و شهید کرد ند پس جمیع ملائکه آواز ناله بر قلان آنحضرت لعنت کردند آه و افسوس بر ملک
بنا نهاد آمد و در میان آسمان و زمین فریاد زد و فریاد کرد که خراب شد الله ارکان هر بت و بنا یکه
شد الله سنا رای آسمان و گشته شد بسر عجوه و حی بر سول خدا و گشته شد علی مرتضی
و شهید کرد انجا بر اشقی تر بن اشقیا جای معال کر جبرئیل ندا کرد ای ندکان خدا بنا خاک
در از زمین بالا بسیار افتاده ۰ شرر و در خشن خورشید عالمتاب افتاده ۰ که از با و صحا
در حیط ار و عم اشب ۰ شکسته کشتی اسلام و در گرداب افتاده ۰ پریشان سبته اصحاب ملت
خفته در مسجد ۰ پریشانی از این بیش قسمت اصحاب افتاده ۰ حسن امشب نمیدانم چرا در خواب افتاده ۰ حسین امشب نمیدانم چرا در خواب افتاده ۰ چرا عباس و عون و فضل و جعفر غافلند از این
که جبر غرق خون در و اس محراب افتاده ۰ چون منادی اجناب امم خلقوم شهید سبطی عم بر روی الم
بر در خود زده و چیزا بس مبطانی زا چاک کرده و بنا له گفته یا ابتاه و اغیاثاه و احمداه ۰ پس جناب
حضرت حسین را نداده و ید و گفت

جان کر اشد تا از آن کامی ۰ حسین ای نور عین بازگرد ظلمت قبر شد عالم ۰ مکرد و گرد خورشید
جانی بر لب باسی ۰ یکی گو بد که بهر تی مساعد شد بدین داری ۰ یکی گو بد از کثری زبا افتاده
اسلامی ۰ یکی گو بد امیر مومنان شد کشته در مسجد ۰ جانشه غیر ابر اب ما امیر المومنین ها ۰
پس آنه و زکو ار داخل مسجد شد مشیبا را در در محراب مجتمع و بنه و چون نزدیک
آمده دید ند شبی که شرع را بود پناه افتاده بخاک تیره با حال تباه ۰ در هر حرکت چیز خون
میکوید لاحول و لا قوة الا بالله پس دید ند که پر و بز گوارشان از شدت ضربت ادر کش
محراب بر خاک و خون افتاده و قطعه قطعه از خاک مسجد بر سیده اورد و بر جراحت فرق همایون
خود میر بزد و این آیه رمیخوانده منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری و آنحضرت
از شدت الم قدرت بر رکوع و سجود و حال انکه گرخم هشت مدت طه ارکوع و سجود را
بطریق ایماء و اشاره بعمل اورد آه آه و او جدا و احزنا و امصیبتا خاک بسر و بنا ه ای و بنا به بر نسکا
شود و امیر ار نمید انم به عالمی داشت فرزند غریب بیکس تنهای بطلوبش در روز عاشورا
از کرب صدای بعض عطشها و از کرب در خاک و خون غلطیدن موالیان او بسیار و اطرافیان
سر بسر ش این مبت اطهار و با این دشمنان فو نخوار و با آن همه رنجها و جراحت کاری بدن با کرش
و هوای کرم کربلا و تشنگی و حرارت آفتاب کدام یک از مصائب را در زبان آورم یا الوقت
بگویم کدام یک را و قطعه ای که در سر نعش مظلوم طاهر بوده بدید که از زده الیاس و ریاک
کربلا افتاده و قدرت بر نشستن بدنه است از بس شیر دیدن مبارک المظلوم تشنه لب جای داشت
در آن بیابان و بیکس و بی یاری خاک کرم کربلا را جمع کرد در اطراف خود سر بیک بر بالای آن
خاکها کذارده کاهی بطرف بالا فتاده و کاهی بطرف چپ همی افتاده و سوسن و خم خوابی بحرکت کرم

کربلا رسیده است و از بادی تشنگی و از غیر عطش میفرمود که اسقونی اشرب من الماء مرا کجا
آبی دهید و هیچ کس ان تشنه مجروح غریب را جواب نمیداد و چشمش بسته کان فرزان بوده تا
بیشتر عرق خون محیط خون بوده اند بدشش نرم نرم می بر هر موی جشمه ساری بر هر گوشه
قوتش هزار جا جهدی هر چند خطر داد میکرد بر جا طرف نگاه میکرد و فرجی خود نمی دید بر خیزد
بر شش و نتوانست ۰ از نوک مژه تحقیق می شد ۰ هر دم بزبان حال میگفت ۰ دریغا مونسم
کسی را یک شته و صد هزار حیف و افسوس که مادری ندارم ۰ امروز برادری ندارم ۰ که قدری تسلا
آبدارم و کو آن پدر بزرگوارم تا چاک کنه جامه را بکریه مدد ز سر علی مدار ۰ یا رب تو جان من کو تا
هر تو بو د در ابتدای بیکسی یاری من ۰ در راه تو جان بسپاری من ۰ در روز غزا بدر دستانم ۰
کن رحم کر گشته همانم ۰ مجلا همیکه شاه دلدل سوار امیر مومنان سر غرق بن عبده و در او در دست
کرفته نخدمت سر در انیا ر کوفه آر سید جناب رسول خدا آبدست مبارک خود تعصابه بحضرت
ی لبست و معجزه بود این اکون از خصب هذ من هذه ۰ یعنی کیا چه باشم من در و بیکر این محزن
شرف علی خضاب مشود مرتبه دیکر باین قو نهای سپر آد و ا ما ضربت سیم که پشت
اطیب عنصر را شکست بلکه پشت جناب زینب خاتون و دختر امیر
مومنان را شکست ان ضربت هالک بن اسیر ملعون و لد الزنا بود
که بر جناب ان نو ده مومنان شمشیر زد و کشته جناب زینب خاتون را مخاطب
فرمود که هر کز این دست نکوری و بیاشای با طفلان مخور کردی او او امیقدر زخم بهر بن
شریف غریب فرزند خاتون مخترم فاطمه اظهر بود و میز دیم بکر انفرین کرد و نفرین از زبان عالم
خبیس ملعون ولد الزنای اذل و ابتر بکوش حضرت نفرین کرد و نفرین کرد

او را نداشت جرح نسیر ۞ شکافت بی سر و با کافری یکی شمشیر ۞ چو تیغ بر سر پاک
آن امام رسید ۞ شکست کاسهٔ خورشید بر سر ماهید ۞ روان که گشت یکی چشمه خون ز نار کات
کرکشت زاله گلگون رخ مبارک او ۞ فرو د چهر او خود را ز خون سه بار و در این معامله رمزی صحیح بود
بکار ۞ که کسر خ روی من بزد دست از خونست ۞ هر آنکه روی سفید بهشت جوید گلگون است
پس با آن صورت خون آلود بطرف خیمها آمدند با پور رسول خدا که عصابه با آن رخم نا سوده مرهم پذیر بسر بندد
و حالت رب انگوشش مبارک خود حجاب گلگون گفل داشت کر بار اعاظم فرمایند که چه خوف و صعبت
غیبای خود میاورد اهلیت پیکس خود را به بیند که چه حالت دارند و چه مصیبت کر فتار میاشند که
جوانان سیمین عذار بمدت سی و نم گفتار بخاک و خون غلطان و تو رو بدان جناب امام غریب یکه و
تنها با آن تلهای نیزه سنان و شمشیر دار میان چندین هزار کرد و اشرار کر فتار است و از جاد
مصیبا چه رزر کاری و اشتند خواهران غدیده دشمن و دختران امیر سیده و زنان حرم فرمود که آن امام
عطشان فرمودند یا زینب یا ام کلثوم یا سکینه یا رقیه علیکن منی السلام یا رجه میاورید که
موضع زخم شمشیر بندم آن بیکسان با کریه و افغان در حرم و صورت زنان یا ملتفت
یا بوس و پریشان بار جا آورند و آن غریب بیکس مظلوم بحرارت سر خود بسته و خاک در آنها
چیده الی آخره مراجعت کنیا د کو فیان فرمود و لاکن در اینجا خبری نگو الا رسید که دل بستان را
کباب میکند شنیده بد که حجاب پیغمبر خدا آیه بست مبارک خود عصابه بگل تربت امیر مو منان
اسرور مظلومان خبر از این بیت یارقه کرفت و بر سر خود بست آورد و لا خاک بر فرق کو فیان
دو اتان مشیعیان یاد کار تربت منقدین مرتضی محبی ملعون دلد الزنا در و فتی که شمشیر بر فرق جهان
فوطه عصابه را علی اکبر بچه و سالار د نمکس که حرارت سر مبارک او آبه د و نه فوتی که بیاید بچها م اسلام

خود را صدا نمایه که امباد محزون یارقه بیاورکه نرسم سر را به بندم بلکه بر و د دست خود را بر کردن مرکب
عقاب انداخته بعضی ای سبب دفادار سر انجمها بر سان نا ما و ر خود را م یارقه بگیرد تا سر م بند و آنا
جناب ام لیلای محزون در میان خیمکاه میکر د به کاهی بسر و صورت خود میزد و کاهی موی پشت یاد و دست
زانوی خود را میکرفت و صدای ر و د و ر دشش با سمان میرفت و کاهی از خیمها بیرون میاید و بطرف
سبان کردن کشیده و دکا حسرت امیز میکرد و بنوحه سرای مشغول میشد یا زینب میرد خود
خاد رست ۞ د ر ما تم کو د به د کر د و ن ر خون بر ست ۞ از د و د آه کیست افق یا ز قبر کون ما ز خون بر ح
شفق بعزای که احمر ست ۞ افتان رعد بر ز فلک این با کو د ر خرد شش ۞ لیلای د به د اغم محشر ش
اکبر ست ۞ آواز د میکر د ر خش سیم خطاب ۞ کا ر و ح پاک از جو ر اعاک بستر ست ۞ کفتم
عصای پیری من با شش ایجوان ۞ غافل از انکه با تو اجل د بر ابر ست ۞ کفتم عصای پیری من با شی
ایجوان ۞ غافل از انکه با تو اجل د بر ابر ست ۞ هر عضو را که بینی ای پاره پاره تن ۞ جای سنان
نیزه و شمشیر و خنجر ست ۞ این زخم د به د به کشا تحم به بند ۞ ما را برا ه شام که غیر از تو رهبر ست ۞
از کفکوی ام لیلای د اغد به ۞ مقنعه در سر ادن عصمت و جلالت اهل بیت بهوت افتاد و

فسیح الدین ظلموا الی منقلب یقلبون اما طرب چهارم که بشت حجاب
امام حسن را شکست الفرت نوفل این ازرق ملعون بود که کمو د
نا غافل بر فرق مبارک علمدار رشید کر د ا ز د که فرق همایون آمد لاد ر
د فادار با تیغ جفا شکافت و بر زمین افتاد و استغاثه نمود آه آه و اویلا

ست چون عرصه بکاه و لوای عشم شده ۞ تا حسین را کمر از مرک بر ادر خم شده ۞ تم کین جای چه
بر فرق همایونش کر د ه چشمه چشم غزالان حرم چون یم شده ۞ نوک پیکان چو بشت آمد و بر شکاف

کفت با خوتش کر این خشم نو ان مرهم شده ۞ تا د م افتاد ز پا کفت تصد ق تیغ را ۞ شصت تو
ستم فرق نا محرم شده ۞ آه از آنم که شه آمد بسر کشته او ۞ د ر د م آخر ش از سو ز جکر بهم شده ۞
کفت ایجان بر ا در تو شه ی کشته ۞ من ۞ بیتو بار د و غم د ر یخ و الم تو ام شده ۞ آه از این قد ر آه
از این د ست بلند ۞ که فا کشت ز خم خون بد ل عالم شده ۞ نا تو ا سر خ بخون کا کل مشکین کر د به
بفلک رایت خو رشید بر چم شده ۞ پس نا د از جنه عرض کر د یا اخا د ر ک یا اخاک کو ند نا
باین سن شریف رسیده بو د یا خاه خفته بو د ۞ بیه د فت آقا د و ا میکفت عالم بهم خو
د نیا د یران د ز یر و ز بر شد ی ای شیه این فرصت بیه د انی کی د اقع کر د یه آنوقت که لشکر یزید
بر کی بکین کاه کین و ر د و ایای بیت ۞ ناجوان تشنه مقتر فرصت بو د ند هر د و د ست آ ر من ۞ کفتم
امام مبین نقل اصلا جد ا نمو د ند ا نند شاهین بی پر و بال د ر د ام خا لفین کر د ه د شیا طین افتا د ند بین ان
با د فا د و کفتن مشکت آ ر ا بیه د ان نو ر عین کر فته و بر کاب د نوک چکه آن کر د ه بین ۞ را بعین ۞ مقفل
الناظرین ۞ ز ه ر ستا د و بر خی را بر ز ه ر چشم د سطوت امیر المو منین ز ه ر ا نکاف میکر د و جیز ها
سم آ ر مینمو د و نوس را به حمله سنحی خت از خو د د و ر میکر د و هب را بطرف خیمه کاه میبر د
که بشاید آ ر ا بب تشکان د یا ر کو بای پر بلا ر ساند و اصغیاد د ا ویلا ۞ که نا کاه خبری بر اب
مشک آمد ۞ آبی که د ر نهایت سعی د اهتمام و بجد د جهد ما لا کلام میبو د و د ر محافظت آن آب د ست
های مبارک د شمن سوز رابه م نبع د اد ه بو د و آب بر د ه ش د ه ند ان میکر فت بر زمین ر یخت
د یکری آمد و بر سینه نو رانی بی کینه ش زشت ای امان ای د ای از د ر د و الم این میبو د ۞ تیر
تیر زهر آلو د ی که بر سینه جناب خامس آل عبا سید الشهد ا نشست آن تیر را باد ست به الله از سینه
خود کو که علی از علوم ربانی بو د ه بمو ز ساد ان بی ایمان قطع کر د ه بو د ا ی شیعیان بر د د ست عمد ا لام

کفار نا جوا را کر د ه بو د ند د ست مبارک ر بدن شریف مذهبت که تیر را بیرون بیاد ر د
مجلا بهین که امام مظلوم صدای برا در را استماع نمو د ما نند شیر کر که کله ر با جله نا یه اسیر از نخشت
د انه شت لشکر کفا ر از هم پراکنده نمو د ه بیه بالین برا در با جان بر ابرش آمد و بیه بان هیبت
د یکون انخشته د عضو ما از هیکر با زبین عزیزش جدا کر د ه که امام انام بی اختیار مثل ابر بهار نعره بر
کشید و اغاه و اعباسا ۞ د اصغیر قلبا ۞ آلان بکلم ظری د قلب صلی د جای این مقال
بو د که بفرما ید ۞ بکون غلطان چرا ای عمد ار سیا د من ۞ نظر کشا د بکر کان بر سوز آ من ۞
زینت زین چو افتا د ی شکست از بار غم شکم ۞ ر نجا فزای که د ر هر غم بد ی پشت پنا د من ۞ به
بالین تو کر د بر آمد م ای تک مرغ از من ۞ که سوت کو فیان از چار سو بستند را د من ۞ بیشم بر ز
رو شن تیر چون شب کشته از د خت ۞ کشا ای نور چشمان د یه بین رو د ر سیا د من ۞ بهر
عضو یت که آ ر م د ست ز ا تعفیت جدا باشه ۞ که این سکدل کشت چنین ای بی بنا د من ۞ تو
ای صد پا ر چه تن د ر خاکدان پر فتو ر ما د کن ۞ که بخشش زین غد ر و قامت صفد ر فتا د من ۞ آ د ا د د ا ویلا
فلای فر خو د که عالم را د ل به سوخت فرمو د ۞ ز بهر هر خه آ ی سکینه د ر د د خیمه ۞ ستا د ه منتظر انتظ
ز ا ر یکشا د من ۞ من انتظا ر ت ندا ر م کز نخا ف ند ا ر م ۞ بز یر تیغ فو لا د بو د و ر د ست بیکا کن ۞
آه آه مناسب بهت که آن کو هر د ریای امیر المو منین جناب عباس علمدا ر عرض نما ید که ای آقا د مولای من
اول انزا ء هر حمت این تیر را از سینه من جد و ن آ د ید که د ستر اخد ای مقتدم شر یفت کر د م
نعم مثال ۞ آل علی یقین با سیری خو شین ۞ آ مد م که جمع شا ن بر سید انکا ر نخو ر ۞

مجلس سیم

تعب و رنج بردن حضرت جبرئیل در نهار موضع و رسیدن
تیر بگلوی نازک جناب علی اصغر و دفن آن بر دایهی و نکته بردن
جناب سکینه خاتون نقش برخون آن صغیر مادر و دیگر وقتیکه
بوسیدن المظلومه و گفتگوی ان مظلومه با برادر شیر خواره خود

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علی سبط الشهید والامام الشهید والغریب الوحید وصاحب العطش والله یا سلام
علیه وعلی بنیه وانصاره الطیبین الطاهرات والانفس الطاهرات والاجساد الزاکیات
المدهوشان در حرمه الله و برکاته السلام علی عبد الله الحسین المظلوم الرضیع المرمی الصریع المسقط
بالدماء والمنعفره جسده فی الثری المذبوح فی مجراه لعن الله راميه حرملة بن كاهل الاسدی فنعطف
مضمون بعضی فقرات خطاب این است سلام بر علی اصغر حسین طفل شیر خواره که بتیر حرمله کاهل اسدی
او را بادکرده مذبوح و در دامن باب بر گلوگاهش ذبح گردید و خون مظلوم آن طفل معصوم بمثابه
چرندگوارش بطرف آسمان نثار نمود و در راه خدا دیده و لخت لخت گشت و او را که حرمله ان بی حیا
باشد و در حدیث وارد شده است که رسول خدا از جناب جبرئیل پرسیده اند آیا باین صورت و هیئت
از آسمان نازل میشوی تعجب و مشقتی بر تو رسیده است جبرئیل در جواب گوید نی آنچه بر ما در روز
اول ان وقتی که حضرت ابراهیم را در آتش انداختند کشت تحت العرش من
در روز عرش بودم خطاب الهی رسید که بنده مرا دریاب فادرکته فقتل ابن کاهل من فاقتله
اما دوم وقتیکه حضرت ابراهیم قبل کارد را بر گلوی فرزند خود حضرت اسمعیل گذاشتند

کشف الغمه

کشت تحت العرش من از جانب رب العزة رسید ادرک عبدی پس در طرفة
العین رسیدم کارد را بر گردانده ام اما سوم بین القی یوسف فی الجب قال الله تعالی
بنده مرا در چاه دریاب دانای راه گرفتم که نصف چاه از شرشر شده بود و بر بالای سنگ که آرام
اما چهارم در جنگ احد بود و فتیکه بدندان مبارک سنگ جفاء دندان منور
مبارک خون آلود گردید و خون را در دست گرفته و گفت اسمان اشتد غضب قال
الله تعالی ادرک دم عبدی خون بعبد مرا دریاب اگر قطره از خون بر زمین برسد بر همه
کیهای دور حق از زمین تیر دیگر بزنم عزیزتر من عوض کار دگلوی جناب اسمعیل صبا بادم گرد باد و نور شوم تا
یادم آمد یکسی های حسین من بر زمین سخن بود دیده عضای من بر زمین سخن بود زر سر تا پای من
اری اثری این سخن بر زمین نبود شرح حال شاه مظلومان بود نامهای زینب خاتون شد
روان خون از دو چشمان ترم کریه بر هر دو دیده ان دو است چشم گریان چشمه فیض خدا است
کریه باشد شربت بیمار غم کریه تر یاقی است بر زخم الم کریه نرخ باغ رضوان آمد کریه نقد متبض غلمان
آمد کریه آب تشنگان کرباست کریه باب تشنگان مرحبا است کریه مقصود دست و منظور حسین
مرحوم رحمان نامور حسین کریه مراد دیده هر رحمت دیده گریان کلیه جنت است کریه پاینده بساط
خدا سنه حسین هر نفس شنیده کرد اما من چاره میر عرض میکنم که گوشه بان و گریه کننده ان گریه دیده
کان خود را نثار مقدم شاه دلی یاور و سپاه دیباجان کربلا نموده و آماده شده در وقتیکه حرمله بن کاهل اسدی
ولد اقزنای ملعون تیری بگلوی نازک علی اصغر زد سیده مظلومان آقا و مولای انفس و جان آن شیر خوار
از حلق پاره پر و طفل ما فوق و دست خود بر دان شیر دوست بر طفل و آن عزیز را در دیده خود گرفت
گرفت بر اخون کرد دیده بطرف اسمان با شیده از فرق و چون در راه دیده است اینها همه سهل است ولی این

همه از گناه در راه دوست رسهل باشد چون مراد دم قرب اوست اکبرم گر کشته شد غیر نشد
اصغرم از کین نشان تیر شد دست عباسم گر از تن شد جدا بیت ناسم بگفتا از خون خاک
گر شود چشم زخون خضر دون از هزار و نهصد دیچه فزون بعد ازان کردم بصد خواری شهید
از جفای شمر دیده او بزید خواهران دختران مرا سر بعید من گردد اسیر و در بدر راجگی سیل است
در راه خانه ای هزاران جان من باد فدا در دیده دوست در زمانیکه حضرت ذوالفقار حضرت شیر خواره اش را بردوی
دست گرفته بعضی انگاه زان میفرماید القوم اصحاب و انصار مرا کشتند گردید اهل بیت مرا قتل رسانیدند
بغیر این طفل دیگر کسی نمانده دل او از تشنگی میسوزد آبا میشود که شربت آبی باو دهید این عبارات
جانگداز میفرماید و ای برشما این طفل رضیع آیا بی بینید چگونه از شدت عطش بخود پیچیده گاهی
گرده است پس عوض آب تیری انداختند و چون عادت طفلان است که در وقت جان سپردن نگاه
بر روی پدر میکنند مخصوص جناب علی اصغر که ظاهرا طفل بسیار در سنی واقع شده است که طفل عاقلان از طفل دو
یا سه دوست پس چشمی بر روی مبارک پدر بزرگوارش نمود چو نگون نازکش از تیر گریه شد
باره بجای تیر بروان جست خون پاره فوارد جناب تیر گون چون زدگان بچه نجفه گرد جستا گرد
نظاره کنان و خرم عوض دان دکشت زبان کیای پدر شدم آنود حال بگذارد مرا بخاک سیاه
بگذار من کو بسیم اصغر بی شیر را بگلوی از دوات تیر زدگوی علی اصغر گذشت
باز دوی ان امام والا مقام رسید و تیر را بگلوی معصوم مظلوم کشید و خون را بسمت آسمان
پاشید دان طفل وه وقت رفتن نگون ناظم خود را بطرفین بیتم و نگاه بان پادشاه دین پناه
باین طرز بزبان حال عرض کرد ای پدر از کوفه تا فارس میدان شده مجهد تو گردی ولی من
رنشسته ان شدم ریخته شد خون من در سر کوی وفا مانند گنجشک خون کودکان شدم

ارث شهادت از تو بردم و در رندگیت مورصفت وارث ملک سلیمان شدم آتش
سودای یار شعله زد اندر سرم هم چو خلیل اندر این آتش سوزان شدم جامه زینب حسن دریت
جانب یار م کشید جان چو گردم فدا محرم جانان شدم کوز دل تشنه ات زد بر لبم آن تیر زار
کشته شدم تشنه لب حسین علی اکبرت قطره بم ای حبیب جان شدم جواب پدر بنا
بود که از جواب بر دوره کار حضرت خطاب رسد بحر جلیل این که اگر قطره از این خون مبارک بر زمین
رسد بلا نازل خواهد شد و اهل زمین هلاک خواهند گردید که خون طفل معصوم مظلوم است و در
روایت است که قطره از ان خون شرف بر زمین بیاند و بر روی بحار رسته مظلومان روی به
آسمان کرده بدرگاه الهی عرض نمود خدایا این طفل رضیع آبا بی بینید چگونه از شدت عطش بخود پیچیده گاهی
بگوده است پس عوض آب تیری انداختند و چون عادت طفلان است که در وقت جان سپردن نگاه
بر روی پدر میکنند مخصوص جناب علی اصغر که ظاهرا طفل بسیار در سنی واقع شده است که طفل عاقلان از طفل دو
یا سه دوست پس چشمی بر روی مبارک پدر بزرگوارش نمود چو نگون نازکش از تیر گریه شد
باره بجای تیر بروان جست خون پاره فوارد جناب تیر گون چون زدگان بچه نجفه گرد جستا گرد
نظاره کنان و خرم عوض دان دکشت زبان کیای پدر شدم آنود حال بگذارد مرا بخاک سیاه
بگذار من کو بسیم اصغر بی شیر را بگلوی از دوات تیر زدگوی علی اصغر گذشت
باز دوی ان امام والا مقام رسید و تیر را بگلوی معصوم مظلوم کشید و خون را بسمت آسمان
پاشید دان طفل وه وقت رفتن نگون ناظم خود را بطرفین بیتم و نگاه بان پادشاه دین پناه
باین طرز بزبان حال عرض کرد ای پدر از کوفه تا فارس میدان شده مجهد تو گردی ولی من
رنشسته ان شدم ریخته شد خون من در سر کوی وفا مانند گنجشک خون کودکان شدم

من فدات شوم جان جانان بادم بزنان ۰ چشم مزن گریه بیجان ۰ هوش و حواس ۰ فرش
صف اخوگیان ۰ گوش بزاری مشنوی زار با ۰ بیهده بیش مزن ۰ زار با ۰ بیهده بیتاب مکن
من ۰ رفته از آن ناله نیز هوش من ۰ دیده دگی و اشده چشم کنون و بینی کز چشم تو تیر دوان

پس بعترت فرمود بهر سبل این گر **دویم از قصه فاطمه است** از چهار رویت
شده است که روزی سلمان فارسی رضی الله عنه بخانه فاطمه زهرا آمد دید که آنحضرت نشسته است
در نزد او دستاس نهاده و قدری شعیر آرد برای عیال خود خورد میکند و دست مبارکش
مجروح شده و خون بر جوب دستاس روان شده است حضرت امام حسین از همه
خانه از شدت گرسنگی گریه مینماید و اضطراب میکند سلمان علیه السلام عرض کرد امام حسن
دستهای نوازش دستاس کردن مجروح گردیده است اجازه کرده باشد که قدری آرد
باشد هر این خدمت را باو رجوع نماید و خود متحمل میشوید حضرت فاطمه فرمودند که جناب باری
حمیت فرموده که خدمت خانه بگردن زنها باشد و گردن مرد بخدمت بیرون بپردازد
نوبت خدمت نیست سلمان عرض کرد که ای دختر خاتم المرسلین بنده از آن کرده شما میباشم با اظهر
که خدمت کنم شوار عرض نماید در جناب حسن باشم و او اگر دانم با بنکه سیار اگر دانم حضرت
خیر النساء بتول عذرا فرمودند که نکنید نور دیده ام حسن بهتر میدانم پس قدری آرد
گردانیده و چوا قدری خورد کرد که صدای اقامه نماز را شنید مرای ادای نماز بمسجد رفته بعد از
فراغت نماز آنچه دیده و شنیده بود سلمان بکه مت حضرت امیر المومنین عرض کرد بود و حضرت
از استماع قضیه گریان و محزون گردیده بگریه بلند شد و فرمود سلمان باز معاودت بمسجد
نمودند حضرت خاتم المرسلین از سب تبسم از سرور مومنان مولای متقیان چوا شده عرض

بگوانه بکشتم دیم صدیقه کبری بتول عذرا فاطمه زهرا بهشت خوابیده و نور دیده کام حسین آن پری
سینه منورش بگوب رفته اند و دستاس بای آنکه او را کسی و یا بنحی ظاهر باشد میکرد و
آواز مبدا ئم ای شیعه در روز قیامت اگر قیامت عظما بود و جناب بتول عذرا شفیعه در فریاد رسی بود
و چه میکرد در وقتی که آن امام معلوم و آن غریب بیکس معصوم با لب تشنه و بدن پاره پاره و بر روی خاک
گرم کربلای بی یار افتاده بود و بهر طرف بنظر میکرد بجز شرکان لعین و اگر وه بی دین از شیاطین دیگر
کسی نبود بجز از خشکاه جوان آن کنون بخشه تابان تشنه و بدن ای پاره پاره ستان در روی
خاک چون گل پژمرده افتاده بود و در خیمگاه بجز خواهران داغدیده و زنان جوانمرد و دختران آرزشکی
سر و بی همتا در نگل اسیری در دست قوم گروه ضد اشناس بودند ۰ ماهی صفت آفریب
محزون ۰ رزه خوله بیان و جانجون ۰ در واکه بیوه بر سر راه ۰ زهرای حمیده مادر او ۰ بهرم تشنج
خون کشیده ۰ لب تشنه بر سرش زن بر بزنه تا بر سر او فغان نماید خون گریه کنیزان
کشایه ۰ کوید بفغان را آهشون ۰ کی طفل عزیز پرور من ۰ صد پاره میان خاک و خونی ۰ جانها
مادر فدات چون ۰ ابرو دشتی چوان غنچه زهرا ی تازه نهال باغ رحمه را از اول روزگار طفل
بودم مونم کنار خیل ۰ شب بر سرکا هوارا تو بودم کرم نظار تو ۰ مادر ز از ضد ت بیمار ۰
مبدم ۰ جسم تو بنا زپرورد یم ۰ مبدا شتم ای عزیزه ۰ ناز کریه تو را کشود جبین بر هاطی نیم
چشم پر درده کوتاه در سه بکالت کرده ۰ این بار کران و این نقاهت ملک بکران این بر چرا ۰
عباس جوان مرادت که فرزند رشید اکبرت کو و قاسم پسر ز اد رفته جان جزل ابرا
تو بر فرق شد ز فخر الکیل و ار اغاشیه دار ای تو جبریل ۰ عزرائیل از درست خوش ۰ جان عشق
زهر که کوئی و ایا بیه بکشت آه مادره ای خرد کم سپاه ۰ مادر ۰ بروز تو هم چو روز من شب ۰ محزون زیر

کیاست زینب ۰ پس رسول مجید بعد از تبسم بجناب مولای متقیان دلیل و ولی صداد فغار ان
امیر مومنان انحضرت فیر تبسم نمودند و فرمودیا علی بگو علیدان که خانم زنها ی را علی چند پیدا
که همه وقت خدمت اهلبیت را بعهده دخدمت بکنند محمد مصطفی را تا بروز قیامت و
اما سر ایشان علی **اکبر هم بهمین سبب** با تحوردن لقمه دنیوی بگنجه خورد لقمه
تیغ بیدریغ ازظالم جفا مصمم شده باشد دارد شه است بعد از آنکه این پیغمبر ادا
دلد الزهرای حسین اندقا با دآن برگزیده خداوند سبحان امیر مومنان را در میان گرفته
در محراب سجده کوفه ضربت زد و صورت نورانیش بخاک و خون آلوده بمود جناب
حسنین با اصحاب در اطراف محراب جمع شده نالد و گریه میکردند که آن زن کوار از فرط
شدت ضربت غشی کرد و چون بعد از ساعتی بهوش آمد فرمود که مرا بخانه ببرید در جای نماز من
مرا بخوابانید پس انحضرت را بردی فرش خوابانیده و بعد از حضرت امام حسن و بعضی دیگر
دیگر را جناب سید الشهدا آرد شش کرفته و اصحاب در اطراف انجناب نشسته گریه میکردند
همین بشیون و ناله در میان کوفه بلند بود که کسی خواطر نداره چنین روز بر پسران آدم
نشده همین امیر المومنین اند در روز با جای نماز آورد با خانه بعد از میان ناله و حضرت معصوم گریان
کنان پیش آمده عرض کرد ای پدر جان روزی بمن بسیار سخت خواهد شد که در آن جناب
رسول خدا از بسیار ضعف کردند کان بدر جسین بسیار ناتوان است که جناب شما را باین نوع در میان
خاک و خون آلود ببیند و در صدد بر آید که چون نظر حضرت امیر المومنین بر جناب سید الشهدا
افتاده که گریان ناله و هجرای شما بود فرمود که امروز دیده ام حسین بیتاب تر از همه است جناب عباس
پیش آمده و حال انکه رخصت شده بود از بسیاری گریه و جوان نزدیک آمده بدر بر باش بر دو

اندر سر خود را بمنده کرده و در شک از چشمهای مبارکش پاک نمود و دست جراحی خود را بر طبق
محزون فرزندخود که گفت و فرمود نه بهیت ای بازه همال باغ ایمان ۰ ابر بهشتی جواغ ایمان ۰
ای محرم خلوت خدائی ای شه راه کربلائی ۰ کرباب جفا ز جنات سر خود ر ملک تبع تبر
چشم خورده ۰ مارد بهرت بدون تقصیر ۰ باران مطیر تیر بشتیر ۰ عباس علی برادر تو ۰ در خون غلطد
برادر تو ۰ مثل علی اکبر تو هست ۰ اشش ندز فرمان بجانت ۰ سانه که کوفه نا امیدت ۰ انیخ
برادر رشیدت ۰ قاسم پسر برادر تو در شیر بهای دختر تو اکر ز شود ز بیتوای ۰ جان مثل
بشوق بلان سپاری ۰ آخر بهزار نا امیدی ۰ مکرد کفنش جای شادی ۰ از چهار طرف بقصد
جانت ۰ اصغر اکبر بذر میات ۰ کردن چو بحر خون بستاده ۰ کرد چه خون کاهست تو نازین
بدن لطیف صد چاک ۰ از اسب کنون نکشته بر خاک ۰ ابر سر نعش انور تو مکسو کشود و هوا تو
تا خود نکشته شجر کافر بر حلق مبارک تو خنجر ۰ در رعد شب است بران حالت که شنید بر
حضرت امیر المومنین را چون بخانه آورند بعد از ان با صحاب گفته که فرزان از شدت ضعف
دکریه هلاک شدند پس اصحاب بر خواسته بجهة احترام دو فرزان امیر مومنان از خانه بیرون آورده
آواده و اصفیا و جناب زینب خاتون و ام کلثوم با کریه و زاری و نوحه و بیقراری خود را بجنازه مبارک
و لالا بتار خود رسانیده زدند و میکفتند که ابتاه که فرزان ما را بمصیبت شما طلاق دهی الله دام شک
جسم ما جا بلیت و شکنک نکوا هد کرد ید یا بتاه که را امید ای بر سباری این بیقران مسین فرزند
ابد ما تر ترک کرد ند و که را از ای اولاد بزرگ خود معین فرمود ه که در میان این همه معاندین یاری
همراهی نماید و دام نوحه میکردند همینا فرزان ترا زنجه زینب فغان و زاری داشت ۰ از زخم کاری
اعدای کاریه شت ۰ آواده بهیت همین کلمات را جناب سکینه خاتون در در خانه او در وقت عبور از

حسینم ۰ پس حضرت اباعبدالله فرمود نامه بیار تا جواب برزگوارم که آب بروی بسته
داعی بی برادران و فرزندان مرا شهید نموده و مرا در خون آغشته اند قبیس عنکبوت
که اذن بدر شد رشید همراه شما آمده نامه را زود زکار نوه کفار برادرم حضرت
ای قیس مرا اصباح نمود بیرون برود ولایت خود ساعت دیگر مرا از قفا میزند
عیال مرا اسیر میکنند و شهر بشهر میگردانند تو مشغول بجز اداری باش و از قفا
کردید کوید حضرت شاد شهیدان کرگه چوب خشک بقیس راوند فرمود مزین
هر وقت که دیدی از این چوب خوان عاری است بدان که مرا شهید کردند بعد از آن که
سلطان قیس لشکرگاه در آمد و کیفیت را از برای لشکر خود تعریف کرد دران شما
آن جوبرا در آستین خود کذارد بود دید که از آستین بیرون خون جاری شده کاه کاه
از آن جوبست تاج خود را از سر برداشت بر زمین زد از شهادت آن قیس فرار کرد
دیهه یاوران خبر داد که همه مشغول بجز اداری شده چهار پا نیکه قبول کرده که بود
حضرت امام حسین شاهزاده شهید کردند
آمد نزد علی برزکوار تا کاری نمی نمود ولی افریا و یاور بود در مدینه
است در انوقت که اطراف فتنه عجم غریب مطلوب بسیار افتاده بودند و بر یک
بان جدان بازمین نشسته چراغ میسوختند کاه کاه شاهزاده عبدالله فرزند حضرت
بطلم حسین کاه کودک بود از خیمه بان بیت محرم غمزدکان واز آنجا بیرون بیکان
کریان و نالان بیرون آمدند و بسیار غریب و بیدو نخوا است که خود را بنزد عم غریب
کس خود رساند پس جناب قمر بنی هاشم رخت خوابانیده بان شاهزاده
و نخوابیده کاه و بیکاه فرار دوان کودک صبر پیشه و جبت زنان بیوس عقیق
چون کبوتر خود چه بیدل زنان ۰ میدید فتاده در برابر ۰ قاسم مظلوم کشته پدر
از مرک برادر رشید ش ۰ وز قتل برادر شهیدش ۰ در کریه و نالان بی شفقت

باقی بیان

خود بزبان حال میکفت قاسم زده و فتاده بر خاک ۰ ای برکه چو بر کشته عمت
بر خاک چنین نهاده خرم ۰ انظفل بحال خویش
کریان ۰ چون طرز نرفت خود پریشان کر جا بر طرف سیاه سیدین ۰ بیرحم چو
تن شد بشمشیر کین ۰ افکنده یکی بروی خاکش ۰ زد تیغ یکی بجسم پاکش ۰ آن
جسم لطیف را چنان ۰ کردند نشان چنبر باران ۰ یا خود قصد او نمیاد ۰ شمشیر
بر سینه نهاده ۰ کردند بخون تیغ رد چین ۰ بیرحم و بی انجناب خوشین ۰ دور هر فتنه
کسی یاد ۰ یکصد شده صد هزار جلاد ۰ پس انحضرت در میان میدان بصدای
بلند فرمود کیست که بیاور او را نجات دهد از آن غضب مکفت والله لا تارع تحمی نجات دهد او تو
عالم که از تحمی خود مفارقت نخواهم کرد پس انظفل تحمی خود را بکنوی خود و یا
یاره بسانیده و کوبا مکفت ای عم نزد کواه ما کوذکان و زنان آنچه بسر ما آمده
نخواهد آمد و پس بلعوبی که انچنین انکعب ملعون بود تیغ حواله سر انظلوم نمود پس
انظفل کفت بابان انچنین انظفل تحمی ای دلدار ما تحمی ای عم مرا کجا می
راست خود را سپر تحمی برکوار خود و نمود پس انظفل کاه در تیغ فرود آورد و دست
انظفل را قطع نمود در بعضی از احادیث وارد شده است که پوست از بغل شاهزاده
بود دست کودک معصوم را بکنوی بود پس انظفل فریاد کرد که یا عماه ادرکنی ای عمو
جان مرا دریاب انعزیز نوازدست مرا قطع کردند پس انظفل مظلوم انظفل را در عم خود
کرفت و فرمود ای فرزند برادر صبر کن تا بکوذکان تو نیز وارد شده و جزای خبر اورا ارضاده
بخواهد و در این ساعت یا باغ صالحین خود منزل خواهی کرد پس حرمله ولد الزنا تیری زد
انظفل را در انحین معصوم مرا شهید کرد و در حدیث است که جناب رقیه خواهر
علیله کریه جای آن داشت کرفتن خصب خانم رقیه دست کریه خواهر
کرفتن و از سر او دن خصب خانم باید و بفرماید بیا ایروشنی چراغ زینب ۰ وی
فدا نمود داغ زینب ۰ کودک غم نصیب عمه ۰ عبدالله ای عزیز عمه ۰ از بهر

انتخاب بیان

تو دقت نی سواریست ۰ طفلی بتو آرزوی دیدار یست ۰ از جان عزیز خود کذشتی
فرمانی عم خویش کشتی ۰ در خیمه بکریه اوفتاده در پای تو مانده چشم براه ۰ یا باز
ای زحال خود خبر کیر ۰ فرمانی خویش بر کیر و آمدست کودست تو زنکیر ۰ میبرد و شود دکر
بی بهره شود ز مدعایش ۰ کردند یتیم طفل مهوش ۰ مده بکش تشنه مادر تو
در محفه کیر برادر تو ۰ او در عم تو عروس قاسم ۰ رفتی تو ببرده بوس قاسم ۰ انظفل مدیده
کام عمه ۰ ای اهدم ضیوف شام عمه ۰ می باید از این الم نبرم ۰ یا کریه و بی عمش کنم
دستم مود که انفرزند برادر کاکلش بریده بود دم دو تو را با این حال شاهد نکنم دوم
مجلس چهارم اوردن خبر شهادت عمامه بخدمت رسول خدا
در سر نهادن در شب معراج و کمی که آن جناب با عمامه
داد در منبر زدن عمامه دیکران خصوص در روز عاشورا سید
الشهدا کمیر ابر سر سید مظلومان کذاشته بود
و اندیکری که او همیشه با عمامه بر سر خود نهاده و بعد از این نهاده
علیه اللعنه والعذاب غارت بردن دشمنان زن انظلوم با عمامه
مشهور و مزین او همیشه بر سر خود نهاده لعنت کند قاتل را

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی اعظم بلقائه منه من بکت علیه السماء بالدماء و قتیل الاعداء و سید الخلق
والسلام المذبوح بسیف الکفار المسلوب العمامة التی کانت تسیر الاعداء السلیب
العریان والذبیح العطشان مولانا و مولی الکافرین ابی عبدالله الحسین صلی الله علیه
و علی جده و ابیه و امه و اخیه و علی اولاده الطاهرین ما دامت العمامة تعصب
مضمون بعضی از فقرات خطبه این است حمد مر خدا را که عظیم کرد انیده بنیه کسی
که از همان از مصیبت او خون کریسته و از ماتم او سر بریخ و بیتاب کرده شده است

انتخاب بیان

از خانه بیرون شد بقبر شریف اعرابیان نمود و دلها سماهای اورا بغارت برد و خانه اورا غارت
کرد و حال انکه خانه حضرت حرم المرسلین رسول خدا و سید انبیا صلعم بود جبکه
حضرت سید الشهدا علیه السلام از مدینه بیرون میرفت عمامه جد بزرگوار
آن عمامه بود که در شب معراج بسر انور شد کذرد و آن عمامه بود که رضوان خازن
جنان هفتاد هزار سال قبل از خلقت حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام عمامه
جبل مرا فرستاد رحمت بر سر شریف بعطر او صاف سید بشیر و نذیر و صاحب
جبل مشغول بود و در اغلب صلوات بر آن سید با جبل میفرستاد و آن جبل
هر روز بر سر شریف با عمامه همراه و هر سال این روز آن شب بزیارت آن بر کرید و دوان
جبل آمد و بود و آن عمامه بود و بر هر طرازی چهار خط نوشته بود خط اول
محمد رسول الله خط دوم محمد حبیب الله خط سوم محمد صفی الله خط چهارم
محمد طیب الله و دوم آن عمامه بود که یا عرابی داده بخانه که دارد شده که انحضرت در ماه
منزه خضرت خود را عرابی داخل سید شد که هرود و خشیت کور بود بعد از اسلام عرض
کرد یا رسول الله ترا سپر خانه خدا و دنیا فرض دارم فرض را میزاد ای حضرت
رسول الله در انوقت خبری حاضر نداشت و با صحاب خود که عرابی را فرو شود کیه
فرض او را بدهد اصحاب ساکت شدند تا سه دفعه کرار شود و ندا بر سکوت کردند
یا عرابی خبری نداره بعد از ان آن برزکوار عمامه مبارکش را از سر برداشت و با عرابی داد
اعرابی عمامه را کوشید و بر هر دو دیده اش مالید و خوشش ماند کرس شهدا روشن
و بخشش مالیده بر شانه خود از مسجد بیرون رود و اصحاب همه بیرون رفتند
با عرابی کفتند که ما فرض تو را میدهیم چرا فرض نکرفتی و کفت اول شما منفاد و بنا نداشتید
بجای اعرابی عمامه را کسیه خود جای نمود از مسجد بیرون رفت خواست بخانه از
دروازه مدینه بیرون رود و بصحبت بادیه کاه عبدالله بن سلام تجارت شام رفته
و چهل بار شتر از متاع شام همراه عبدالله دیدار دروازه مدینه بیکدیکر بیرون آمدند

بیت و نهم در سوختن خیام و اخذ غنیمت و اسیر و زار شور بختان
زنان اهل عباسه الشهداء العلیه المخدره و اسقاط باقی آن

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علی ابن خاتم الانبیاء السلام علی ابن سید الاوصیاء السلام علی سیده نساء
السلام علی ابی الحسن الجتبی السلام علی غریب الغربا السلام علی ساکن کربلا السلام
علی خامس اصحاب الکسا السلام علی مقطع الاعضاء السلام علی مقطوع الاصبع و
والیه بن مولانا الی عبد الله الحسین صلی الله علیه و علیها و آبائه و اخیه صلوات الله الملک المعین
علی الغاویه بعیر الاشقیاء لعنه الله من المبدء الا المنتهی فجعل منصون بعضی از فقرات
سلام بر یک یک از اجداد سلام بر یک یک از اعمام و اخوان بر ایشان
جدا کرد نزدیک دروازه غاضریه بستهای مبارک حضرت سید الشهداء را از بدن
سید آنه سرهای که جبرئیل امین آنها را می بوسید و ملائکه مقربین بر ایشان گریه می کنند و
می بوسیدند اول وقتی که طفل شیر خوار او خود را بروی امت گرفته
و بجانب لشکر غنم سعد لعین اورده از برای اتمام حجت با ایشان فقره مزبوره
الیقیم اگر رنجم شماس که کارم این کودک شیر خوار من بنا بر آن شیر در پستان

مادرش

مادرش خشک شده و این طفل شیر خوار من از آن شیری نزدیک بهلاک رسیده
چنین شود که از این آب فرات هرگز بآن طفل معصوم نچشانید گریه روی دست من
هلاک کرده جای دشت که بفریاد بیدل کرای گریه و ناطفل ناز پرورم ست این سرور
سینه من خورده ترم ست این هیچ کس که عقیقش چه اهل من شده بی آب
زدوج فاطمه آب نگاه کو هم ست این اگر بقول شما من گناه کارم شما
علی صغیر این بطفل بیگانه من امید فتوای این که بادگار علی اکبرم است این
ناگاه حرملعین این سخن شنید بی تاب الطفل بی شیر را گرفته از خیمه بیرون
آمد برگ نخل علی صغیر در گرفت و بر بازوی حضرت امام مظلوم نشست آمد و بجا
و اصغیا المظلوم غریب شیر از طفل معصوم کشید پس الطفل چشمهای خود را
بروی پدر بزرگوار گشوده و بروح منور آن بیکس نظر کرده و از تشنگی بی قرار شده بر شاخ سار
شجر طوبی جای گرفت و انحضرت مرحمت بجبلکاه فرموده دهن خود بگوش طفل باهل حرم شده
گویا بر جانش فرمودند بدیدن شوش اصغر از دل برآمده گریه شدید جانش بیمده
طفل صغیر م در بازی من قیمت را بر جان خریده عمه ور از من بگیرید الحمد لله کودک بیمده
زینب دوید و او را بگرفت چون بگریه ش دید آن چنین گمان مرغ بسمل با پر و بگمان
روح شریفش از تن پرید بنها د از مهر لب بر لب او نشست از زخم خون با آب آمیخته

انگه زاری با مادر آورد گفت آن زدودان راحت ندیده
از حرک اگه قدرت ندیده اما که با دا چشم تو روشن اصغر سلامت از ره رسیده
چون شهربانو انظار دیده گریان سر در خون طپیده با ناله العطش دیده گشا
قربان خلقت گردم چنین در بدر دستی بیار بر سینه من پستانم از شیر خونش لبریز شده
آهسته نالید اصغر نجواب ده ای اهل بیت غم پرور بده دویم زمانیکه از کثرت عطش
و مجاهده و تشنگی ضعف بر مظلوم شده بود دست از قتال کشیده
پس شمر لعین بدین لعین فریاد کرد بر لشکر شقاوت اثر را بانگ زد که گفت سبب توقف شما
چیست و چرا انتظار میکشید آیا نمی بینید که کثرت جراحت او را بحکمه بحال ضعف کرده
و قدرت بر مجاهده از برای او نیست و با ما مساعده نمیکند که چه قدر دیگر بر بدن شریفش
جای گرفته او در شما نیست بشتابید حمله کنید از اطراف و جوانب ناگاه لشکر بیدین ملاعین
فوجی سوی شاه نشسته رو کرده بیدل تیغ از پی قتل او کشیده بابهله سوی او دویده
زینب چو بدید زینبه کی وای جنیم شد سگینه کی بیکس و اقربا جنیم مظلوم
صف دغا جنیم ای شه خون بگریه در ده بیمار و دلی چه بر باد ده چو لوی کرم چه خاک ده
سره چون بشکرت جنین برآورد فوکنین و دشمنت هزاران میرسد تیغ بران
کنین کوبه نجون و خاک غلطان می بینت و نمیدهم جان نیک بگرد صد هزار شیشه

حمله کرده تیغ بگیرد از چهار جانب آن سرور خاطر مکدر نموده او اوقات فتوی بر آن صوفی
قشر آن مظلوم رد و دشمنان این بی مروت از سینه پاک گریبانش زده که صدوق عمه چهار
در اشک و آه و این بی مروت دیده اقربا غیر قرص خاموش زده که ناقه فریاد بی نگاه
علی ابن الحسین علیه السلام نگاه فتنه و فتور بر لشکریان کرده و از اسبان بزمین افتاده و او بوده از ظلم
بسنت آن پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شمر نگاه کرده به ضربت اولی آنحضرت را شهید کرده و خود بگرد خیمه گاه
یک تاخت آنجناب را گرفت آنجا از جموع رخت سیه فرقی بجمال بن سلیم ملعون بود
انظام ملعون وقتی رسیده بغش بارها بر او رسیده دید که همه لباسهای او را بغارت
برده اند و بگر چیزی نمانده و نظر انظام بجوت بانگشت مبارک انظلوم افتاده دید که انگشتر
در انگشت انحضرت باقی مانده و بگمان آنکه انگشتر با انگشت بغارت برد
چهار ضربه بانحضرت وارد آمد تا که بآن دست رسید و انگشتر را با انگشت بغارت برد
شهید غریب الغربه غارت بردن بعضی اسبهای بدن انظلوم مرجع افتاد
انظام لعین میگوید بعین که دستهای آن مظلوم را قطع نمودم دیدم که لرزه بر بدن او
استیلا افتاده و غلغله عظیم و صدای گریه و ناله بلند شد پس شنیدم که گوینده ای میگفت
و ابیاده اصقولا و ابیجاد و اغریباه و اغریباه با بی فتوک الغریب تنها نوا کشته
و از آیات نور اصنع نمودند آن غریبه بتر از ابلیس میگوید من این احوال را

در غروه فلان در خدمت رسول خدا شهید شده و مادرم شوهر دیگر اختیار کرده
و من که پسر او باشم از خانه خود خارج کرده نه طعامی دارم و نه شربتی و نه منزلی
چون نظر با اطفال میکنم همه بدر دارند و بر سر خوان بازی میکنند بدرم بخواطرم افتاد از
جمله کرباسکنم پس حضرت رسول الله دست آن همیز اکرفته فرمودند تا بار اضی هی تو ی که
من پدر تو باشم و علی عموی تو و حسنین برادر تو حرفی که دیگر نزنی پس مشوم بار سول الله
پس سیر شده او را بخانه آورده نهایت التفات با و فرموده دست مرحمت بر سرش
کشیده و لباسی بر بدنش پوشانیده و سیر و سیراب نموده و انتقال بازیت نام پسران
آمده مسرور و خوشحال و بیکه اطفال را دیده ندکفتند تو الحال کریه میکردی بجهه چه حالا
خوشحال و بازی میکنی کفت کرسنه بودم سیر شدم برهنه بودم لباس تازه
پوشیدم و یتیم بودم پس حضرت رسول الله پدرم شد و جناب علی عمو یم و امام
حسین برادران من شد لهذا چرا مسرور نشوم آنها نهزار ذکر ندکه کاشف پدران
نیز در آخر بکشته شده بودند ما میکو رسول خدا پدر ها می شد و یم نصیر کفتکوی جناب
رسول الله با ابن میم کفتکوی حضرت سید الشهدا با دختر جناب مسلم چون خبر شهادت
جناب مسلم و هانی در منزل ثعلبیه بآن هزکوار رسید آنحضرت پسران و برادران آن
از قتل او ماخبر کرد ایند و تسلیه و تعزیه داد و بعد از آن فرمود کرای عمها چیست و هرا ی ما

آنیه با بی میکرد

آنیه با بی میکرد بدانش تعرض کردند که الله بر نمیکرد و یم نا خوانخواهی پدر خود را یا
آنطفلان کرده باشیم یا انکه بچشم پدر چشیده آزرده اند که جناب مسلم از حضرتی
بود صغیره که بسیار او را دوست میداشت و دایم بهانه پدر خود را میکرفت و این دو بیت
او را تسلی میداد و حضرت امام او را طلبیده و دست محبت بر سر و روی او میکشید
و با او ملاطفت میفرمودند لفظ بر نمیکال حسن عرض کرد با بن رسول الله جو هر ی
مونس و یاور یتیمان * وی لطف تو بر سر یتیمان * دل سوزی و مهربانی تو *
دلجوئی و مهربانی تو یا انکه زپا کسی الیمه یا یم مرده و من یتیم * آنه خترک یتیم مهموم *
بکریست چنانکه شاه مظلوم * جوهر بهار کریه بسر کرد * و دلجوئی طفل بی پدر کرده
فرمود که ای بکانه فرزنده در روضه خلد برین پاینده مسلم پدرت اکر شهید است *
باب تو حسین نا امید است * انطفل سکیه خواهر تو است * اکر پسرم برادر تو است
هستی تو سرور سینه من * چون فاطمه دختر من * چون باب تو از جهان کذشته
در یاری من زجان کذشته * کریان مه هم برای مسلم * شرمنده ام از وفای مسلم
بعد حضرت آن عباس تسلی انتقاب بی پایان فرمودند و اهل بیت رسالت هم تسلی نیاد
در حق المظلومه و سایرین منمودند چنانچه حضرت رسول خدا در حق آن یتیم فرمودند التفاتها
حضرت اباعبد الله فرمود که خواهر هم بجای مادرت و دختر انم بجای خواهرت و فرزندانم

جای برادرت پی اختیار نمانه التشبار از سینه خود بر آورده و بهنک آزرده ی جمادات
فرو ریخت اکر یه حضرت امام آن طفل بکانه و اطفان فادار کشتن از محضرت بر پا
عصمت و پرده نشینان غیرت بلند کردید شیون و پشین در سیان اهلبیت افتاد که هم
حاضران بکریه در آمدند آه آه و اویلا بعد از مسلم عیال او مانند عیال جناب سید الشهدا
بناهای و هوهی داشتند که التشبار اجمع آوری میفرمود و تعزیت و تسلیه میفرمود اما بعد از آن
امام مظلوم کسی عیال و اطفال آنحضرت را تعزیت ندادند بلکه انواع اذیتها کردند و جیهها
التشبار اسوختند و اسباب و اساس التشبار اغارت بردند و کذاشتند بر سر نعش
شهیدان منقول عزاداری شوند بلکه مانند اسیران از برای اولاد زنا بسته و بهانه
میبرند انجناب بدختر جناب مسلم فرمودند من بجای پدر تو با نهایت التفات و لاکن
آن مظلوم را بعوض دلداری سیلی بر صورت ستوده اش زدند و بار سیمان جفا و ستم بستند
و در محبس نامحرمان نکاه داشتند چه حالتی و چه فتنی بفتنه کاه رفتند کویا جرم
باین نوه سرائی بوده است چون در قتل کاه رسیدند چوپانی کریه کنان * اینجا نمود
شرح بین بی پدر مراه * بکرفت دختر باب کریه
بهر مراه * در پیش روی فخر حسین کفت عابدین * اینجا زدند کعب نی از کین بسر مراه * زینب
بمقتل آمد و کفتا در این زمین * شد خاک غم زفرق برادر بسر مراه * کلثوم کفت در این بیابان حزین *

عباس کشته کشته و خون شد جکر مراه * لیلا رسید چون بدر خیمه کفتکو نمود * اینجا کشته علی
اکبر نظر مراه * آمد ربابه کوشه میدان که اکرم * اینجا سپرد جان و جان شد سفر مراه *
در محر کربلا در ناشم رسید و کفت * اینجا نمود جور فلک بی پسر مراه * در جمله کوه و دشت
آمد بکفت و جرخ * اینجا نمود و مجر سیان بسر مراه * الی آخر سیم عبد الله بن زهیر
رو اکیزه دست که در طواف کعبه معظمه دیدم دو زن که با کدیکر مکالمه میکردند یکی بدیکری می
کفت که چنین و چنان که میکوئی قسم بخدی که بر کردن حضرت امام حسین و اصحاب و اهل بیت او
و اولاد علی و فاطمه و اهل حرم او ظلم کرده اند و بر سر نعش شهیدان و بر خیمه کاه
کشته و در قضایای امت جنی علی که پسر خواهر کبری فاطمه را بیست و پنج سال
از آن زن پرسیدم که کیست صاحب این صفات که تو بر زبان جاری کردی آن زن کفت
والله که صاحب این صفات نشانه بهشت الهی و دروازه شهر ستان علوم رسالت پناهی
قسم یاد و جنت کشنده و اهل ضلالت تاوین کننده فخر اولاد بدر حضرت سید و سرور و
سرکرده امت یاد شاه مؤمنان و پیشوای مسلمانان شیر خدا داماد حضرت خاتم النبیین مصطفی
جناب علی مرتضی است راوی کوید پرسیدم که ای زن علی را از کجای شناسی کفت چه
کونه نشناسم علیرا و حال انکه پدرم از جاکران و خادمان آستان او بود و در جنک صفین
در خدمت آنحضرت جهاد میکرد تا بدرجه شهادت فایض شد بعد از شهادت پدرم به
خانه ما آمده و مادرم فرمود ابا در بستمان چون میکذرانی مادرم عرض کرد بخیر و خوبی دست

مرا کرده بحضرت آنحضرت آورد و هر دو چشم از آبله نابینا بود آنحضرت آب مبارک
بروی دیده مالید چشم من بینا شد و بسیار التفات فرموده دست مرحمت بر سر و
صورت من مالید آنحضرت از بیت المال وضیفه از برای من مقرر فرمودند بعد از آنکه
رخت اقامت بدار القرار جنان کشید امام حسن از احوال من خبردار بود همیشه مرا انعام
میکند پس ازان آنزن بهای مای بگریست و چند بیت در مدح شاه ولایت بر زبان
جاری کرد من یافتم که او سنی باحضرت امیر مومنان در رک و ریشه ارادت نموده است

چهارم جناب سکینه خاتون دختر حضرت ابی عبد الله الحسین بود چنانچه
در بعضی از کتب مصیبت ضبط کرده اند که در وداع آخرین چون آنحضرت از خیمها بیرون
آمد و بمیدان نزدیک گردید شنید صدای نحیف و ضعیفی را از جانب پشت سر خود چون نظر
فرمودند دیدند که دختر کی صغیره خود جناب سکینه خاتون محزونه با پای برهنه میدود و فریاد
میکند و عرض میکند ای پدر جان اندکی صبر نمائید یا ابت حملا احملا ای جان پدر آهسته
برو بدان که من عرض و حاجتی دارم که با بزبان حال عرض کرده پدر جان من نمیدانم تاب
دوری و هجر من نتوانم صبوری بین بر طفلی و محرومی من بکن مرحمی با بن مظلومی
من نمیدانم چه در سر داری امروز که سودای محشر داری امروز که همیگوئی دم تا
جان بسپارم همیگوئی صغیره نشنه دارم زنی آبی بسوزم باز هجران دختر خویش بنام یاد

دوران بیابانی است مالا مال از دشمن ندارم کسی را که بجز تو دوست بگویم بنا شد
زنده هم بجز تو هم که گویم در بیابانی که نشستیم نماند ای پدر جان اگر من گرسنه
سایه اش افتد بسر من بغیر از تو کسی دیگر ندارم چگونه دل بمرگ تو گذارم بعد از خود
نمود گر حاجت من آنست که یکره دگر از زانو الجناح چاره نمود و سر او در دامن خود بنشانی
دست تلطف و مهربانی بر سر من بکشی هم چنانکه عادت بآن داشتید پس آن
سر در مظلوم چاره دستند در خاک کرم کرده آنست و دست مرحمت بر سر او
المقصود کشید پس فرمودند ای سکینه چون اهل سازد مرا الذ توجه راه بعد مرگ گریه
خواهی کرد بسیار از جفاها چونکه منی خویشرا بر نماهای بیچاره گریه تو نمیدانم
بسی دور و دراز جان من آتش من از جنگ حسرت بر دلم زناب اشک
مگن بشرر بر صاحب نالود جان بر تم از گریه خود را بازدار ده نور چشم من زنی آبی سیر
از من قرار من ندارم طاقت این نالهای پر شرره شعله آه تو دارد دگر سوز دگره
بعد مرگ من سر او اری تو بر هر تو رشین هر چه خواهی گریه کن هم بر خود هم بر من حزین
پس در این بین نوازش کردن دختر غریب تشنه لب خود از لشکر مخالف بیدین
شنید که یکی میگفت ای حسین اگر تو را یاوری باقی نمانده خود بمیدان بیدان
بیا چون خبر دگی اصغر عین از عهد گذشت الحضرت الطفل صغیره خود را از امر خود برداشته

بر خاک گرم بالنشانید و خود بازم میدان کرد یدا بعزاد اره دفعه دگر بسکینه محزونه التفات
شد کی بود در مجلس یزید پلید ولد ازنا ملعون پیش آمد و رو بیزید لعین و گفت
بجناب سکینه خاتون و گفتا ای بزدای کنیز کرا از برای خدمتکاری خواهی بمن عطا کن
بعد ازین عنیت بسیار ای امیره بخشی باین کنیزه خدمتم دختر بیره کوا ز
برای خدمت اهل و عیال من باشد زخود و سالیش نصیب ای من هر چند کو بخشی
است ولی منت هوشیاره آید چنین کنیز ک زیرک مرا بکار که این عنیت من کرده باشی
در میان این سیران آه آه او بلا خاک بر سرش بیجانت باد جناب سکینه خاتون
مضطرب گردید حال خود را بسر منور پدر بزرگوار ز نامه یا ابتا دحال دختر ز اطلاع
صغیره حال و التفاتی بجانب صغیره خود نمکنی و یا اینکه روی خود را بجانب سر شریف حضرت رسالت
گای علی اکبر جان خواهرت اندیشه آیا بغیرت تو میکشد که سکینه را بکنیزی خواهش غاصبه
پس المظلومه خود را بحضور جناب ام کلثوم رسانیده و عرض کرد یا العمه جان
دختر از این قوم بی غیرت خواهند از بنات رسول خدا کنیزه این ناکسان بیمروت الهی
عزیزشان خواهند عمه جان که شوم من بگریزشان العمه برو بدیده بدریا عزیزم مگذار
خار و زار کنند از کنیزم العمه جان بحرمت جده بزرگوار فکری که رفع از کلف من ناقابل
قرار العمه بدامن نوبنه دست برد لم بگذ چگونه میطپد این مرغ بسمل در دنیم

بودم در بن جهان نبود در دگه داغ بگر بجهان یگه از غصه جان که از بن خوار نرشوم با
داغ در دلی پدری در بدر نشوم و آنمظلومه مضطره التماس میکرد که عمه جان از بگی
رود است که نسل انبیا خدمتکاری کنند در خانه اعدا پس جناب ام کلثوم در غضب شده
روی غضبت بآن شامی کرده او را نفرین فرمودند منهزم لئام انحصره تمام شده بود که صدمه
عالم دعای المظلومه را باجابت رسانیده در کتاب بعضی اصحاب است که نظر بنه ملعون که بجناب
سکینه خاتون افتاده دید که یکدست بگردن خود گذاشته انگشتین ولد الزنا کف ای سکینه را
یکدست بگردن خود نهاده انمظلومه جواب فرمود کای زنیه این ریسمان ستم تو که بر
گردن من بسته اند کردنم را مجروح نمود پس آنملعون گفت که ریسمان از گردن او بردارید
آزاد المصیبه و حیرتا آن طفل مظلومه هر دو دست اثر ریسمان از گرفته و بنا له حزین فرمود
ای زنیه ثار ریسمان از گردن عمه تا بیم برمداری نخواهیم گذاشت که از گردن من باز کنی بر
آن شق گفت که ریسمانها را از بازو و گردنهای همه بر دارند آن بود که بگفته زنیه بلیه لعنه
ریسمانها را از گردن اسیران اهل بیت بر دند الا لعنت الله علی القوم الظالمین

حجاب سی و یکم منور شدن چهار خانه از نور مبارک حضرت امام
حسین تا نور خوانی عزیزه زنیه این ارقم و اسلام اوردن راهب نصرانی و خواب
دیدن هند زوجه یزید و خبر نمودن آن لعینه اهل بیت اطهار را و باقی آن

بسم الله الرحمن الرحیم

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی نور قلوبنا بنور الایمان وجعلنا من امة سیدة الانس والجان وشجعته
بسم الفارس والجان وجعلنی عمرتهم ایام امنا بالرحمن والصلوة والسلام علیهم من الآن الی
یوم القیم المبرهن سیما سیدنا الذی دارت بدوره البلدان وسطع النور من راسه الاشرف
فی مواطن متعددة واماکن متکثرة ولعنة الله علی اعدائهم وظالمیهم من الآن الی یوم القیامة امین

فبعد حاصل مضمون بعضی از فقرات صلوة وسلام بر سیدنا او انجناب که گسی از نور
سر مبارک او مکانهای بسیار روشن و نورانی گردید یکی از نور سر مبارک حضرت
خامس آل عبا امام حسین چهار خانه روشن شد **اول مطبخ خولی لعین ولد الزنا**
بود و چنانچه زن حضرت بیبی خولی بود که عادت همه زنان شب و روز همین بود که شب
آمد میدید که نور از مطبخ خانه شوهر بی شبه باسمان کوه یا مشعلها بر افروخته اند داخل
مطبخ شده میدید آتشی از تنور میاید که گمان میکند که دران تنور آتش کرده
بودند میدید که ملائکه بصورت مردان شهید در دور آن تنوری کرده اند و نوحه نمایند
حیرت افزوده پس غلغله و اصیحاه و اشهیداه و اغریباه بلند گردید چهار زن فرود
آمده دور تنوری از آنها سر بر آورده تنور را ببردن او دیدند میدیدند که سیه

خود میکند و از زار میگریست و میغرمود سیدی ای غریب زمین چرا کرده بدی خوار از خان
این چنین افتاده و نا کس میان بیکسان ای غریبان گیست که آنرا شب کرده اند خوار این چنین
کشته ظالم سر بر هنه خاک نشین ای آدم بر دیدنت با جوریان از راه دور ای سرسالار
کرده معمار تو از زردی چهره این سر نورانیت بر روی خاک چرا است ای جامش در میان
جمعت آن زن بی سر کجا است ای خواهران و دختران در کجا ند ای شهید ای اکبرت کو ای جوان نا
مرادت نامیده ای مسلم عباس نام آور چه شده ای غریب بی مسلم عونت کجا جعفر چه شده
کودک ناکام من عبد الله مظلوم کجا است ای صغرا خورد بشر اقطف معصوم کجا است

باد ناله و فغان میغرمود ای غریب مادر ای مظلوم ما در دست از ناقه عرش الهی بر مدار و ما
را دلو تسلی مده از داران حضرت فاطمه زهرا در مرض الموت کل میغرمود میگرد و میگریست
حضرت امام را شانه میغرمود که مبادا بعد از او غبار بی نشیند حال چگونه در تنور برازد خاکستر و
خون بیند و آنجا وقتی که همه خاتون محشر فاطمه اطهر بیند حال نظر نیما شد خون آلوده
پس که بیده زاری بسیاری نموده در سر مبارک او دیده بودند زن خولی لعنه
میگوید من نزد آن سر انور رفته چون نگرفته مت جناب امام حسین رسیده بودم دست
نظر کردم ستاده ام که سر مبارک امام من بی نعش افتاده دیدم هوش از تنم پرید ناقه از او داد
ای زن بر خیز تنور العجل عشرت مواظبت نمایند زن خولی گوید از ناقه پر سیدم این چهار زن

گیسوان که بر دور سر مانده بگرده گفت آنرا که گرد بر هش از همه چیز بود و سر را بسته خود کرفته
خود و بغرغری داشت حضرت فاطمه زهرا بود و امام مظلوم سید شهداء خود بگران گریبان
هم نوحه و آواز بود و نه جده او جناب خدیجه کبری مادر عیسی مریم با همه زن فرعون بود
پس زن خولی بهوش آمده کسی مانده بده و سر انور را از تنور برگرفته خاکستر از جمن
و محاسن مبارکش افشانده میرسید و میگفت و گلاب شسته غالیه و کافور بر او مالیده
در موضع پاکی نهاده و زن بر سر اطاعم کافر خولی لعین آمد تا آخر مطلب **دویم از**
مطابع ناقه بدین ارقم بود میگوید که من در غرفه خوابه خود نشسته ناگاه صدای هجوم
لشکر بگوشم رسید از غرفه چون سر بدر کردم دیدم سرای شهداء را
بر نیزه کرده اند و یک سر بر میان آنها مانند آفتاب میدرخشید و نور از آن ساطع
بود چون دقت نمودم که آن نور یک غرفه من رسید آن غرفه از شعاع آن سر انور روشن
و منور گردید **اما سیم آنها** دیر راهب نصرانی بود وقتی که سر سرور مظلوم
امام الانام غریب شوم بی برادر لشکر شقاوت بیدین کافر بنزدی رسید و فرود
آمده تا چند گاه دیری بنود راهب نصرانی در حوالی آنجا بر بود و نیزه که سر پر نور آنحضرت
نصب بود و بر زمین استوار کرده تا راهب بیام دیر بر آمد آنگاه سر امید بدیده خود آورد
سر مظهر جناب امام انام افتاده دید بر بالوک دیده سر نهاده سر با بانی چند از سر ناقه

دو نا غالیه افشانی چند بکطرف دید سپاهی همگی کمر شعاره در میان سینه زنان بی
سامانی چند همه از سلسله زلف خود اندر زنجیره دختری چند زن موی پریشانی
چند زانمیان دید زنی هم شده دشمن همه بالای کرد شش از دختران افسر نا بانی چند
دست او بر سرشان دست همه دامن او همه در گریه و در ناله و افغانی چند بگرفته
دیده زسر تا همه گیسو بلند لیک در چهره او رخنه پیکانی چند پس دید نور عظیم از آن سر منور
بجانب آسمان بالا میرود و هیبتی از آن سر پر نور در دل راهب افتاد پس فرستاد
و خود ش آنشکر را نداد که شما کیستید و از کجا میائید و این سر انور کیست گفتند از
عراق میائیم و بکرب بلا که از دشمنان دین شام بود رفته بودیم و این سر بزرگ ایشان است
که بجهة یزید پلید بیرم پر گفت اسم بزرگ ایشان چه بود گفتند حسین راهب گفت این آن
حسین است که پدرش پیغمبر عالم شفیع امم است و مادرش دختر پیغمبر ما میباشد گفتند آری
راهب گفت لعنت خدا بر شما باد اگر عیسی را فرزندی بود او را بدیده های خود می نهادم
شما با سر پیغمبر خود چنین میکنید پس راهب گفت الحمد لله آنرا که بر گردد
خود بگوشید که ده هزار دینار درهم از پدرم بمن میراث مانده آنرا از من بگیرید و سر را
بدهید که بشب نزد من باشد چون وقت رحیل شد سر را من پس میدهم چون بشر میز
گفتند الحمد لله که نزد ما بگیرید و سر را بدهید که نزد او باشد پس راهب دو هزار دینار

زرگه ده هزار دینار و درهم بود از و بیرون برند و شمع لعین آن زر را اعراق کرده و
سرش اهر کرده یکی از معتمدان خود سپرد و سر انور اطهر آن سرور زبان بیگانه آخر داد
راهب آن سر را بدید بخود بر زد و صومعه آن راهب از نور آن سر منور و نورانی گردید و
صدای ناقوس بشنید که ای پیر خوشحال تو و خوشحال کسی که حرمت آن بزرگوار را
بدارد پس راهب آن سر مطهر را بگلاب شست و بمشک و کافور معطر گردانید و بر
سجاده خود نهاد و خود بخانه دیگر که در جنب آن خانه بود رفت بعد از زمانی دید که آن خانه
که آن سر مطهر در آن خانه بود روشن شد و نوری در آن ظاهر گردید که دیده ما تاب
دیدن آن ندارد و آن سر از روزنه خانه بیرون رفت بعد از غلبه نور سقف خانه شکافته
و عماری نازل گردید و خواتین بزرگوار و ی از آن عماری بیرون آمدند و حوریان بسیار
از اطراف و جوانب فریاد میزدند که طرقوا الطرقوا راه دهید که ما در بهشت آدمیان خواهیم گذرد
و بهمین طریق سایر حرم محترم حضرت خلیل و ما حر مادر اسماعیل و آسیه زن فرعون
و مریم مادر عیسی فرود آمدند همه خروشان و غمناک هر یک از آن خواتین معظمه سر را
زیارت میکردند و احترام آن بجا میآوردند ناگاه خروشی و فغانی دیگر برآمد و عماری دیگر
فرود آمد که بعضی از زوجات حضرت رسول خدا محمد مصطفی فرود آمدند و آن سر منور را
طواف نمودند و زیارت میکردند ناگاه ناله و خروشی عظیم بگوش او رسید غلغله

ولوله در زمین افتاد و با سمان نیز افتاده بود و عماری نورانی پدید آمد و یکی با لباس هر چه
نزدیکتر دید و پوشش که دختر خانم الانبیاء رسول خدا بانوی سراپرده عفاف خواتین قیامت
میباشد پیرراهب از آن صدا بلرزید و بیهوش گردید چون بهوش آمد حجابی در جلو
نظر او بود که کسی را نمیدید اما خروش و فغان بگوش او میرسید و آواز یکی از حضار
سوختگان میشنید که میفرمود بیدل غریب و بیکس یا زینب السلام علیک ضیاء دیده
خونبار م السلام علیک چه کرده که سرت افتاده بی سامان کهی بمطبخ و گاهی بمجلس
زسایان سر مبارکت بنجاست پس چه شد تن تو شهید بیکفن من بگجاست
عدش تو چه شد سکینه کجا ماند غافا بیچاره کجاست دختر من زینب سر کش زار تو زیر
آمد نگر که دری ایسر زجرم من بگردان اکبر و اصغر مرا بجنگ که از راه دور آمدم
زشرم سر بزیر غلطان و حوران دوآمدام و بعد فرمود ندای شهید ما درای نوردیده مادر
ای فرزند بسته بر دغم مخور که من داد تو را از ظالمان تو بستانم از سختان جانگداز
آنحضرت فاطمه زهرا بر زبهوش آمد از مسافران عالم بالا و عمار بیانشان نیافت
دیر نخوست با دیده گریان نزد آن سر منور و معطر آمد و نزانوی ادب در آمده و
عرض کرد که ای سر سروران عالم و ای مهتر و بهتر بنی آدم چنان گمان دارم که تو از
آنگاه که وصف ایشان را در تورات موسی و انجیل عیسی خوانده ام چون

خدا بگه تو را بقدر منزلت داده که محرمان سراپرده عزت و خواتین سراپرده عفت
برای تو زاری نمایند که مرا جز دهی که چه کسی و بزبان شریف با من تکلم فرمائی الحال
فرمان خداوند ذوالجلال سر منور امام شهید لبش درآمد فرمود بیدل منم بگجر کین
کشته سپاه ظلم و منم غریب و منم بیکس و منم مظلوم منم که تن بدم خنجر دشمنان
دادم و بدشمنان سرم از بهر دوستان دادم منم که کشته شده در برابر نظر که علی اکبر ناگاه
نوجوان بسرم منم که خود علم خویش سر بگودند بدم برادرم که علمدار منت غرق خون دیدم
پس فرمود ندای بیمر منم مظلوم دیار بلا منم کشته قوم دغا اما الغریب واما الشهید
منم دور از وطن و دیار و شهید گردد غا کار بیمر عرض کرد ابتا الراس المبارک زدانی
بیانا ای سر مبارک بیا نزد بنده کن میخواهم بگویش خودم از زبان میخ بیان حسب
نسب تو را بشنوم آن سر مبارک فرمود اما من محمد المصطفی و اما من علی المرتضی
منم فرزند محمد مصطفی منم نور دیده علی مرتضی و منم جگر گوشه فاطمه زهرا راهب گریان
سخنان را شنید فغان برآورد و دوری خود را بر دوی مبارک گذارد عرض کرد روی خود را
برگردان تا نور او سیلاب خود نکند بفریاد من که فردا من شفیع توام ناگاه از سر مبارک امام شهید
آوازی برآمد که بدین جدم در آیید تا نور را شفاعت کنم در روز جزا راهب گفت اشهد
ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله پس حضرت فرمود که قبول شفاعت تو را

کردم اما چهارم خوانده نشده بود مردی نگه در آن زمان که اهلبیت رسالت در شام
بودند نزد یزید پلید ملعون شبی در خواب دید که در های آسمان گشوده شد و فوج فوج
ملائکه نازل می شدند و در برابر سر مبارک حضرت اباعبدالله ایستادند و می گفتند
السلام علیک یا بن رسول الله السلام علیک یا اباعبدالله ناگاه دیری از آسمان
فرود آمد مردان بسیار در آن دیر بودند در میان ایشان مردی بود در نهایت جمال
و نور و صفا و چون بزمین رسید از دیر فرود آمد و خود را بان سر منور رسانید لب و
دندان او را می بوسید نوحه و زاری مینمود و با ناله و زاری میفرمود ندبیدل تو در
دیر نصارا بان غریب افتاده موطنت کو مدفنت کو تربت پاکت کجاست
دور از وطن آن تن چاکت چه شد زینب بات کجا کلثوم غم خوارت کجاست کیرم آخر
شهید ان بیت علی احتیاج ای شهید م بین کجا کفنت چه شد خاک کجاست
اکبر ناکام رجوان شد قاسم داماد کو العطش اصغر دشت خطرناک کجاست پس فرمود
ای فرزند کرام تو را کشته از آفرینش صنع نمودند که تو را نشناختند انبوه دیدند منم جد
تو رسول خدا و این پدر تو ست علی مرتضی و این مت برادر تو حسن مجتبی ع و اینها عموهای تو
جعفر و عقیل و حمزه یک اهلبیت خود را می شمرد و هنوز از دشت دو هشت از خواب
بیدار نشده و نزد پیمبر باز گوآمد دید که نوری از آسمان منور تا آسمان میرود و فانوسها

وچون از آن نور منور مرتفع شد پس من رفت که برخیزم بیدار شوم خود را در خواب هولناک منقطع نمایم دیدم او در جای خود نیست بعد از آن تفحص بسیار کردم و بعد از لوله آتش جای خیمه بگوشه تاریکی برآمده و در وی بدیوار تکیه زده با کمال خوف و هراسان میگوید مالی و للحسین بن علی آن ابیطالب چکار پس من سر بالا کرده و زد گفتای جبرئیل برخیز آنچه در عالم خواب دیدم برای تو نقل نمایم چون برخیزید آنچه را شنید خوف وجزع او زیاد تر شد و بیحد بیتاب گشت چون جمیع شدائد اهل بیت اطهار را بر مجلس خود دانست از ما بین شام خراب و مرا حجت بدیه طیبه مخیر کرد و بشد جناب زینب خواتون

چون این کلمات را شنید فرمود ای برادر اول منجواهم که اذن بدهی که تعزیه برادرم را بگویم در عزای المظلوم نوحه و ندبه نمایم بگوید آنگه بعد از شهادت برادرم مارا فرصت گریه و عزا نداد تا آن لعین اذن داد که مجلس تعزیه برپا نمودند و مشغول گریه بودند که جناب زینب گریه و عزا دار برادر با حال حزین فرمود نه جوری چگویم من زدوران انچه را دور از ادب دیدم و بزینب میچکس طلمی چنین ظلمی که من دیدم بدست خود کفن کردن بکران کشیش برادر را پس از کشتن تن بر بالت بصحرا بیکفن دیدم سلیمان مرکشته و بریخته انگشتش در یغا خاتم او را بدست اعدا من دیدم منم کاندر بر خط روی دست شاه لب تشنه بخاک و خون غلطان بصحرا تیر کین جای بکین دیدم دریدم جامه جا جا از ستم تا کنده

چه گل چهره یار دیدم اگر گلبن پیرهن دیدم منم زینب که از جور جفا کاران این محنت
شب شد شام خود را چون سحر ان شعله فتن دیدم منم زینب که خود را بر سر بازار شام آخر
بدشت نینوا پیش دیده خود مرد و زن دیدم منم زینب که از جور جفای شمر بد اختر چه
فرمتها که از کعب سنان رفتی بمن دیدم العنة الله علی القوم الظالمین مجالس سی و
دو یم در ملاقات چهار پدر فرزند خود را ملائکه آسمان خروش و ناله نمودن انها
یکی پدر ما آدم الی آخره کیفیت نزاع علقمی و تعجب او و در این کیفیت شنیدن را

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی خلق الله تبارک المحمدة و بارء و محل بتلاوه و عفا و اوی قاد م الی الله تبا لو نادم الی
مبینه ولده هابیل و الثانی ابراهیم خلیل امر بذبح ولده اسماعیل و الثالث یعقوب الذبیح الشفیق فی
مفارقة یوسف الصدیق و الرابع حبیب رب العالمین اخبر عن الله جبرئیل الامین به
شهادة ابنه سید المظلومین لمجرد حین آدوا استغاثه بحضرت ملائکه السماء عند لقاء الاباء
مع الابناء و لعنت الله علی اعدائهم من الیوم الی القیامه فبعد مضمون از فقرات خطبه
این است که دیدار محنت و مصائب اول کسیکه قدم به بنیاد حضرت آدم
بود بمصیبت فرزندش هابیل مبتلا شد دویم ابراهیم خلیل بود که امور بذبح فرزندش اسمعیل

شده ست جناب یعقوب مبتلا بمفارقت یوسف چهارم حضرت پیغمبر ما جبرئیل
امین از جانب رب العالمین خبر شهادت فرزند عزیز شر اباد و سانحه آه و ناله
اندوه و غم و خروش نمودند ملائکه آسمان در ملاقات چهار فرزند خود را اول بر طریق
اجمال جناب آدم بزیارت بیت الله رفته بود قابیل ملعون فرصت یافت در وقتی که
هابیل در خواب بود سنگی بر سر او زده و در ایکنت و بعد از آن ندانست که چه کند دو پا بگرد
ملائکه نگه او را بر پشت گرفته بود و در بیابانها میگردید تا روزی در زاغ یا چم مشاهده کرد دو زاغی
اند بگریز اگشت و با منقار خود یک زاغ را شکافت در زاغ گشته را در میان گودی گفته هشت و
خاک در یک بر سر او ریخت چند یکه آن زاغ پنهان شد پس گفت یا ویلتی اعجزت ان
اکون مثل هذا الغراب پس قابیل بر منال کوری کنده هابیل را در آنجا پنهان کرد و سر او را
بپوشانید اما چون جناب آدم مراجعت کرد از زیارت او را استقبال نمود ند هابیل را
ندیده و در میان فرزندان آدم هیچ یک بصورت و سیرت وفوی هابیل نبودند آدم
چون هابیل را ندید سئوال از احوال او کرد کشته بدی است او را نه عزیم پس جناب آدم از اکثر
هفت شبانه روز در صحرا میگشت آدرنج بشتاب خواهد هابیل در کجائی ایستاده فریاد
بنماید یا اجابه الغیات حضرت آدم از جبوال از خواب برجسته بر پرسش شتافت آنجا
جبرئیل رسید و نازل شده پرسید ای آدم از هابیل خبری داری گفت اکنون در خواب دیدم

هم چو مظلومان استغاثه میکرد و فریاد رسی میخواست جبرئیل عرض کرد که یا آدم قابیل مفتول
خود را بحال فریاد او از زمین ظاهر و فریاد کنان در قیامت بعرصه محشر آمد فی الوقع آدم
صایح فال ملائی جبرئیل فرار الیمن نشان داد جبرئیل او را بر سر قبر هابیل آورد در وی گاه
لازم آمد غسل نمودن هابیل را بدستور گرفته بودند و تمام اعضایش بحنوط عشته آن بدر جوان
خود را با و مصائب بدو ناله میکرد و میگفت ملائکه آسمان بخروش آمدند عرض کردند الهنا مارا
طاقت گریستن این مبتلا بحزن نیست دویم مظلوم کربلا بسر بخش تو
جوان میدیده سالخورده مرد و دیدند که چه گونه خاک دارد
او را بپارپارهٔ خرقه بخون دید حضرت آدم بگریستن دیدند این مظلوم همین است که فرق عالمیان
اعضای او مجموع عشته خود را با و مصائب بسیار الحاح زیاد من گرفت اشک از رخسار مبارک جبرئیل
و میکائیل رود علی الله با بعد ملائکه العفا ملائکه آسمان بخروش آمدند آدم گریست پس فرزند
بخون و جبه گو با زبان حال میگفت و میگوید ای فلک سخت آشتی فرزاه این فرد حق
جان زار مرا ز مرگ تو جوانم سوختی برغریبان دیار کربلا بروی بکاه بر جانی کز
زان بر روی هم اندوختی روز روشن را چشم تیره تر گردی چو شام العنة الله کوین
بیهنک بازی ای فلک آموختی فرق اکبر را ز تیغ کینه بدریدی زهم
زهر را از زخم سوختی نوجوانم میرود در جلدای بیوا یار

عنبس اکبر دوختی ۰ اما این مظلوم جنین پسر نوجوان علی اکبر و علی اصغر عبد الله
برادر زاده و بهنهای خون آلود شهیدان همه در پیش خود بر بکهای گرم کربلای پر بلا دید
پس آن امام مظلوم قطعه قطعه بر زابر رحمه کاه آورد مذرای میکوید دیدم زنی با کریه قافله
خیمه از خیمها بیرون دوید و روی نور انیش چون آفتاب تابان سپید خشید فریاد
واویلا و قرة عینا و یا ثمرة فؤاده میزد و آمد و خود را بالای نعش آن نوجوان انداخته
و میزد و مذالید و باغ پدرت غمزات بغربانت جوابی بکی علی اکبر بسوی مادر خود نظر کردی
کردی ۰ مرا فاک مصیبت زمین سفر کردن بسر کردی ۰ غریب اندر جنین خونخوار دشمنها
بی نوا از نیب ۰ چه کردم عمر جان کزمن جنین قطع نظر کردی سکینه بی برادر مانده شما
نشنه بی یاور ۰ مرا محزون و لیلای حزین را بی پسر کردی ۰ طلوی خشک رفتی سوی
میدان بشکنه دستی ۰ که زآب خنجر او جنجر خشکیده تر کردی ۰ روی کویه کریستم کم
امتزان عصمت دار کیست کفتند جناب زینب خواتون عمه این نوجوان شهید است و مظلوم
کربلا امام غریب و است خواهر شرا کرفته او را بخیمه آورده و با نچه از جهاز ظاهر مشهود این است
شهادت جناب علی اکبر را بدینسان بر عمه اطهرت عصب زده دانسته از بوی زیر اکه جناب
زینب خواتون از شنیدن شهادت برادر شهیدی در خیمه کاه ناله و زاری بسیار نمود بیرون نیامد
از خیمه کاه و از قتل علی اکبر ما کاه بی اختیار بجانب قتلکاه دویده بدن پاره پاره را دید بر کشید

واویلا

و آه و ناله از جکر بر می کشید از شیخ مفید روایت شده بعد از شهادت جناب علی اکبر
پدر بزرکوارش داخل خیمه شد با نشت حزن و کریه و ناله مانند کسی بود که از زندکانی
خود مایوس شده باشد چون جناب سکینه خواتون پدر بزرکوار خود را بر آن حالت مشاهده
نمود عرض نمود که پدر جان چه شده است که جناب شما را بر حالی می بینم که از زندکانی خود بیزار
شده و خبر از مرک خود میدهی و چشمهای خود را باطراف میکردانی کویا کم شده داری دا و
مجهولی الجان بکجاست پدر ما علی اکبر چه شده است که معلوم نیست از نظر پس مظلوم کربلا
متحیر شده کریه جواب کو بد پس مبالغه و اصرار از حد کذشت فرمودند ای سکینه
بدانکه امتحوم بی امان مرا در نوا کشته چون سکینه خواتون شهادت برادر خود را شنید
چنان ناله از قلب سوخته شده بر آورد که از شرار شش جانهای اهل بیت کباب کردید بدین
ندای جانسوز شیون از سرا دق عصمت بر آن حال مصیبت بر آلی میبود مذ و آسمانها
چون هر دو را نظر بکبد پکر افتاده زیا در آمد مذ و هوش همکان بیهوش افتاده و از
شده که کشکان سموات از آمده و ستان جبران بخود نیامد بدرکاه الهی نالیده
که الهی این نوع اشتیاق و شادی و فاق و وصل مبادئه پدر و پسر اتفاق افتاده
آیا در هیچ وقت مبادئه دو دوستی رسیده هیچ کس بان شادی و سرور نرسیده
واه چهارم در ملاقات امیر مومنان با جان پاره پاره فرزند مظلومش علی اکبر
ملائکه آسمان در آن وقت است که بارالها این نوع اشتیاق و ملاقات در میانه هیچ پدر
و فرزند اتفاق افتاده چنانچه زراع علقمی میکوید من با عیال خود تنها در آن محرا بودم و جنین
شهرت داده و یافته بودند که امام حاجی ابو بکر با عیال خود تنها در آن محرا خروج کرده اند لاکن مشاهده
نمودم که چون باد بیان ایمان شتابنده میوزید بوی های خوش مشام میرسید چون
مشک و عبیر باد سا کن می وزید دیدم که ستارهای آسمان بزمین فرود میآید
مثل این ستارها از زمین بالا میرفتند من کسیرا نمی شناختم و نمیدیدم که
مقصد این و ضیاء نمایم چون نزدیک بغروب آفتاب شد ناکاه صبح ناله و افغان
شیعیان دور میز چون پدر نوجوان کشته یعقوب کنعان زیبا کم کشته خود میکرد و بر

کریه اهل بیت دیر است که پسر فرزند میخبر شود یا عزیز فرزند اکبر شود ۰ پس حضرت فرمودند
نا نکه و نا آکاه پدر جوان را مانند حضرت یعقوب بود یوسف خود را
چون سر و را نظر بکبد پکر افتاد از پا در آمد مذ و هوش همان میدان افتاد مذ و از
شده که کشکان سموات از آمده و ستان جبران بخود نیامد بدرکاه الهی نالیده
که الهی این نوع اشتیاق و شادی و فاق و وصل مبادئه پدر و پسر اتفاق افتاده
آیا در هیچ وقت مبادئه دو دوستی رسیده هیچ کس بان شادی و سرور نرسیده
واه چهارم در ملاقات امیر مومنان با جان پاره پاره فرزند مظلومش علی اکبر
ملائکه آسمان در آن وقت است که بارالها این نوع اشتیاق و ملاقات در میانه هیچ پدر
و فرزند اتفاق افتاده چنانچه زراع علقمی میکوید من با عیال خود تنها در آن محرا بودم و جنین
شهرت داده و یافته بودند که امام حاجی ابو بکر با عیال خود تنها در آن محرا خروج کرده اند لاکن مشاهده
نمودم که چون باد بیان ایمان شتابنده میوزید بوی های خوش مشام میرسید چون
مشک و عبیر باد سا کن می وزید دیدم که ستارهای آسمان بزمین فرود میآید
مثل این ستارها از زمین بالا میرفتند من کسیرا نمی شناختم و نمیدیدم که
مقصد این و ضیاء نمایم چون نزدیک بغروب آفتاب شد ناکاه صبح ناله و افغان
شیعیان دور میز چون پدر نوجوان کشته یعقوب کنعان زیبا کم کشته خود میکرد و بر

علی اکبر پسران ۰ و جناب مطلومه امامه سکینه خواتون میفرمود واحاه و
منحیتاه و فصباه بکجا رفتی پس از شدت حزن و کریه خواست که از خیمه بیرون رود و
بجانب قتلکاه برادر شهید خود را در برکند سید مظلومان از جای خود برجسته و در
دلسوخته خود را در اغوش مرحمت کرفته و او را بخیمه برکردانید پس فرمودند ای سکینه نمیر
کی سکینه خواتون عرض کرد ای پدر جان چکونه نمیرکنم مثل علی اکبر برادر ما جان پرور کشته
شده است پدر بزرکوارش از وطن و دیارش دور بدر کرده باشد و همه دوستان و
یاران او متفرق شده باشند و هر یک کشته شده در اطراف بیابان افتاده باشند

اما جناب امام لیلا با شیون و نوحه در میان خیمکاه سکینه زنان در درد و کویان که علی را
کجا بکردید جوهری کوی فرا کفته ذبیح الله سان ۰ یا چه روح از جسم لیلا شده روان ۰ چون
دو کیسوانش پریشان حال او ۰ مادرش بر سر زنان و نالان او ۰ کی ضیاء آرام جانم میرود ۰ هیچ
سالها جانم میرود ۰ الحذا شهبا بر و زآورد ۰ ام ۰ الحذا امروز بر سر ما بامد ۰ الحذا
الحذا از سوز دلم ۰ تیر اندشه شب افروز دلم ۰ جسم با شد مادر و فرزند جان ۰ نیست
بیجان جسرا ما توان ۰ الحذا علی چه جان پرور دمش ۰ پر کشتم تا جوانی
کردمش ۰ تا شود شب موئس دل کیرم ۰ روز تا با تشه عصای پیرم ۰ الحذا چون
شام شوم صبح وصال ۰ زنده کانی بی رخ اکبر محال ۰ ام لیلا زین جهان سیر است سیر ۰ زود

الکریم

ز اعراب بوصل پرسنه خبر رسید در حالیکه باج پادشاهی بر سر حلات
و تنگ سلطنت و ضمام عزت با او بود و با این یعقوب رسید اما این یعقوب
شهادت جناب امام مظلوم بنزدیک نعشی که چون آفتاب بدرخشید آیا
پاره پاره بخون آغشته او را دید در بر گرفت و دیدم روی خود را بران بدن نازنین مینهود
میمالید و بصدای حزین چنین گفته میفرمود خدایا چرا افتاده ای نخل تو رسیده
بمن ۰ سرو رستنه تو را پاینده من ۰ هر چه پرسند که جفا او چه فتاده بتو فراموش
بد واقع است عزیزم که رفته از هوش ۰ خدا کرده مکر زخم کاری داری ۰ که امیدت نمان
پدر را منتظر باری ۰ گمان من کر تو را بیغ مستند کافر زیا فکنده که نتوان بپای
خواست اکبر هزار حیف که لب تشنه جوانمردی ۰ در آخر آرزوی آب را بکل بردی ۰
پس ای تو خاک ره عالم بفرق ۰ الم ۰ دان زمانه و اهل زمانه شاد مباد و میفرمود ندای
عزیز پدر تو ادی که ما را دیت ۰ افتون کهربی خاطره بهرا در برخاست کل گریه میمود که
کیوان تو را شنود بدر که مبادا بعد از ما کرد و غماری کیوان برسد و خبر کرد که مبادا در
غربت او را کرسنه بمانی وال کجا است مادرت کیوست ۰ دلب و درمان تو را پرا زخون
و خاک بیهنای عزیز پیغمبر تو بودی که در حقوب بر سر پیغمبر عدی و الحجاب ربیز او
و بسب ایزد ام ضلی بر بزین افتادی الحساب خود ۰ از منبر بزیر افتاد خبت که مبادا افتادی

ز تو بزرد

از تو بزرد آید حال کجا است خبت کنارت که اعضای تو را بدین سان بینند ای ام
خبین است که پیغمبر خدا راضی نمی شد که باران بر بدن مطهر جناب امام حسین بر سد یا
رسول الله در بدن او رد بدیه است چهار هزار زخم پیغمبر نصف نظر از سایر زخمها آنا را دم
میکوبید چون این احوال را دیدم تعجب نمودم گفتم الله اکبر عجب است این اسرار
هوا تار یک شده و بر شعله های نار بیار در انفجار فزوده و صدای گریه و افغان و
طلا بخبر بر دون بلند کرد یا ناگهان کسی را بینم دیدم در ست متوجه شدم از زیر زمین صدای
و احسینا و اماما و بلند شد بدم بلرزه در آمد فهم خود سوال کردم شما را بحق قسم بر هم
کبسته بگفته ما حوالف جنبان بیغم گفتم سبب نوحه و افغان شما برای چیست گفتند
بر دو ابن حسین و فرج عطشان است که تعزیه او را ما جنبان شب و روز بر پا داشته ایم
گفتم آن شخص که بصورت پیغمبر مظلوم میباید و میان گشتگان بسکر داد و آن نعش پاره پاره
و خشان را در آغوش گرفته بصوت حزین نالیه بسکه بتب گفته بزار امام مظلوم حسین علی
این اعطاب است آنکاه دهنگ از دیه های من بسیلان خود و محزون و اندوه مرا گرفت
در زارع علقمی شروع بعزیه داری و ولوای ماتم و عزا نمودند خاتون عشره فاطمه اطهر چون شنیدند
قلقل بر پا نمود و در نهایت فروتنی و شاپ کلی متحمل تعزاداری خامس آل عبا سید مظلوم
کردید کویا بر بالای نخل متر نم ابن مقال بود و فاتی ای کز بلا نخل جانان من آشتی

۲۲۱

ز تو خرم شد کل بر من آشتی ۰ خرد کشن خدا فی باغ دل نام کان سان
چمن ماند چمن با سن آشتی ۰ صد طعنه زند خاک تو بر جمله با قوت ۰ بر جون نسیمی
اندر تو زد رج دهن آشتی ۰ ای کریما بلا این بیه جلالت که نامت ۰ با نام حسین در
آمیخته قرن آشتی ۰ بس طره مشکین تو از اکبر و اصغر ۰ بس چهره منور تو از مرد و
زن آشتی ۰ هفتاد و دو تن در تو بهم سیم تنانند ۰ بر هم یک از دیکر مکرم یکتن آشتی
بهر جکر تشنه لبان تا بقیامت ۰ هر صبح نسیم سحری باد وزن آشتی ۰ کر شور حسین بر سر تو
نیست پس از چه ۰ این مشهد کلا مرد و تو را در سخن آشتی ۰ نا الله و انا الیه راجعون
نالس سین و سیم در سوخت دل و شمن لبنی شمر بعین بر احوال مظلوم کربلا در
و کرد الکاتب ما یرمی از خود ابو الفضل ۱۲ در چهار موضع است

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی عظم مصیبتنا بمصیبة سیدنا الکونین الشفیع فی الدارین عبد الحسن و الحسین
صلوات الله و سلامه و علی صیحه و دلیله الضارب بالسیفین و الطاعن بالرمحین
و علی ذریته المنتجبین الاستما علی غریب العراقین مقتر الخدین فوقا نالدن فهم بین رکبتا
رسول الثقلین ابی عبد الله الحسین یا بطه جبنا و سیدنا و امامنا اجزه الله علینا فتلک فرید

غریبا وحید

غریبا وحیدا عن الاهل و الاعدا یا من بلغ رزیته الی جمیع الخلق فقلوب الکفار و اجوافهم
الیک تنوا ذا الجلال و الاکرام تلیک جبین یسئل عنه الیزید اتعین و لعنه الله و لعنه الله کل لا عن علی
اعداء آل محمد الی یوم الدین فبعد مضمون بعضی از فقرات یا ابا عبد الله ای فرزند
پیغمبر ما و آقای ما قسم میدهم بحق اد شوار است بر ما کشته شدن تو تنها مظلوم و غریب و
میان و شنان ای مظلومیکه مصیبت تو بر تنه رسید دل خلق همه را سوخت و محزون شد و
کفار و فجار بر احوال غریبی دلی کسی تو انستند دل قاتل تو شمر لعین با کارد وقتی که سر تو را
او بریدند فاجر غدار چنانچه در بعضی از کتب مصائب نقل کرده اند که بعد از آوردن اسیران کربلا را
بشهر شام روزی یزید پلید از شمر کافر عنید سوال کرد که یا شمر اینقدر مصائب
بلایا که بفرزند رسول الله آورد آمد هیچ دولت با حوال او پرسخت کفت بلی یا یزید پلید عنید بحق
قسم که دلم با حوال او بسیار بسوخت اما دل وقتی که هر دو دست
علمدارش را قطع نموده او را از پا در آوردند و بچار پا مانده دست بر کمر کاه نشست و فریاد
کرد الا ان ابکر دهری و قلت جلبتی و اهل بیتی تترا بوس شدند و هر یک بجانبی
نعش برادر شرامش سایرین بیرون کرفته بودند چند قدمی راه رفت و برکشت
نظر حسرت بجانب برادر کرده ها کی کشید در اثنا دلم با حوال او سوخت از او در آن
مصائب محزون نوشته که اخضرت از شدت تالم و مصیبت جناب ابا الفضل العباس

۲۲۲

باچاره ما بهسان است ... عدد بهت بیاره یاکه ببلاء ... در ما مرا گیر جوان بهت ...
کیسوی سر پرس و خون دامانه ... یا سنبل زبهر ... آلت ... از ابر بهار تازه خیزد ...
یا شبنم یکشبه در نقصان بهت ... آخر بهته روای عدد و که خاید ... بیمار و علیل و ناتوان
ای عزیزان و شیعیان و مخروب روز عاشورا از برای دختران خاتون قیامت
فاطمه زهرا آب هم محل نبود بلکه همه کرسنه و تشنه بی پرستار و در نهایت اندیشه عیالهای
غربت بودند ولیا معجه های غارت شده کوشها بجهت بردن گوشواره پاره پاره
کجوه بودند داغ دیده و برادر مرده و شتمان کوفه بر شامی اطراف ایشان را گرفته بی آخره
در آنوقت حضرت مریم در محراب نشسته بود ناگاه ملک الموت نازل شده فقال السلام
علیک یا مریم العفة العالمة الفائقة مریم از خشی عارض شد چون بهوش آمد گفت کیستی
انت شخص جلدی بن صورت ... زینهار مرا آزار مرسان گفت منم جبرئیل که بحکم
بجنة صفیر ایشان و تعظیم بکنم کبریا را بجنة کبریا و ازیاد شاهان اون بشکیر و از
جبابره نیترسم منم خواه ... کننده قصر ها و تعمیر کننده قبرها و عبدانی بگفتم مابین پروردگار
و برادران واحد او دستم ملک الموت حضرت مریم گفت یا ملک موت چون تا آمده
یا مجوی روح مرا قبض کنی گفت اندام بوسط قبض روح تو پس صدای مرگ بشنوی
گفت آیا اون شبیه بی تا جیب بس و نور چشم من و میوه قلب من عیسی بیا جزا اینکه او

وداع نمایم در توشه از دیدار او برادرم ملک الموت گفت ما مهر نیستیم مابین مردم بلکه ما
کرده بهت پروردگار من جز اکه قدم جز ندارم تا روح تو را قبض کنم مریم گفت تسلیم میکنم امر تو را تا
خود را پس ملک الموت روح او را قبض نموده بآسمان رفت و حضرت عیسی آمده قبه
زبر آمد وقت شام بود بالای کوه رسیده دید مادرش در محراب خوابیده بهت چنان گمان
کرد که واجبات را بجمل آورده بهت بجهة قوة در عبادت آفریده خوابیده بهت پس جناب
عیسی آنچه از خشیش و قبول آورده بود برزمین گذاشت پس بوکرد بمحراب عبادت مشغول
عبادت گردیده بدرگاه خدای تا نیمه شب نگاه کردند دید مادرش خوابیده بهت
آمد بالای سر مادر ندا کرد بصدای حزین و قلب محزون گفت السلام علیک یا
فاتحة الیل ... و روزه داران همه افطار نمودند خفته بهت تو را شب بر نخیزی بعبادت پروردگار
رحمن پس فکر کرد و گفت از برای هر کس که میخواهد بیشتر نیی بهت یا نگذشته بحراب عبادت
و افطار نکرده میخواهد با مادر خود افطار نماید هیچ از هر گز چیزی را نظیر جناب عیسی اسماء
عرض کرد انیرو دیدگان طعام میل دارید بنمائید فرمود ندای اسماء هر گز نشده بهت که بی طعام
طعام تناول کنیم جناب عیسی باز مشغول عبادت حتی مضی ثلث الیل پس نظر به
مادر نمود دید برنخواسته باز بالای سر مادر آمده و بصدای حزین و قلب محزون گفت
السلام علیک یا ناه فقد افطر الصائمون و قام العابدون چه شده بهت تو را برنخیزی به

عبادت پروردگار رحمن پس باز رجوع بنفس خود نموده گفت هر کسیکه بخواهد لذات
و شیرینی برای او بهت و از برای چشم نیز نعمتی بهت پس باز داخل محراب شده و افطار
هم نکرده نماز کرد تا طلوع فجر باز آمد پیش مادر دانست که از دنیا رحلت نموده پس صورت خود را بصورت
مادر نهاده و لبها بلبهای مادر نموده السلام علیک یا آناه چه قدر خسته مرا
کشیدی آنوقت که شکم تو بودم و در زمان شیرخوارگی شبها بیداری کشیدی و در روزها
مشقت اما نظر این آمدن حضرت حسنین بر سر نعش حضرت فاطمه زهرا بود و همینکه
از اسماء شنیده بود از دنیا رحلت نموده مادر خود را داخل خواهد شد پس بر روی
خود را بروی مادر خود انداخته و روی انور خود را بروی مادر نهاده گریه میکرد که اسماء را هم
سخن بگفتن پیش از آنکه روح از بدنم مفارقت کند و حضرت سیده النساء بصدای
مادر روی بوسیده و میگفت ای مادر مظلوم مهم فرزند تو حسین با هم سخن بگوی پیش از
آنکه قلبم شکافته و بمیرم ای آفرید پس ... عیسی گریه میکرد و ملائکه در آسمانها گریه
و شور و غوغا میکردند و کوه نخرجت آمده بشدت بصیحه گریه و چون خود حقتعالی
نماهای آنها را گریه میکنند عرض کرد ندا الهامی نبی رسید ... انتهی ماند گریه میکند
فاوحی الله تعالی روحی و کلیمی و انا ارحم الراحمین پس منادی از آسمان ندا کرد ای
عیسی ارفع رنگت خداوند اجر عظیم دهد پس جناب عیسی گریه میکرد و نمی

بالاخره از

بالای توده بیدو خوش سیاه و خوش بهر رت و آنجا ایستاده اند پس سلام
کرد بر ایشان بعد از رد جواب سلام فرمود با فاطمه مادرم مرده است باری کنید
من در غسل و دفن او عرض کردند که مادرت مرده و بهمین مطلب آمده ایم پس جبرئیل امین و
است میکائیل و اسپها حنوط و کفن بهشت است یا عیسی اعرض بوجناب آنحور
العین غسل دهند پس جناب عیسی رو بحور العین کرد امر بغسل دادند مریم را و کفن
کردند جبرئیل قبر کندند و نماز کردند جناب عیسی و جبرئیل و میکائیل با ملائکه و نبی که دفن نمودند
جبرئیل بآسمان عروج نمود و حور العین به بهشت رفتند و آنحضرت با امیر مؤمنان بدان منور
مقبره حوالی محشر را قبر کرد شد و برلب قبر نشست و فرمود ندای زمین یا امانت
می سپارم امانت خود را نزد تو با شد و باید عرض کنی این امانت را بمن بسپاری
صدائی از قبر برآمد که یا عیسی من محمد یا منترم از تو مرسل خود باز گرد و خواطر جمع باش مناسب
چرا که صدائی از قبر بیاید امیر المؤمنین آنوقت که امانت را تحویل سپرد در پهلوی تخته پرنور
رها زوائش بقبر تا زیامه سیاه گردیده بود والی آخره پس امیر مؤمنان با این هیبت
خود و اصحاب گریه کنان روانه شدند آواد یا علی حضرت فاطمه زهرا را غسل داد
و کفن و دفن نمودی و در قبر سپردی این زمین نشانها و کریها نمودی نبینم اگر در کربلا
نمودی و بدین شرف مخصوص نمودی جناب امام حسین را با بدنهای نوجوانان خود پاره

پاره پاره بر خاک هلاک مشاهده میکرد گاهی بر شهادت ایشان راجع گردید و غسل
ایشان با خون رگهای بدنشان و کفنو خاک کربلا و در عوض آنکه شهیدان را کفن
نمایند بر بدنشان کردند و در آفتاب انداختند و بجای آنکه آنها را در قبر بگذارند سر بهای بدنهای
ایشان انداختند پس بگونه نالها و گریها میکردی الحاصل جناب عیسی عرض کردای پروردگار
من در وقت وفات در حضور تو بودم اذن بده با ماه در حضور تکلم نمایم پس خداوند عالم
اذن داد و در جواب گفتن حضرت عیسی بماه گردن مادر شرا السلام علیک یا ماه جواب
آمد از قبر جنبی و فرقدینی چرا امر را از قصر مرم بدر آوردی گفت ایما در بگونه دارد شدی
بهر درد کافود قالت جنبی خبر مصیبت وارد شده نم گمان کردم از من راضی قال یا ماه
کیف وجدت طعم الموت مزه مرگ را بگونه یافتی قالت والذی بعثک بالحق
هنوز حرارت مرگ از کلوم نرفته و معاینه ملک الموت بین عینی و بالسلام علیک
الی یوم القیامت سپرد از آنشان جناب فاطمه و دختر خود را و تا آخر
بعد از آنکه افتخار زیارت حضرت رسالت نمود زنان مکه از اعدائی که با حضرت
الانبیاء داشتند از او هجرت نمودند و بر او سلام میکردند و منع نمودند که زنی میزد حضرت حوا
نزد پسر جناب خدیجه را بین بیت وحشت عظیمی عارض شد و لکن عدم جزع آن
برای حضرت رسول بود که مبادا از شدت عداوت ایشان با حضرت

در سه پس چون بحضرت فاطمه زهرا حوالی محشر گری عاطفه شوهر آن
در شش او بعض میکنف و همونس با بود و همه بر بصیر
جناب خدیجه کبری این را از حضرت رسالت پناه چنان شنود تا این
نمودی حضرت آنرا داخل شد در حجر او شد نبیه که خدیجه خواهد آن ما کس بخن
می گفته چون داخل بخانه شدند کسی را در نزد خدیجه خواهد آن نه فرمود یا خدیجه ما کس
میگفت عرض کرد با بر و فرزند که در شکم دارم و با من سخن میکرد و مونس منست و قوت
گرچون خدیجه این را از حضرت شنید گریان شد و گفت ای نور دیده دانست که وقت رحلت
عرض نمود که یا رسول الله دمی نزد من بنشین با بیه از آخرین را به بینم حضرت فرمود کی
نشست خدیجه کبری عرض کرد یا رسول الله تمرا از دختران خواطر جمع کرده ام که بر کدام
با امان و خانمان بدار مادام حوالی حضرت فاطمه زهرا بنور تو بخای بدار و او را تو
می سپارم در جمع زارم که بست شفقت از سر او با زندارید حضرت در حضور
وی جناب فاطمه را طلبید و در بر گرفت و فرمود ند فاطمه زهرا جگر پاره من است
آزاده و نوباوه صبیا من حوالی محشر فاطمه را طهر زود قت رحلت از نمایدارها
نجات امیر مؤمنان عرض کردند که ای پیغمبر رسول خدا وصیت میکنم اول اینکه
تو را بامیکه مرد الن را جاره نبت از زنان امامه را بعقد خود در آوریده که او با نسبه

بیرون طاهره آورده و نالهای شرربار سی شنیدند چون صدای ناله خواتون
من از حجره بیرون ظاهر گردید جمیع زنان مدینه با اطفال کوچک از پیران
و دختران خود با گریه و شیون روانه خدمت المظلومه شدند و چون مردان مدینه
از مهاجر و انصار از خانه و بازار و اهل هر کسب کاران نالهای شرربار را استماع نمودند
از شغل و عمل خود دست برداشته با گریه و ناله روانه اطراف حجره طاهره گردیدند چون
آلغوغای عظیم برپا شد هر کس که در اطراف شهر مدینه بود مدینه خبر شدند مردان
و زنان اطراف نیز با گریه و زاری از دحام نمودند پس شب درآمد و در آن تاریکی
شب چندان ناله از زمین مدینه با سمان بالا رفت که خلق را گمان آنکه که رستاخیز
از قبر بیرون آمده پس وحشت عجیب و حیرت غریب همه خلق را عارض گردید و ناله
آن معصومه محزونه تا مدتها در کوفه و شام و بغداد و اصفهان و ری و ابالفاسماء و زنجان
قبر پدر بزرگوار خود کرده و راه میرفت و از هجوم اشک پیش پای خود را نمیدید و گوشه
مقنعه خود را می تا تحت جمع نماید و بر خاک می کشید و چون بمزار یک فرسخی مدینه
ضعف بر المظلومه مستولی گردید علیله بستری و بازوی او شکسته غالب شد و چندان صیحه زد که افتاد
و غشی کرد پس زنان مدینه در اطراف هجوم آورده و آب بر سینه و سر آن تشنه حجرات
سوخته ریختند که اندک بحال آمد آه و اضطرابا فاطمه بحفر و بدان قبر مبارک افتاد و
غشی کرد

غشی کردی اگر در روز عاشورا در کربلای بر بلا بودی و بدن پاره پاره فرزندت را
میدیدی که لباسهای غارت شده و استخوانهای سینه خورد شده و دستها از
بدن جدا شده و چشمها سوخته و خراب با پاهای برهنه سر در بیابان گذارده و
منور بر سر نیزه چگونه میتوانستی طاقت بیاوری بعد از آن خاتون محشر فرمودند ای بوی
دیگر قوه در بدنم نماند و در شماتت اعدا واقع گردیده ام ای جد جان بانی ماند ام تنها
زنده ماندم ام یکس و سر کردان و در بدر شکسته پشت من و تیره و مار شده روزگار
من اگر در صحرای پر بلای کربلا که نظر بر آن شهدای نخون غلطیده و اهل بیت غارت
گردیده و خیمه گاه عصمت که سوخته بمنزل موحش مبدل گشته که نرم نرم باین مقال ناشد
جیودی دارم دلی در میای چون از گنبد خون خوارها - افتاده بر خاکم سر از آفتاب خارها
ای آسمان دیران شوی انجم ز سر گردان شوی - اولاد پیغمبر گجا این محنت و آزارها
کلثوم غم پرور گجا ویرانهای شام غم - زینب گجا ویرانهای دلی اندر سر بازارها
گردد گلیل حرم مجروح از سر تا قدم - سر باز کعب نیزه پا با بار نوک خارها - ای
فرقدان کاشکی آری از سر پا بار ت - فرق علی اکبر گجا یک سنگ سر دیوارها - اهل زنان
بر سیر هر یک بردی تخت زر - فلاده و زنجیر کن بر گردن بیمارها - ورد اگه زد چوب جفا

از کمین گه چون حباب آمد برون لبی گزاده عنان آمد بسی اسرار ها - آه آه و اویلا و اهصیبتا خواتون
با وجود حضرت امیر مؤمنان و دو کونوار ه عرش ربت العالمین حضرت امام حسن
و امام حسین و با حاضر بودن دختران و پسران و یاری کردن جمیع اهل مدینه
از بهر جوان امثال این سخنان در معرض بیان در آورده پس چه بسیار مصائب
است که جناب مستطاب خواتون محزونه در قتل گاه و در وداع آخر عرض جسد مبارک
مجروح شهزاده و شمشیر بر تا حدار نموده و عرض نماید (ذکر) اهنگار محشر است این جا
بر خیز به نه جای خواب است - بر خیز که لشکر اندر رسیدند - چون نظم ترا نوبی حساب است
بر خیز که با تو کار داریم - غم خواری بیکسان تو ایست - بر خیز که جسم نازنینت مجروح
سوزنده چه آتش افتادست - بر خیز که مهربازوی ما - اندر کف لشکری طالبست
در بردن با جناب شام - بر خیز که شهر با شتابست - بگریست زینب که اورا
بر چهره ز اشکبین حجابست - بر خیز که روی نعش اکبر - لیلا ز سرا ردل کبابست
بر خیز و رسان با صغرا آب - چشمان سکینه پر ز آبست - بر خیز و ببین که چشم بیمار
از شدت گریه چون سفالست - و عرض میکرد ای پدر جان نمانده کهنی همه پوشانده
اند بر قامت من لباس حزنی - ای پدر جان بغارت برده اند گوشوار و گوشم را با
و گشیده اند از سر من چادر و مقنعه - ای پدر جان نظر التفاتی بجانب خواهر امام زمان

که نور افروز آید از این صورت میکرد شما بین ایلچو آیا طالبی که خدا و مذ خاله خیمن
نوجوانی کرب فرمان عرض کرد بلی مذهب تو هم نزد و آیا راضی هستی که خاری به
پایت نرود عرض کرد و امصیبتا چه حالتی بآن سرور مظلومان اباعبدالله واقع کرد
و خودش فرمود که چه حالتی از برای من خواهد در نظر مبارک او روز عاشورا بود هست
در آن زمان که علی اکبر را فرق شکافته و بدن پاره پاره ملاحظه مینمائم عمه ام زینب را این چه
خواهد انس کرد بان و مادرش مع به کنان در بحر المصائب نوشته که جناب سید الشهداء
بجهة علی اکبر در چهار جا گریست اول در وقت اذن جهاد گرفتن دوم در وقتی که مادرش
جناب لیلا را بدیدن بزرگوارش نمود و او را سپرد و چنانچه فاضل بسطامی در کتاب
[illegible]
[illegible] بیت بخود وهبت کل روی عن رغبت همت علی انهد فالت لما ما
[illegible] بجهة الی الحسین یا بضعة المصطفی و اصباح و ما صر خود کذا فی سموت ابی و انی و انفی فلما
[illegible] ابو علی اکبر المبارزت قال لها ما تضاح الحسین و صرخ و عزت سقیا علیه فوثبت
واقفت رسم من القراب فما افاق سکینه عن سبب هرا فرد صیحة فقال لها ما
ابتی امه لیلا و اما ما کانت من اهل بیت النبوة فطار الروح و الا بجتماعی و در بت
مارابت سیم کریه الخطاب امام بود و وقت آنجو استن جناب علی اکبر که زنان
علی اکبر را در دامان مبارک گرفت چهارم در سر بالین علی اکبر بعد از آنکه داخل خیمه شده
بود بیت نیخ

بروایت شیخ مفید رضی الله الی آخره چهارم جناب ام لیلا چون بدن پاره پاره را چنین
جوانی که اول شباب بود در خاک و خون دید و تسر نوری بر نوک نیزه و خود آسیب
و کعب نیزه بر کتفش رسیده ولی داشت ام لیلا از برای جوان بهمد بسالگی خود علی اکبر
نامی نام آور که بانی کونه سرائی منهود مذ بود بازار چه نیزه خورده خاور است
در ماتم گردیده گردون نرخون نرهست ۰ آه از دمی که گرد و بنعش پسر خطاب ۰ کی روح
پاک از جو نور خاک اسیر تست ۰ کفتم عصای پیر من باشی الجوان ۰ غافل از انکه باد و اصل
در برابر است ۰ ای نخل نو رسیده چرا کسی بود ۰ بعد از تو دامش نظر سوی پیر و صنوبر است
ای نور دیده و دیده کت محله بیده ۰ مارا بر ادستام که شیر از تو بر بهر است ۰ وادی تو تشنه
بلب آب زین الم ۰ لیلا بهی در آتش غم چون سمندر است سیم جناب مادر نو داماد
حضرت امام حسین جناب لا سیم ذکره خدا از خواص خصاب نبوده بود
که حضرت اباعبدالله بجهة او در چهار جا گریه نمودند اول در وقت وداع
و جعلا یبکیان حتی غشی علیهما دوم در وقت آمدن خط جناب امام حسن
تعویذ جناب قاسم سیم در وقتیکه از دن شامی لعین را بدوزخ فرستاد و آمد
از خیمه بزرگوارش آب خواست الحضرت انگشتر خود را داد بچاره وقتی که نظرش به
بدن خورد شده قاسم در زیر سم اسبان مخالفان افتاده و او را دیده رخیها و

بیست [illegible] نوحه و فغان ممنوع [illegible] نمود و داغ [illegible] نمود در [illegible]
پسر عموها مادر و داماد و ما کوم جوان [illegible] از خون جناب [illegible] شده را دید و او
عروس چاره بچه کو نوار و سر نو داماد و در بالای فرزند در پیش روی مادر در عروس
شهر بشهر بر و مذ آخر الامر کار بجائی رسید که از نو عروس رفع کنیزی را داشته باشد
داماد فرزند جوان شهید شده کو با مشغول ایکونه مصیبت سرائی بود و [illegible] بر گرد رفتی
بقاسم سپه شد روز کار ما دردست ۰ رحم کن امروز بر حال زار ما دردست ۰ شد
کنارش زانگشت گلکون رنگ چون ای پسر ۰ تا چه طفل اشک آید از کنار ما بدر
بار دیگر روی بر گردان بسوی خیمها ۰ غافل از گریه لیل انتظار ما دردست ۰ ای که از ما دیدنی
میکنی لیل انتظار ۰ آنچنین کی رسم یاری دار ما دردست ۰ از فا ضلی شنیدم در آنوقت که
اهلبیت حضرت رسول را در مجلس یزید پلید بعین چیرند در اثنای راه رفتن بر سیدند
بکربلا سی در آنجا بود که جناب زینب خواتون و فعا بر زمین نشست حضرت امام زین
العابدین فرمود ای عمه چرا نشستی فرمود مذ انور دید ۰ چون بر سرم زدند گذاز
از شدت آن چشمهایم تار یک گردید سرم چرخ خورد نتوانستم راه بروم فرمود
ای عمه [illegible] نواز سر مبارک پدرم عزیز تر نیست که فعه بر سر نیزه و فعه دیگر بر آنجا
باشد و در بعضی از روایات در طشت طلا با چوب خیزران انواع اقسام اذیتها و اهانتها
بر سایند

بیست [illegible] چهارم از [illegible] خضر بر جوانون بخشر جناب ام کلثوم خواتون عمه
و یکس از اهل بزاد را مسیز در بدر بعبا نا مادر شش شیعه یوم بخشر را وی میکو مدام کلثوم
خواتون را دیدم که چادر بر سر کرده بود و تسبیح خود را در کوشه آن بسته بود و از
مجره طیبه بیرون بخشر تشریف آورد مذ بر یان و مالان میفرمود مذ یا جدا دیار سول الله بعد از ذار
نخال یاد حالت که از شدت مصیبت و مفارقت از ضدت تو بعد از این بر گرد مذ تم
از جناب تو دخه مت مطلوبه ما در ای خراد او همین جناب ام کلثوم بگرد زد مصیبت جدم
خود حضرت رسول الله نا له میکرد روز دیگر در مصیبت ما در و زنان علیل گذشت که در اطراف
خانه شریفت و از برای فرق بی حجاب شکافته پدر بزرگوارش با گریه و نالم دو انر تب میبرد او
پس از اندک فرصتی بر سر طشت بر برادر و الا تبار خود حضرت امام حسن نوحه میکرد و فعه
دیگر در کربلای پر بلا بدر درد و الجناح میکرد بنیز مسیفر مود ای ذو الجناح بیوفائی کردی اورا از
میدان بر دن دفت و نعش تشنه لبش او را کس و آب داد مذ ای ذو الجناح اورا در میان
دشمنان بردی از ایشان فارغ نمودی و نا را سر کردان کذاشتی و کویا همه اهلبیت اطهار
در سر سوال میفرمود مذ جودی خطاب با تو ای ذو الجناح نیز الک ۰ بیوجا نت مر اسرار
تو را صاحب ۰ چه ردی و او د که کار تو کریه و زاریست ۰ چرا زمین سوی تو جوی خون
جاریست ۰ چرا تمامی یال تو غرق خون کشته ۰ چرا پشت تو زین تو از کون کشته

ذوبه جیت کجا بیته بهنگ کلاریت ذوق نیست که بالیده بر خسارت اگر نه
خون برخ فشاند علوی حسین رسد زهر چه بنقد راز تو بوی حسین کسی گفت
زخاک بالا سرش بیاند رسانند هیچ کس آبی بهیچ سرشتی یاته کنونکه خوندل از دیده دام بر
آوردی کنه بگه باب مرا بردی دیادوردی مرا برای رضای خدا بیبر بر او که تا زخاک
برانو نهم دست سر او مرا بیبر که بکویم بآن کشید تعب بیاکه سر بر او سر از بیبر زینب
مرا بیبر که بکویم دو دیده باز کند بنفشه اگر خود بخیزد و نماز کند آه آه بر او باد و اصحابه
در روز عاشورا چون اسیران آل رسول خدا را از قتلگاه گذرانیدند جناب ام کلثوم دل
خون اول بر سر نعش برادر بر پدر بالای ابا عبدالله الحسین کریه و زاری
نمود پس ناگاه او را نیافتند ناچیده گردیده بود صدای ناله ضعیف از گذار فرات بگوش
شه کربلا و ایمان رسید چون از آن صدا رفتند دیدند که الطلوم بر سر نعش مسموم
بای سر و دست برادر خود حضرت عباس نوحه و ندبه را باین نوع میفرمودند که
ای آخر ای کردی چرخ ستم کار شب کام اعدا همه کرد میسر شب زاده
سعد زده کینه بر آورد بکار بیکفن ماند تن سبط پیمبر شب کو فیان جمله
عیش و طرب اندر بین سرزنان سینه زنان زینب مضطر شب امام الملال
جوان مرده صحرای بلا شده مخون در فوان علی اکبر شب صد زرین شده بیمها

بگوار

بگوار از خاک ماند خواموشش زبیکان علی اصغر شب مهر خاموش کنند چون
علی خونبه دوشیکی زنبل از شهر بیکار شب صیدهای حرم الله زکف گرگان بلا
در برشان دل چه کبوتر شب زینبا از غم آنسر کبود کج تو تو بستم بادت کوفی
جای بر بستر شب پس آنشهید را وداع نموده جانبی اسیران علی کرویده آه آه
دو اعاجیه بنویسیم جناب علمدار عباس شهادت آن بادفانه بهمن جناب ام کلثوم را
تغیر نمود یکه با در سقای شهید جناب ام البنین را بهشته نموده فیکور در شهر
مدینه طیبه شهادت حضرت عباس و فرزندان و دیگر اشنیده بپوسته چون بشرف
بهبر بستان بقیع و بر قبر مادران خود فوهه و داد و فریاد نموده میسوزانیده میفرمود کوبا بر با
میفرمود چه وی راست در عرض ما کجا دلوای غم شد ما حسین را کمر از مهرگ برادر خم شد
تیر کین جای چه بر دیده مجنون میزنی کرد خشیه چشم غزالان حرم چون پرشند
نوک پیکان چه بشنگ امد و رشته مشک تهی کفت با خویش کا تیر غم تو تیر چشم شد
تا در افتاد و زپا کفت قضا زینب را قسمت تو ستم فرقه نامحرم شد آه از آنزمان که شه
آمد بر کشته او در دم آخر شش از سوز جگر چند دم شد ای یکان برادر تو شدی
کشته دمن بیتو با درد و غم و رنج و الم تو امر شده آه بر بن خیمه بپا آه از بن دست
بلند که علم کشت زغم خون بدل عالم شد تا تو را سوخ نخون کاکل مشکین کردید

بقتلگاه رایت خورشید پیکر پرچم شد پس اهل خیمه چون صدای نوحه و ندبه آن
داغدیده را می شنیدند بر دور او جمع می گشتند همه ناله و فریاد آن مجلله میکردند
حتی مروان اخته الله که حاکم مدینه منوره بود با آن شقاوت و عداوتی که داشت
با اهل بیت رسالت از ناله و زاری جناب ام البنین بیتاب شده و گریه میکرد و فریاد
ای عزیزان و ای شیعیان زار و زار ناظر شهادت حضرت عباس برحضرت خامس
آل عبا سیدنا الشهید امام حسین مظلوم کربلای پر بلا از جمیع دوستان و یاران مهربان تو
تنها که الطلوم علی برادر بگو نظر مبارک میکند بر بدن آن مهربان چه ها بجسم و جان فرشته ها که آن
حضرت نموده بود از انجمله اول ست برادر جوان مادری خود را بگیرد میدان حرب روانه
فرمودند و بعد خود بشتابند صدای العطش اطفال بیتابانه مشک را بدوش گرفته روی
میدان نهاده و بآن تشنگی و بگریه سوختگی که در قلب داشتند کفی از آب برداشته که
بیاشامد چون عطش تشنگی حضرت امام راه اهلبیت را در خاطر کرد زانرا بآب
ریخت و بعید جدید و بهمدیگر نمودند شد آب مشک را بآن کودکان بر سانند
تا دو دست مبارک خصم افگن او را اندخته بعد از زحمات شتاب آب را بآن طفلان
دل کباب برسانند مشک را بدندان بر نوک کرفتند و بار کاب را بدست بهمراه دو تیغ و سپر را
میفرمود بدوش و همین حالت را حضرت سرور اب تشنگان تصور میفرمود و می کرست خود را

روزاری و گریه نمود [illegible] تصور می
[illegible] خود را مخاطب فرموده بسبب آن مرحوم گریه و شهادت آنبزرگوار
جنان برهم بسی ان امام معظوم و شهید افزود که کلام الان کمتر ظهری و هست
مبلغی که میفرمود آنرا زار میکریست و بزبان میفرمود جوی خون غلطان بجای عذار
سیاه من نظر کشاد و بیکر یکران بر سوز آه من زشت بین جوانمردی بشکل
بار غم پشته بر زجا تیر کمان بر خم پشت پناه من بیابان تو کرد و بر آمد از پشت
مرنج از من که سوی کودکان آب برد سوخته راه من به چشم دوز دزدین تیر
چون نشکسته از دغا کشت او نوجوانان دیده بین رو در نشانه من بهر غرض که
آرم دست زان عضو جدا باشد که بین مشک دل کشت جنین ای پناه من
زهر بر خاک سکینه در خیمه ساده منتظر العطش زار یکان من من العطاش
دارم کز خجالت دیده بردارم جز بر تیغ خواهد بود بر رویت نگاه من

مجلس سی و پنجم جناب شهادت نمود و در دوی انها مضطر
رسول خدا و جناب فاطمه زهرا و بهر سر این همه سوز و غم
حال و در دوی از انها خزون و بیقرار از بهر جدا از مصیبت
حضرت امام حسین و شهادت حضرت فاطمه جا عبای خون آلود

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

السلام علی حجت رب العالمین السلام علیه و علی ابائه الطاهرین السلام علی ابی عبد الله الحسین السلام علی ابن امیر المؤمنین السلام علی الحسن المجتبی علی جده خاتم الانبیاء و علی امه خدیجة الکبری بنت خویلد و علی امه فاطمة بنت اسد و علی الائمة من ذریته الطیبین الطاهرین و السلام علیهم و رحمة الله و برکاته اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و آخر تابع له علی ذلک اللعن منی جمیعا اللهم و هذا یوم تبرکت به بنو امیة و ابن آکلة الاکباد علی لسان نبیک صلواتک علیه و آله فی کل موطن وقف فیه نبیک صلی الله علیه و آله و لعنت امة قتلت الحسین علیه السلام اللهم العنهم جمیعا فان لک الحجة علیهم اذ انت علمتهم و العن یزید بن معاویة علیه من الله ما استحقه من قتل عترة رسول الله صلی الله علیه و آله و سبی ذراریه و نسائه و انتهاک حرمته فی امره بذلک و رضاه به قبل توجه الخیل الیه لعنا کثیرا و العن عبید الله بن زیاد و آل ابی سفیان و آل زیاد و آل مروان الی یوم القیامة اللهم و ضاعف علی آل محمد صلواتک و برکاتک و رحمتک و رأفتک و تحیاتک و سلامک و بارک علی محمد و آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم و بارک علی محمد و آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم و ترحم علی محمد و آل محمد کما ترحمت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم و سلم علی محمد و آل محمد کما سلمت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم العن العصابة التی جاهدت الحسین و شایعت و بایعت علی قتله اللهم العنهم جمیعا اللهم العن یزید خامسة و العن عبید الله بن زیاد و ابن مرجانة و عمر بن سعد و شمرا و آل ابی سفیان و آل زیاد و آل مروان الی یوم القیامة

بگفته یا رسول الله هر یک از این قطعها را در طشت میکذارد و میگوید من آب میریزم شما دست بمالید هر یک که مطلوب باشد بطشت میریزد پس زینب و دو خانم حضرت رسول خدا جامه امام حسن را در طشت گذارند و فرمودند انبوذ و پیرهن را در طشت گذارند و پیراهن را برای شما عرض کرد در یک سبز میخواهم پس جبرئیل از آب بران ریخت و جناب پیغمبر است بمالیده بقدره کامله پروردگار مانند مروارید سفید بر آن را از طشت بیرون آورد و دند بجناب امام حسن آنرا آورد و در بوقت حضرت رسول الله و جبرئیل در کنار طشت نشسته بودند جبرئیل خوشحال و سرور بود و فرشته دیگر در کنار طشت امام حسن را زینب مطلوبه نشسته برادر را در بر میگرفت و میبوسید یا برای جلو بردن بلا میریخت و حالت جناب زینب خواتون را ملاحظه کن در فقره دیگر میفرماید برادر طشت ایستاده بود و در مجلس برتبه اول از برای ملعون که آنظالمین در برابر جناب زینب خواتون بلا بودند مان سفر برادر جناب زینب خواتون اشاره میکرد پس طشت را پیش پرتگاه بان مطرود ملعون بزمان حال میفرمود مدد خدا و چی کل میدهد بداد کریم ائم بزید و آفرس عرب سلام ای بزید برادر چوب از آب پاک برادرم کز عضله اش رسیده بلب فلان ای بزید ای پیمرت این قن پی سر بزید کرد هست من نیکو گفته ام و بزدانم ای بزید برادر چوب از این سر دانظم گلشن هراه کمین در بدر بزید بنیاد نم ای بزید ایخون که حلقه بسته در اطراف دیده دام لخت دل است مانده بزگانم ای بزید چوب جفا

مزن طعنی بیش چشم من گاه نظر ام زنده بدامان ای بزید و جناب خاتون صغرا آنچه مطلوب بنظر مبود ای بزید چوب مزن الی آخره واقع پس حضرت رسول خدا آمد جناب امام حسین را در طشت نشانده و دیگر امام نمود و فرمودند ایجان جده یک یک بیجان آن جناب مطلوم گریان عرض نمود در یک سبز خ میخواهم پس جبرئیل این آب بران ریخت و حضرت رسول خدا دست مبارک بر آن میمالید بقدرتی الحال بقدرت پروردگار رواخ است مبارک سید ابرار آنچنان مانند یاقوت رمانی سرخ شد حضرت پیغمبر آنرا بیرون آورد بدست حضرت سید الشهداء دادند جناب حسین آنرا برده بمادر و پدر بزرگوار خود جناب امیر المؤمنین و حضرت فاطمه الزهرا و خدیجة الکبری دادند همه مسرور و خوشوقت و لاکن در این جامه تأمل کردم و بخاطرم رسید که ذکر نمود آن بهتر که بعین جناب امام حسین وقت دیگر میز لباس طلب نمود آنا آمنه فقه لباس کهنه الله اکبر ان در مدینه طیبه بود و داغهای عزا و داغ و مصیبتهای مصیبت زده کان و این لباس کهنه در روز عاشورا تنش ظاهر بود و آنچه از جامه برزگوار ناجه ارش لباس تازه میخواست و اینجا از داغدیده جوان مرده ظاهر مطلوبه اش جناب زینب خواتون لباس کهنه آنچنان را عید بود و آنا این چار روز ظهر عاشورا بود و در آنچا همراه برادر و شش جناب امام مجتبی بود در آنجا خود تنها غریب و بیکس بی برادر و فرزند برادر و پسر نامدار جناب علی اکبر نامراد در آنجا بواسطه زینت و لباس رنگین این جا همین سادگیه بدن میتوند مباکش که در آنجا

عریان نمانده چنانچه از کتاب منتخب روایت شده که چون اصحاب و یاران آن حضرت همه در رجه شهادت را یافتند و فایز بر جنین درجه گشتند و احدی از یاران باقی نماند و آن حضرت استقامت مینمود و احدی بفریاد بیش نمیرسید در آنحال بسوی خیمهای حضرت عصمت آمد بخواهرش فرمود کجائی اخ جان برادر بیک شما جامه کهنه دارید برایم بیاورید که زینت نمایم بعد از آنکه در آنجامه دمن اورا در زیر لباس خود پوشید جناب زینب چنان از پوشیدن جامه کهنه برسید که از برای چیست که بابرزبان حال مترنم باین مقال گردید ندکه الجواهر جوهر شیعتی بمن امروز حیا خواهد کرد سرم از خجالت بیاد خدا خواهد کرد ابرو بیرا کنون سوی خون بخون سرخی نمانده چون سیه گشته کفن نماخواهد کرد از تم جامه تو شرم چه میدارد آنکه از کردن این جامه حیا خواهد کرد تا آنکه بعد از قتل من آنرا بمن بیاورند بعد از آن در بر نماند مدتی بیرا خواهند کشت و بر نهنه خواهند نمود و چون اهلبیت قال بر خواهند کلام را نشنیده ندحمد اما بانگ بر هزاران نهند تمود و فریاد یا محمداه و ثمالاه و واغیاثاه از دل برآورد برگشتند و جناب زینب خواهران در ترنم این نوع نوحه سرودند مو بر بر نوحه حالت مقامت زینب نوحه نیز بر بیان کفن بقامت زینب مرا کان که جوان جبل تو دیده بیری عصای بیری خواهر مرا بیت بیری مرا کان که اجل چون ترا بیا در آورده بدست خونین حسین در نهنه مرا بگذارده بین تو نابی نوحه سرائی حضرت فرمود

فعلا قال البکاء یا امن آرام بگیرید و تجمل در گریه نکنید که گریه بسیار در پیش روی خود دارید پس جامه را در دندان پاره پاره نمود و اطراف آنرا در میدان بر جامه خود پیچید

آی اخره ۵۶ سر در دنوشحال انسان در نشستن ذوالفقار بوجانچه از حضرت صادق آل محمد وارد شده در وقتیکه شیر خدا اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب عمرو بن عبد ود سر دو دست را کشت و روی بیدا نکا فرمینه در معترکه بر قرار نمود ذوالفقار را بنور دیده خود حضرت امام حسین داد و فرمود ببر این را نزد مادرت جناب فاطمه زهرا بگو که بشوید این شمشیر را پاک نماید از خون پلید نجس پس از خستن نجدت ابن کمال امیر حضرت حیدر کرار آمده و آنحضرت در نیز و جناب رسول خدا بوده ذوالفقار را گرفت و نگاه نمود دید بقدر نقطه خونی در روسط او نمانده ثابت و پاک نشده فرمودند آیا جناب فاطمه زهرا نشنید این را عرض کرد بلی نشنید فرمود چه چیز نشنید این نقطه خون بار خدایا فرمود یا علی از ذوالفقار سئوال کن و جنس را عرض میکند و خبر میدهد پس جناب امیر المؤمنین ذوالفقار را حرکت داد و فرمود آیا مادر فاطمه طاهره نشنید تو را و پاک نکرد از خون آن پلید نجس پس ذوالفقار بامر خدا بنطق آمد و در ذوالفقار عرض کرد که حضرت فاطمه نشنید مرا ولاکن تو نشنیدی باس کسی را امیخوض تر باشد در نزد ملائکه آسمان از این جهت پس پروردگار من مرا امر نمود که آنرا بسیدم این

نقطه را از خون او که حصه نصیب من باشد و هر زمان که از غلاف بیرون میاورند مرا نظر فلانکه بان خون یافته و صلوات فرستد بر تو و لعن نماید بر آن پلید و فی بعض الاخبار انه قدم بعض بنت من بیوت المسلمین الا وقد دخله الفرح و السرور بقتل امیر المؤمنین علیه السلام و بعض من بیوت المشرکین الا وقد دخله الحزن منقول که روزی حضرت رسول خدا از مسجد بیرون آمد و جناب حسین در خدمت آنحضرت بود ندکه ناگاه آنحضرت بر زمین افتاد و گرد و غبار گرفت بدن مبارک آنحضرت بود ندکه ناگاه آنحضرت بر زمین افتاد و گرد و غبار گرفت بدن مبارک آنحضرت چون گرد و غبار را در گیسوان آنبند بزرگوار دیدند ملول و محزون شدند پس وارد حجره حضرت فاطمه زهرا گردیدند با آنحضرت فرمود که آب بیاور تا گیسوان نور دیده کان خود را از غبار بشوید من نمیتوانم گیسوان بسیار را غبار آلوده ببینم پس جناب خاتون قیامت آب بیاشتی حاضر نمود ناگاه حضرت جبرئیل امین نازل گشته عرض کرد یا رسول الله تعالی السلام میرساند بتو میفرماید خانه تو نمیتوانی گیسوان حسین را غبار آلوده ببینی من خبر نمیدانم او را بصورت حسین منشا نمایم و سراو را نبرم گیسوان ایشان را بآب دنیا شسته شود پس حضرت جبرئیل خود و کبار رسول الله من مامورم که بخانه بشستن گیسوان حسین از آب سلسبیل بیاورم فرمود بانچه مامور ی چنان نما پس جبرئیل بصدا از طرف عرش نزول نمود با حوریه بهشت ظرفی و ابریقی از آب سلسبیل آنحضرت اول جناب امام حسین را نزد خود طلب نمود و عمامه

از سر فرق مبارکش بر داشته گیسوان او را دو نصفه کرده نصفی بر جناب فاطمه زهرا داد و نصفی بادست مبارک خود گرفتند و جناب جبرئیل از ابریق آب میریخت و آنحضرت با جناب فاطمه زهرا میشستند تا بگیسوان فارغ شدند پس حضرت رد و جناب مسلوم گردانیدند و فرمودند الی الی یا بنتی ای حسین پسوی من بیا اینقدر تند مشو چون آنجناب بخدمت آنحضرت آمد عمامه جناب امیر را از سر او برداشت و گیسوان او را هم بآب سلسبیل شستند و مجموع آن بادست مبارک خود کرفته فرمود ای برادر من ای جبرئیل آب بریز پس جبرئیل آب سلسبیل میریخت و حضرت رسول الله آنرا دست مبمالیدند و گیسوان نور دیده خود را می شست در اثنا نظر رسول الله بجبرئیل افتاده دید که نظر بر گیسوان جناب امام حسین مینماید و فی الفور اشک بر رخسار وی میکند و آب از چشمهای خود جاری میکند پرسید یا اخی جبرئیل سبب گریه تو چیست در شستن گیسوان نور دیده ام امام حسین سر در و خونشان بود چون در شستن گیسوان نور دیده امام حسین محزون و گریانند جبرئیل از عرش خود سبب گریه من آنست که میدانم که امیری بشدم که اسرار مکنونه حقیقیه و الهیه را امام حسین است و طلب کشف آن را از من خواهد نمود از حزن خود مرا محزون کردی و فی الفور خواطر نمودی ابتدا باید کیفیت آنرا بیان نمود جبرئیل عرض کرد یا رسول الله این گیسوان را که خدا و ند عالم و تو که پیغمبر او هستی و من که این دو چشم تو هستم گرد غبار آلوده دیدم و تو آب دنیا شسته شود و باید

نمود و ناله برمیآورد و گه از میانه رخسار دیدم زنان عقیله بسیاری مانند ماه تابان بر
آمده بنزدیک جناب فاطمه زهرا خواتون محشر رسیدند بعضی جامه دریده و بعضی
برهنه و دیده ایشان صیحه و نوحه برآوردند و بشیون نمودند و از جوش گریه و ناله و شور
غلغله عجیبی برپا شد و من بتقیه بخدمت حضرت فاطمه اطهر رفتم و عرض نمودم ای سیده زنان
این محدرات سوگ پریشان دیده گریبان کیانند و از کدام دودمان باشند فرمود این زنان
سوگ پریشان اهل بیت حضرت امام شهید اند امام مظلوم و سکینه و رقیه که بر مظلومی گریان
گریند و میگویند جودی ما بیم که شد زجور اعداء طوفان غلم کشتی ما تاراج غارت کاه
برباد رفته اشیاء ما بیم که از خیمات سیر بوده و در دست مخالفان اسیر بوده گریبان
دختر انش گشته چون دو جوانش ما بیم که طالب بتاییم غارت زدگان گریبانیم
از جور معاندین زین باد و فریاد از اهل کفر قریاد و آه و واویلا بهین زمان سوگ پریشانیه دیده گریان
سیه پوشان بهین نوع حیات داخل گونه نموده بیکبار ناله بوحشت از سیه رو دیده گریان
است که گفت در همان سال که حضرت امام مظلوم سر شهید کرامند من اراده حج بیت
الله نمودم چون وارد شهر گونه شدم دیدم که مردم دکانها را بسته اند و در هر حلقه
حلقه جمع شده اند بعضی در چهای میگریند و بعضی در آشکارا گریه از دیده می بارند چون
این حالت مشاهده نمودم متحیر و مبهوت شدم بخود گفتم مرا چه مردم حلقه حلقه شده اند

(بیارند)

زیارت را معطل گذاشته و دکانها را بسته اند گفتم بجهت شما عید است گفتند برای سایرین
مسلمانان نیست آن مرد دست مرا گرفته و روانه شدیم چون از مردم دور شدیم
متوجه من گردید و فرمود یا حبیبی ما را عید تو بگاه شده ایم گفتم چگونه گفت
من عیدی بجهة نعمت پس شروع گریه نموده و با سوزش قلب گریه شدیدی کردیس من
آنمرد گفتم این دو شکر از کیست فرمود عسکر حضرت امام حسین شهید مظلوم مقهور
عسکر ولد الزنای پلید ابن سعد لعنة الله منصور این لشکر جناب امام حسین مظلوم
شهید مقهور بیاشنده و لشکر ولد الزنا ابن سعد لعنة الله منصور میباشنده بعجه فرمود حسبنا
و نعم الوکیل الان سر منور امام مظلوم ابا عبد الله الحسین را وارد شهر مینمایند و هنوز
کلام آنمرد بپرتمام نشده که شنیدم آواز بوقها عنقه کردیده که میزنند و علمها را بالجاوه درآورند
چون علاقه نمودم دیدم که لشکر رسیده اند وارد شهر گونه شده اند و چون داخل شهر
گردیده اند آواز صیحه بلند برانگیختند چون ملاحظه نمودم و از انجس فداقبل بعلی رایح
و قداحت نوار به والنور یسطع من ناکاه دیدم بر سر منور مبارک حضرت امام مظلوم
که بر سر نیزه نموده اند و شاربهای منورش سفید و نوری از آن سر انور
ساطع بود سعد کف چون سر مبارک آنحضرت را بالای دیدم که در گلوگاه
زده بنیاد گریه و شیون را گذارده بی اختیار شغول بزاری و نوحه گردیدم که

این نوحه سرائی بوده است ل غافل از آنکه گردد فلک خاک برسرم
کشته شهید سید و مولا و سرورم زین جیگر کشته سیدن کشته جفاء ب شده خنجر
بحیرای کربلا گه نمودم اگه علمدار لشکرش و دستش زین جدا شده اند برابرش
انیم گریان نمود از جور و ستمکاران اکبر شه یگانه جوان ناکام و نوجوان خفته
بود به اگر بش بر بستان شهداء در لوک نینوا کاکلش عنبر فشان شده زینب خاتون
بود گریان بسیم گریبان کرده و عروسی که بهانه زند عزاء همچنین بود گریبان شده از
با اگه گشته عابد بیمار زسگیه از خیمات سکینه ام الباجه بنود و زسر بیکسی
آنه ... و آخر نبود. هر دم زدی بسینه و ناله دای از جگر نوحی که بر فلک زدی از آه
الشر ... ناکسان جفاکار ...

بودم نوراً به دیدن عمر زدی ولی نمود ... زدن ... دم ای پدر
بیکسم باز داغ تو یا از غم برادر بیمارم ای پدر من طاقم و زنشته لبی فته
طاقتم تاب چنین بلیه کجا دارم ای پدر بیکدم بیا بنشین بکن التماس من کان
جور بیشم کم کنداز ارم ای پدر بعد ازان سر مطهر دیدم که اهل بیت بیکبار
میاورند حضرت امام زین العابدین از تخش ایشان سر فت و بعد ازان بیمار گربلا
جناب ام کلثوم را دیدم که بر رخ قنری بر دوی خود لگذه بود و میفرمود یا اهل الکوفه

(فی میاباً)

نحی سیاما حسین قعضه الابصار کم عناد عن المنظر النبا ای اهل کوفه ما اسیران
جناب حسین میباشیم بپوشانید چشمهای خود را از ما و نظر نمودن بسوی ما پس
نمودم دیدهای خود را پوشانیدند از نظر نمودن بسوی ایشان الا لعنة الله علی القوم
عجبس سی ششم بر رد و کار خواهم چند جبرئیل الحضره
قیامت و قسم و ان پیغمبر جهنم او و یکر فلن اسولوا و مراب
ورود نه شدن می اگر بجناب سیدان و آب طلب نمود از بعد ربار
و دیگری عظمت عرش و حاملان وی بود اسفار ... بعد
حوقیه خواهد بدن مظلوم میتیم در خرابه شام فرات
طاهر ... عارت ... مبارک ...
سر ... زیر منبر ...
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله
العظیم و الصلوة علی نبیه العطوف الرحیم و رسوله الجواد الکریم و علی وصیه الجنة و النار
قسیم و علی آله و عترته مخصوصا علی شبله الکریم الذی اهتز العرش العظیم حین مات
المظلوم ترثی المسجد الخراب بموکان المجلس لال الالقاب و الابتام العاشقة قرة عین
لابی تراب و لعنة الله علی اعدائهم من الیوم و الی المآب فبعد مضمون بعض از

صلوات بر حضرت رسول الله اکرم و صلوات بر آن بانوی مهربان باد مخصوصا بر سبط اکبر آنحضرت بحکایت
کسیکه متزلزل در آمد و فرزند عزیزش بآن عفت در زمانیکه بر سجود و خنجر مصیبت آن شهید
مظلوم کربلا در سینه فجیره شام ویران زندان اسیران آل جناب رسول الله ابو محمد انها
باسینه پر سوزان به آه و ناله گریان بود و خنجر مظلومیت داغدیده جوان ناکام و بانی شهید
عطشان بسوزد دل مترنم موده و سینه بیون برد جای مقاله نشت که هر یک بخوانید چیست
زبان حال هر یک با مقالی. بیان سکرد باین سان وصف حالی. یکی گفت ای
پدر جان در کجائی. دیگر از طفلان خود جدا ئی. یکی گفت ای علی اکبر من. کجائی جانم
عالم بر سر من. کنون ویرانه باشد منزل من. نپرسی چرا حال من. یکی گفت
ای پدر من ناتوانم. ندیدن سان تیر محنت انشانم. نه تنها چوب خیزران خیمه ام را
طناب کین بریده کرد نم زار. پس از تو ای پدر جان خوار و کشتم. بهر شهر و بهر انجا
کشتم. بان ای غمزادان بدان داگاه با سینه و ایستاد از ابتدا سید کیان آسمان
واین اسیران و دختران خوانون فیامت جناب فاطمه زهرا و جنیان بی باکشم
نورو دیده حضرت امیر مومنان علی مرتضی مبا کشته پی پرورد گار عظیم در کتاب کرم چند
خبر اعظیم شنیده و عمدا آنها چهار است اول عظمت و جلال و اشتهار
مثال و اقبال فرد فرموده از روی العلی العظیم دویم نزلزله قیامت
بخیز مایم

مصیبت اول آن زلزله آن ساعت قیامت عظیم که جمیع کوهها و زمین دفوق او
غربال بحرکت عظیم آید از هم ریخته و خیخته شود و مصنون یوم کل مرضعة عما ارضعت
بخیز ظهور در آید و مدلول تری الناس سکاری آشکار شود و چنین آنچه سوگند
عاصیان جنان جوشان و خروشان بعرصه محشر در آورند که از هیبت آن عقلها
حیران و دلها طپان زده با گریبان مراقبتی بجانب خود روان و هر یغمبری در میان
خود و نفسی گویان و حضرت رسول الله امتا گویان بر آنوقف پر وحشت منفجع گوش
وجه جناب امام حسن و امام حسین قدم بکنار جهنم گذارده و بآن خطاب فاید که ای جهنم تو را
قسم میدهم بآن کسیکه در دنیا خمس بالا دمن داده اند و باشان احسان نموده اند
که در شور و امتحان مرا بنش من مرسان مرویت که جهنم با کمال هیبت آسوده
در خشود باز گشته و بر زبان پر درد گویدکه ای جهنم تو را قسم میدهم بانها که در دنیا
زکوة داده اند در راه خدا حج و جهاد نموده اند که از امتحان من در شور باز جهنم جانب زبانه
پیش آید بنحویکه گروه خلایق از مشاهده اهوال از جان بردارند در آنحال حضرت پروردگار
مضطرب الاحوال شود چشم تر و سینه پر شرر خطاب بجهنم کند ای نار غضب تو را قسم
میدهم بآن قطرات اشک که دختران فرزند شهید من ریخته اند و بآن آه سینهای
من در مصیبت اهلبیت از دل بر درد آورده اند در شور بگذارید و که او سلطان جانب حسین

تشنه دیگر باقی مصیبت اعرض نمیکنم و جنس از گلوی قران العین بجا که آلت حرب آشته
دامن جور را از دستگاه بر گردند و بران بیکس غریب مبرزند و جماعت دیگر
از بی شرمان چوبها و عصاهای خود را برداشته بر آن یکه و تنهای بیابان گرد مبرزم
آه آه و اویلا در آن وقت شاهزاده عبد الله فرزند عزیز حضرت امام حسن مجتبی از خیمه گاه
نعره زنان و شیون کنان خود را بعموی والا تبار عم گرامی رسانیده چون دید که
چون عطشان است بران چون کبوتری خود را بپیکر ان رسانیده در برابر قاسم ذبیح
کشته اکبر از مرگ بر در رشید ش و در قتل برعم رشید ش و در گریه بر سقال سی شفت و
با خود بزبان بی گفت. قاسم زخیر رفته و فتاده بر خاک. اکبر بچو بر عم کشته بر خاک. بر خاک
چنین نهاده و عم بی عاصر را فتاده بخون کرد چاطرف سپاه بدین. بر عم چه لشکر شیاطین. انگله
یکی بر وی خانکش ز تیغ کین چنین پاکش. یکفرقه بر عضد او پیاده. شمشیر بر بنه استاده. کرده
بخون تیغ و زوبین. بر اهل جناب حق بین. و در پیکر پس بنیه بداده. یک کشته و صد هزار جفا
ستم فوق پیشه بر عترت رسول خدا. ابر داد عظیم شمرده از حد بالا
بگ حق عظیم شنیدی از حضرت امیر المومنین علی مرتضی که حضرت الوهیت
وصف فرماید حضرت امیر فرمودند تو ادل صانع و بنا را وصف کن انشخص عرض کرد که یا امیکی توان بنا را
وصف کرد الحضرت فرمود ادل صانع و بنا را بوده و بنا را بکار عالم قبل فرموده که قل صانع العجبا

فرزند ما گاه خود است ما عزیز تو بودن اضطرار کنند از جشمهای ما ظلوم می بارد و ما را جدا می
گرداند و فرمود ای شیعه جدم را گاه دم و ای عزیز جدم از جاهای و زندگانی ما علی الخصوص
کرب بسیار و خصوصیت حضرت محمد مصطفی و در جدم دیگر جناب علی مرتضی و بدر من آنچه
اینک زا انجانی و شنود که جواب او را بگوئید و نو با ایشان استغاثه کنی و جرعه آبی طلبی و
نشود که بغیر دوست بر سند در صلوف رو انگیزد بهت که حضرت سید الشهداء فرمود و خطوه
ایجان بدر ما مگ زنا ای دیگر مشغول جهاد و مقاتله باش که بسیار نزدیک که بحضرت
حضرت نبی الانبیا مشرف شوی که دیگر هرگز بعد از آن تشنه نگردی خود ای جدید ارقمه
داعی که حسین از غم اکبر بگذرد بهت • فرخ خانق اکبر زوال و کرد جدر دهت • ما ندم آخر کرد
بریده سر شد او ریده حسرت بسوی تن سر دهت • می سوخت خود از تشنگی در
دم مردن • از سوز لب خشک پسر ا بیده تر دهت • مجنون شدی سر بیابان جنا دی
بیابای جگر خون کز این غصه خبر داشت • شد بر کهر از دیده ز جیب همه اخلاق
بهر فرد جایه کی بنقد کهر داشت • ما لم ز حسین با تم ستید سجاده کو داع پسر در آن
ابتدا غ بدر دهت • جهار بضعت عرش پرده عالمیان می باشد
ذو العرش العظیم از حضرت امام جعفر صادق روایت شنیدیم چون حق سبحانه و تعالی
عرش را ایجاد فرمود خطاب بجمیع ملائکه نمود که انوار خود را بر بدن ایشان از جمل انوار عرش ندیس

بس بگیر جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل فرمود که عرش را بردارید بر دوش خود
دهید بس جبرئیل یک گوشه گرفت و گفت بسم الله آمدند و میکائیل گوشه دیگر
گرفت الحمد لله گفت و اسرافیل گوشه دیگر را گرفت و گفت لا اله الا الله و عزرائیل گوشه چهارم را
گرفت و گفت الله اکبر و عرش را برداشتند و بر دوش خود گذاردند فرمود که ای عزرائیل محمد را
گفت لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم آنگاه با ایشان بسیار گردیدند پس هر سه موکل گفتند
این کلمات را بگوئید تا ثواب حمل عرش و ثواب حمله عرش را دریابید و ندانستند و التفات ننمودند
عفی بار است گرد و بستر ش رحمت الهی شود و حضرت رسول فرمودند که عظمت عرش
آن مثابه است که فرشته ای فرستاده است که او را هفتاد دل هست و از بهر دل او هفتاد
هزار سال است که طی فرشته ای کرده شد که او را هفتاد هزار بال باد و هفتاد هزار سال
پرید آخر از پریدن نشست گردید بار دیگر تو فیق طلب نموده هفتاد هزار سال دیگر پرید آخر
از پریدن نشست باز او را داد خطاب و از جانب حضرت عزت خطاب رسید ای فرشته
تا انقراض عالم پرواز کنی هنوز یک گوشه عرش نپریده باشی تو نشسته گفت سبحان ذی
الاعلی و بحمده خفقانی مرا امر کرد که در سجود این تسبیح را بگویم تا ثواب فرشته بیابم
باشد و عظمت حمله عرش بر وجهی است که از دانش ما گوش بر لبک از ایشان مقادیر

سایه رحمت ای برادر عزیز شیعیان ما فخر و عرش این عظمت را دو هزار فرشته در
میاورد یکی استغفار و توبه و ناله تا بیان در وقت های سحر گاه و وقت نماز دیگر
بیمان بی پدر سیما تمی باشند که علاوه بر بسیم بودن غریب و اسیر و دستگیر و شنیدن
و ندای خدا نشنیده باشند مگر خرابه و آن خرابه بی زر شقفی و نه فرشی و نه طعامی و نه آب و جز
دگر بیان یتیم بواسطه پدر باشد یعنی پدر در لحد خوابیده و زار و نیاز با پدر کرده و گویا احوال
خود و بعرض پدر رسانیده گاهی پدر جان بعد از رفتن نو نهال اسیر گردند و لباس عزا
غبار گرفته و اسیر و ذلیل شده بام بس در عالم رؤیا پدر بر گردد خود را دیده در میان حال نموده و آن
عرض نموده بیدار فدای مصرت بابا کوی بکجا بودی چرا در این سفر نزد ما جلوه نبودی بعد از
زکوة کاروان کربلا شهر شام آمد تو میر کاروان کربلا بودی کجا بودی • بزیر اوان گستی
همه دیران نشین گردد • تو آخر ستیه سیا بر بابا بودی کجا بودی • بدیر جان بیچو غم ز کس
هم مرا نم مشکل تو بر هر مشکلی مشکل گشا بودی کجا بودی • پس حضرت امام محض دلداری اصغر
مظلوم مخصوص سوالی چند فرمودند و از آن مصدوره مظلومه جوابی استماع فرمودند بیدار
گفت نیترم بهر کوی و در سفره گفت گردم خاک محروه می سره • مزلت گفتا کجا باشد بتا م
گفت چرا قتی سفت با ما مه گفت هجرت شب گه آفرود ز چراغ • گفت آسیه سوزان دا
فرش خاکی بی بوای بی پناه • گفت خوار و خوار و خاک سیاه • گفت چیو با لشی

آورده همین که بساحت اهل کوفه وارد شدند زلزله کار کرد و آسمان خاک گرفت و مرغان هوا
فاخته زار سجده افتادند و بر دیوار شهر بستند و وحوش صحارا خود را بدروازه شهر رسانیدند
شیعیان و غمزاران نمودند غربیان و جوانان و اصحاب و انصار آنحضرت را شهید یافتند
نمودند و اموال آنحضرت مغلوم و باقی شهدا را غارت کردند و خیمه گاه حضرت را آتش زدند و زنان
امیر مؤمنان و مولای متقیان بودند ارزال و ظلم و عداوت بود که فرو گذاشتند و اهل بیت طاهرین
که در خزان آنحضرت بودند اسیر کرده با ذلت و خواری بهمین شهر کوفه آوردند و گویا حضرت
زینب باین نحو میفرمودند بجدی ای سرکه علیه و گریبان سنان شدی و چون
آفتاب در همه عالم عیان شدی هر شب چهار ده بدری و بر سر همه مه دیبا
زینب خندان شدی من با تو هم سفر دم آخر من پرسی ای زینب از دو هم سفر گویا
شدی ما سر بر نیزه و دسر بازار بنا خود سوی شام رفت کجا میهمان شدی ای نی
بیطاقی فرزند و جستجو بهر سر بر هان شدی از منقه این مژده بر سید ای مرا
کردند قتل سه اکبر روان شدی سجو آسی ز حرمله پرسی نشان اگر وان تیر بهر سینه
سنبر بن زبان شدی این زیاد جور و جفا با تو کرد های سر فراز امیدند کز تو دیر
آمن شدی بیاری بیطلم بستم اگر باهل بیت اطهار آنچه بر آن مژده محلها حضرت بر اهم
با سر فرود مرد و کنارش جا فرستادند آنگاه مضطر انه اهم او را که موضع سجود

خدا و مدافع خود میدانا و دستمدار تو نا باز نخیز در سیمان جفا محکم بسته که مدت
بحرکت و فرار مدتی باشد و خواسته باشش اندازند مضروبش عظیم و ناله و فریاد
بدرگاه آله از جمیع مخلوقات کوهها و جمادات و وحوش و طیور و آسمانها و زمینها
و ملائکه ها و جبرئیل امین خشم و غضب مستولی شده و احوالش متغیر و مضطرب گردید جناب
احدیت الهی خطاب فرمودند ای جبرئیل چه چیز تو را بغضب آورد عرض کرد ای پروردگار من
جزا یک تن خلیل خدا پرستی نیست و مسلط شده و است دشمن تو بر او خطا بر سید
فوت میشود از من چیزی هر وقت بخواهم میگیرم او را آه آه او دیده او دا صفا و
غضب جبرئیل در وقتی است که بینند خلیل صحرای کربلای بر بالا کفر و زبان کوفه
بدف هزار شمشیر و خنجر جگر نموده اند و از بسیار زخم خون طلب ضعف مستولی
از ذوالجناح با بدن پر از خون بخاکهای کربلا افتاده و زخمی کوه بلا برزه در آمده بلکه کل
مخلوقات در آن حال جبرئیل امین را بعرش الهی مضطرانه نزدیک کربلا آمده در میان میدان
غمزه و فریاد بارزندگانه عرض نمایند الهی همان حسین است که در گاهواره چون اراده گریه
داشته بادر شش جناب فاطمه زهرا در خواب بود و جبرئیل در عرش اعلا میبود بمجرد سیدن بعرش
پیش از آنکه اشک از چشمهایش چشمه بارگاه او بیاید و گهواره جنبانی سکینه را ای دور
ایوقت مناسب بوده که بفرماید ای جبرئیل خود را بزمین برسان این بنده مظلوم من بیکه

سر بریدن و دیدار جهان غمزه یابد یعنی بقتل او دنیا
بدار آنکه او را بر او دان جانگاه فرو هشته بدرسم چهره ی ماهیده و دی را بیچیده و بر سم بود
اعتنائی بشان او نداشته و گفته گریبانت و دزدست و غل در گردن نمود و رشته
بره اهتمام در ضبط او نمایان بشره باد و نیخ نمود مالک بوسف فعل در نکر نموده و سوار
بر شتر نمود بغلام بفلوس سپرده در مجالس سایه تفصیل گذشته تا آخرش
تمام ایشان که بر سیمان ستم بسته شده حضرت امیر مؤمنان
چنانچه از سلمان فارسی و ابن عباس روایت شده که بمجرد آنکه حضرت رسول خدا
از دنیا رحلت فرمود متوجه آن بزرگوار اشتغال داده و کفن نموده و میخواسته زمینه
بوده اگر اجازت از من کرد با حضرت رسول الله که جنازه امامت جناب امیر المؤمنین گردد بود
برگشته و جنازه مقدس آنحضرت را در میان گذاشته و در مسجد اجتماع کرده ابو بکر را بر دش
خود امام قرار داده پس حضرت امیر مؤمنان آنحضرتا بامر جبرئیل غسل داده و حنوط کرده کفن
نموده و مشغول جمع نمودن کلام الله مجید شده و علی بوصیت حضرت رسول گرد متوجه
نشده غیر از سه نفر ابو بکر ملعون آمد و گفت چند کس نوبت کرده مکرر انجنوده با الحیت خود
کسی فرصت که نوبت او را حاضر نمایند غلام خود را فرستاد که بیاید بین الحال
بگو که خلیفه رسول الله تو را خواسته چون این کلام بعد از آنحضرت تشریف بیاورند تا کم

علی الله فی کل الامور توکلی

نان و حلوای شیخ بهائی عبدالوحید

بسم الله الرحمن الرحیم

هذا کتاب کنجینة الاسرار
بسم الله الرحمن الرحیم

ای آنکه تو را نه مثل نه یار نه وطن ... معشوق و عاشق کشتی است نگاه دار بود
هر دل که شد از عشق تو پر جوش چو دریا ... اندر دل او گنجینه اسرار بود

عاشقان صادق را جان با تن در کوی یکتا معشوق می سازد که هر دو را از زندان
کائنات بحرکات عشق در اوج هوای همبستش سرگردان و فاطبه موجودات را در
خبر عشق معرفتش دهد گوید و محبین با خلوص را قربان شدن ابدا بکاهد
روا است که فانوس عالمیان گردد چراغ مهرش پروانه وار در پرواز و عقول
افلاکیان در بزنگاه عرفانش بمرتبه ناعرفناک بگریان و هم آواز نداشتی
که قلوب پرخون شنهد میدان عشقش گنجینه اسرار صمد و ربانی شدن ابدا بکاهد

گوی محبتش از لآلی بسرانگام است مجنون گرشتگان بادیه محبتش اگر به
شربت من الثار کفته را آتش عطش را جز آب شمشیر بلایش اطفا نخواسته و
قدر این تشنگی را از تمنای مجنون و فرات نکاسته عشاق ذره وسوی خود
نکنند روی جز سوی تو بسوی دیگر نکنند از خواهش تشنگان تو به چشم
جیحون و صد فرات آب تر نکنند سر حلقه جان بازان میدان ذلاشر
تحیات مجدی سلام و میش قدم فدا جان دست بالسر امتثال بقیاس
سر انام کلمه و من العواء ان یسفک الدماء چون در ربا بها آویزد کوشش رضا
فرموده و کلکم دمن العشق ان یهلک الاموال از بذل مال و قتل اعمال و اسارت
عیال رو کردان نبود طرق تسلیم پیمود و خیر بمقاله ترک الملال خیر اللهوا کا
واهلت العیال لسکارا کا زبان بگشود و مترنم شود. برطبق فرموده
قلت و انا و یه سر داد و بادر معرکه جانبازی نهاد و از سر جان ارادت
مرد انه بر خاست و جز کوی جز لقای محبوب جاذبه نداشت مقام گرشتگان
عشق ولایت و جنان ذات پاک متعالست حیات عاشق زاری و شهید
بیقراری و بادیه گرد از شوق لقای نغمه روان بخش انا النصرک ارشون
کهاز هل من ناصر منصوری را ساز کرد و از اشتیاق استماع آواز منصوری

مائیه انا یعشنک چگنت جانسوز هل من معین یعینی را با و آواز داد
کیست آنکه عاشق حسین است آنکه در راه دوست هر بلا آمد بگفتا چون از او
باشد نکوست دوست چون جانبازیش را داد داد عشق گفت و در سهای
جان او جان سپرد هم جان من اوست عاشقی کز این چنین بود است معشوقی
چنان عاشقی بر شاهین فهم است معشوقی بدوست اما بعد در اعتنان
سعادت قرآن و ایام میمنت اقتران کوکبه سلطنت و مشتهر یاری دارکه
مهدلت و جهانداری بوجود فرشته نمود اعظم سلاطین جهان و اعدل خواقین
دوران شاهنشاه جمشید نشان اسکندر دارا دربان المؤید من الرحمن السلطان
ابن سلطان و الخاقان ابن الخاقان اعنی ناصر الدین شاه قاجار ایده الله تعالی
از استه و ساحت مملکت ایران از من رافت و حسن عدالت آخر و حضرت
چون صحن گلستان از خار خس جهل و ناداری پاک و پیراسته است هر گونه هنر
که در جهان دل خواست هر نوع سیر که مرعی الله است از عدل و داد گاه و نظم
امن و امان مخصوص بعهد ناصر الدین شاه است هر یک از امنای
دولت و اولیای حضرتش از انساب اعقاب که دارای مدارج عالیه ناصحت و الفاذ
برطبق اراده و سبل قلبی آن شهریار هنر دوست علم پرور در ترویج هنر و ترقی کمالات

باحسن الوجوه

باحسن الوجوه ساعی و در کار و در تائید دین و التقویت شریعت حضرت خیر المرسلین
و خلوص با ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین مجاهد و اجتهاد میدارند.

قصیده ایست که این عاکوی دولت جاوید آیت بکار نده و بجاه و پیرا
فتح الله المتخلص بحالی تبرکا در ستایش و توصیف این کاخ سعادت

منظم در آورده است

جهاندا عهد شهنشاه که زد علم هنر ... علم رفعت از این چرخ برین بالا تر
محترق کشته به عهد شه ما کوکب جهل ... که بهر از مشرق دولت زده خورشید هنر
چرخ زین سان که بود در شه ما دور زند ... کوتی از علمت قطب سنا فضلش محور
وه چه دوری که از او دور بود چشم نظر ... وه چه عهدی که از او کور بود چشم بشر
تخم حکمت ز هنر کشت سکندر را تاج ... کشت از رحمت دارای جهان یاراور
دولت امروز ز فضل است ز علمش همیار ... علت امروز نمالی است ز فضلش همبر
از فروریخت شه عهد و دین روبه ... هر کیا هی که زند در چمن دولت سر
چشم عالم پو ایران و دراو انما تا ... پل انصاف در چشم بود جای مفر
روشنی ده است بسیر خرمن انصاف ... انگه در ساحت ایران بنگرد دست گذر
کشف اسرار شد انگه ز این عصر فضل ... شده و منیشنده سر سر از ذره بشر

چشمه‌بینای زمانه‌ست جهان‌بینانی — کز تو هستند ازنامیه‌هستن‌پذیر
برهان هستند آب‌وادراق درخت — سبلان هستند ازروح دراعصاب‌شیر
پرده‌جهل ازانظار کرفته‌ست چنان — نور مجرد حی ابصار درآید به‌نظر
همه‌لقمان نگرانند همه‌افلاطون‌رای — همه‌سقراط‌صفات‌وهمه‌بقراط‌سیر
کمنه‌نامی که‌دراین‌عهد زدوانش کفتند — نشنیدند هنوز کس‌ازبوعلی‌وانشور
رای‌جلیش کمند شاید کی‌همت‌شاه — نطفه‌چون‌آید اندر رحم‌ازپشت‌پدر
شاه‌خورشیدملوکست‌وزفیض‌خورشید — هرحسین‌شاید جنبش‌پیشه‌مادر
ازدل‌اهل‌هنراین‌باسناخته‌شاه — ساخت‌یک‌ازاهنی‌اکراسکندر
کررسد جوهرفیضش‌بعرض‌تیغ‌شکفت — که‌عرض‌قائم‌بالذات‌شود‌چون‌جوهر
قدراین‌شاه‌ندیده‌ست‌فلک‌تاکه‌بود — هرکه‌اوصاحب‌ذوقست‌زاربابِ‌بصر
زانکه‌ی‌باصره‌جلی‌ست‌نیرد‌ازاله — زانکه‌بی‌فائده‌طلعی‌نبخشد‌ازشکر
کردرآیینه‌دل‌عکس‌رخ‌انسانست — نشود‌نقش‌پذیرآینه‌ذات‌مکدر
انکه‌بوی‌خوش‌عنبرده‌هاغش‌زسیه — مغزاو‌دهشت‌زکای‌چه‌کناز‌عنبر
واکه‌سنکش‌کهرازنابش‌خورشید‌نشد — بالله‌ابدکهی‌دهشت‌ازاصل‌کهر
نقش‌فتاش‌رسدزی‌همه‌چه‌مردوچه‌زن — نقوش‌هرنقشه‌کند‌هرهنرنکته‌وچه‌تر

همه‌اولادشه‌شاه‌چه‌شه‌دانش‌داد‌ست — خاصه‌شهزاده‌دانشور‌دانش‌پرور
زاده‌پاک‌ملک‌شاه‌فلک‌قدرکزاد — سنجق‌عدل‌بلاجهان‌هم‌چون‌سنجر
هرسرموی‌زبان‌کردد‌اکربرتن‌خلق — نتواند‌شدن‌اورابسزاحمدکر
علماوادباوفضلاء شعرا — همه‌مداحش‌هریک‌بزبانی‌دیکر
خاصه‌عثمان‌سخن‌سنج‌که‌درحق‌او — ریزد‌ازطبع‌کهرزای‌لآلی‌دردر
مدح‌اوشیوهٔ‌خودساخته‌درهیچ‌دیار — وصف‌اوپیشهٔ‌خودکرده‌بنام‌اوسحر
انکه‌عثمان‌معانی‌ومحیط‌الغیب‌اوست — دربرفکرم‌طبعش‌چوخنده‌بردست‌وشمر
ازدفترازوصف‌لب‌ولبراکرآراید — صدبه‌فشان‌کندازلعل‌نثاره‌دفتر
کرصدینی‌کندانشاءازسرزلف‌بتان — صدفتن‌ریزدازنوک‌قلم‌نافرتر
سرزکشمرانسبت‌بقدیارچوداد — سرزبلاغه‌بخودکشت‌همی‌درکشمر
کفت‌فی‌روزی‌ومی‌شدبشکرانستن — کفت‌می‌روزی‌ومی‌کفت‌مفرح‌باشر
ایکه‌میکوئی‌اندرسخن‌ودانش‌وفهم — درجهان‌نامده‌چون‌انوری‌وشیخ‌ودکر
زین‌سخن‌کنجدرودیده‌ودلش‌کنجینه‌ای — کرتوراباشددرکوچهٔ‌انصاف‌کذر
آخراین‌انوری‌وشیخ‌سخن‌دان‌بتبر — عنصرازخاک‌[illegible] ابودوزآب‌وآذر
فاضلان‌بوده‌به‌عصرواندرآینده‌کسیلم — شاعران‌بوده‌به‌عهدوتوراست‌خبر

اخترسیری‌اکرکردوکسیرابردرد — می‌نفتاده‌همنوازحرکت‌آن‌اختر
دوجهان‌معنی‌اکرخواهی‌اندریک‌لفظ — خیره‌بادیده‌جان‌ملک‌سنانی‌بنکر
دفترمولوی‌وشرح‌حقایق‌کن‌کوش — که‌فزون‌باشه‌ازادراکهای‌ازاصغر
خمسهٔ‌شیخ‌نظامی‌نکروایاتش — که‌بیک‌بیت‌دوصدحکمتش‌آمدمضمر
نظری‌کرکنی‌سوی‌بیانات‌کمال — دانداین‌کمته‌که‌خلاق‌معانی‌ست‌مکر
ازمعزی‌ومنوچهری‌ومسعودوظهیر — بشمرنابصباحی‌وصبادوبحر
همدراین‌یکی‌دفترعثمان‌کن‌باز — که‌بودچون‌صدف‌آکنده‌زلولؤوکهر
خاصه‌کنجینهٔ‌الاسرارش‌کزروی‌یقین — هست‌کنجینهٔ‌الاسرارومعانی‌بکر
همه‌مضامینش‌مطبوع‌رسول‌امجد — همه‌روایاتش‌مقبول‌بتول‌اطهر
بدوعاکوش‌جلالی‌که‌جهان‌تابانست — سایهٔ‌شاه‌شهیدان‌همه‌جابادبسر

قطعه‌ایست‌که‌اربیب‌منکرفادروادب‌شاعرما‌هرآقامیرزا
شکرالله‌امتخلص‌بشعرازطبع‌کوهرزاوفکرصائب‌نام
آرادرتوصیف‌دانکرنکاتی‌کنجینهٔ‌الاسرارنشنه‌نظم‌آورد

لوحش‌الله‌ازچوزوای‌جهان‌زاکمان — مرحبا‌الله‌برچوبررودش‌دل‌دادانمکان

بسم الله الرحمن الرحیم

معشوق مطلقی را احمد و ستایش سزاست جل جلاله که تمام موجودات عاشق مفتقد
او بنیه همه را داوست میگویند و ان من شیئ الا یسبح بحمده هر بر کی از ذکر
موفقش آبی بست و هر گیاهی در سهای و حدتش افراشته راهی بالا بن همه عالم
متفکر آنند و جهانی بدیده عبرت نگران چو هر چه بیش نیابند و بیشتر کرایند متحیر
مقصود در ترشود و دیده معرفت بی نور تر نزدیکتر هر آنچه نهاد بکاهرا در دل
گوهر مقصد خود دور تر شدیم کمترین فعل بهاسش جان و دل باقش است و
کهترین روی نمایش از همه پرداختن و خامان بر انداختن هر جان خواهد از عشاق
مشتاق ندارد سبک کم اند ترازو سبحان الله دراز دستی اینگونه استیلا
بین عقل ناقص را چه مایه گزاند این مطلب سخن کوته و فهم قاصر چه چاره باز در ثنای

این مقصد

این مقصد پویه دانایان این نشاء هر باحیرت نادانی نخفته بلکه آنانکه لولاک نشنیدند
جزء عرفناک نگفته سبحانک ما عبدناک حق عبادتک انت کما اثنیت علی نفسک
فوق ما یقول القائلون ایدل اهل ارادت بوشاد بتو نازکردم که سر بدی و داد
کرسیر کعبه در بدر و زخانقاه غیر از تو کس نزدیم هر جا نگاه کردم قصه مرادم از سیر
روی تو بود و لاغیر کرسیر کعبه در بدر و زخانقاه کردم جزء دعوی انا حق نشنیدم از
کیهای کوشوال انحقیقت بر هر کیاه کردم اثبات وحدت تو موقوف هد بالا
نافی ماسوا را بالا آله کردم دربدر و نمایندگان راه و معتکفان مسجد و خانقاه او فتنه
فراوان و در دو دلی پایان نخفته دیناز دکه طالبان وصال او را صفتیان طریق و گمراه
و شجره دین مبین اش را حافظان اصل و فرع بهم متحد هم چو شیر و شکر
یکزاده یاران میدای عمل را قافله و خانه مهار کشان اند و دیکری جانبازان
میدان عشق را منشاء و سر حلقه قطار کشان این یک را شق قمر معجز بین و فر عظیم
تعلیم مریدان کام را محفل خاصی که هندنا دب اجلال الحقیقه و آن کیرا در محفل
ندانیس ارشاد سالکان راه را مختصر کرامتی است که ترقی بها اطفال الطریقه
محمد ملک دینیاز انیت و دین کمان ابروی بزم ناب و حسین علی مقصود جزو
مقصد کل بندیش جمله راوست لوسق اولاد نامی و احفاد کرامیان جا

بدانب را سلطان دار الملک و نجات خاصیا را از غرقاب ضلالت محکم ترین و متین
فلکمند قدوه اصحاب دین اند و قبلهٔ ارباب یقین صلوات الله علیهم اجمعین
اما بعد چنین کوید این مداح دولت ابد مدت و دعا کوی سلطنت قرنبقرن ابن الله
المتخلص بعنان التمامی من مضافات اصفهان که مدتی بود در طریق سکوکم
کاهی از راه مجاهدات شاهدانی و از روی ریاضات استقاضانی در مرتب
توحید و رسومات تقریر و تفرید بدیوانون صاحبان راز و مقامات عاشقان نیاز
دست میداد پاره از آنها را منظوما محفوظ خاطر و مسودهٔ اوراق نموده فراغبالی و فرصت
خیالی آن تقریر و سبب اتمام آن تحریر بوده باشد همت نیشته و منفقان مشتاق
و رفیقان صادق مذاق را در اتمام و انجام آن اصرار تمام و ابرام مالا کلام میرفت
تا در این سال فرخ فال که بمهزار و سیصد و پنج از هجرت که رشتهٔ حضرت نبوی صلی
الله علیه و علی دینه القوی در دار السلطنهٔ اصفهان ارم نشان افتاده در جوار
مجاورت وقتی بار بیش خواجه سرایان آغا سلیمان خان حفظه الله من آفات الزمان
اتفاق افتاده انشاء دیدم با فطرت فرشته و طینتی از صدف اصفا سرشته جامع جمیع
صفات انسانی و محبوب و مطبوع اقاصی و دانی از کمال ملاطفت و مهربانیش در
حیرت مانده بمیانیستین شعر را فرو خواندم چشم مسافر چو بر جمال تو افتد

روزی در اثنای مجاوره لب کشود و فرمودند مژده که مثنویات در آسمان رضائی
حضرت خامس آل عبا علیه التحیة والثناء مقبول او بشرف قبول موصول
کشت کیا شر از آن اشعار خاطر عاطر کرامه حجر عصمت و عفیفه ستر اداوی عظمه یا
مسموع کشته مطبوع افتاد امر شد در بیع است که این چنین کنجینهٔ اسرار و مخزن
لآلی آبدار شاهوار در پس پردهٔ استتار و مختفی از مسامع و انظار بماند طبعش کرد
انتشارش داد نا این عروس روی از پردهٔ اختفا نماید و اهل دانش از شنیدن
و خواندنش احتظاظی کامل حاصل آید پوشکر نعمت حضرت باری و موجبهای حق را
حق کذاری موقوف باظهار داشتن و منوط بپیرد نکذاشتن بهت دیکر بزرکان
کفته اند - فضل و هنر ضایع است تا نماند عود بر اتش نهند و مشک بساند
بنابر همکه این نقود لالی را مجموعه پردازی و دیباچه انرا بالقاب خاص پرستاران
کرامیه عصر که ذکر محامد و مکرمت انیشان بیرون از حوصلهٔ وحصر است موشح و مزین
سازی خواتونی کرا علیحضرت شهریار عجم وارث تخت کی و عمارس ملک جم
کیقباد و زمان و زمین سکندر تاج و سلیمان نکین شاه آزاد خسرو عادل
داور ابر دست دریادل السلطان ابن السلطان ناصر الدین شاه غازی ادام
الله ملکه را نبیده اخوانین کرام و حضرت مستطاب اشرف رفیع احمد الحمد والامفا

فصل فی ان الخلوة والعزلة علی خلاف العرف مما ینفع فی العقبی قول النبی صلی الله علیه وآله

المسعود حضرت ظل السلطان دامت شوکته وافرخنده نام است وبانوئی کدبانو عصمت وعفت نامش مریم عزا لدوله دختر زهد وتقوی را لایقه نامیت همواره دور نشوق عارفان سخن سنج وترغیب بصلاح ودندان ریخ مردانه رضی وشاد همتی دارد وار جوکه همین باین نسبت بلند وشرافت ارجمند بیت این مسجع بگوشه نشین شهره آفاق نامآفاق شود وذکر این گنج خلوت گزین بیروان از حد وحصا لهذا مختار اهبت کاشته نامه کرفته وخامه برداشته بهمی برنهاد که متفرقات قیمتی سالنامه را در یک رساله جمع آورده بمثنوی گنجینه الاسرار شش موسوم کردم امیدوار کرم بزرگان آنکه چشم از معایب پریشان گوشیش بپوشند ودر اصلاح

در بیان تجلی دوم واظهار شان ومراتب بروسواد عرفان ذات عشق ونسبت طلب وارادت استعداد هریک وغیره دون تا هبت آن در ملک وجود بصفحه ای آینه وار بیدا

بس آن خویش را آفتیده دید — ندای زیبا دید وعشق آمد پدید
خلق آن عشق بی نام ونشان — به معشق در فضای لامکان
دلنشین خویش بادائی نداشت — تا در او منزل کند جا نداشت
بهر منزل بی قراری ساز کرد — عالمیان خویش را آواز کرد
چونکه یکسر عالمیان را جمع ساخت — جلوه را پروانه خود را شمع ساخت
جلوه کرد از بین واز بسیار — دور رخی دشمن کرد آشکار
جنتی ظاهر نوازه دل فروز — دور رخی دشمن کداز بغیر سوز

در بیان تجلی سوم واظهار شان ومراتب بروسواد عرفان ذات عشق ونسبت طلب وارادت استعداد هریک وغیره دون تا هبت آن در ملک وجود بصفحه ای آینه وار بیدا

فرشته عشق نامد ملک صیت فقه مخوان — بیار جام شرابی بجات دم دیزد
به ملکوت عقل خاص او است — از شهود محرم اسرار نیز خاص او است
جلوه کرد خویش دید ملک عشق مدام — عین تابش شد از آن غیرت برآورد دو
دو رخ ان شد از آن غیرت برآورد دو
دو رخ ان شد از آن غیرت برآورد دو

خبر از عالم انسانیت وجود انسانی که مرد وجنبه را دارا است الم تر کیف

برنور قبول این لطیفه است

پرده کاغذ برابر داشتند — وقت آمد پرده را برداشتند
ساقیی با ساغری چون آفتاب — آمد وعشق اندران ساغر شراب
پس بداد او به پیمان بژر — کالفضا ای باده خواران الصلا
هم چنان می خوشگوار وصاف صاف — زنگ این می کفش از انصاف صاف
جنت از بین می کوثر حست آبشت — طلعت آشنا مقام بهشت آبشت
هر که این می خورد حیل از انف بنیت — کام اول بای کوبد در بهشت
جمله ذرات از جا خاستند — ساغری را از ساقی خواستند
باز دیگر آمد از ساقی صدا — طالب آن جام را بر زد ندا
ای که از جان طالب این باده — بهر این شایسته بش آماده
گر چنین می را دهد صد مستی بود — نیست را سر مایه هستی بود
از خمار آن حذر کن کین خمار — از سر مستان بروان آرد دمار
در دو در رنج و غصه را آماده شو — بعد از آن آماده این باده شو
این نه جام عشرت است بنیاد عذاب — زرد او در راست وصاف او حباب

بزمهای موافق هرکجا کشید — کشد قدم نارفته او پا پس کشید
سه کشید اول بزموی آسمان — کاین سعادت دانجو دبردی گمان
دژ دشمن ران سعادت کامیاب — زان بتابید از ضمیرش آفتاب
چرخه هم رغبت زان ساغر گاشت — زان سبب شد مه فن تمثالی بکاشت
زنند آن بگرد این بگرد او — وز هوی کس نخفت آن می فرو
فرقه دیگر بوقایع شدند — فرقه از خورد و نش مانع شدند
بود آن می از تغیر در خروش — در دل ساغر چو می از دم کوش
چون موافق بالب همدم شدند — آن همه خورد و ند و اصلا کم نشد

در بیان آنکه آدمی بواسطهٔ شرافت و قدمت گوهر فطرت و خاصهٔ تعدد
بحسب جسم کثیف این خصیصت یافت امانت عشق را قابل آمد و جمال کبریا شیراز آئینهٔ
مقابل والقد کرمنا بنی آدم قد فضلناکم علی السموات الی آخر
نه فلک بهت هستم نه ملک ما حاصل — آنچه در ستر سویدای منی آدم از آنست
و در اینجا مقصود انسان کامل و حضرت ولی است و منظور از انسان زادهٔ
اولی است

باز ساقی برکشید از دل خروش — گفت ای صافی دلان در دنوش

مرد خواهم همتی عالی کند — ساغر پر از می خالی کند
انبیا و اولیا را بانیاز — شد بساغر گردن خواهش دراز
جمله را دل در طلب چون هم بجوش — لیکن آن سر خیل مخموران چو موش
سر بالا بکسر از هر نا و پهر — لیکن آن منظور ساقی سر بزیر
هر یک از جان همتی بگماشتند — هر عرفه از آن قدح برداشتند
باز بود آن جام عشق ذوالجلال — هم چنان در دست ساقی مال مال
جام بر کف منتظر ساقی بهتوز — الله الله غیرت آمد غیر سوز

در بیان آنکه هر راز پر اوه داری انباز است و هر سری را غیران غیرت
پرده از آن جاست که میکوبد — هر کی خواهد که آید بر تماشا گه راز
دست غیب آمد و بر سینهٔ نامحرم زد — ور اصحاب عارف بالکتاب

معارف بلسان اهل ذوق گوید

ساقیا بر برکن ساغر می — انتظار باده خواران تا بکی
نازم مست جورکش را دور کن — می بساغر نامه بخط جور کن
می بشیشهٔ تصبره و بغداد ده — نامه خط بصره و بغداد ده
شحنهٔ می را ز عجز شنا ور بقیم — از حریفان فرد دین خطا بخم

ای حیرت ماندهٔ [illegible] آفتاب آمد بدون اهلی آخر
در انتقال بحالم بسیط و بسط و اتصال بدریای محیط وجد و بیان اینکه چون حباب
جمال جمال خود را چون ناظران را دل از کف ربوده بر هر مقتضای طبیعت باز آمد
گوشهٔ عاشق را شد بدست گوهر آن آزاد زنده دل گردیده شد هر مقتضای خواهش

کامران خود بر مصداق حدیث من عشق فمات

باز گویم رسم عاشق این بود — ملهم این معشوق را این بس بود
چون دل عشاق را در قبضه کرد — خود نمائی کرد و خود را صید کرد
اضطرابش از رخ سرخوشی — بیش گیرد شیوهٔ عاشق کشی
در بیابان جنون شان مرده — ره بکوی عقل شان کمتر برد
دوست میداند دل پر درد شان — اضطرابهای سوز خودی شان
چهره و موی غبار آلود شان — مغز پرشور نشور آباد شان
دل پریشان کند چون زلف خود — زانکه عاشق را دلی باید پریش
هم کند شان تشنه مانند تبر — روی چون کاهستان کند چون زر
یعنی این قامت کمانی خوشتر است — عاشق از بهر نظر بازی خوش است
همچنان در پرنیان ناخوش است — موت جمع جامه عریانی خوش است

خود کند ویران و بدتر دلخوش است — خود شان باز خود کرد و دلخوش است
ناکریز و هر که او نالایق است — در ره ما مسلک عرب راشایق است
ناکریز و هر که او نالایق است — عشق را کرده هوس را مایل است
دانکه را نابست قدم چیند براه — از نظف می کند بروی نگاه
اندک اندک میکشاند سوی خویش — میدهد راهش بسوی کوی خویش
بدهدش ره در شبستان وصال — بخشدش او را هم صفات و هم خصال
متحد گردند باهم این و آن — هر دو را موتی بگردد در میان
می نیارد کس بود فرقشان تکلف — عاشق و معشوق میگردد یکی

در بیان اینکه چون معشوق از کمال لم یزلی هر عشاق را نمونه داده باد عشق طالبان
شناسا را بمعشوق واز آمده بشیوه های معشوقی کار آورده متکرر میکند
سعادت را سرخوش از جام شقاوت کرده فهمیدن میکند چیزی از لوازم
عاشقی فرد کامل است آنرا بعد معشوقی نالطافت عاشقی هوا نمیدهد

لاجرم آن شاهد دلدار ناز — پا دشاه ملک حسن و عز و جل
چون جمال بیمثال خود بدید — ناظران را عقل و دل از کف بداد
پس شراب عشق شان در جام کرد — هر یکی را در خور اندر کام کرد

باده شان اندر رگ و پی بار کرد — عشق شان در جان و دل آثار کرد
غلبهٔ معشوق شورا انگیز شد — خنجر عاشق کش خونریز شد
پس براه اصفهان شد رهسپار — خواست تا پیدا کند آلات کار
تا کند برزو فرقه ناکام را — تی نصیبان کند تیغ جام را
کامی زجام اولین تان چه تاب — جام دیگر مست مارا پرشراب
غلغل میرزد از این لب بر جام — ساقی بشتاب جام شقاوت کرد و نام
مستی آن عشرت و عیش و سرور — نشاءه آن نخوت و ناز و غرور
هر دو دی لیکن مخالف در مزاج — هر یکی را نشاءه ممتاز و خاص
آن یکی مشحون ز تسلیم و رضا — آن یکی معمور از سب و قضا
لیک کو زین جام گردد هرکه نوش — بنده صاغر گشته چون در بگوش
پرده پیش چشم عقل شان شود — آلت عصیان شان شود
خصمی گردد هوشها نور را — فوق نور آرد تعب و رنج را
برکشد بر قتل شان شمشیر تیز — جسمها از جانها از هم گریزد
تلخ سازد آب خیز میشان بکام — در زدوشش سازد آبی خونفام
کرده از نا قبرین فوج شراب — از جمال و جاه و منصب کامیاب

لیکن آنرا کز یاران جانی دوست — دوق آن کیفیتش اولای اوست
در جهان هست از هر کس مقتضای جذبه ظهور آمده و باز گشته هر شیئی باصل خود
واین سعادت و آن شقاوت را ظاهر الحصول بودن با مزاج انافون خلق الله
شد طبیعت ثانیه او حسبت و سلبت است و همان است که سید الساجدین
علیهم السلام گفته اللهم ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور و یشقی را
در حضیض مسکین نیاز — الذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات
فیا خاره دل — لهذا با این همه احتجاج ارزوی لجاج اولی از حق بر نافتند

چون چشم خدا بین نداری باری — خود شربت پرشور نوش کوساله پرست
و بهوای جام شقاوت که گوهر مطلق بهت آمده دوم از مخالفت اولی کاول گوهر

عاشق است زونه

پس بر آنه جام پر کف دست غیب — سر بر آورند مشتاقان و جیب
چون بگیرد کردنه غوغا بر سرش — میرود از کف بگیرد بر سرش
اولش آن می شود سم المهیس — کهربا و شش شود زنجبیل شد
هر که هم آن قدح را دید خورد — زالبب خود خواند او را هل خورد
گشت فتنه هر که او نشناخت او را — هر که نشناخت او را به بود او را

هر غنچه طالوت ظلم‌اندیش را — هر غنچه فرعون کافرکیش را
هم جهان بر هم کرده از سر قبیل — آشتی اب عقل کش بود و سبیل
باز آن می در قدح ستیال بود — هر چه میخورد نه مالامال بود
باز سافی لب باسنر اگشود — کلفت رسم باده خواری این نبود
آن مغنی پرده‌ی در داد آشنام کو — بادهٔ ما حریف جام کو
چون که اسفندار سافی شد تمام — مظهری برخواست از ما شرم ام
کلفت جان در احتیاط باد باش — جام را آمد حریف آماد باش
این صفاهان نزار سر داران منم — دود دخت از خرمن ایشان منم
با محبت هم نزار دلی کنم — در بلاش سخت بازدلی کنم
خانه اشتر اسیل بنیان کن منم — دانه اشتر اتش خرمن منم
خشت کردان خشه ستیارا — در کشید آن جام مالامال را
پاک بیستان چو نگه چشم زدخته — دست و صاحب دست انشانده
دست ساقی نخستین جام بود — کز نخستین جام دردآشام بود
ذکر میستان سرم را گرد دست — عشق بازی اشرده مطلب سرد دست

در استفتام حاد خانه در عوض دو دیه کوید

ساقیا جام دگر لبریز کن — آتش ما را ز آبی تیز کن
ناخوشا نایب بود در جای خویش — مدعا را برده میگیرد به پیش
مست کردم رشته آدم بدست — قصهٔ مستان که کوته غیر تست

در بیابانگه میکشان ساغر سعادت و سرخوشان باده شفاوت پر
منصفای دفت هر یک در محل خود اظهار مستی و ابراز خرپرستی و خودپرستی
مودند و آن محک خلوص و نخبت خود را از آن نمودند علم‌الحال مراحم کردند
که وقت خوردن من حلال باد و بردن آب از تاج حرام و در ایجاد مرتبا اخطا
میشود و مختصرا استعارة میرود

اول آدم سازمستی ساز کرد — بیخودی در بزم خلد آغاز کرد
برق عصیان صبح نشتر خانه سوخت — شمع سوزان شد پر پروانه سوخت
نوح ناکرده بدامستی قرین — شد بغرقاب جانستی نشین
مست شد ایوب از آن جام طلا — گشت از آن بر رنج گرمان مبتلا
بیم آن هد کز طبیعت وعلل — رود خلیل آن شعله تا شه خورد جان
زد چو یونس از سر مستی قدم — ماهی اندر دم کشید او را بدم

نا ملک میرفت اورا از زمین — ذکر آتی گفت من الظالمین
بوسف از مستی چو دل اگه شدش — جامه دامان پدر در به شدش
تا سر از یعقوب ازان پر شور شد — از غم یوسف دو چشمش کور شد
مست از آن جام بلا شد تا بلیم — سالها در تیه محنت جا بقیم
عیسی از مستی قدم برداشت — لاجرم سر مستر انش برداشت
احمد از آن باده تا شد سرگران — کرد بر دی رو بلا از هر کران
شور آن صهبا در آن قدسی دهن — کشت سنگ عاقبت دندان شکن
مرتضی زان باده تا کرد مست — لاجرم در راستین بنمود دست
پشه کار نزاد خوش شد زود پیل — شیر نر زان کشت موزا زود پیل
مجتبی زان باده نا سر مست گشت — شد دلش خون و فرو داد امت

دو معارضه با دل و استغراق در مراتب آنولا تا ان از بدیهٔ استعداد و
السید الشهداء و تجاوز عارفانه کوید

باز بیستم را زی اندر پرده — هست دل را کو بیاکم کرده
هر زمان از یک گریبان سر زند — کیست این مطلوب کش دل می‌طلبد
کہ بر آن در گاه بر آن در زند — نامش اعجوبت نیارد عجب

در اسباط این و آن جو بای اوست — با صد بت غیر شان اندر جستجوست
دره که در دریای خون افتاده ام — با تو چون کویم که چون افتاده ام
بیخود این جا دست و پائی میزنم — هر کرا هم صدائی میزنم
دود عشق از دلم تا سر زدست — مستی این دل مرا دیوانه کرد
یار ب آفات از من و دل دار — من نمیکویم مرا مسعود دار
مدتی شد با زبان وحده وحال — با دلستم در جواب و در سؤال
کو بم ای دل هر زه کردی تا بکی — از تو مارا روی زردی تا بکی
عزم بالا با همه پستی چرا — لاشه لیلا ابن همه مستی چرا
تا بچند از عقل و دین بیکانکی — دیده وا کن ورنه این دیوانکی
عشقم اندر پیش مردم داکن — پرده داری کن مرا رسوا مکن
غافلی کز این فساد انجمن — مر مرا واجب کنی خون ریختن
دل مرا کو بد کردست از من بشوئی — دل ندارم رو دل دیگر بجوی
مانع مطلب برای چیستی — پرده را زا تو دکر کیستی
بحر آموجی بود از پیش و پس — آنکه کش را زخود دانی بس
با دل ا کردی بود از پیش و پس — در هوا مرغ آن دهد نسبت بوش

گفت شاباش ایندل آزادمان — باده خوشبسنیه باد ابادمان
بادمان بادای فراش کردنا — جلوهٔ ساقی زنیشت پردنا
بادمان بادای بدلستان شوری — آن اشارتهای ساقی یادنی
ایکاش ازمه کوشه ای خم غفیر — مرشمارا میرند ساقی نفیر
کاین خمارآن بادهٔ رامبدرقضا — مان ثمان آنوعده بامیدرفنا
کوته بخشی مینماید کاه کاه — سوی ستان میکند خوش خوش نگاه

در بیان عارف شدن مراتب جان بازان راه حقیقت انزدار ادت شیخ طریقت ازراه مراتب کوبه

بازمستی لطافتم راطاق کرد — دفترصبرمرادراق کرد
بادم آمد خلوتی خالی زغیر — میرانذرصدآن یادشتغیر
خم صفت صافی دل آزرده تن — خضروش آن دم کشانزادستگیر
مرمرااز حال خویش افسرده دل — خواب بودان می نزانم باخیال
هشت برزانو سرتسلیم من — خواست ماسری کنه تعلیم من
پس لب کوهرفشان آورد جوش — بیشتر بردم گره کوشتن هوش
ازدم آن مقبل صاحب نظر — کشتم ازخودشه بان باخبر

عالم دیدم ازاین عالم برون — عاشقانرا سرخ رو دیمسرزخون
دست بردامان واجب برزده — خودزامکان خیمه بالاتر زده
کردآن شمع هدی ازهرکناره — پرزانان وپرفشان پروانه وار
زرسم ازرین هیشه نشتی دهم — مارتن رانطق بشکافدرسم
زانکه درکوشش من آنوانژاد — گفت اماترخصت گفتن مداد

در مراتب دیدن عارفانه وشورعاشقانه واشتیار بجمال خود واکتساب سلوک بحضرت پیرو مرشد صافی ضمیر خود کشراعدافضائله کوبه

بازوقت آمدکه مستی سرکنم — دزمیها هوکوش کردون کرکنم
ازدرمجلس برآیم سرکران — برزمین افتان وبربالا پران
کاه رقصان درمیان کردکنار — جام می دستی ودستی زلف یار
تاج کج ای مسبا جان پرورد — عشرت شب انبساط روزما
ازخداودوران خداودورت کند — فارغ ازشرهای بی شورت کند
کوش ازماآن ملامت کوی را — آن ترش کرده بمستان زوبرا
می خورو مست کن ارزنماراجام — چون تخوردت بوی این می برمشام
باکه جای ازشراب ما بجوش — یاکرباری بنیوش خموش

شورمجنون کزهمی خوانی ولی — زلف لیلیرا بجنبان سلسله
ایسرایاعقل خالص روح پاک — ازچوجبی زادهٔ روحی فداک
ابوجودت درصفامرآت حق — بهره مندازهرصفت جزذات حق
ابرشیبت مادرکیتی عقیم — ای بحق مارا صراط المستقیم
ای شب جهال رانابنده وماه — ای برده کم کردکان راهوی راه
ازتوآمد مقصدعارف پدید — چشم حق بینان خدارادرتوئید
مدتی شدتستم ای صدرکبار — این بساط کبریائی راغبار
اندک اندک طاقمرا کاهش آست — ازنوای ساقی مرابخوش آست
بازمان نان باده ودرساغرکشی — حالت ماراپریشان ترکنی
تانگوییم بی کمودی کاستی — آدمی چیزی نمیشد ورنه کی
شرح آن سرحلقهٔ عشاقرا — برگنم مجموعهٔ اوراق را

در بیان فرستادن سرحلقهٔ من یاورگمان بسنده عشقش رازنه کوبه

سرزآمدکوش هرکیت بارگفت — بارگفت این رازرابایدنهفت
باحنافی پرده دیگرگون زنید — بامنافق فعل دیگرسازکنید
خوشتر آنچیزیکه ازیسارواکنند — زانکه دردانسند مارادرکمین

بی خبرزاین رهگذردوباخبر — ای رفیقان باشهید آهسته تر
پای ماراتانی اثرباید نه جای — هرکه نقش پای کومیای
نقش میاداروبایین حتی برد — پی بدین مطلب نبردستی برد
درکف ناآگهان افتدرازما — نشنود کوشش خران آوازما
رازعارف درلب عام اوفتد — علت اهل معنی ازنام اوفتد
عارفان راقصه برعای کشد — کاراهل دل بیدای کشد
اینوصیت کردباصحاب خویش — تاحجابی پرده برگیرد زپیش
گفتستان کزسرخوشان می پرست — خرده ای ازجام ساقی الست
اینک این ساغرنجف ساقی منم — جمله اشیاطانی وباقی منم
درفنای من شمابقی آئید — مژده ای مستان کهمستجهید

در بیان استناد وجد وحال و انقلاب حالت آنسیه جهال کهبادا خدائی آیدبادائی برخ نیاید

زنان نمیآرم برآوردن خروش — ترسم اورااخروشی آیدبگوش
بارسولیآیدکه مارانات نیست — تاب کنان دربرجهات نیست
رحمت آرد بردل افکارما — بخشداو برناطعای زارما

اندکش اندک دست بردار جور ... ناقص آید بر من این فرخنده دور
سرخوشم کان شهریار مهوشان ... کی بقتل پا نهد و امن کشان
خاکشان خوبش بپندد سرخ رو ... خون ایشان خون آنان جمله جو
غرق خون افتاده و بر بالای خاک ... سود و بر خاک مذلت روی پاک
جان بلب کرفته از بهر نیاز ... چشمشان بر آستانی دوخته باز
بر غریبان کنده خونین خوش نگاه ... بر ضعیفان کنده دغا و فاه
لب چو بر لب آشنا و آمادکان ... خنده جانب آن سر آزادکان
قصه کای صورت کرا رحم و هما ... ای دلت آسوده ایزد خدا
اول این آئینه از من یافت زنگ ... من نخست اندر فتم بر جام سنگ
باید اول از پی دفع گله ... من بجنبانم سر این سلسله
با سخش بدار و سر بر خاک نه ... گفت احسنت ای فدای آن سخن
قصد جان کرده و جان برباد داد ... رسم آزادی مروان باد داد

در بیان آنکه چون سالک از راه در آمد و دست طلب باو داد مرشد عنان عنایت بسوی او کشید و او را بمنزل مقصود رسانید

پیر دانش کاو ز نفسان کبری خفته بود ... هر لحظه فتنه بو لهب ناک بیدار آمده
دل فرو دید و ثبات و داغل در زید باز ... در مراقبه در آمده از باطن پیر آمد او نمود آن

در تحقیق

مخالفت هر الفت و آن مفارقت بموافقت تبدیل کرد و از آنجاست که عارف ربانی و مخلص شیخ یزدانی جناب حکیم خاقانی قدس سره در مسئله نفس فرماید در اول نفس چون رنجور کافر داشتم لیکن در آخر یافتم چون شاه از نجوران مسلمانی در اینجا عارفی عنا کبری و دلیری حضرت خضر آبادان مسئله که عبارت از نفس کافر است که در بدو امر سالک تا دیل میابد چه بعد حضرت کاملی همواره توان عنایت نمود

آنگفتم محض باران صرف سبد آمد

دوشش گفتم با مربی باخبر ... کاندرین مطلب مرا شو راهبر
دشمنی مسترد و بذل جان چو بود ... اول آن گفتر آخر این بدان چو شد
اول انسان کافر مطلق شدن ... سد راه اولیای حق شدن
آخر از کفر آمدن یکبارگی باز ... جان دگر در داد حق کردن نیاز
گفت این جا کلمه هست ای خبیر ... زه چو سالک دست بردامان پیر
نفس کافر دل چو یابد آگهی ... مشتعل گردد ز روی کم رهی
آب او از خرمن و موس شیل یابد ... راه او را سخت کرد و دست راه
مانع هر گونه تدبیر شش شود ... رو بهند هر سو عنان کبرش شود
فتح سازد آب شیرینش کلام ... کام نگذارد که بردارد ز کام

کر کریزان گشت سالک ضیغمی ... در ممالک غیر مالک نبض او
در خشم داز جهت او پای نبات ... ماند بر جا بر تمنای نجات
پیر را از باطن استمداد کرد ... باطن پیر رهش امداد کرد
آن عنان گیرانه فایارش شود ... همدم و هم راه و هم کارش شود
زان سبب گفت آن حکیم شیروان ... رو شناس از فیروان تا فیروان
نفس دیدم مژجو رنجوران نخست ... وآخرش چون شاه از نجوران درست
اول از کافر خوی رو تافتم ... آخرش بین مسلمان یافتم
این بیانم از سر تمثیل کرد ... نفس را بر نفس خر تاویل کرد
کاول از بهر کافر کهرش قرود ... آخر او از بهر مسلمان بیش بود

در از داد وجد و اشتداد شوق بر مشرب اهل عرفان و ذوق داشتن

بر اینجا عالیه زده و بر کرد ناس ابو الفضل العباس سلام الله علیه ترجیل

اجمال کوید

باز لیلی رخ بمیسوی شانه زد ... سلسله جنبان شد این دیوانه را
سنگ بردار بذای فرزانگان ... ای هجوم آورده بر دیوانگان
از چو برد او را نه آن آهنگ نیست ... او چنانست خانه را آهنگ نیست

دولت صفویه متصرف گشته این طرف رود ارس بایران بوده باشد و آنطرف بدولت عثمانیه متعلق باشد بعلاوه آن نیز محال از گرمانشاهان بایران بوده بصفحه ارباق بسرحد مقرر گردد بدین دستور معاهده شده سواد صلح نامه را المحبوب حسینقلی بیک میرآخور و میرزا کاظم ظفاهدر کاه معلی فرستاده و چگونگی را اعلام فرمودند مشار الیهما آقایان در حینی که کار هرات نزدیک باتمام بوده وارد دربار سپهر اقتدار حشمت خدا بوکردند غلام سنه نه و چون این قسم مصالحه خصوصا بعد از شکست بر طبع غیور حضرت ظل اللهی دشوار میآمد لهذا اصلحانه مرتجو را بمضای قبول مقرون ناخته و او اواسط شهر رمضان محمد آقای زنگی که در عهد سلطان احمد خان و قبل از قتل ابراهیم پاشا جواب آمده عهده دار تعویق شاه محمد آقا در اراض اندمس توقف داشت او را بحضرات طلب فرموده و باستحضار رای اسلامبول و بپادشاه والا روم اعلام کرده تا تمامی ولایات ایران را در آورد تا تلیه و بیاورد چنگ شوند خبر توجه موکب والا را بجانب بغداد صحرا یکباره باشانیز نوشتند که در تهیه کار بوده دهان پذیرا باشند و معتمدی از اقارب خود را نیز روانه اصفهان ساخته باعیان دولت شاهی نوشته جات شفیعه و دعا یران ارقام منیعه مشعر بر توجه موکب مغفرا ثر نوشته عزاصدار یافت

موشح اکمل فلاسفران دانای ایران و مباهی اعیان ممالک فرمانست بتوفیقات یزدانی موفق
و بتوجهات خواص والا مستوفق بوده بدانند که از انجا که بمکافات و عنایات ایزد داور
جل سنانه الغیر و بیمن تولای خاندان ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم تبع فلک
فرسای هلال آسای والا را در فتح شهر هرات مظاهر مآثر و موکب سعادت قرین آن مهبط
نصرت و مظفر پیشه و جیوش پادشاهانه خونخوار سروش غیبی رهبر و بازوی یاور نیروی
نیروزرا در کشایش قلاع و دست و کمر است در این اوان میمنت نشان بالطاف قادر
متعال اقاضه بهرات تا ابدالی از دوم شعبه غازیان غضنفر فرود سپاه دان از در در

کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة فراری بالمصداق و ضنوا ان ما فعلهم خصوصهم
در قلعه هرات متحصن و متواری بودند بمضاد و قذف فی قلوبهم الرعب کونه احوال
و بلوای و زلزلوا زلزالا شدیدا ارکان صبر و قرارشان زلزال یافته از شدت
جوع بکیان و از خوردن زخم سیف دستان بامان آمده مانیز مضمون وان احد
من المشرکین استجارک فاجره و مدلول حتی یعطوا الجزیة آنطایفه را باداء
یکوجیبان از قلعه هرات فرمان دادیم و شصت هزار خانه دار از انسان و زعرعه نطا
و در ورطه هلاکت بودند محکه باخانه و کوچ کانهم جراد منتشر متفرق ساخته ممالک
خراسان الی جوار دشهریار فرستادیم بحمد الله تعالی بمقابله تأییدات یزدانی

فتح قلعه هرات مبشر دنیای اهل مزبور باطوایف غلجائی قندهار که با آنطایفه اتفاق در زیده
بودند مطیع و مسخر گشته طوق اطاعت و هاکری و حلقه خدمت و فرمانبری بگردن گرفتند در
خلال این احوال که از انجام مهمات فراغی حاصل و سرکشان حدود خراسان را تنبیه کامل فرموده
بودیم نوشته عالیجاه محمد رضاخان عبدالله سپهسالار سپه منشور رایکه فیمابین او و اولیای دولت
عثمانی جنین قرار یافته که ممالک آنطرف رود آمو بروی و اینطرف بقرابلاش تعلق داشته
باشد الحق بمصالحه در نظر ما حکم نقش بر آب مؤثر موج سراب دارد مذبذبا که مقصد اصل اختلاف
اسرای ایرانست که مطلق بآن نبرده خشه آن امر مهم را در ضمن صلح مندرج نخواهند
وجود امثال مانند کان که منوط بمن کرده کار رتبه برتری یافته ایم چون است که بمقتضای کلکم
راع و کلکم مسئول عن رعیته باری ضعیفان نمود و دشمنان مخالفین را از سر مسلمین
رفع و مادة فساد را از مزاج مملکت رفع کنیم نه اینکه قتل غفلت بر دل زده تابع رای آنکس
در ضاجوی خاطر خصم عهد شکن باشیم بحول الله تعالی امر دوز دزاعادی تیره و دست
اقبال خیروی تیره و ضعف بدخواهان قوی و غلبه از دین مرتضویست در این صورت از
آنطایفه کم فرصت که آیه کریمه اذا جاء الخوف رایتهم ینظرون الیک تدور اعینهم کالذی
یغشی علیه من الموت و اذا ذهب الخوف سلقوکم بالسنة حداد اشحة علی الخیر بعهدنا
حال ایشانست تحمل این امر کردن از حمیت دور و منافی طبع غیور است چون صلح مزبور

مغایر رضای جناب سبحانی و مخالف مصلحت دولت ابد مدت خاقانی بود لهذا اجتر
امضا مقرون نفرمودیم از آنجا که سر رشته شوق طواف روضه ملایک مطاف حضرت امیر
المؤمنین و مولای متقیان غالب کل غالب و مطلوب کل طالب علی ابن ابیطالب
علیه الصلوة و السلام گریبان گیر خواطر حقانیت گزین است تو فیض استخلاص اسرای مسلمین را
از دور گاه اهلیت سائل و باشد ان شاء الله تعالی بعد از عهده نظر همتهای جنود غیبی و هم کاب
تأییدات لاریبی از قدمت سلطان افخم ولایت و ارتضاعلی ابن موسی الرضا علیه
التحیة و الثنا مرخص گشته باجیوش پر خاشجوی قوی چنگ و عساکر هژبر خوی فیروز جنگ حدود
ملک و دریاک کوچ بر کوچ عازم کعبه مقصود خواهیم شد طغیان نمود و شور جنون هم بسوی یار
چون سیل میدوم همه جا روی بر زمین تا بارکه را خواهد و منزل بکه باشد والا کجا
لبیک ای فاعل ذوالملک غفلان بقاء الله حافظ اگر قدم نهی در ره خاندان رسول
بر فرقدت رسد همت شحنه بکف دشمن اگر بچرخ رود با دو چار اگر بخاک
سر کوفی کز آب رفته باز آید بجوی هر کس در این امر دانی نباشد از کسوت جمعیت
عاری و با بهره دار سعادت دین و دلی و سزاوار لطف حضرت باری بوده از
حوزه اسلام خارج و در زمره خوارج خواهد بود

نوروز فیروز این سال اهی

عقل را با عشق تاب جنگ کو اندر اینجا مسکنت با بیدست کو
باز دل افروخت از مسند نشینی علم شد سپه دار الم جف العلم
کشته با شور حسینی نخل کرب کسوت عباس بیان کرده ببر
جانب اصحاب نازان باز خرد مشکی از آب حقیقت بر بدوش
کرده از شط یقین آن مشک پر مست و غلطان مجو آب اندر
نشئه آبش حریفان سر بسر خود ز مجموع حریفان نشئه تر
چرخ زا استسقای آبش طوطی برده او بر چرخ با بانگ العطش
وی ز شط سوی محیط آورده آب آب خود را بخشی از پیش شناب
آب آری سوی بحر موج خیز بیش ازین آبت آبت مرز

در توجه بعالم خرابیان صاحبدل و اخوان مقبل و استدامت و شروع مطلب
فرخ نشسته احضرت ابو الفضل العباس سلام الله علیه

باز از میخانه دل جوش شنید کوشش از مستان بیهوش شنید
دوستا نزدیک ذکر اردوستان پیل را یاد آمد از هندوستان
ای صبای عندلیب کوی عشق ای تو طوطی حقیقت کوی عشق
ای همای سدره جولی الحسین ای اسد الله قربا روح الامین

ای بفرق عارفان کرده گذار — ای به چشم پاک جانان رهسپار
ره بسوی کوی اصحاب کرم — باش طایف اندران وادی حرم
در گشوده دست گر اخوان از دوه — راه اگر چه هست دور آن دار الصفا
شود در آن دار الصفا رطب الجنان — هم طریقا راز اسلام از ما سلام

خاصه آن بزم مجبان راهبیب — گلشن اهل صفا را عندلیب
اصفهان از اهل بیت هست جو بیان — در اخوت گشته با اهل حرم شریک
کوی ای جنت بهشت جو بیان — تشنه لب کو نر بخاک کوبیان
دستی این دست زکار افتاده را — همتی این مانده بار افتاده را
تا کرم بر منزل رساند بار را — پرکند این کهنه ره الا سرا را
شوری اندر نهره نامه آورد — در میان ذکری ز عباس آورد
نیست صاحب همتی در دشتیان — هم قدم عباس را بعد از حسین
در هواداری آن شاه است — جمله را یک دست اور ابده دست

در بیان آنکه تا وادی طریقت و قطع جاده حقیقت با همتی مردانه در کار است
که آنجا مناسب جز با دام خانیت بر کرسی دهای همایه هرز الا بقرآن پایه دست
لیکن نه هر پرنده پرواز پیر سد عنقا عشق کم باز ماند اکر صد هزار پر دارد

اهل عرفان قشیع است

آنشنیدستی که اصحاب جلال — کرد روزی باز در حمت سوال
گفت اکر اوایسته بر جا بلی — از همه ان نعمت الهی فزون
لاجرم آن قبله دار اهل نیاز — آن بیمان همت یکتاز
آن قوی پشت فله ایمان اکاه — وان منشور بخش جال جهان از او
از مریدان جمله کامل تر جهد — موسی نوحید را ما رون عهد
رهنمای جمله بر شاه جلیل — طالبان راه حق را دلیل
نشکفتا زاسای رهنمای با شتاب — مبکرفتی از شط نو خیساب
رهروان را رونق بازار او — عاشقان را بود آب کار او
مشک بر دوش آهو از شد چون بر — روز عاشور ا به چشم پر ز خون
مشک شو بر حالت او شکر ریز — شد لبسوی تشنه کان را سپر
تا به چشم مشک خالد شد ز اشک — پس فرو بارید بر وی تیر تیز

لیک جا کرفته اما دعوس — کر تری تا بر ثریا با نک کوس
کی فدح نوشان صهبای الست — از مراد خویشتن شو بید دست
کشته کشتن عادت جیش شماست — نا مرادی بهتر از عیش شماست
آرزو را ترک کفتن بهتر است — با عروس مرک در عقد خود شرا
کی عقاب بستان با نه چو با — دست عاشق را ز خون با نه حنا
این صله آمد چو فاسم را بکوش — شد ز غیرت در تغیر در خروش
خواست از جا و عروس مقتلش — دست حسرت زد بدامان دو کش
راه رو را پای از رفتار ماند — دل ز بهم اهی و دست از کار ماند
کفت از پیش من ای بد رعا — چون برفتی بیست با کم کجا
نوعروس خویش را بوسید چهر — خوش در آغوشش کشید از کرد مهر
ز استین اشکش ز چشمان پاک کرد — بعد از آن آن آستین را چاک کرد
کفت در فرد دس چو کرد رده — مرمرا با این نشان انکار جو

در بیان فیض بخشی آن بسته حلقه و استین و اصوار عشاق بستین مهر آن
پرده از همرار پرده پوشش و کفته نوعیه از راه عاشقات معلوم عروس خود و خلق

که بر مصداق اولیا را لخت قبای لا اخبر فنهم بخبری مارا تا ابد زنده که وداع دوست
دعا بنده ای است

هیچ مبدا نی نوای صاحب یقین — هست اینجا سر عرق آستین
آستین و هم او را عرق کرد — حق و باطل را برا و فرق کرد
التیام از عرق او در عرق است — فرقها از فرق او نا فرقهاست
یعنی اگر سنو که ما پاینده ایم — تا ابد تا تاز ایم و زنده ایم
فارغ آمد ذات ما از فرد و کی — نیست ما را کهنه گه و مرده کی
ماهی آنجو را و ما را ساحلست — عنبر ما هر طبر بی ما کلست
عارفا دانیم از حیات معتبار — کشته کشتن نیست ما را اعتبار
هم فنا را هم بقا را زنده ایم — فانی در حق و باقی در حقیم
گر بصورت جان جانان میتنیم — هم بمعنی هر دو را جان میدهیم
گر بصورت غایب از ما نحن هم — لبیک در معنی بهر جا حاضریم
منفصل با بحر خارج چون حباب — دوست را هستیم در لخت لخت
عارف ما نیست جز او هیچ کس — هم چنان ما عارف او نیز بس
آنچه لیعت گر حسین بن در دلش — وآنچه خفوط از زوالی تا مسش

باعروس خویش گفت او نشنه — داند اندر گوش او شرزه شه
فیض با ابن فیض نخشب گرفت — قند بود و شکر مصر گرفت
یکجهت شد از پی حق جو ابت — آستین افشان یک سر محکمات

در بیان نجو طالبان راه و ماشقان لقاء الله را از خلع نعلین و تخلقات که
هر یک مقصد است راه بهت گاه گریبی نیست چو عارف راحذر از آفات و
موحد را اسقاط اضافات واجب آمد در فنا تو — چه ممکن کرد هستی بر فشانه
بجز واجب دگر چیزی نماند — دانسارت با تو حق بی انباز و مجاهد خانه پرداز که
گرد علقات را بکلی بیاران مجاهد فرو نشاند و نفوذ و نعلقات را هوای صفا و
بر فشاند و شرزه شه از علاجاب علی اکبر گرد در سرده الاترین نعلقات و در ترک آن
ترین تعلقات نوا کوید

باز م اندر هر قدم در ذکر شما — در تخلق کردی آیسته زاه
پیش مطلب سد با بی می شود — چهر مقصد را حجابی میشود
ساقی ای منظور جان افروز من — ای نوای ستر تعلق سوز من
در روان صبای جان پرورما — نوش بر آبی بر نشان این گدا را
تا کو ذکر شاه جان باز آن کنم — رو بدل با خوانه پرداز آن کنم

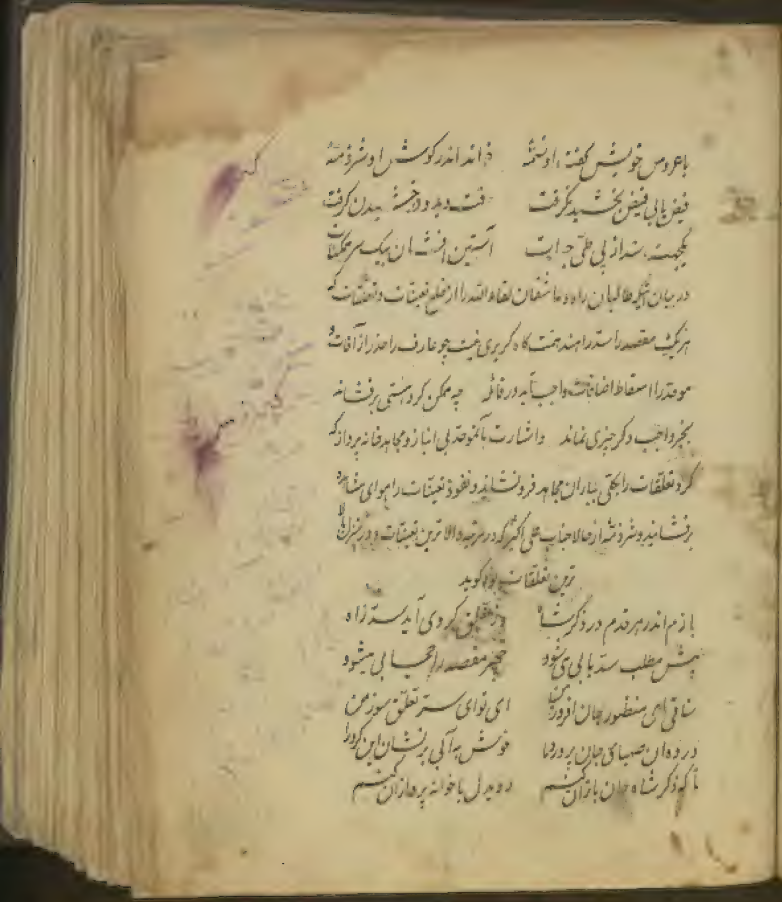

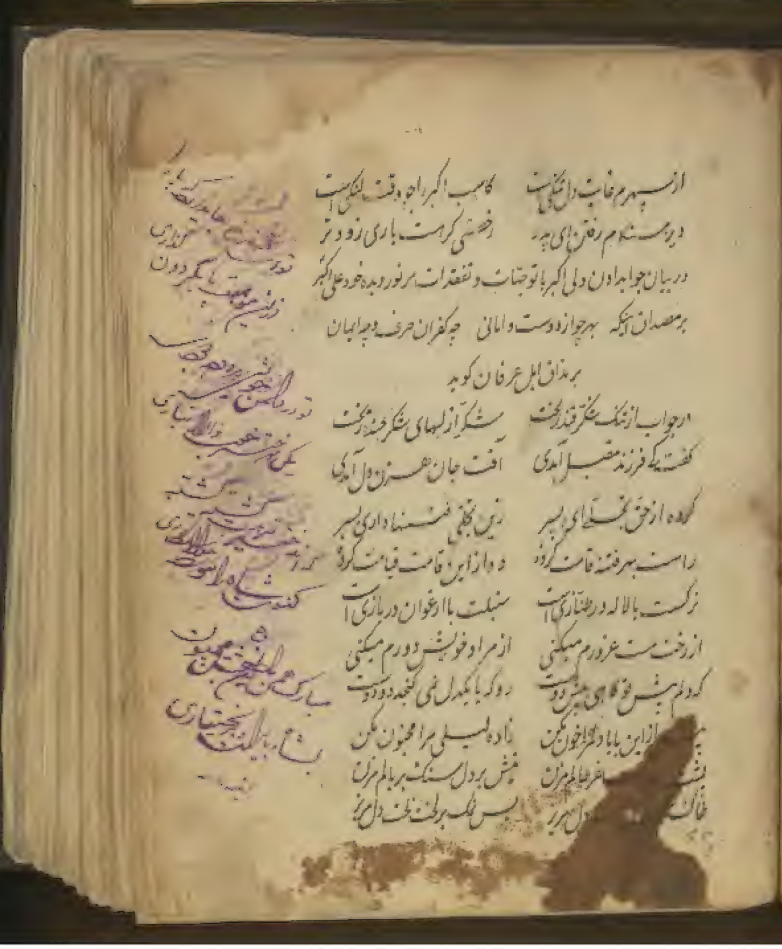

آن بر نبت موعد لوح و قلم — وآن بجانبای ز جانبا زان عالم
بر هدف تیر مراد خود نشاند — کرد هستی را سوی کلی بر فشاند
کرد ایثار آنچه کرد آورده بود — سوخت هر چه آن آزرده بر نرده بود
چشم پوشید از همه آزادگان — از برا در رو ز برا در زاده گان

از خلق پرده دیگر نماند — سد را بی جز علی اکبر نماند
اجتهادی داشت از اندازه بیش — کان یکی زا نیز بر داز در میان
تا گه اگر بار خ افروخته — خسته من آزاده گان سوخته

ماه رویش گرد هاز غبغب عرق — هم چو شبنم صبح در بر گل ورق
بر رخ انسان گرد زلف بر گرد — لاله را پوشیده از سنبل گرد
نرگسش سرمست بر خمار نگری — سود مشک نر بکلبرگ تری
آمد و افتاد از راه ستاب — هم چو طفل اشک بر دامان آب

ای هد رجان مسر بان بنشه بار — مانده با افتاده اندر کنار
هر یک از احباب سر خوش در قصور — در طرب بیجان سر نفس جو
کام زن در سایه طوبی همه — جام زن با یار کوثر لی همه
قاسم و عبد الله و عباس دلیر — آستین افشان ز رفت بود و

هم چو چشم خواب دل مهار — زلف خود بر پای ما مساز
عاقل را دام مقصد منبود — بر نیز راه جهت صید شود
لن ترانی تا نبیند هستی — بعد از آن ما تحتون کوید او
هست اندر بزم آن والا نگار — باز تو گو تا هری بر چار
هر چه غیر از او هست سد راه من — آن بت است و غیرت من تنگ
جان رهین و وصل او سیر چه تواند — مانع راه محبت مهر نو است
تا آن حجاب از پیش چون بردارنی — تا من تو هستم در حقیقت تو منی
چون تو را او خواهد از نفس برون — رو فنا شو جانب او رو بقا
در بیان مرخص فرمودن جناب علی اکبر را و امر تلقین و تسلیم فرمودن کوید
خوش بنا شد از تو شنیدن این سخن — بلکه خوش باشد سپر انداختن
مهر پیش آور رضا کن قدر را — عافیت خیر تو بود در هر دو سرا
بر فنا بش کمر بهت ری هم — از وجود خویش اندر آری در عدم
مژده داری احتیاج تیز تست — پیش ابروی بت خونریز تست
کر که قصد بستن جزو و کلیت — باید صورتان [illegible]
در سر صید سپید است و سیاه — آن تو را [illegible]

قبر مهری بود دل دشمن ران — تیر مهری کز بود در من زن
از فنا مقصود ما من ابتداست — سهل آن خصمی که مارو شوق آن لقاست
شوق این بزم از پی آن ساقی است — این خرابی بهر آن آبادی است
من در این شوق فنا دای با لقا — آمدستم از پی خیر و صلاح
تا بت هست اندر وجودم بگذرم — آه چنین بگذرم اندر عدم
در شهودم هستی و دستی بجنب — در یقینم دستی و دستی بر رب
روی اندر وحدت و در روی در همه — دست اندر کثرت و در دست در دو جهان
دستی اندر اعتراج و در رجا — دست دیگر در بقا و در فنا
دستی اندر یاس و دستی در امید — دستی اندر زن دستی در نوید
دستی اندر قبض و بسط و عزم و فتح — دستی اندر قهر لطف و طرح و منح
دستی اندر ذیل و دستی در بخا — در خزان دستی و دستی در بهار
دستی اندر ارش و دستی در سما — دستی اندر نشو و دستی در فنا
مر مرا اندر امور از نفع و ضر — نیست سعی مانع عقل و کر
نیست محتاج دو با لذات عنی — هست فرع احتیاج این و منی
دشمنی [illegible] — کر چو رو کر این چنین ما لک شان

هست قتل آن دشمن طبع و کمر است — دفع تیغ آن به کر اسپر است
قتل این دشمن بشمشیر روان است — خر مابن شمشیر و فحص مشکل است
بدو سپر میباش شمشیری کمن — ور نیز ور دو بهان شمشیری کمن
باز و صد هزار بحر کشش شرط نیست — با قضا هم پنجه کشتن شرط نیست
دست بر خنجر خنجر کشان — تیر کا هد کیرد در پهلو نشان
پس بر فت آن تیر حیرت خونچکان — هم چو از جسم و جان جسم شاه
باز میکرد از قفا تا ثری — هر سر پیکان بروی او دری
مست کشت از ضربت تیغ و سنان — مجذوبها کرد و داد از کف عنان
عشق آمد عقل از او بیمار شد — آن نصیحت کو نسائش لال شد
وقت آن شد کز حقیقت دم زند — شعله بر جان نبی آدم زند
پرده از روی مراتب وا کند — جمله عشاق را رسوا کند
باز عقل آمد زبان را کرفت — پیر مجذوبان غنا شد کر فت
رو بدریا کرد و دیگر آب جو — زی بدر شد آب کوی آب جو
در بیان آنکه چون تیر خاصیت شتاب سراز کریبان خواهر جسته کرد
خیال تارک عترت از نصیحت خمیرش بر زد نخست [illegible]

صفت خط جام را ترتیب داد — هر یکی را کونه کون نقشی نهاد
پس نمود از روی حکمت امتیاز — ساقی دانندهٔ کار ایاز
مجلسی آراست مانند بهشت — وندران ترتیب وفا تو نه هشت
ورنه نقش معیار و جد و اجتهاد — باده خواران را شناسای مزاج
جمع دردی مهتر و کهتر همه — بر خط ساقی نهاده سر همه
جام را چون ساقی آدردی دور — از قمر دور نه خط چون ناخط جور
هیچ کس را جای طعن و حق نبود — از خط او سر کشیدن حق نبود
آری از قسمت نصیب ما و تست — عین الطاف است ساقی هر چه هست
در یکی را احمال و دیگر کون سپید — اختلاف اندر مزاج افزون شنید
جستی از آن دار عشرت اختراق — دیگری رخصت نمودی اشراق
در یکی را نان مغبر بد خوشند — از سر مستی پریشان کو شدی
از طریق عقل هشتی پا برون — هم رهین کردی ز مستی با دبون
لاجرم صد کونه شورش در افتعال — ساقی آن بزم را کشتی وبال
چار را بودی از آن دار الامان — تا بر منزل رسانیدن چنان
کس نیاوردی برآوردن نفس — دست الحاد و دست ساقی بودی بس

ناجرم غافل نمانید از مرید — لحظه غافل نمانید از مزید
همت خود بدرقه راهش کنند — خضر وکر رفت آگاهش کنند
گنده اکر مانده بتدبیر ریش — شد اکر رانده عنان کیر ریش شوند
ساقی بزم حقیقت بین تو باز — کی کم است از ساقی بزم مجاز
اکبر آمد لطف کو باران زداد — از میان روز کو ناپیش شاه
کی بد رجان از عطف اخیر دوام — نی ندانم زنده دام یا مرده ام
این عطف ز مراحت غالبه ذات — سر حق این است و عشق این نشانهاست
دید شاهد بین که سلطان هواست — اکبر خود را که لبیر از اضداست
عشق پاکنرا بنای سرکشی نیست — آب دخاکش را هوای آتشی نیست
شورش صهبای عشقش در سر است — مستیش از دیکران افزون مزاج است
اینک از مجلس جدائی میکنند — فاش دعوی خدائی میکنند
مغز خود می شکافند پوست را — فاش می سازند وحدت دوست را
نکته نحوانش غلاف شرع اوست — نکته نحوانش غلاف شرع اوست
پس سلیمان در دانش بود و او — اندک اندک فاش بر انش شاه
مهر آن لبهای کو هر پاش کرد — تا نبارد دست جز را فاش کرد

از اخبار علم احادیث ماضی — زنحو ز حرف ز علم معانی
هر کرا اسرار حق آموختند — مهر کردند و زبانش دوختند
در بیان نیستا شدن آن مسیدان مرد را چابک سوار قبای در رکاب آوردن
آن سید ابرار بر زکوار و مکالمات با ذوالجناح و ذوالفقار بر شرب صافی مذا
فان کوید

دیکر شوری بآب و کل رسید — کاد میدان داری این دل کشید
نوبت باد در رکاب آوردن است — نوبت عشرت را سواری کردن است
غلغله شد دان ساقی از دی مزاج — زین می عشرت مرا پر کن زباد
کز مهر مستی بسیاز م طغان — سر کران بر لشکر مطلب لنان
روی در میدان این دفتر کنم — شرح میدان رفتن شه کر کنم
باز کویم ان شه دنیا و دین — سر در سر علقهٔ اهل یقین
چون کر خود را کنه و تعلقها به — خویشتن را دور ازان تنها بدید
عذر ای رفتن از جا رفتنی — بر مذاق خاطر شه میتوانست کرد
پا نهاد از روی همت در رکاب — کرد با لب از سر شفقت خطاب
کای سبکپر ذوالجناح تیز کام — کرد نظمت سرعت صرصر خرام
ای سمندی جلوهٔ قدسی مزاج — ای زصبا با معاونت نیم کام

کسیکه کنه معانی او کسرا — کمان دعوت او مهمان آنجا
ای بصورت کرده طی آسمان — وی بمعنی پویان در جان و دل
ای برفتار از نظر تیز تر — وز برق عقل چابک خیز تر
روبکوی دوست منهاج من است — دیده و اکن وقت معراج من است
بد نسب معراج آن کیتی فروز — ای عجب معراج من باشد بروز
نور براق آسمان پیمای من — دوزخ شور انسب اسرای من
پس عفو تا کرمت بر دوشتاب — ای همت تازم زمان همت است
کز میان دشمنم آری برون — روبکوی دوست کردی ز دشمنان
پس بجا لاکی پیشنهاد نشست — این بجلت دبرد سوی تیغ دست
ای متشنج دو الفقار دل شکاف — مدتی شد تا که ماندی در غلاف
آنقدر بر جای خود کردی درنگ — تا کرفت آئینهٔ اسلام زنگ
زان دمان ایجو هر خاکستری — زنگ این آئینه جبا جه بری
من کنم زنگ از تو پاک ای تا کجا — کن تو این آئینه را از زنگ پاک
من تو را صیقل دهم از اکسی — تا توان آئینه را صیقل دهی
شد چو بیمار از حرارت ناشکیب — مصلحت را خون انداز د ز تیز طبیب
چونکه فاسد کشت خون اندر مزاج — تیشه نر باشد بکار اندر علاج

در مزاج گهر شه خون بیشتر سر برآورای فدا افزون‌تر

در بیان غائله‌ی برخواتون سراپردهٔ عظمت و کبریای حضرت زینب خواتون سلام الله علیها که آن بگه تاز میدان مروت را غائلهٔ متعلقات بود و در شدت از مرتب و مقامات آن ناموس ربانی و عظمت یزدانی که در عالم تحمل بار محبت کامل بود و ودیعت مطلقه را واسطه حامل بر مذاق عارفان گوید

خواهرش بر سینه و بر سر زنان رفت تا گیرد برادر را عنان

سیل اشکش بست بر شه راهرا در دو آهش کرد حیران شاه را

در قضای شاه رفعی هر زمان بانگ هلا مهلتش بر آسمان

کای سوار سرکران کم کن شتاب جان من الجنی سبکتر کن رکاب

تا ببوسم آن لب دل جوی تو تا بجویم آن شکنج موی تو

شد سراپا کرم مست و ناز گوشه چشمی بانگ سوکرده باز

دید مسکین موئی از جنس زنان بر فلک دستی و دستی بر عنان

زن مگو مرد آفرین پروردگار زن مگو خلاق دین و کردگار

زن مگو خالق دش عشق جهین زن مگو دست خدا آن آستین

بازدل

بازدل بر عقل میگیرد عنان اهل دل را آتش اندر جان زنان

میدراند پرده اهمال را میزند با دو مخالف سازرا

پنجه اندر جامهٔ جان میبرد صبر و طاقت را گریبان میدرد

هر زمان هنگامه‌ی سر میکند کز کشم منعش فزون‌تر میکند

اندر این مطلب عنان از من مگیر من از او کوشش او از بان از کف

میکند مستی باو آوازه بلند کاین خدو در پرده مطلب تا چند

سر خوش از صهبای آگاهی شدم دیگر این جا زینب اللهی شدم

متنی کو کم کن این افسانه را پند لی حاصل مده ویرانه را

خفت بر در بازدن حاصل آست منت بر سندان نه کار عاقلست

لیکن اندر مشرب فرزانگان همرهی صعب است با دیوانگان

همرهی با عقل صاحب شرع را تا از او جوئیم اصل و فرع را

همتی یا پیر قدم در راه زن صاحب آن خواه مرد خواهران

غیر تو یا پیر بمقصد ره نبرد خانه بر دار از جهان بیه زن بیه مرد

شرح این غم را که آمد نمودن قطع راه بر سر مرد صبر بیه کلاه

در بیان تعرض شهسوار میدان حقیقت از جاز العالم تقیده و نقیده و تعقیده بگوهر خود بر مذاق عارفان گوید

بس ز اجبار خواست استقبال کرد تا رخش بوسید الغرا دال کرد

هم چه جان خود در آغوشش کشید این سخن آهسته بر گوشش کشید

ای عنان گیر من آیا زینبی یا گه اندوه و محنت اندرا شبی

پیش پای شوق زنجیری مکن راه عشق آسان این عنان گیری مکن

با تو هستم جان خواهر هم سفر تو بپا این راه کو پای من ببر

خانه سوزان را تو صاحبخانه باش باز نان در سرهای مردانه باش

جان فدا هر دم ز عشم داری مکن با صد اجرم غم فدا داری مکن

مهجر از سر پرده از رخ دامکن آفتاب و ماه را رسوا مکن

هست بر من تا گوارد تا بلند از تو زینب کرد صدا کرد و بلند

هر چو باشد تو علی را دختری ماده شیرا کی کم از شیر نری

بازبان زینبی بشنو که گفت با جنبی گوش زینبی بشنفت

با جنبی لب هر آنچه تو گفت باز نه بگوش هوش بشنید راز

گوش عشق آری زبان خواهد عشق فهم عشق آری بیان خواهد عشق

بازبان دیگر

بازبان دیگر این آواز نیست گوش و فکر محرم این راز نیست

ای سخن کو لحظه خواهو شی باش ایزبان از بای تا سر گوش باش

تا به بینم از سر صدق و صواب شاه زار از زینب چه میگوید جواب

گفت زینب در جواب آنشاهرا کی فروزان کرده و مهر و ماه را

عشق را از یک شرر زاد ایم بر یک آغوش غم نهاد ایم

نر بیت بوده ایم بر یک فو نان پرورش در حجر یک آغوش نان

تا کنیم این راه را استانه ئی هر دو از یکجا رم خورد ستیم می

هر دو در آن جام طاعت کیلیم هر یکی امر دگیرا طالبیم

تو شهادت جستی ای سبط رسول من اسیر را بجان کردم قبول

در بیان استفتاح آن ستیه ئی عقار از توجهات باطن آن سید بزرگوار و بی نائی از تجلیات معنوی الحضرت و غش گوان بر مذاق اهل توحید گوید

خود نمائی کن که طاقت طاق شد جان قلق نورا مشتاق شد

طالبی فرمان بر ای سر نیست خود نمائی کن در این جا غیر نیست

شرحی ای قصه رجهان این بسترا عکسی ای دارای حسن بیچه را

بازبان دیگر

در بیان تجلی کردن جمال بر مثال حسنی از روی معنی در آئینهٔ وجود حضرت
زینب سلام الله علیها از برای مشهود بطریق اجمال کوید

مثال اسطوره آن سبز را — مستند جلوه آن آئینه را
ملک معنی منم هم کبار کرد — پرده پندار او پاره کرد
معنی اندر لوح صورت نقش بست — آنچه از جان خواست اندر دل شکست
خیمه زد در ملک جانش نیز عجب — شسته شد زآب تفکرش رنگ و حجب
معنی خود را به چشم خویش دید — صورت خود را به خود تحسین رسید
آفتابی کرد در زینت ظهور — ذره زان خورشید دلها پر نور
شد عیان در طور جانش ربی — فتر موسی صعقا زان آتشی
سده هر یاد از زمانی کان امام — سرده دون مقدمش خاص و عام
خواهر شه را بسر زانو نشاند — پس کلاب از شکر بر رویش فشاند
گفت ای خواهر چو برگشتی ز راه — هست بیماری مرا در خیمه گاه
جان بقربان تن بیمار او — دل فدای نالهای زار او
بسته بند غمش سیم و زر — بسته بند و لابض صد هزار
در دل شب کرد دل را همی کند — ناله کرد و سحر گاهی کند

توان مؤنس این بیقرار شد — جان مرده را نفس آفرین شد
جهان فتنه نیز افتاده مختصر — جان بستانی را نظر در نظر

پرسشی کن حال بیمار مرا — جستجوئی کن گرفتار مرا
زآستین اشکش ز چشمان پاک کن — دور از آن رخساره گرد و خاک کن
با تفقد بر گشایند دلش — عقده گر هست از دل بگسایش
گر بود بیهوش بازآرش بهوش — ور ز وحدت اندر آرش در خروش
آنچه بر لوح ضمیرت جلوه کرد — جلوه ده بر لوح آن سلطان فرد
هر چه نقش خاطر است — وانچه فکرت بسته خاطر است
جمله را بر بسته اش افشا نما — از الف تا یا بگوشش خوان مدام
انبوه بعثت پس ز من حاصل است — بعد من در راه وحدت کاهل است
اشکاد ما نازد صد چو حسین — او حسین عهد و من بعد حسین
من کیم خورشید وادی فنا — در بیان بیماری او شد خجل
واسطه از درمیان ما توئی — برزم و رستخیز ما کجا و توئی
در حقیقت واسطه هم عین ماست — عین هم هستیم مائی کوه کاست
نقب باید کرد شش افلاک را — غوری باید چو گردون خاک را

والسلام

چشم بر میدان نگارا دوخته — چون من افتادم تو را کن یاد نه
کن خبر آن محنی اموات را — ده قیام آن قائم الذات را
پس وداع خواهر مغموم کرد — شد روان چون روان اندوه درد
ذوالجناح عشقش اندر زیر ران — در رکابش کاروان جان روان
کر لطافت کام زن در نوشش بود — لیک در باطن روان در جوشش بود
در زمین ار چند بودی رهنورد — لیک سر در چشمه کوثر کرد
داد جولان در سخن کو تا شه — در سپهر اندر فتد با ماه شه

در بیان توجه آن ولی اکبر بقایا بقیت وستنه او فرزند ارشد خود علی اصغر
باد بیمارگشن میدان بردن و به بر قبضه شهادت رسانیدن
و مختصری از مراثیه و متعلقات آن ایام

زاده بر زکوار علیه

بازمان جعد ان طفل جنون — دست از فتنه مبار در بردن
مادر طبع مرا زوی ذوق — خوش در آرد شیر در پستان شوق
جوا اطفال قلوب از اهتمام — وقت شد کاهنده سر در ان فکن
عشرتی — هوای تو کنید — از طرب نشو و نمای تو کنند

والعزیزه

واکذار ند اقتضای طبع را — باز آباء کرام سبع را
باز وقت کیست پردازی بود — ای حریف این اخر بازی بود
نقش چیست در نرد عشق آن پری — میکند با مهر دل در شوری
همتی میدارم از بهر مرا — زر در میخانه مسجوم کشا
هم چنین از کعبه عشق داو — نادر این بازی نمایم کج کاو
بازئی ماند در این دفتر کنم — شرح شاهبازان سر کنم
لاجرم چون آن جریده پاکباز — در فضا عاشق شه پاکباز
شه برون با کیسه پر داخته — ماه از خرمن گل تاخته
رقص رقصان از زنان تا خاتمش — هبط از کیسه پر داخته
انقباضی دید در خود اندکی — در دل حق البقین آمد شکی
کاین یک الله بعد والله از چه زاد — حالت کل را که داند داد
کو بیاین نکته را کردی نجات — عاشقان را مهر بین در دی نجات
پس ز دی با کاری جد کرد راه — نافشاندست اگر در کیسه کرد
چون فشاندان پاکباز از امر حق — کو هری افتاده در دست خمر
در زواج کرامی تو همان — آن سبک در وزن و در قیمت گران

از جان مشتاق در رکاب سعادت انتساب آنحضرت برسبیل اجمال ذکری میکند

یاد باد آن کو بدستی آزمودی جانرا — داشتم باز عفر از غربت عبدالله
گر جوابی دلخوش ما هست پیش راند — ور خطا رفت مقصد چرا محروم ماند
راستی از خلد بر زیور نکرد — بر لب کوثر کلوخی تر نکرد
کام زان در سایه طوبی نشد — هم نشین حنظلی نیشکر نی نشد
دهنت کو بند این که جسم بارمند — نی نصیب از لطف نیض یار مند
جانفزا جویان نشد هم در دلش — باکه آگاهی بود از غیر و بش
ناصر چشم از این سو دوخت — چل عبیر از نشئت زعفر نگفت
بعد از این سهم چو جنت ابد سحر — شد بیابانی به چشم طیبه کر
طیبه گر شد در چشم خلق عجب — باغی پر هول با منکر عجیب
بر سر خاکی که در آن جای داشت — با سر از لطف تفقدی می گذشت
بعد از آن آن نقش را از ره وفا — با سر شک دیده کان میکرد پاک
پیش رفتم تا کرشناسم کیست — هم چنین آن نقش را چیست چیست
چون بدیدم بود آن نقش چنین — سر ور دین پادشاه مشرقین

چشم بر من کرد کی آن نیکنام — کرد بر من از سر رغبت سلام
پس جوابش داده گفتم کیستی — گر تو از این جنس هرزم نیستی
گفت دانم من که نشناسی مرا — با منت بود از فراش ای هم دراه
زخرم من کز سر شب تا سحر — بود با من از غسر اصفت ای پدر
با تو گویم حال خود را تشنه — تا گهی بیشتر زنده
بهر جان باری آن شاه از — چون شدم وارد بان دشت فضا
چار فرسخ مانده تا نزدیک شاه — محشری بر طرف کردم نگاه
جمع یک سر او لیا و انبیا — اصفیا از کیا و اتقیا
روح با کان خاک عسه بر سرم — تیغ بر دست کهن کردان بهم
جان زنگ بوجهل خاصان خبر — در پوست ذوالجناح کرد و دوش
تن زیک جا جمله یکان شتا — بهر غرب ذوالفقارش کرد و باک
جمله چنین خاکیان افلاکیان — هم چنین افلاکیان بر خاکیان
پای تا سر از جلالت در سراپای حسینی محو مات — در سراپای حسینی محو مات
جرأت من جمله ضعفها را شکافت — یک سر مویش ز مقصد بر نیافت
از جرئی من دان آن هر دو شان — چون را انگشت حیرت برده دان

در سر جانش هوای دیگر است — خاطرم هم بر جای دیگر است
نیست جز او در رگ و در پوستم — نی خبر از دشمن و از دوستم
من ندانم دوست کی دشمن کجاست — ای عجب این را چه نامم از چه خاست
آنیکه آن سر خیل خوبان بود با — بود یا من در سئوال در جواب
با هم اندر پرده رازی داشتیم — گفت گوهای دراز ی داشتیم
هیچ کس از راز ما آگه نبود — در میان روح الامین راره نبود
چشم از او پوشیده کردم برنوا — از حقیقت رخت بستم زین مجاز
خود تو دیگر از کجا پیدا شدی — پرده چشم من شیدای شدی
این بگفت و دیدگان پر نم نمود — عجز ما کردم جوابم را نداد
رجعت من زان رکاب عالی افتاد — یک جز از سی سیدان کم نبود
در بیان خطابه آن امام مهربان و موعظت مخالفان حقیقت گو زبان از راه
رحمت و عنایت و از در نصیحت و عتاب و هدایت بر سبیل اجمال میگوید

مطلب ای مجموعه فصل الخطاب — باغ وحدت را لب لعل تو آب
ای ز آب داده با غبر سبی نصیب — مرغ جانرا جای در خاکی قفس
گوش خاصان مستمع بر ساز تو — جان با کان گوش در آواز تو

عارفان حق مثنوی را چون سرند — نغمه وحدت رسانند بگوش
ای زده با آن نوای دل پسند — هم چو ما آتش اندر نی بزن
جان برقص آرنا که شیدائی تست — نی بگیر و بر لبش آوا ای تست
پرده ها بهترین قانون برآن — تا کشش آرد بسینه چون کمان
ناکی آخر نشابوری نوا — راست کن در نای نوای بینوا
تا که جان دیگر تو نائی — تا نی طبعم نوائی سر کند
ساز دو آوا که مستمع را زان نوا — از نوای حق بدست بینوا
آن زمان کان شاه بر جای ایستاد — با نوای خطبه بر نی کمبه داد
گفت مشتاقی و مشتاق تا کی — آشنا بر من چرا بیگانگی
پرده نمود آفاق را آوای حق — سنده نوای حق بشنو از نای حق
گوش بر آن نغمه موزون کنید — نیمه را از گوش جان بیرون کنید
کی رسد بی آشنائی با سرش — این نوای آشنا بیجان بگوش
گوش چون محو نوای آشنا — آشنا داند صدای آشنا
نوش یابد من شناسد سان گبش — خویش نام من شناسد فاعل خویش
من خدا جویم شما هم همچنین — من همه محرم شما غافل زمین

رحمت من در مثل هم چون ماست — سایه اش گسترده بر فرق شماست
چون کنم چون نفی کافر بانتان — میکند محرومم از ابن سایه مان
غیر کافر کس نمی محرومم نیست — از هما محرومم غیر از بوم نیست
موش کور بد دمن آن مانده دور — خوبتر از نور کرد سید دور
من همه حق دیدم باطل همه — از خطی من شده عاطل همه
آنچه فرمود او بآن قوم از صواب — غیر نیز از هیچ سر ناید جواب
تیغ بر قتل او شد آخته — تیز تا بر قصد او افراخته

در بیان محاربه آن موحد صاحب یقین در میان آن مشرکین و پیغام آوردن جبرئیل امین از حضرت رب العالمین و اقتدا کردن آنحضرت از زین بر زمین سلام الله علیه الی یوم الدین

گفت تیغ لا مثالش کر مگیر — آتش اثبات حق در نفی غیر
ریخت بر خاک از جلادت خون بسی — شست زآب وحدت آثار خسی
جبرئیل آمد که ای سلطان عشق — یک نماز عرصه میدان عشق
دارم از حق بر تو ای فرخ پیام — هم سلام و هم تحیت هم پیام
گوید ای جان حضرت جان آفرین — مر ترا بر جسم و بر جان آفرین

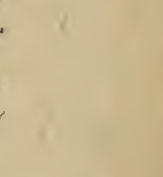

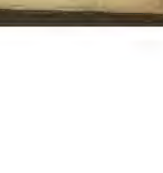

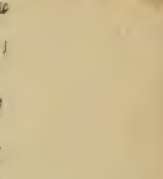

لیک من دارم دل دیوانه — با جنون خویش از خرد بیگانه
سبحه دارد دل خدای من — سخت سیر گشته بد نمای من
اندرین کز رفتن از ناقل است — آن جرس از دیو او آگهای دست
منتهی چون رشته با منبع چنین — شاید ای دانا کنی کز فضل عین
فاتحه مجمل نگشته در بدیر — وآن چو باشد شور و در زنجیر
دل بسی زین کار گردد دست و کند — عشق از این بسیار گردد دست و کند
چون کنار جست نتوانم گزید — نام او گنجینهٔ الاسرار شد

چون کتاب جستنامه گنجینهٔ الاسرار بحمد الله تمام یافت لازم آمد که چند قصیده در مدح ائمهٔ اطهار و اولیاء ابرار در این مرتبه مندرج و در این سفینه مندرج گردد

به پرده بود و جان جبل عزّ و جل — یکو بیش خواست کند خلوت اصل
چو خود است که جان جبل بنماید — علی شد آینه خیر الکلام قل و دل
من از مفصل این نکته مجمل گفتم — تو صد حدیث مفصل بخوان از این مجمل
به جنبش دهن در آینه مشاهده کرد — به پرده رائی متعذر نشد شهید دمید
مفرد شرح ازلی از بد و از ذوق نفوس — منتزاید کی از جوز جیوب تعلق

از آن مشاهده و مشهود گشت عشق پدید — مطول است معانی بیان آن اطول
چگونه عشق در آید و کام مجلب — چگونه عشق سوزد جمیع علل
به جستجوی محل سازیی فراری کرد — که ناقه راز بگیرد و لی ندید محل
کجی نبود اگر چون جان بگیرد رشک کنند — کجی نبود اگر چون جان بگشته عشق بجل
اعانتی شد از مبدا سخن شد عرض — رشاهد ازلی کرد کار عزّ و جل
ز کائنات ز عالم گرفته تا جاهل — ز ممکنات ز اعلی گرفته تا اسفل
فقد سیان ما نابوش و لوح و قلم — ز ساکنان زمین تا بتیر دیر جبل
بقدر همت خود هر یکی بلی گفتند — از آن مناع ربودند اگر چه یک خرمل
قبول کثرت و قلت یکی باعث گشت — که شیئی شد مسود و کس نماند ز جل
ولی تحمل مجموع آن نیارستند — از آنکه بار گران بود و برد بار اسهل
چو بود بار تعلق و فقر بود و فنا — چو بود با رغبت بود و ریخ بود و ملل
رسید خبرت و شد غیر سوز و منعدم است — که امر او نپذیرد بغیر او معقل
بعد علی نزد عشق نا پسند بود — چو نور مهر به مطاش و بوی گل بجعل
بدین نمود که بار نوبت لا تحمل — بآن سرود که کار تو بست لا تفعل
بنود آنچه جز او بگوش رسید — بجز ز راز تموج جبال از دشل

چو سر غیب نمود آنچه سر بر آورد — جان کسان که بدو آشنای نه مشکل
بر همه کان که در آب افتادن نه گذرد — کز سنان که در آتش نشان نیفروزد
به دو مایل آن کسان که بجان بدوا — بزه بر طالب از آن کسان که بر آن
چو در دهند بحمد به انتظار بها — چو خبر خواهیشان باشی ای اجل
بآب نشنه و آن نه به دهر خجل — بشنه دان و شهدی خود نه دهر خجل
نخورد و آب نخواهش بگرد او نخیزد — نگردد خواب براحت نگرد در مقفل
عمل نشد بطفیل نمود نه بنده کی گردد — بیافتنه ضدانی بدین جستن گل
کجا است از فرف عشق عجب گردانک — بر اق عقل فرو مانده بر چو خر در گل
چو عشق خیمه زند عقل را چه جای و خطر — چو باد روی کند پشه را چه در دشمن
اهل بیامد و روی از سخن بگرداند — بیا که طول سخن به بود ز طول عمل
جمال آینه و عشق و عاشق است بگل — بیان او ز سر موجه بر چو نه از احول
یکی است نقطه در اوج حس و تفکر — از او بجوی خصوصه تفوش نیفتد
یکیست نور فروزان از او دست بگیرد — یکی است نار ذرخشان از او دست بگیرد
یکی است مشعل و در حین این زجاجی قا — به هر طرف که نظر کنی بینی و این مشعل
یکی است اسم و به مجموع اولیا مشهود — یکی است وحی و بجمع مع انبیا منزل

یکی مثال و از او در جهان هزار نشر — یکی غزال و از او در جهان هزار غزل
یکی است سخن و بلبسن بصد هزار زبان — یکی است بار و محلی بصد هزار حلل
همه در آینهٔ مرتضی نمود و جمال — تو رو در او کن و در جستجوی تا او ل
جمال شاهد معنی چه جلوه بانخشد — تو هم مر آینه آسینه را صیقل
درت به پرده بسی هست باز بر تحصیل — ز ناد بیان بسی ل ز ره جان بسی ل
بزن مدام شور بیان حق جستی — که حل شود بتو هر مشکلی بسی لا یحل
ز مکر آینه مفصول و مبدا نا بینات — از آن بپای شد این اختلاف و جنگ و جدل
وگرنه آنچو طریق تفاق پیمودند — گذاشتند امور خدا بر افضل
زبان بردند اسرار ایزد داور — زدست دادند احکام احمد مرسل
هم از تحرم بر میدند با جمال گذشت — هم از مصدر بر میدند با هوای جبل
از آن بلیه بیازار حق فتاد شکست — وز آن قضیه بارگان دین بر سر علل
الا کراه و در ادست و عقول و بسیار — بهوش آنه برند ز زد مکر و جبل
چه خیر شد ز ده و آید چه دانی بقدر — ز کرک هر دو شغال ضعیف رو به کل
زهی مفترت از جمله کائنات اشرف — خهی مفرتب از جمله ممکنات افضل
پس از خدای تو با اجل محمد — بگاه در رتبه تمان زاد جان اکمل

اگر جو نوش بود دشمنش اگر نور آتش — وگر چو شهد بود زهر اگر تو زان قبلی
ولی عوام ز انصاف دور میدانند — که در صلوات الفاظی دهد بهم وصلها
تو عیسی ازل و جاکر تو مستهلک — تو معطی ابد و مادح تو مستاصل
بخوان مدار که خوبتر که ما پسندودند — تو جا بکه بنجف کرد من بجا و علی

قصیده در ستایش دولت الجاد عالم و دودمانیه خلقت بنی آدم النبی الاکرم و
الوالی الافخم صلوات الله علیهما گوید

بزرگ مایه ایجاد قادر ازلی — ز نور پاک جمال محمد است و علی
ز نور پاک جمال محمد است و علی — بزرگ مایه ایجاد قادر ازلی
دو دست کارکنند ابتدو دستیار وجود — از این دو دست قوی دستگاه رازلی
بصورتند دو لیکن بمعنی اندیکی — بین نشان دو گیاهند و بیخ ازو بلی
بگو بخلقه طاعت در مدینهٔ علم — کنندهٔ در خیبر بیازوان بلی
چو در گشوده شد آنگه بشهر بایی راه — بلی بری بر بنی راه باولای علی
بنی کنند ز ولی نقطه کلاب الگل — بواصد ین در اکمل بطبیعت جملی
زمانه گر پسر ابتدال دین دارد — چگونه غیرت حق در دو عیبه له
گر فتر انگه شود در زمانه منکر نور — عناد مل سوی ظلمت کشانه از علی

چو آفتاب فروزان ز مشرق گردطلوع — نخواهد غایه خفاشش غیر منقطعی
بود محال گر این باد نا فرو میرد — چراغ طلعت حق با کمال مشتعلی
فدا بوآتش بعسوب دین کز خرج خرش — بر دمش ز خور شنبه دوخته علی
نسیم رتبت او بود که در سر سال — کند مباح کهی عنبری کهی حلی
سزاب قوت او بود که در شب و روز — کند بکام کهی حنظل و کهی عسلی
چه بنده کز طلبید از فلک دو دست قبول — بسینه زد که لک را لجام و الاغ لی
کنند هر دو زبا خوش او غالب کن — چه مایه فرق که اصلی است یا علی
دو کوکبند فروزنده لیک چندین فرق — میان عالم قدسی است یا ارضی
بجز ولایت او قصد حق بنده ان است — زکاینات که گفتند در جواب بلی
سخا مدیح تو در هب شد ثنات بخشان — زجان و دل شنیدم خضی و بانک علی

الطاوع مع هزبر الثاقب الشهاب افتاب اسد الله الغالب گوید

مژدگانی چست دانی نیز دردشتان — بوستان معرفت را تازه تر دارد بشتان
عرش فرش پای کوبت تخت کرسی مسندش — تاکی از اجنی گران بالین و بستر داشتن
بکسل بندم هوس ای بخرد فرمان نشان — کرد و عالم بابت در زیر شمشیر داشتن
بهر دیاری کش از خاکت چو قش بود — بهر دیاری کش از کرسم گو بهر داشتن

ای مسلمان تاکی خون مسلمان ریختن — ای برادر تاکی کین پرور دانشتن
سینه خارا کن ز کبر و آز دشمنوت تاکی — خانه پر کندم نشود کین پرور دانشتن
تا بچند این نخوت ناز و غرور و کبر و — از غلام و باغ و راغ و اسب و بستر داشتن
این ستمگاری روا تاکی نهفتن در گلاو — دین من مردار را تاکی بزیور داشتن
بلکلاه اندر ساحت بیدینی عشق — پای تا سر رنگ نی فوشیدن شر داشتن
کرد و بر نقش وفای دوست گفتند بر گل — خواند و هر رسمی وفای مت ز دفتر را
کاشف راز قلوبین از سزاوار و ح — واقف سر ضمیر از لب نم بر داشتن
کار شان بر روی قطع عاشقی بگو نفس — سنگشان در زیر تیغ دوستی سر دشتن
بی درد با مدادا آسمان از زوست — بر مثال عاجبان شان عای بر دا شتن
لب خموش اما نشاید بسان سر بر عجز — لحظه غافل ز ذکر نام چیز داشتن
شیر بزدان داور کان خدا و دیا — کرد و جو داد دست و شمر از بیت گرفتن
با بدان کس را که مهر او بنا شد ای — اعتقاد اول بنا کی با مدد داشتن
شخص فدرش در رعالم کون و فساد — سخت دل تنگست از جای خود اشتن
دوش در معراج تو مسجد بر اق گفتا — کش بود در پویه بنگ از دم بر گرداشتن
خوش بسیر اندم بقبلی کز هبر بیل خرد — ماند اندر زمیرد با آن همه پرداشتن

ما مهمان ممکن و واجب که در بایست زرف — واجب آمد فکت جز شرا منکر داشتن
عشق گفتا رو قم من پرنشین بر زر قرام — تاکی آخر خت برین کنده رو خرد داشتن
عاجب و هم کریبان سبکرای گرفت — کفت کسنبا خانه تو ان رو در ابرد داشتن
جز پس این پرده هر جا دست مرفتی ای — لیک بالا تر نشاید پا از ابرد داشتن
عشق گفتای گرا نجان سبک سر لب نبد — من توانم از میان این پرده را بر داشتن
از پس این پرده دست اد گر اندر بردن — خواست چون در سفر و شرکت با جبرد داشتن
زان زمان در حیرتم کاین عجایب منظرست — تاکی آخر حیرت این پاک منظر داشتن
ممکن و در امکان جهل است کز دین اعتقاد — واجب و در خاکدان کفرست با در داشتن
عشق بیکو هر چه خواهی کن بیان و باک نیست — خویش بیگانه نیرد آشنا در داشتن
عقل کو هر حد نکمد ای مسلمان زینهار — می نیندیشی ز ننگ نام کافر داشتن
فتنه جز هست دست اگر خواهی بیاور ان فرود — خون بریزد پای اگر خواهی فرا برد داشتن
عشق کو مد غایت کفرست با صد من مثقال — عاشقان را با کی از شمشیره خم خرد داشتن
عقل کو مد با کی زین فکرت بنوب خیز — دل منوشش ساختن خواطر مکدر داشتن
در برا بخبار سر حق مگو زشت ست زشت — پیش چشم کور و آبنه مسکه رد داشتن
ای علی ای معدن جود و جلال و فضل و علم — جز تو کس را کی رسد تیغ دو پیکر داشتن

جز تو کسر اگر رسد در کجای دست خدا
تا کجا پای برد وش پیمبر دانشمند

فاش میخواندم ضدایت در میان خاص و عام
گر نبودی کفر مطلق شرع را در دانشمند

من نمیگویم خدائی لیک بی لوقیض تو
باد بر کس را نیارد از جبین بر داشتن

من نمیگویم خدائی لیک بی تائید تو
شاخ را قدرت نباشد برگ بار آوردن

من نمیگویم خدائی لیک[1] گردد بی سپر[2]
در رحم از نزا کی گر منع دختر داشتن

من نمیگویم خدائی لیک بی امداد تو
نطفه صورت نه بندد شکل جانور داشتن

من نمی گویم خدائی لیک باید خلق را
بر کف تو چشم روزی منعقد در داشتن

منکران را چاره سر کار او فتد آخر تو
تا کرا زاید ره سر از زه بچیره داشتن

نوح را دشمن بگرداب فنا بودی مغور
گر نه او را بودی از لطف تو لنگر داشتن

طبع من از ریزش دست تو آرد شعر نغز
تا کرا عمر از تو باران است گوهر داشتن

ایضاً تغزل در مدح زبدة الاصفیا و سرور الاولیا و نخبة الانقیا علی مرتضی علیه و علی آله السلام

مهدی ساغر بیاد آن لب میگون مرا
ساقی امشب میکنی تا کی بساغر خون مرا

مده می پیوسته کو بر عیب او غافل کم عشق
چهره دلبر نمود از دیده گلگون مرا

در درون خلوت دل عشق آن زیبا نگار
در نیاورد تا نگردانند خونین بیرون مرا

صدره از قصور بکارش بر دهر آمد نخست
تا کرا رام خویش کرد و با کرام قصد مرا

چشم او آمد بیاد م بوستان باران زمن
تازه میدارد درستان شخته چندین مرا

چشمه مهر وش بتان کرد است تا جاوید جا
چشمه مهر وش بتان زافاضلون مرا

در فضای بادیه عقل از ان دیوانه کرد
باز میباید بگند جسم کرده مجنون مرا

مرمرا مدیون خود کرده است مهد آفرین
کاتفات خواجه باید از پس مدیون مرا

شاه عمرا علی آن کاحمد مرسل مدام
گفتنیش مستی تواند عمرا مارون مرا

هم چو قارون با وجود لطف او خائم بسر
کرد چشمه آمد از خم دولت قارون مرا

چون گشتم بر پیر امون بر خوان او
بود دو غم گشتن نماند دیر امون مرا

بهر مدح حضرتش عمان زخوان بار
چون صدف خاطر پر است از لولو مکنون مرا

قصیدهٔ غرّه در مدح و ستایش حضرت امیر المؤمنین و مولی الثقلین خاتم النبیین صلوات الله
علیه و علی آله الطیبین الاطیاب

بر کخت صاف از نشاط از نغم عندلیب
صلای سرخوشی ای صوفیان در داشتم

رسید مژده که آمد بهار خرم نوش
که بردر آمد و رزکار رنگ غلام

چو خوش نسیم صبا کرد گل شکوفه شکم
شکوفه طرب از سر گناره شد بسام

مشام شیران شد از نسیم عنبر بیز
چو باک از ابلیس سگ ز افوز کرف زدام

غلام روی کسی ام که بر هوای بهشت
ز نقش خیز د چیزی که ای بهشت اوی غلام

بر بزخون کبوتر ز خلق بط بنشاط
بساغر ای بت خاد وس چیر گیت غرام

می کهن بچنین روز نوبقصوی گل
بخود حلال گر این پس محرم است حرام

نه بی عشرت باید بیام کرد و ان کو
ز صد ره صد ره بر زخم و بادام

همین همایون روز است آنکه فخر رسل
محمد عربی شاه دین رسول انام

شعاع مشرب و لطخا فروغ خیف و منا
چراغ مسجد و صحف آفتاب کرن و مقام

فرو گشید زیب الحرام رخت بران
با فاق گرام عرب پس از احرام

حواف خانه حق کرد کاه می و ملک
بیمون ز ذوا لجلال و الاکرام

ز بعد قطع منازل در این همایون روز
عنان کشید بخم غدیر ساخت مقام

رسول شد ز خدای رسول روح القدس
که ای رسول بحق حق تو را رسانده سلام

کرای بخلق من از من خلیفه بالنصوص
بگوش لامه نصب خلیفه انعام

ازاین زیاده منه آفتاب را بکسوف
ازاین زیاده مه ماه تمام را بانجام

بس است سر حقیقت نهفته در صندوق
درش گشا که ز لکر یک خوش عنبر فام

بلی است محرم سازا تو دیگران تمام
بگی است محرم راز تو دیگران تمام

بلند ساز تو تا دیده رای بی اهمو
دهند فرق سمک و خوک دره از نعم

بساخت سنبه دین خیز از خار بشتر
که تا پدید کند هر چه شه به او الهام

بر آن بر آمد و سر بر حق بنهاد ساخت
بلند کرد علی را بدین بلند کلام

که من بنی شما یم علی امام شما
زدند نعره که نعم النبی نعم الامام

بنا رک الله ازاین پس گزیدن شان
مرا تم آب بدر آید چو جوده او نام

کراد نه های شرع نبی شدی بسان
در او نه ادی دین خدا شدی حسام

که باز جستی مسجد کاد و بر کنا
که فرق کردی مصحف که ام و زند کرام

کراد و زردی صحد پر ده بار نگر فتی
هنوز کعبهٔ حق بد مبنه در اصنام

علیست آنکه عصا را ز بآب در یارا
شکافت از هم و زد و در میان دریا کلام

علیست آنکه بطوفان نشست در کشتی
معاشر انرا انهم غرق داد آرام

علی است آنکه نشست اندر آتش نمرود
علی است آنکه باتش سپرد و برد سلام

غرض که آمد و اندر پس دشت اصلاح بخو
شعیب و یونس و لوط و د کر رسل با تمام

بوحد تند علی کز برای رونق دین
ظهور کرده بهر دوره بدیگر نام

ازاین زیاده بحرمت مزن رکاب البطیع
بکش عنان که عوام اند خلق کالانعام

زبان بکام کش الخیر سر کهی ترسم
بکشتن تو برآرند تیغ ها ز نیام

تو آنچنان بکف اندر محمدة کوران
مدانکی که بهبندند خویش را الزام

زهی امام همام ای عتبه پاک ضمیر — که بانه ائی همه راز و همدم همنام
بحر که تو فلک را همی سجود و رکوع — بدرکه تو ملک را همی قعود و قیام
بمین حکم تو سار یست تو در بصار — بقبضه امر تو جاری است روح در اجسام
تقدمی ذکر امت بسوی عثمان کن — بحرثنای تو شغلیش نه بصبح و بشام
محب راه تو را شهد و عشرت اندر کام — عدوی جاه تو را از هر حسرت اندر دام

ایضاً تغزل در منقبت حضرت مولی الموالی اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب
صلوات وسلامه وآله اجمعین

دو هفته ماه من ای لعبت بهشتی رو — دگر چو شنه که زمن کرده تهی پهلو
تو سرو نازی و در چشم منت بالائی — که جای سرو بسی خوشتر است بر لب جو
تو راست نازش کبک و خمیدن طاؤس — تو راست صولت شیر و رمیدن آهو
بزلف پیچان مانی بصد هزار فسون — بچشم فتان هفتاد و دو صد جادو
کهی سراغ کنی از دلم کهی از جان — بجان خود که تو واقف تری همی از هر دو
مرا هست یکدل و آن هم هلاک از رخسار — مرا هست یکتن و آن هم ملاک از گیسو
تو در خمار شب و نازی و من از فرقت تو — زنالهٔ سحر چون نالم ز سوز همچو سحرگو
خوش آنکه آئی محمور چشم و نافه زلف — بیازبرد برافشانده زان رخ نیکو

برای دلبر از خیر هشته از طره — بقصد جانها خنجر کشیده تا ابرو
چنان بتازی برمن که شیر بر نخجیر — چنان بگیری که باز بر تیهو
ز مشک عنبر سوگن کنی مرا مشکو — ز لؤلؤ گوهر سلوکنی مرا گیسو
همی بنالی بر خود چنانش در خسار — همی بنازی بر من بپیچش گیسو
کهی بگوئی کز منصبلی بیاد برین — مرا بگوئی کز منکری بگیرد بو
کهی بگوئی کو لاله را بدین سان رنگ — کهی بگوئی کو مشک را بدین سان بو
کهی بگوئی جامی شراب ناب بیار — کهی بگوئی مدحی ز نو تراب بگو
علی امیر عرب پادشاه کشور دین — که هست در خم چوگان او فلک چون گو
مروتش را زین فوز ترکتاز برمان — فتوتش را زین خوب تر دلیل کو
که داد در ره حق گاه جوع نان به فقیر — که داد در سر دین روز فتح سر به عدو
گرفت کشور دین را بقوت شمشیر — شکست پشت عدو را به قوت بازو
بدست قدرت در بر گرفت از قعبر — چنین بباید دست خدا برآمیزد
باد اعادی گر کینه در سر شد چو عنم — گجا ز بانگ سگان شیر را رسد آهو
غلام درگه او گر غلط بود گوید — خدیو مطلع او گر کنیزد گوید
زهی بمدحت و الطاف بی کسان رایا — همی بجود و انصاف بی وفا کانرا

زردی مدح تو امروز بر دو برگ سرم — اگرچو نسبت گفتم دهند از هر سو
تو آن عدیم و عدیلی که بهر معرفتت — هنوز آدم را سر بحیرت فرو
یکیست خوانده از صدق اولین مخلوق — یکیست گوید ای لا اله الا هو
خدات خوانده ولی مصطفات گفته نبی — تو هم گزیده لوائی و هم خلیفه او
هوا بتازد گر گوشش بخشم بخراش — زبن نرود یدر گر گوشش بقهر نرود
من مدیح تو دین عقل جنوا جانا — زده صفح خوانه چو گوید که نبت رده رگو
ز مهر جانب عثمان به بین شعر ترش — که طعنه بازد و بر شعر خواجه خواجو
ثنا و مدح تو را صد هزار نسبت دگر — ندیده قافیه زین پیش طبع قافیه گو
همیشه تا بلبک سبوزه زند مقبل — همواره تا زنفاق و دغاق آید بو
موافقان تو دایم گران بها چون مشک — مخالفان تو دایم نگسسته دل چون مو

ایضاً تغزل در صفت معشوق و گریز از منقبت بحسب طلب و تادی بذکر حضرت امیر
المومنین علی علیه السلام

دلا چو یاد قامت آن سرو کشمری — مرا چو سبد لرزد قلب صنوبری
آنکه که قامت الف آسای آن نگار — مانند دال بشد مرا کبر و چنبری
بهرام و برد گیو لان در بیشه گستند — از بهره تو آمده در خور شید مشتری

جامی بیا که خواطر تو خیه زای چین — شیر آورد ز نخوق به پستان مادری
طوطی شکر ز تو در آرزی طرازیا — مقدار بشکه بر سن کفش دری
بگشا به از نشاط سر نافهٔ مراد — وانگاه را بتو مغز از معطری
سر بر زند ز کشن تحقیق من کلی — الفرع فی الثریا و الاصل با ثری
منکر بخاک ساری و بید ست و پاچم — آبی فرا خشم آورد و بنگر شاوری
عشقم ز سده و صد بره بالا کشیده و ماند — عقل از روش که گردی دعوی مبصری
حفظ انجناح روح الامین گر کند روا — با مهری عشق من آرایست شهپری
بار مهری عشق بر چشته مراد — کی رهبری هم از کند حضر رهبری
هم آسمان بنفجه عشق است هم زمین — هم آدمی ملازم عشق است دیم پری
الله که عشر پیش بهاز ز ممکنات — از دست شه بهره درائی خود بری
گامی بر اه عشق بگذاریم رو سپار — آنجا که گشت عمر گران مایه اسپری
با لله که منکری بجهان از سر نشاط — ای نفس اگر بده تحقیق بگذری
در وادی آن که عزت و ذلت گدام را — در وادی عشق اختیار کنی بتوان گزید
طاوس باغ معرفتی ای ز فرخی — طوطی شاخ صفدره ای خوشتری
در گلشن صفحه بوستان جو میگذری — در بستانی عرصه ز اغان جو میپری

عرشی ترا برابره گردان چو میروی
ظلمت هم آشیان از مهر طرف بندد
جوشن دلا دمیت محو لقای حق
نوشد حوش پرستش کو سالها فکری
چون کافی از ازالت فکر خود شد جهت
کی خود دلا رکوی مساعدت مدرکی
بی صدق بی خلوص بدرگاه مصطفی
سلطان انگدا و بدست دست بوذری
عارف کس نبود اگر کند کاه تقاضا
در آب ماهی و در آتش سمندری
هر سنگی از غایه محنت بکوه قاف
بیت جوبر حکم او خواهد بر آمدی
صد ره ز موج خنجر خواهد شود یکی
بیرون کشیده دست ز بهر دعا یکی
سر کرده چشمه چشت زاری ملاکشی
تن کرده به خاک زاده قلندری
بهتر ز قاقش کندان خشت الشی
خوش تر ز سنش کنه آنجا کان بری
در سر هوای حق و بجانش خواهد جهد
در تن نوای دین و بدان خواهد کوشی
دارای دین که از تو سعید و دولتش
صد بار بیش خورد سلیمان بخت باد
قدرش ملک امکان پس مناسبات
آن دیده بر کواری این از عنصری
پیشی گرفته ذات شریفش به عکسات
از عنصر جوان جوان بر ما این مشوی
هر گز مداد صیقل شمشیرش از صدا
آئینه گداز دین این منوری

ناتمام

ناتمام مصطفی خاشعری بود رقم
او را بود بدان بشر از مغز باری
یمن کرد وام طلبو لایمن ست و خود
ای قدر عن بیا و به بین کسب کاری
مدحش نوشته بی نتوی آبشار
اعیان کنیه کلکی و اوراق دفتری
ای سلدار بخت که در ربقه خلق را
میشه تقی آیت ذات تو را نصب مصدری
امر فرد پرداز رح مدحت در الکنم
نسبت کرین و لکن نه بهندم چاکری
الله اکبر از تو که هر کس تو را شناخت
نا نه دل کشید فقره الله اکبری
مقصود و حق الخلق شناسا بدان بود
بر هر کرا و خلقیت خاص همبری
کشتی نوح غرقه بری کز تمرد بشن
چون تو نیاد بانی و حفظ توان گری
یوسف بدامن کرمت دست زد
گر دست رد بدامن مهرا وری
او نیز تو انشارت برد و سلام تو
آزرده بود آزر زشت آزری
آنجا که مهر توست بسوزد خلیل را
دوزخ کنه بهشتی و دوزخ کافری
پس در قرا غار مقام کرفت دل
یا من هوا المجاور یا ساحة الغری
هر کس کر این قصیده دشنید بگفت
امروز خصم کشته عثمان سخنوری

در شکایت از گردش روزگار و بیان مدارد و حکایت از احوال جید کرآور
صلی الله وسلامه کوید

پس فشرد از مجمره بیداد گردون ناتمام
بسته شد راه نفس بر منطق گویای من
کز هجوم اشکر اماغ نبود ای آستین
عرق خون کردی صفا را چشمه نهان من
هر چه از کردون مروت جستم از مردم مرا
دور و جودان کیمیای من شد این وقت دعا
شد بپایان عمر و هنوز از دم نشد بهره زدی
باز کویم به نبود امروز از فردای من
نور چشم و زور تن تا مایه بود ای پسر
کرم بد بازار هر سودا کر از بود ای من
مایه رفت از دست و ماند آنکه دست بر دلان
یعنی کو تا شاید جلب استخوان من
ناچو کورانم فریده چون عروسان این عجوز
زنی من غافل است از دیده بینای من
معرفت کالا و عقلم پاسبان و نفس دزد
در کمین تاکی کند فرصت برد کالای من
خواستم در مدح او همرای از دل کفتکو
من علی العیم زمستی نوای بیوای من
سر بجوش عقل بردم کلفت دست الم بزار
کاندر این ره قدرت رفتن ندارد پای من
کافری دین کاندر اسفل مایه تعریف او
میرود تا غایت بالا ثنا و عنای من
امتی نزاد تف لعلی را چنان سلسله
پس بدین دیوانه کیهای دل شیدای من
کی خرد ارغدز اغان جکر خوار مجاز
از حقیقت کوی کوی شکر فای من

کر چو استحقاق دارم لیکن از انصاف
در دل من جای آو بلکه از انصاف

دولت بساس میکرد و حب جاه و ریاست با جمعی از گردنکشان و مخالفان خود
معدتش بود سعید سلطان چون حقیقت حال واقف گشته چون تاب مقاومت نداشت
با تمامی لشکریان متوجه آن سمت و اراده باغواء دستم فرخی نیا و ازالهٔ بغی
رؤسا و اردوستان آنها فرستاده و اظهار نهضت و اشر مندی و تجدید عهد و میثاق
و بندگی نمود پس زمام عزیمت بجانب ابیورد و انعطاف و محمد حسین بیک جنگ
بافته بر احوال آن اعوان غدر خان زانچنان بر اسرار پنجه غدلان گریبان جان گشته
در خاطرشان سرشت آنچنان که علی الغفله گزندی بذات معدت رسانند از اخلاص
غدر و گمیده بدانه نیشان را عرض نموده بودند چنان رسانیده چگونگی ایشان معروض
و مدارک هوای ریاست گشتند

در اثنای این احوال رضاقلی خان

نامی از درباریان شاهی [illegible] داری خراسان تعیین گشته در عرض راه و حینی که
سردار عازم خراسان بود نه بنا بر اتفاق راه و اوازهٔ شوکت نادری که ساحهٔ فرو
دور و نزدیک اعلام کرده که ناوه و داو عازم عبوشان گشته سلسلهٔ جمعیت را
باگرداو انعطاف و داده به تنبیه ملکت پردازد چون برای او الا معلوم بود که معاطفه اتفاق اگر
با آنحضرت متمع النوع است بنظهای باد لیران گزین و رزم آزمایان نصرت قرین
توجه بجانب

زمکان که از دیار شاهی بسر داری مامور بود وارد خراسان گشته فحص بیان بیات کرار جانب ملک
محمود نگاشت نشانوار اقدام نمود بسبب وصول خبر آمد سر داری هری و با ملک و مقام عزیمت
برآمده دسته قالغت ساز کرده دو بار دزدار است آبنگ نشابور کرد فتحعلی خان بمقابله رو نهاد
با فقدای اقتدار دست گیر و گردن او عرصه خرب شمنه گرشت محمود شهر هست یافت ملک
بگومت تعین و غربت بارض فرخ فرین نموده و بعد از چند فیشابور وارد و چنه مدتها آنحضرت
گشته ملک سحق با ملک گرشش از نیشابور طلب خود با کوکبه از دوام سباغ خارج شده نفاق کرد از انجا
ضد یوم بهمال نیز با لهام ایزد متعال بیفزار بجانب ارض خلد منال گشته بود وارد و بنا بود در انجا
میرمحمد نامی که قبل از این در هری و از تون از فتحعلی خان رو گردان شده بر ملک محمود پیوسته و آن اوان
از دو سه هزار مستحفظ ان نواحی بود بدافعه پیش آمده و معاب گشته بقلعه هرمت موکب والا نیز
طرف ارض اقدس عزیمت راه بعد از ورود بجوار ملک سموای فرخنده مشعه مقدس از
عزم ملک واقف گشته حرکت نگرد و لبسا له کاره و علامت لطف پروردگار و استقامت
سنگین بگرز سحق مشعه مقدس حرکت و از انجا که هنگار قدر در سرانجام اسباب این خجسته
دادر بوده دست و دل و بسیدیگر و نشگی اسحاق دولتی این جسور و در بیندگر
از کواکب ابله زبر مباشت بمیامن حسن اتفاق و تائید خداوند انفس و افاق ملک سحق بعد از انشعاب
حرکت بجانب هرات نزول و اشتمال طرف فرخ مشعه گردیده طرف عظم ملک سحق از نصب بلا قدرت و

V967
۲۲۵۴
۸۱۴۱۱

جلوه فرمای اشعب عزم و رایت افزای لوای رزم گشته جلادت کیشان که از تسهم قدمکشان
عقاب پر میریخت دو دسته کرده در دو گوشه کمان کمین نمود و کمین نموده و چون دو جماعت
سبکبار از نسیم سحر موسوم بهمهار و ملک محمود نیز از شهر جرم مدافعه سوار شده همیکه تلاقی فریقین
واقع شد آنحضرت بقصد همکه ایشان را بکمین گاه دلیران کشانده آنصفدر خون گرفته را بر سر تیر
رسانده جنگ گرز آغاز نموده یکدیگر بر کمک بالسمت بستو کرم عنان دیگران رکاب را گرای ظاهر
فاقار سبک جولان خشته ملک چون پی برده تغییر نظم هیئت خود داده و بهیات مجموعی
متعاقب بسیدها باز گرده دار کرم گردیده گرد و غبار عنبر بیز چون بلند آمده و چون دران اوان شدت برد
خلقی از حد بزده و دلهای یلان از نزول برف مانند آب جوبیاران سینه افسرده بود همکی همکیر
سورت کرمی گشته شده و ملک بجانب ارض اقدس آنحضرت روی با پیوره آورد و از انجا
بنا بر انقلاب مرد متوجه آن ناحیه گشته این مقال اگر از قدم الاتمام جماعت قاجاریه
مرده اصل مرد و جماعت تاتاریه عرب در خارج مرو سکنی داشته فیمابین قاجاریه بحسبی
از جهات که مقتضیات عالم کون و فساد است اتحاد نفاق نزاع شده و انجماعت بدیده
خود را اقلیت کالبسته و هر یک بغیر قرار تاتاریه پیوسته و بجانب بنان بدفع یکدیگر پرداخته
تاتاریه بدان معنی با غلبت شمرده و در صدد تقویت رای فاسد انجماعت در آمده تا همکی رفته رفته
قاجاریه ضعیف و تاتاریه قوی گشته انطایفه بعد از ظهور بنا را حوال قاجاریه جماعت پیوسته

نمود از نشابور عزیمت و بارقدرت و شوکت بعرصه گیتی نگاشته و حضرت ظل الهی نیز با دیران
فرار و بیاری خدای نیاز با هره و طرف هنگامه آرای میدان ستیز و آویز گردیده تا احوال کوکبه
سلطان دیار رفیع مجلس نوشته و دار الخلافه خرمن جمعیت و قرار ایشان برآورده جمعی کثیر از طغمه
شیشه آبرا و جمعیرا کرفتار شمشیر تو نخانه و نقاره خانه بیشمار را تصرف کرده ملک محمود و
ملک سحق بر دو روی از معرکه بر تافته بجانب قلعه شتافته و در مامن قوارس حصاری شدند
و اگر فشاران معرکه انچه اهل مشهد بودند از دیوان حسان خدیو بیهمال اعطیه یافته زمرهان بنگاهت
و تبع که حواص کیان ملک بودند مامور کلات گشته کوکبه والا بجانب کلات انصراف یافت
و محمد اجداد و توابع این مملکت بخوبی افتاده که در سر کشی و هدایت در سلسله اطاعت
پایدار بوده مدتها بتاخت و دردن و اگر از جنوبشان کس فرستاده و فیمابین بگانگت بسیار بیش و
ایشان را مطمئن نموده نوازش کرده بواقعت محمود ترغیب بمخالفت آنحضرت کرده ملک
نیز عهد موافقت با ملک محمود بسته بکنایش و مساوس سر رشته اطاعت گسسته آنحضرت بقصد
استیصال ایشان رایت عزیمت نهاد و خاطر انور ساخته وقت طلوع صبح که ترک نیخ نیه مهر بر افروز
جلوه کر میدان روز گردیده از ابجود و سوار و در گیشانه روز بسیخ تیغ آبدار گرده روز و گرد و غبار
نا بر سر تر کانیه ریخته از زخم قتل و غارت بقلبور سانیده و از انجا مردم نسار اجمع و در اده را
دلالت و قلوب بیشمار از قرین استقامت ساخته بازار زار و حیاب و کوکبان بجانب ارض اقدس

توقف شاه طهماسب در سبطار مرخص [illegible] دولت نمای [illegible]
حرکت قاجاریه بسترآباد [illegible] اتفاق افتاد ایام سفر نیز همداد و سردی [illegible]
دی انشاء الله یافته سپاهیان تیرطاری بساق نمانده هرچند که فتحعلی خان مصدر فتنه است
نمایان شده بود در آن وقت فتنه شر رفت کار سلطنت منظور میدانست اما چون مزاج شاه طهماسب
از استقامت دور میدید چندان کار کمان ندولت چنانچه ان اعیان دولت ناچار همساز [illegible] شکر را
وسیله کرد از شاه طهماسب مستدعی مرخصت شد که بستر دار رفته تهیه اسباب سپاهگری کرده باز
در ابتدای جلوت حاضر شود از آنجا که رخصت او در چنین وقت موجب وهم دولت بود هرچند
امراء آن شکر کار ظاهر را اظهار رضامندی کردند آذربایجان انگیز دفع او افتاده چون به دون اقامت
نادری از عهده بر نمی توانستند برآمد شاه طهماسب مکنون درون در میان آورده ان حضرت
فرمودند کشتن او باشیوه مروت منافی و همان حبس و قید او را کافی است هر کدام خواهد
شاهی یا معنی متعلق است او را گرامیده روانه کلات فرمایند شهر دلاور [illegible] بعد از فتح
مقدمه سر مرخص باشد شاه طهماسب نیز بر این هیچ اقرار نموده در روز چهارم ماه صفر سال
فتحعلی خان را با دو پسای قاجاریه که در دربار شاهی حاضر بود گیر نهده فتحعلی خان را داد و خیمه
محبوس ساخته شاه طهماسب چون میدانست که آنحضرت بالفعل فتحعلی خان را خواهد [illegible] ظاهر باشد او
خود نگرده ظرف شهر که آنحضرت بوثوق همان مستوثق و در دربار شاهی مشغول رتق

معدات سپاهی در جیت بوده بعضی از نزدیکان شاه طهماسب که گریزه فتحعلی خان [illegible] را داد
شاه طهماسب بقتل او مامور ساخته بودند کان آنحضرت را خیال انکه شاه طهماسب خود
مرتکب این امر نگشته البته با شاره حضرت ظل اللهی متکفل بود جرأت منع نکرده مامورین با تمام
کار او پرداخته بعد از حضور آورده نسب حضرت ظل اللهی امور سلطنت و مهمات فرمانروائی
ایشانرا تماشی کرده را بکلی یک دله با علی یک دله تفکیکی اقاسی کرده بعد از [illegible] حکومت نخواهد
بشاهروردی یک سیخه تفویض یافت

بعد از وقوع قضیه فتحعلی خان حضرت

ظل اللهی بر سپاهیان نامبرده انعام عمده بر میان بسته بتسخیر ارض اقدس همراه بر سر
قلعه رفته سر کرده تهیه آویزان افروخته بلکه [illegible] دلیرانه نگرفته اما چون محمد
برقعل خان مرحوم مطلع شده حیاتی تازه یافته [illegible] را موجب احیای دولت خود دانسته دلیرانه
مصمم شد که بزم جنگ برسر اردوی پادشاهی آید آنحضرت از شنیدن این خبر سرعت
جسته ساز رزم بقصد ارض اقدس از خواص بریخته کرده ملک نیز با توپخانه و [illegible] همراه
پیشتاف و در تنگ فرحی خارج قلعه خاقانی فرنگین واقع شد شکست عظیمی بلشکر ملک راه یافته
جمع کثیری از اعوان و اولاد سید خان نامی که توپچی باشی ملک بود بر سر خاک هلاک افتاده
بجانب قلعه مزینت و محمد اشیکر گرده دیگر روباه آورده [illegible] ده ماه قلعه محصور

دلیران جلادت کیش و ملک کرفار حیرت در طاق خویش و تلوین بود که معلوم دود [illegible]
شده که اردو بیهوده [illegible] بهبودی و کار او را قابل نمیدانند او رفته رفته دهن بگوش [illegible]
از [illegible] محمد نامی که در سرکار تون بملک پیوسته بود سردار جلیه الملک او شده بود چون دولت
ملک را نقش بر آب دید در جزو عجز نام تابین خود را بخدمت حضرت ظل اللهی فرستاده [illegible]
حال جانوشش افواد تابندات ربانی تابنده بود فرستاده پیغام داد که اگر مرا اطمینان کامل از جانب
آنحضرت حاصل شود شب سیوطین را که دروازه میرعلی آمو به پیشکشه گشته دروازه را بشام
جمعی از لشکریان در کمین بوده بمجرد اعلام من داخل شهر شوند و در شب شانزدهم ماه ربیع الثانی
هزار و صد و سی و نه هجری مطابق قوی ئیل انکه میگذشت شب پرده غفلت بر روی شهر خود کشان
بستر خاک آویخت و سپهدار ماه انواج انجم را خبر انتشار شهر بند سپهر را گیخت آنحضرت نیز
با دوازده دلاوران نامی با توابع دلاوران بیاده از زاویه [illegible] ربیع آهنگ بای قلعه کرده در [illegible]
معهود در ملکین کمین بیستاده مطلوب بوده عده بر تجدد را آماده بشته بر تجدد بر دفع متهیه آن شب
پاسبان را کشته سرای بیشتر را بپای قلعه افکنده و دروازه را کشوده عنده را آزاده و شیروی علم
داده با یاران چیغ زن و دلاوران صف شکن داخل شهر کشته آن حوضه غلغله فرین را تا محله
چهار باغ منصرف شده محمود بان که در حملات بموج مشغول حرب بوده ندانسته با [illegible]
سر بسر خود را بارک رسانیده منحصر کشته ملک محمود با تمام طلبه صبح از دروازه یکی از [illegible]

خیابان سقف در کمال جلادت خونریزی بورش شهر را افکنده ظل اللهی با یاران رزم کوش و دلیران جوشن
پوشه او در جلوه خنده خود را سردار انها بشیشه های آخته از دو جانب بگنگ پرداخته از بای ارک تحمل
حیات بسیار را از نهادشان بی برگ ساخته بجز اندک که زنده و آنرا زنهار داده [illegible] شهر تصرف لشکر
فیروزی اثر در آمده بعد از آن حضرت شاهی از خواص بیع عازم زیارت و طواف و سعادت اندوز تقبیل
آستانه مقدسه به بارگاه سپاهان اقلیم ولایت وارتفاع صدیقه علی مرتضی ابوالحسن این
موسی الرضا صلوة علیه و آله و ده [illegible] آستانه بازار مادری خود [illegible] روزه بکبر
حضرت ظل اللهی آهنگ ارک کرده ملک چون راه تهیه دیده و چاره کاسته از در [illegible] آمده چیغه زنان و سری در اردو
همراه آورده و بعهدنامه شاهی که بده حال قرن تاب کرده مشهد و بنابت آنقده و ایام حکومت قرن با
ملک کفن آمیخته کرم کرده دران اوقات برسنه و کلات ملکی گشیده گردد و شاه اغوای او بود بسیار
رسیده دیگر تجدد و اعوان ملک مورد عفو و امان گشته و ملک محمد از راه تلبیس بکسوت [illegible]
بخود بسته دخت با پوست دخت بدیار و از هر کاه داری سلطنت بخیه غلندری در دلشی تخلص
و کحیل نموده در یکی از حجرات آستانه مقدسه بر سم خمول نشست و بیرجند را زانی این بشت عالم
ولایت جام و جرعه نوش جام سرانام کشته بخطاب سلطانی فایز شده

صورت حصول و هند اگر به دلاوران رکاب از بسکه سر گرم رضاجوئی آنحضرت بودند در خط
زمستان را بتر قائم تصور کرده از خدمت آنحضرت اظهار دل سردی میکردند تا چون
مراکب و دواب از زحمت سرما در معرض تلف بود بملاحظه هوای گاروکار هواخواهی حرکت و عزیمت
ارض بارکت مقضی بسیاب شاه طهماسب بجای او فرستاده نزد بارگاه حضرت شاهی دلاوران و
بهادران که گذشته را تماشا می نمودند مقدمه گرایلی دار سیدن لشکر مایوس گشته
محمد علیخان قولر آقاسی سابق و لله بسلطان که در ایام اقتدار
قاجار از درباریان شاهی بود و در اقرب سطاهر بوده در مازندران میبود بعد از قضیه شیخعلیخان زنگنه
جانب شاه طهماسب مامور شده که خزینه و اسباب سلطنت را که در مازندران میبود و در آنجا
ی شاهی نقل نماید مشارالیه بموقع فرمان عمل و جمعی از غلامان خاصه شریفه را که از شدت
دم سردی قشلاق مازندران متوارس بودند در رامرود بکام دره دی بر آنجا
دیده امتیاز شده همراه مشارالیه بعزم امداد اکراد اهنک خراسان کردند بعد از ورود دامغان
من الضلال اگر ایلی جمعی حاکم الجاقلی التفنگچی بسر منزل نزد المدین نام که ملازم حاکم استرآباد
که در ایام هرج و مرج خاصه جمعیت و شکفیت بسیدا و ته بود محمد علیخان پیوسته بود و در
سبب نزاع او را بقتل رسانیده و در روز دیگر که صبح از آفتاب بخنوفین بچهره هرج کشیده بود
منزل محمد علیخان کرده محمد علیخان تمامی اسباب سلطنت خود را که داشته قرار و جمعیتی بحال نداشت

بجوزه هفتم فرخنده فرخنده آورده این خبر متوتر بسمع شاه طهماسب الطاف رسیده و با مقبلان با جلال
راه یافت تا بدینشاه طهماسب از خجوشان حرکت کرده در حوالی فوروزوار وارض اقدس
پس حضرت ظل اللهی نزد رحیم خان فرستاده تمامی خزاین و اسباب خزینه را استرداد و
سر کار پادشاهی ساخته و در همان اوان حضرت ظل اللهی بعد از غلبه جسامت و حواس
نفسانیه بالکمال مجرد ات علویه مشاهده فرمود و بخزینه و استخانه از انوار قدسیه روانه
و در عالم رؤیا مشاهده فرمود که مرغان بزرگ گوناگون از قفس گوناگون آنحضرت طلسمی
داشته بجانب فوخالی کرده فوراً بدون آنکه قفس را فضی سیده زده در بغل گرفته بعد از
بخیمه لیلی که خیمه ها آنجناب در برابر آنخیمه چشمه و حوضی و در میان حوض ها سفیدی بود
چهار شاخ نوی داشت آنحضرت بمرغان فرمود که ماهیرا که بزرگ رفته خواستند
کرفته آنرا لا مرخود دست نکشیده کردند آنرا در زیر بغل کرفته و صحرا ان خوابرا بنزد پادشاه
حضور جهانیان نقل فرمودند مشخص از خبرا ان شهر الجاز اگر در خواب بینی مرغ و ماهی
نه میری نامه بی بر پادشاهان و تعبیر خواب چنین است فرجام کار در آینه صورت نمای مطلق
و الهام است فی الحقیقه این است که چون فوز کبرین مرغابیان است پادشاهی آنخدو جهان
مبتر اعظم سلطنتها پادشاهی چار شاخ سعید شاره بر این است که تا چهار ملک جهان
پادشاهانست که با حضرت الطاف خواهد کرفت چنانچه ایران و توران و هندوستان بحوزه

بحوزه تصرف در آمد

سنه ۱۱۴۱ هجری روز پنجشنبه ششم شهر رجب المرجب خسرو سیاره کان
حضت بمنزل جلال کشیده شاهد کل بمرمن بهارستان بخش و دهش جویبار آغاز جلوه کرد
عروس دلارای لاله و ریحان در حجله کلشن بخشود غارغوانت و مشاطه هوای نامزد چهره
لاله رخان [illegible] دیباسس را بغازه و کلگونه و لکشن نشوه نما بارایت عندلیب بوریه
حائل در عنق کل بدفع خصمان شور انگیز و شاخ نیمان بخیزو فاخته بال در هوای سرو سهی
بجستجوی رضیان دی کو کوزنان از سبزه نوخیز سازه برگ و ساخته بخنجر خونریز نمود اکراد
که سختان ایشان مانند آب و رنگ بهاری بی اعتبار بود از آمدن تعاقد در زیده اکراد
و در دیر ایمنی فلاحت بر انگیخته آنطائفه در محال ورده مزرعه سر کردکی لشکر نام چیکر
آغاز شورش کردند تا مازندرانیان مرده خیز بتحریک ملک محمود طبل یاغیکری کوفته جمعی از قاجاریه را
وقلعه را معترف شده نقار باسم ملک محمود نموارش در آوردند پس حضرت ظل اللهی
ابراهیم خان را بتنبیه اکراد و دفع تعدیات آنطائفه سپهرای مشتری برروی کشیده با ابراهیم
خان از دربند سیر بر آمد چنانچه از لشکر خان مزبور بشورانگیزی بجای لشکر شریف فتابخش
نوشیدند از بکطرف کلانتر دول باتر کمان بتیمار او علی ایی از بکمیت محمد حسین خان عجم
و شاهوردیخان بشنجانی بسلسله جنبت را انعقاد داد بعدت دو سه ماه او بعاونت اکراد

پرداخته با ابراهیم پاشا کرد در خزر محصور ساخته و حضرت ظل اللهی العبار نشیدان این واقعه
پاشا و طهماسب آنملک را در محاصره کرده و در راه خبر رسید که چون از کرده کوچ و بنه خورد و انه خونشان
آنحضرت شاه طهماسب با در میان مشهد و خونشان در قلعه موسوم به سبزوار که از گذشته خود و خونشان
ایلغارش کرده با آنطائفه مقاتلی گشته اگرچه براعات آئین ناموس ایرانی متعرض سرای زنان
آزار زنان نگشته تمامی اموال ایشان و باقی رمه های خونشان را غارت کرده و حکام ایشان را
لذت اندوز مرارت ساخته و از انجا متوجه دره جزگردیده آنطائفه را که هنوز مرور و تیغ بیدریغ
تشنه تاب مقاومت نبوده و با لشکر کران خونریز بار دیگر از خونشان رفته جمعی از دلیران قزلباش
سبزوار سر کوب آنحضرت متعاقب فراریان تا حوالی خونشان تاخته و انگیزخونی نیز بانجا رسیده و الا
احراق فرخ جات و هدم بنیان شهب غارت را بوش تک و عرصه فراخ ساخته نمودین جهان
فنان ایشان را عرصه تاخت و تاز میدان ساخته که سلیمان تخت نبود کوفته جهان از
ضجه تک تازی و هیاهوی لشکر حضرت چشم و گوش شده بگیر و دار آشیانهای او را عبرة للناظرین از
حدیقه بیرون آورده و قلعه خونشان را تماما محو کردند سر کردکان از قلعه بر آمده دیگر بار متقبل و متعهد
شدند آنحضرت برای انام فتحت قبول و هبت جانکشار ایجاب ارض اقدس بر نوازند از
وصول نجبه ابراهیم خان باشاره آنحضرت روانه مرو و بعد سلطانی مرو را که شکنه تاتاریه
که در مقام طغیان بوده نه انهای آبی عاجزشده و قلعه مرو را محصور و در اندک اطاعت در آمده آنرا کرد

جنوشان بازار خمده خود و نکول کرده و راه پیشه را پیش گرفته آنحضرت بجوای لا تخشی الا الله و قد
ثلثت ستر بار، کی عزیمت را بجنوشان جولان داده و شاه و طهماسب هر چند که در باطن طالب
این مطلب بوده اما در ظاهر مخالفت کرده بعد از ورود بجنوشان جمعی از نخاصان خصوصا سران
بیات که در آذربایجان ناظر کار شاه و طهماسب بودند چون دیدند که از این سیر کلما نقشی موافق
تمنای ایشان از پرده ظهور نمود عهد کشته خواستند که اگر او را به بهانه اصلاح میان
سپاه آنحضرت داخل کرده شاید باین وسیله کاری از پیش برند اگر او هر چند ابتدا نزاده دوستی
صادق با آنحضرت مسانق میدانستند اما جرأت بآن امر نکردند که میدانند آنحضرت بعد از ورود ایشان
بعسکر نصرت اثر در این باده سبقت کرین کشته قضیه برعکس نتیجه بخشته بر اصل خان و یاران او جنان
این تدبیر را در مزاج اکراد بی تحمل نهمیده رایی نزدیده حضرت شاهی را بجانب خیشابور ترغیب نمودند
شاه و طهماسب که همیشه پای عزمش در راه بیراهی نمیرود و پیک خیالش در تعقیب فرار او می شتابد
در کمتر از بوده چون قدم بحوض جوار افسرده و در بخار بهبود یافت از جناب قادری عذر خواسته
جانب نیشابور شتافت حضرت ظل الهی آینده فکر همت بلند مرتبه بر عکس اکراد بسته قلعه را محاصره کرده
محصورین چون صورت حال را چنین دیدند بطایفه قزلباش که در سر و شیر الخان و دیگر امرای سنی مذهب
اعلام و ایشان استمداد کرده فوجی عظیم از لشکر جغتای بکمک محصورین تو سن تهور برانگیخته این فتنه
بمیدان جلادت اقدام نمود و از قلعه بیرون آمده بحضرت که همیشه فتح و ظفر دو اسبه در رکاب صدای
دنبال

و تهمتن ابتدا شش در سر کار زم آوران دو دست با فتح کیان گرم ستیز گشته بیات را میر داری گریز
ساخت بعد ازان متوجه اکراد بیروان شده قلب عصبیت ایشان را بگونه از هر طرف بر هم زده جمعی از ایشان
بر تعاقب فتاده چاریچ تار شده مذبح را آورده و در کمال جنوشان بسیاه اجلال انداخت اکراد چون
خود را در مظهر خود زبونی دیدند از روی ستیزه در آمد بخدمت آنحضرت فایز شده و بسته عای الفرار
موکب مسعود بجانب خشده و فتحه انجام مرسوم کرده بس آنحضرت کرد قاران را مراعات نادر
لیلیت مرخص و محمد حسین خان حاکم جنوشان با نامه شاه و پیغام کرد کان اکراد را اعلام نشته
از راه سلطان میدان عزم ملاقات شاه و طهماسب روانه نیشابور و کس برای تثبیت این امر بر قوقان
فرستاده قاران اسفراین و محمد حسین خان و سنه او بعد از دیدن شاه و طهماسب عزم بلغ آنجا
کرده و در آنجا محل کشان هجوم مقصود از جنوشان وارد شده و شاه و طهماسب را بنیشابور حصول
رسانیدند اگرچه در چنین روز ناخوش طفر کوه سران دلاری اکثر وقایع بلاحظه تطویل کلام مقابل
مجاله آرای فصوص بیان گشته در پرده اجمال مینماید ذکر انکونه امور از فایده و عاری و خارج از
مطلب نگاریست الا چون مقتضی حسن اصلت با باعلی یکایک بعد از این و حلت خون دلیر افغان زنده از آنجا
دست تیز بر شش کرد انگ بر لبش بود و از سیاب انسانه دولت ابر جوند شرده می شد بر آنحضرت ظلم
نقاب غلبه پنهان میکشود اما حکمت بالغه الهی مقتضی این بود که بوسیله این دو دولت خواه بیاه بنیاد
دولت دیگران سوالیه قدرت و شوکت آنحضرت شده سرکشان افتاده ولایات اکراد اعظم بالغه

دنبال

بعد از خود آرائی و خود ارائی بعجز خود اقرار و با طبع بوز آزاد و عقده بندی بسته طریق عبدیت
اختیار نموده و الا این باده جان ما ده فاطر بنوده که تولید این همه فساد و خونریزی و ایران
نزاع و فتنه انگیز کند ذالک تقدیر العزیز العلیم

در خلال این احوال ظهور

بیوست که نامه ربته که در سر دو بنام ملک محمود فقاره محصصان فرو کوفته خلعه ربط کرده بودند
ملک در حین ورود نوشتجات بایشان قلمی الفاظ بجوک فساد منمودند و چون در نسخه
جنوشان چنانچه مذکور شد ارقامی که از جناب شاه و طهماسب مشعر بر مخالفت آنحضرت صدور یافته
مخفی داشته خاطر انور از این رهگذر بغبار آلود و بخلعت هجود و در نیوفت که بروز این جنایت ضمیمه افعال
سابقه کرده بدانسای او بر انجای آمده و محمد خان چون با مرحایان او در انقصاص خون محمد
مین باشی چولاکه از کشتکان تیغ بیداد محمود با ملک اسحق بیاسا رسانیده و ملک محمد علی
که برادر کوچک ملک بود بنیشابور نزد میر امعی خان بیات فرستاده او نیز بموجبی الیه در عوض
خون برادر خود بتیغ انتقام کرد هند هر سری شایسته تاج بزرگی نبود اگر ناری
باقصا سر در سر بود اکنی و بعد از قتل ایشان ملک اسد الله حاکم سیستان را کدران اوان
بخدمت آنحضرت آمده بود با اولاد و اقارب و کوچ و نشوبان ملک مرخص و روانه وطن مالوف
داشتند

در بیان فتح

در اثنای توقف موکب جهانکشا در ارض فیض بخش جنین سلطان که از نقبای سیستان و
حدود قاین میبود با عیال و اطفال بملک محمود بیستانی داغوای وساوس شیطانی آغاز فتنه
جنبانی کرده نایبی که از جناب آنحضرت در آنولایت میبود از قلعه بیرون کرده بجرئت
ظل اللهی فوجیرا مامور بتنبیه او مامور ساخته کاری میسر نشد چون بتنبیه فاخته سیستان منظور نظر
والا نبود در سنه هزار و یکهزار و سی و هشت (۱۰۳۸) مطابق موی بیل براقت شاه و الاجاه نهضت فرمود
معرکه جان فشانی جهانی تا بسیه بیرون آمده از ارض قندس نسخت فرمود نه مجدد و صول آوازه توجه
موکب منصور بانحضرت نزلزل در بنیان حال آنجاعت راه یافته ملک بطلبی و ملک محمود با ملک
لطفعلی برادر زاده او و فقهای سیستان که در آنمکان بودند فرار کرده با عصمای باشرف علی جای نشسته
دگر طلازمت او را بستند و حسین سلطان در قلعه تحصن جسته بعد از دو سه روز که از ثبات
آیات در مقام مدافعت و ممانعت دیدند دکی بعصه و شرفه برآمده عنه ارش محل فتحنا لنا
بعد از انتظام مهمات آنجا زمین کوکبه مسکین بجانب سیستان حرکت کرد بهت و در فرسخی شهر
نجم سراپرده عز و تمکین گشته روز دیگر رایج ترتیب مهمات اول تعیین القضا لشکر بر ترتیب
تعین ساقه و جوانغار و ارش طرح و بر اقارب و جنه دار و مزن آباد و لب بگنابین و دریگوه و بلک
بوم بود و توقف در یک نشسته پس آنحضرت بعزم ایران با شتر های کوه کوهان بر یک نشسته خود

المعظم در ملک محل از صحاب بصاری افتاده صولت بشکل نمود با تیغ شعشعه و رمح سنان
اشته بخصم الکی بنگر شتابرو هجت و غدر پوجهانگیر بهادر که متشور عزمش از دیوان قضا
ساعت غیر انعطاف یافته بود و بار و برباره حکم رانی اشکر افساد پیشه کان دیرا ز دار
المرز چمن برانداخت سپهدار ملبه مقدار چنار بتازه وی از زور بازوی قوت نامیه بر جالک گلزار
دست یافته مبسوط الید گشت و حکم گلهای آتشین و فرمان هوای فرودین چون آب بر بساط خاک
جاری شده مجلس بحر میل آراسته بود از حسن عهد بانصرت و تایید بقدم رسانیده چون از آنجا
یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید حکم قضا بر زوال آفتاب دولت صفویه بقصد بر انطلان آن کاشته
لملک تقدیر شده بود روز بروز امور جدید از مکمن غیب بظهور میپیوست که عقل صاحب رای مستقیم
از ادراک تضییع اسباب آن دولت قرار نمیداد مجملا از مرتب آن اهمال انگار کان بادشاه والا
جاه سبک مغزی را ماکرانجانی و سخت ابیرا مالست رائی جمع کرده بتقریرات آسباب سلطنت
برای آن دولت و اقامت میکردند آنچه منافی مصلحت بود بعجوه و ظهور میپیوست و در هر جنبه حضرت
ظل الله بالحظ پاس دولت صفویه بیشتر در مقام منع و تادیب آنجماعت بحرکت آمدند
ایشان بمفاد و ما یخدعون الا انفسهم ان اراده الله ان یضع امرا یفعله هر روز شیشه مرادشان
عکس امر و نهی ایشان از پیش میرفت و سر ابیران نمیگذاشت پیک جهانگیر دولت
طاعه را در هر صدمه چنان بوبه زدن و جاذبه انتهاز در جلب منافع شعشعه بر دو چه

کوچه و برزن سافته سکنه رسوائی دهر زده در آئی عقد کواکب در دست دشمن و آنحضرت بار رفاقت
خواهر پادشاه هر دو قدم مراعات حال ایشان و منع عقصه ان و بداند ایشان و بگذارند رزم
قوب در شت آن اخلاق کیشان میکرده مقصود آنکه آنطایفه دست بهر دخلی را از گریبان حال دولت
کوتاه سازند آنحضرت بانمام کار افاغنه هرات و اصفهان پردازند جهاز این قضیه و لشکر کشی با
ارزانی باشد چون ذات آنجناب سرشته آب و گل عرق و نرک عادت موجب مذمت نخواهی

العاده آنا الفقیر الحقیر موجب مرضی بود از همین زبانکاری چشم از طمع خود پوشیده از مضمون
عزم شمع و دل آهن طبع خاطر کشته کار دشمنان را بکند کشته در احوال کار دولت میکوشید
القصه پادشاه والا جاه در باب توجه موکب جهانکشا بجانب اصفهان مکرر با آنحضرت تاکید و اهتمام
نموده آنحضرت هر چند در برابر لکه او افاغنه مقاومت کرده صلاح نمیدانستند که شغل ابدالی دشمن قوی دست
هرات که همیشه در اعانت عزیمت مرتفع دشمن و دور دست از خویشتن روشه عزم و مقتضای استقامت
رای عزم نیست لاجرم آنکه تنبیه دشمن همسایه بایدبرد تخت و بعد ازان کار عزم اصفهان باید ساخت
شاه طهماسب ابن شیخ رئیس ابن سینا شش ازجمانه و دفع الوقتی بسر برده و اصرار از حد برده تا آنکه فیما بین
محمد شد که آنحضرت از مرو شاهجان بورنجاب بسلطان آباد و ترشیز عزیمت
کرده و در آنجا سمند جهت را معقد ساخته با سعداد تمام متوجه هرات شوند پس مرو را فراسلطان
آباد گشته حضرت ظل الهی جنبه گاه رسفر برداخت بعد از آنکه کوکبه والا بشرف حرکت طالعه ایشان

دولت شاهی نقعه دیگر بر طنطنه فرو زده

دولت شاهی نقعه دیگر بر طنطنه فرو زده و ترانه دیگر ساز کرده مدوازده [illegible] خارج و آنمک
کشته عزیمت مازندران نموده باخود و مخدرات نشته کرانجام کار هرات داسوار ایران برفته نقد جان
همال بود و محمد علی خان و اله صفا خان نایب السلطنه جمسر و اراضی عراق و آذربایجان باشند و بحضرت
ظل الهی پیغام فرستادند که چون مقصود عمده شما تسخیر مازندران است بهتر آنست که بجانب
شده نقد بومیان ازراه خوف باخترعازم هرات گشته ما بچه لوای مملکت مسیر نقد فرزانگی را
منازل ما و غیر ساخت اعیان دولت شاه والاجاه شروع باختلال کار خراسان و دور و نزدیک را از خود
هراسان کرده از آنجا ایالی بیکناه از آنحدود و خصوصا بکمان دشمنان و همچو از عنوان مصلحت فیروزی
که در موکب والا عازم سفر بودند قصدی آغاز و دست تطاول دراز کرده خواستند باین تقریب سبک
تفرقه در میان لشکر آنحضرت اندازند آنحضرت چون رفع کار را چنین دیده از عزیمت هرات منصرف
و بجانب ارض اقدس منعطف گشته امنای شاهی باز از حرکت ناصواب خود متعاقب گشته
سر فلکه سنگان که در میان هر دو راه شاهجورد واقع و بسکنای طایفه ابدالی اختصاص دارد
حرکت کردند چون طایفه ابدالی سکنای آنحضرت خلد الله تعالی ذکرها
و کارگزاران سرکار شاهی تفریق و استیصال این نوع طوایف همت ناقص میگماشته
تحریک بعضی از اعیان قتل تدبیر الطایفه را قطب العین عزیمت ساخته با جمعی هراول
ارسنبز راه حرکت بر سر الطایفه ایغار و قلعه را نهب کرده نهب و اسر قلعه کنان پرداخته

در خلال این حال عرض حال رسید که موسی نام دائی که از زمامهای ابدالی هرات بود چون از آنحادثه
باخته و تازنا حیه بیارجند رفته حضرت ظل الهی فی الفور بر سر آنطایفه تحریک لوای
منصور کرده بعد از دو روز بقلعه میکاه نشابور خیر قلعه گیری کنه سنگان بسمع فیروز اجمان
رسید پادشاه والاجاه شنید که مقصود ایشان تنبیه ارباب کری بر دهاکل نجل آمد و چون همیشه
تنبیه افاغنه و شنده دال الطایفه بپای خود بدام افتاده و بدیان و صورت مملکت بایاشاه و در گوشه
سنگان کاری باقی نمانده جمعیت خود را برداشته بسر راه موسی کرفته شود
طلایه در جواب نوشت که شما همه سنگان نیایند که آب نیست و ما هم بسر راه ذخیره از قلعه
ذخیره بنسبت معدد آن اعیان آنده دولت از حکایت جنونشان تجربه اندوزگشته جان معاندت
پیش گرفته مجددا تجاوز ولایات خراسان نوشته فرستادند که آنحضرت را از جمیع مقامات
ممالک محروسه اخراج دانند آنحضرت چون از کلهای دوره ای این جوابها مستفهم گشته
نفاق کرده و چند روز از آن باغ بری میرسد تازه تر از تازه بری میرسد فی الغور
مجددا چنان حاکم خونخوار بجنونشان فرستاده که متوجه ضبط قلعه نبوده اگر اندک اراده ای خواهد
که بار دوی شاهی باعانت شاهوردی خان که در رکاب شاهی بوده برساند و خود
جلدی لشکر انجام عاقبت سیر داکشته از انجا باز از راه خیر خواهی بحضرت شاهی اعلام کرده
کسته و بار عایا و شاکران مشائی سلاطین بنیت از تقصیر آنها در کذرند چون جوابی بر وفق عنوا

نیامده و انگه سنگان شده و فتی بسر وقت مدعا رسیده ند اتباع و پادشاهی تیغ عاجز کشی را
تیز و خنجر بیداد را خونریز ساخته بجزم قلعه کرم سیر آویز شده بودند اعیان در قلعه را
بروی آنحضرت بسته از باب مخالفت برآمدند حضرت ظل الهی کس فرستاده بقلعه متحرز
استفسار روبهای گشودن در قلعه آنرو در چشم براه انتظار نشسته چون کار از تحمل گذشت
توپ بر حصار در از بسته بعد از انکه بسفیر کلوله پیغام چنگ با طایفه ناظر و صدمه رسانیدند
والیان نیز بهیات مجموعی از قلعه برآمده بیشت بدیوار قلعه آواز تفنگ و انداختن زنبورک
تفنگ کردند اعلیحضرت شاه بعد از اگر و فر که گوچه و سر کردن فرازی راست دیدند از میان
انگروه پرجوشی سبب اطمئنان برانگیخته بحضرت ظل الهی را اطلاعات مبکر در سر خود
از نقل فرآورده بمحمد علیخان تسلیم و او را باسم نیابت سلطنت ماموز عراق کرده فلان الدوله
محرمان خود را باطاعت و انصیحت دلگیر نمود و شاهوردیخان که محرک این مقاسده و جدال
فاسد بود فرار کرده بحضرت ظل الهی شاه دالاجا هر او نزد یک خود جا و مقام دوریست بشان
آرام داد تا امرا و اعیان دولت را از حضور در ساخته همانشب جمعی از غلامان و معتمدان
شاهی بفتنه جوئی گریخته بجانب ماندران دانسته انحضرت عدم وجود و غیبت و حضور ایشان
طایفه را مساوی دانسته مقرر نشد که صدای مانع ایشان نشود و روز دیگر شاه صاحبقران
چراغ چاک فشا و جمعی از معتمدان روانه ارض اقدس و خود بر سر راه موسمی داکی ماموزه

ایلغار نموده و در انجا خبر رسید که موسی بیار جمعه را تاخته و در روز انه فاین و قولات گذشته
بطرف هرات رفته است لهذا موکب والا عنیز مراجعت و در چون الطراف و اره قلعه فین آباد
که متعلق بمیرزا احمدی کلانتر اعراب بلیطی بود گشته گلها خترهر نور و رب قلعه را بسته در دادن
باب تردد نمود پس غازیان با مرحضرت که از فتن شهرها مانند هلال در سپه شاه خواهر بودن
او دست بجوم آورده قلعه را الطراف و کلانتر را اسیر ساخت کردند و از انجا مشهد مقدس معروض گردید
مظفر گردیده حضرت شاه دالاجا هر ادار امر سلطنت مبسوط الید ساختند

جوان بعضی

اوقات از فتنه جویان هنگام مطلب طالب فرصت بودند که محرک سلسله فساد و رخنه گردد و بست
خداوار شوند از انجمله یکی از کهانه بیوت دگنه و بیرون سارلو که مابین دو روان بسته آباد و نواحی دشت
سکنی داشتند بعد از وقوع ایلغار جمعه روز بست جمعه و در روان آغاز بست درازی نمود و
هوای هما یون خال نفرت بجا در موکب شاهی تحریم تنبیه طایفه کجاج استعجال بحرکت آورده
فرمان والا بنفاذ پیوست که اگر اوجنگ کرک و قراچه رود این سفر خیریت اثر بعجایم خشن حاصل
شود اما طایفه مذکور تا جوار و خویش محمد حسینخان حاکم جشکرک سر از اطاعت باز زده و
روسای اگراو در بست مانده و سلطان محرم خان محرم فساد جهت کامل کرده چون نزدیک موکب
والا جاه رسیدند جمعه بست جمعه در روان نبود فقیر الدوله ابراهیم خان با جمعی از غلامان کرایی قشون نمود

به تنبیه اینجماعت مامور ساخته چون از دالات و اجو و بر سر برزنجانه روان شده در بر هنم فاین
فیابان ابراهیم خان و اگراو محاربه و مجادله قوی بست داده اولا اگراو مغلوب گشته بعضی از سپاهیان
مقتول و مقهور شام و یران خون شام بعسکر خود در سپکشته ند اگراو بتعاقب بسیان بجو در آورد
گشته بیک در پرسته انیه قوشکر ابراهیم خان را بای ثبات و قرار از جا و رفته گشته ها متحل
خورده قریب بهزار نفر از غازیان در آنمعرکه دست نشان معروض خلف در آمده و ابراهیم خان با جمع
بحصار مشهور بقلعه پوشش رسانیده بخصوص جمعه خان و سر کردگان دیگر از انجمله خارج
قلعه مزبوره و فضای خود و حرمیت کرده مدت سه چهار روز در قلعه مذکور بسته بگلاه
قلعه را گشوده و بسته از قلعه مزبور بجانب قوچان شتافت و در طلاق آن احوال بحضرت
آیات نائل خان داغی که در دشت قچاق واقعست رفته از قلاع و غارت تر کمانیه و اشراف بحضرت
فراغت و الطراف یافته بود که در عرض را انجمله رسیده خدیو جهان دار سپه با وجود بیکه صدود ما
و سلطان و دون مشغول بکهمات سپهر نمود و برف راه را مسدود کرده ترددات بسیار
دشوار آخر و قرار الناس و آسوده و در ارض اقدس فرود و با شاره والا از دو جمعی که مانند سپه
اگراو اطیغار و همجا با خان را شکسته و کوبیده برف ما موسا ساخته بر اثر با یکدیگر ایشان
بصوب اترا هم اعلی کرده و او در دست و گرسه خان گشته ابراهیم خان با هیئت لشکر غازی
قلعه از عزیمت خدیو کردان فرار و زدی جالت جمعه ساز نشسته چون از براز دالا کهر سوی

محمد حسینخان فساد و شر عرض ظهور پیوسته و دیار نظام مخالط یاست و مقتضیات نوعی سیاست
امر والا جبیس پیوسته و صادر گشته اگر او نیز از در مخالفت امر او رزیده ما تخیه در سپه روز از قلاع و
سفاسات خود برآمده آتش جنگ میافروخت از آن معاندین سوای خسران چیزی نیافته ما نگه
جمعی کثیر از ایشان بقتل رسیده و باقی بساحل خدمت گزاری و جانکاری و متقبل اطاعت و لوازم
بری برگشته عهده کردند که بعد از انصراف موکب والا غازی سر کردگان بر سم گروگان خانه نگهدارند
ارض اقدس شوند انحضرت بر وفق استدعای چاکران بجانب ارض اقدس حرکت کرده در چرخان
ابراهیم خان و محمد حسینخان از مرخص نمای معارف گزین بر طبق تعهد گوچ های خود را متعاقب رسیده
مقدمات تمامت توقف و در مقام اخلاص و خدمتگاری قبول ثبات و استقامت کرده و از آنجا چمعی از ایشان
کرایی را بجایگاه و محل مطلوبه خود مرخص و با یالت استرآباد و فاین سر افراز ساخته

سمت تحریر

یافت که در بدیه معدله گذشته سلطان واقع شده بشاه و الاجاه محمد خود را از نقل در آورده و آویزه
کردن محمد علیخان ساخته محمد علیخان نیز با فوجی از غلامان و خاصان شاهی که حاجب سلطنت
ظل الهی بودند در چپن بای ایشان گذشته بود و او را بسلام گشته ذوالفقار خان با افغار
هریت و اطمینان گشته از انجا بجمعی از غلامان بدیه ابا جاه و بعضی ساخته مرجعه چون و میان بسته

هواخواهی ذوالفقارخان دانست لهذا بارخان موحش وجنده دست عدالی وحشت انگیز گردیده فرصت
پرداز زدی کار بر داشت ذوالفقارخان را از بارخان آورده در بست لفاق برافراشت و بشتاب
نایر ذهبدال اشتغال ورزید اما نگذاشته و امن از اطاعت سرد و جنده ذوالفقارخان را بجای
مار و چاق فرستاده و الله یارخان را بجانب فراه و هریک محال و ناحیتی را مالک شده و از اتفاق
بجاگم دسر گرده بسر بردند تا نگذاشته خبر توجه موکب منصور کوشش و ایشان گشت ناچار با لکدگر
کاوشش را آغاز نهاده کرده فراهر اینده ذوالفقارخان و هراترا بالله یارخان مختصاص او بگذشته
کارافتاده در سال هزار و صد و چهل هجری مطابق پیچین سال حضرت ظل الهی آهنگ سفر هرات
کرده رایات معلق بعد از اجتماع عسکر در روز چهارم شوال المکرم که چهل و شش روز از نوروز گذشته
و الفضا پرتوفته بود از ارض اقدس حرکت کرده اول منزل با فوتی را که از سبزوار فرسخی علیه بر جوی فرود
میرزا و مقرر دلیران لعل خفتان ساخته و از آنجا کوچ بر کوچ عازم مقصد گشته در رشت جام چند روز مکث
انداخته و در آنجا خبر رسید که هزار نفر از افاغنه آمده در باخرز فلعه فرومند آباد را محصور کرده اند حضرت ظل الهی
باسته جام از نظر نزد دلیران کارزار بابقیه رفته بعد از دو منزل آنجا نیز افاغنه بگذشته با حضرت
رشت جام مراجعت و بحرکت لوای تهمتان کرده در منزل کاریز رشت فراول و تعیین طرح و همراهان
آرایش ساخت و صوال و تویه بیجنه بسیره و فول پرداخته شب که فراول را باید بدده دران نظر فراول
مامور بوده خود میز بعد از ظلمه فجر اعلای منصور کرده فراولان خبر رسانیده که الله یارخان با جمعیت

از دو جام قدم در کوتیه رشته آنحضرت او را برای استمرار فرمودی بر دوسای ابدالی بخاشته هلاک صیاد
اکبر را بشیرا با طاعت ارشاد و تحریص نمود و ابلاغ جواب را حواله بزبان شیشه تر کرده روز دیگر موکب
و غار و مضرب خیام سپهر شکوه گشته طلایه داران مریخ صلابت و پاسبانان کیوان مهابت شب به
پاس دوم لشکر فیروزی بهجوت برگرده غافخه آمده رباط و دیوار پشت کاه فرضه را محل خود ساخته
بسته راه پرو افتند پس موکب سعود از وغار و حرکت داده نسیم فرسخی علیه کابان کوه سوخت گشت
افاغنه لاد ترک سیه و لشکر و هیئت معاد بشکر نصرت از نگرده و چون چنگ پرسیدن و گریافت عاقبت
افاغنه در سبزوار آنجا ساخته دلیر و دباه مانند شیر گیر شده بر اهل ایران استعلا و بر والایت سبزوار
آنحضرت بتوجه گذشت مجاهدان غازی سپاه جانه ما آنطایفه قهر سپهر دست بازی نمود و بعد از جنود
آن عالی قدم میدان کین گذارند و بسر گذشت سنان جلادت پرده از رخ کار آنطایفه برداشته
توجانه طغیان جاده و راه صدر نشود و جمیع عسکر ساخته چون از سواران نبرد گذاره دیگر مانان هرسه گروه را
در برابر قول همایون عنوان طرح تعیین افتون سپاه یکرنگ آهنگ صوار آمی موکب گیتی شده افاغنه آنگاه بجانب
سیمه حصور گشته پیاده کان طرح حمله مصمم آمد جنگ پیوست در اثنا چنی افاغنه دست بشمشیر بجانب
ایشان هجوم آورده و اخلاق ایشان گشته خیره وی از اندازه برده پیاده کان پس نشسته از گشتن ایشان
را میران نیز بر رشته جنگ را از کف گسسته نزدیک بود که اولیای بروی دهد که مقارن آن بسته فتح العلی بگشاد
نیز بجز سه نیزه دار نگذاشته گریزان پشت بدان آنفرقه را بر خاک هلاک انداخته و راه آب و تیغ بهانه

آتش حرمت خیام را بسا کن ساخته اگرچه از روی تخت و شکیب نهیب و هیبت اوتاد جلادت
بمیدان رانده سواران رایه سواران انفاذ از پیش بر داشته اما پای رشت آنحضرت کرده گروه
شرگشان همان بود در خشم نیز برد اشت چون شب بر سر دست آمده گوکبه ظفر قرین از حالقاه
داغانه و حوالی کاه فلعه نزول کرده بامداد اینکه اکنان از آب دور بود شب جیوش گرد و پیش از
بی آبی اندک بیتابی کرده بجز جاده آب بر تابش عقل فهاند روز دیگر که سپاه نجوم از کاه فلعه
کوس رحلت کوفته بکنار غرب میل کرد افاغنه حرکت را نداکه سوته گذشته و در یکمیت آب بهمت
فرود آمده آنروز را هیچ طرف بجنگ اقدام نکرده و اراده خواطر اقدس آن بود که روز دیگر عزم کوچ
لوای ظفر انداز نهضت سوکانان که توپ اژدر دمان کلوله آتشبار صهر را از دهن در انداخته و شعر
جهانرا از سایبان سیاه ظلمت شب پرده ساخت معلوم شده که آنطایفه در شب توجانه خود را بجانب
از دوی نصرت قرین آورده مهیای جنگ گشته پس آنطایفه دو دسته شده فوجی از جنوب
و جمعی از جانب سیمه هجوم آورده بدستور روز پیش آغاز نهضت کرده تفنگچیان پیاده کوه سخت آن
سمت بود مانند جابر دهشته در آن نشانه باز نگاه تاز میدان دلاوری و طلعه پردازی معرکه سپاری
اهل جناب نادری مانند سنه عزآن باشد بر آن خود را بقلب سپاه آنگروه رزم جنب زده از
میان پیاده کان و سعادآباد گریزیدند لیعز الله الخبث من الطیب ظهور رسانیده ناوقت ظهر میدان
قتال اشتغال داشت بعد از ظهر شکست فاحش بر احوال آنطایفه راه یافته و جمعی کثیر از ایشان بوادی

علم شاهنشه ابقه الله بوی بر نامه عیال و اطفال خود را که در قلعه جات سر راه بودند برگرفته
در وادیف خود ساخته مادر و از نهضت عنان باز نگشیده مدد سلگر فیروزی مآثر و اقبال فلک فرسای
شب دهارت خیام و اسباب انطایفه گردیده توجانه و خواجه انجا نهضت بدست آمده و از منزل
هرفه شاه طلب با نفرون و توجانهای بزرگ بغیر یکشاده روز دیگر با توجانه جلوداران سریر عالم
هرات شتافته الله یارخان و افاغنه مجدد آ اهمیت جو در او رست کرده تا بین شهر در رباط پایان
دو فرسخی شهر با استقبال آمده گفت سفیری با عریضه مشعر بر طلب صلح نزد والا فرستاده
بعد از لحظه از راه مشورت بر آمده و از نهضت لشکر نصرت اثر بجانب میمنه و جاده افاغنه صف کرده
سگی را گذشته پیش شتابان دهانده خته بعد از خود کشی بهیات مجموعی با شمشیرهای آخته
کال جلادت بقلب سپاه نصرت پناه افاغنه بیاده کان جنود را آویخته و خیره وی از اندازه برده و کار
بجائی رسیده و انجا میدکه کار از تیر و تفنگ گذشته بجنگ کاردو شمشیر رسیده و از ابتدای
طلوع طلیعه مهر گیتی فروز تا نیم روز از نوبت خنجر دله روز غافان سور بهبود هزار نفر جنازه از
نهضت سیف آبدار بر خاک هلاک انداخته تتمه بالقب آنش بارنده تر از باد صبا بجانب صحابه
هرچند که مقام و اقتضای تعاقب بسیکرد اما مراعات رویه حزم مانع و اصدی نیافته که مدم هیشر نشود
همان روز مکاه معتبر گویه بتوجانه جا گذشته همین که آفتاب جنگ فروز نشست باد شدید بی برخاست
بحدیکه نزدیک بود که گرد خاک بباد و عالم امکان عنصر باد بر دود و شبانه روز ظرفین از

کثرت گرد و خاک چشم از جناب پوشیده و در همان مکان نکنت گرفتند و در سیم که نهضت
و کثرت غبار تسکین پذیرفت و باد خود را از دماغ فلک بیرون رفت باز از جناب اعلیه یار خان
آدم آمده عرایض مصحوب جناب آنحضرت بزبان حال فرمود تکمیه بر عهده تو باد صبا خوان داد ما در اسکه
از رود سالها اجلالی جمعی وارد حضور نگشته تهیه خدمت بسکالی نگشته شاهد مطلب در آینه حصول امر
بذیرفت پس از جناب اللهیار خان عبد الغنی گورابی و چند نفر از معتبرین آمده و عهد اطاعت
آن حضرت نیز مسئول آنجا عتراف قبول بجانب موبزک عطف عنان ظفر مشعول گردانیدند و روز دیگر از
اللهیار خان و عبد الغنی ایلچی گرفته معتبر بودند رسید مشروحیکه ذوالفقار خان همگام فرار
با جمعیت بسیار بماخانه ایلچی آمده و آنطایفه باین اطمینان از معاهد استیمان نشیلان گشته
از سیدان بخبر هزار نفر از دیران معرکه زدم جوی را بصحت قرار گرفته و ذوالفقار خان بود و در
قریه دشکبار اخیم اردوی همایون ساخته و دو روز در آنمکان رحل اقامت انداخته و ذوالفقار
خان شب دوشنبه بیل از پشت شکبان گذشته در کمین گاه بکمین نشست و در دیم بار جمعیت
نمودار اللهیار خان با فوجی از جناب مشرق انتشار فرار نموده بصوب دیگر رو نهاد و ذوالفقار خان نیز
با جمعی انبوه از کمین در آمده بر سر او رو دی همایون رفته سنجقها را زگرفت حضرت ظل الهی فوجی از قشقائی
جانفشانه و ذوالفقار خان ملحوظ او امیر داده و روز سیم آنشش افراز سر نیزه دور گردانیده خود با جمعی
هرف کهلو توپ و تفنگ و زخم شمشیر و تیر کشته هنگام شام و لیران الزمین دست از جناب باز داشته

در حوالی قلعه موسوم بهاد کار در محاذی لگه کبر نصب لوای فرار گردند و روز دیگر که کوکبه زرین مهر فام رای آفاق
جلوه گری گرا آنحضرت کس فرستاده شاه صاحب و الاجاه را از نشاده آورده و با نیه و اغروش و جمعی از
نفنگچیان در منزل شکبان که آسوده دوباره بجانب هرات لوای نهضت فرجام گردانده فاخته باز آن
شکبان کوکبات باد صبا نهیه جنگ پرداخته بعد از تقارب فتین بهمیت تمام دست بشمشیر
گشوده در گشته از اطراف بشستک و تب و تفنگ عرصه رزمگاه از کثرت کشتگان بر جلو و غول تنگ
کرده بیمی کاران که مهر زرین لوا ما هیچه فلک فرسا را ساخت چند نفر از افغان دارو از جناب الله
خان طالب صلح و امان شده نزد آنحضرت فرستاد که نامه را برگردانند پیغام دادند که عطای
افغان خود بخدمت اعلیه پس برسند تا بخفر از عار باز آیند درین دو رمق در بدن است ترک رزم
و فسخ این معزم نخواهد شد بعد از آن جمعی از روسای آنطایفه شرف جناب مذکور گردیده فرار از دی
اشته از جمیع روسای زمین دار گشته متوقع گردیدند که خطه غلجای دابهالی هر دو عهد قدیم ایران
بوده و غلجای مصدر خدمات گشته اولا قندهار و بعد از آن اصفهان را که قرار گاه سلطنت بود و تصرف
کرده و ابدالی حرمتها موخوی ایران باغلجای در مقام جنگ و جدال بوده اگر مقتضای فتوت
پیش آید این معنی بمملکت مادر معنی و در مقام مواخذه اعمال ماضی بوده عطف عنان ظفر توأمان
در تنبیه غلجای را اهم و اقدم دانسته بعد از آن تنبیه ابدالی حمت گرده ابدالی پیش و صد اطلبی
بوده و صفحه بندگی در گوش وفا کیشیه خدمت در دوش خواهد کشید هر چند که این معنی مخالف رای شاه

والاجاه و جهان دولت او بود اما آنحضرت مسئول آنطایفه را موقع قبول نبخشیده ایشان از حضرت
اشرف و عثمان عزیمت بجانب شکبان انعطاف داده در روز دیگر بیست و سی فرسخ از روضه ای
ایشان با بیشکش و هدایا شرف اندوز تقبیل رکاب فیروزی انتساب گشته بنای عاطفه مهد نشته
چند نفر از عظمای معتبر ابدالی جاگیر رکاب سعادت بوده نگذشته عکومت هرات با اللهیار خان مستقر
و رقم باسم او عز اصدار یافت پس فارسی زبان نازاکه در قلعه جات و توابع هرات بودند بالطایفه
شکبه با قبیله را کوچانیده بجای جام و لنگر نواحی ارغنداب آمده در دستاده مقامات آن
اللهیار خان رسیده که غازیان نصرت نشان که از منزل شکبان بتاخت فراه رفته بودند فراه را
تاخته و اسیر و غنیمت بسیار بدست آورده از جمیع زنان و اقارب ذوالفقار خان اندک
میر و سای نه بود بایشان رسیده و فرمان والا باطلاق اسرای مذبور جزو جمعه در یافته و چنان
ذی حجه طرام امسال بفیروزی و اقبال وارد ارغنداب گشته و مدت سفر مزبور نا روز دوشنبه
سفر قدس دوماه اتفاق افتاده جمعه اطلاع خاطر باشمشیر مرضع برای اللهیار خان ارسال و نیز اخبار
منتقانه مستمال ساخته

بعد از انکه مشهد مقدس سفر کوکبه منصور گردیده در روز جمعه اواخر عاکر فیروزی مآثر از نهضت
اوطان خود داده نه مطلع نظر والا آن بود که در زمستان امسال بر سر تربیه دشت فته موسوم بهاره

استراباد منتقضی سازند نزدیک برفع حاصل لوای مملکت گیری باصفهان برافرازند بمضاد
شیاها تهیه اسباب چون حکم قضا در سر انجام دولت همه جا برابر آمد آنحضرت بسمت گرمسار
دهر تمتا بعض خطور از خاطر عاطر نبخش بحصول و تبسر قرین نیست صیده را چون اجل آید سوی صیاد رود
سر چشمه تقدیر بر کیان گیر خاطر عثمان عزیمت اشرف را کرفته خواهی و نخواهی بسمت خراسان
وان خون گرفته تیر دولت خرب دست خرم سیاهان چشیدنی بود این مقال یکی بعد از منصف
لوای ظفر و فلک فرسای حضرت ظل الهی بجانب هرات و قوع انجیز در اطراف ممالک شیوع یافت
اشرف غلجای که در آنحضرت مقتدای سلطنت بود و غرور او را گرفته عرصه را خالی و دفعه پیچال با خود گفت
ابدالی ده بیاد بمحت موخوره و کثرت غیر محصور در روز شنبه سیزدهم ماه محرم الحرام سنه ۱۱۴۱ هجری مطابق سنه خوک
سیل بحد و در عرصان رایت افراز رزم و پیکار شده و بقاصله چند روز که هنوز خون از جبین
ایران نخشکیده و مرکب تیز گام بهادران چون شب رزین نگام مهر شهرنگ ماه روی طویله
آسایش و آرام ندیده بود نوید بهجت از تبسم شه پیروز فرخ سیر فرا رسید و قضا آئین با جمیع
لشکر صادره و توپخانه از راه سرولایت مشهد مقدس سلطان میدان رو انه ساخته خود با اقبال
شاه صاحب در سیم هم ماه صفر از راه استرآباد بورود سبزوار کوچ بکوچ لوای اژدها پیکر گردنده اشرف نیز
از آن طرف با سمنان آمده اولا بر سر قلعه ستی علی فاضی سمنان که در آن اوان نزدیکی بود فرشته
قلعه اور التعرف و قاضی را بدست آورده از انجا مجاضره سمنان پرداخت حضرت ظل الهی بحراست چند

کرده، ازروی طرح انداز سر و مهار از نعل درآورده، برزین نهاد آنحضرت چون دید که این سخن
طبع او با موافق و حرکت هم بدون انعام کار نالایقست در مقام عتاب از توقف کرده، چنان
نمود که این مسئله قبول پادشاه دین پناه هم منوط برضای ایشان است گفته بود هم که پادشاه
بدست آورد حضرت پادشاه را مسلم بسازم یعنی چون آمد انشاء الله تعالی اگر شمس را بالمره او را در
دیار عجم ساخته آوقت راحت مراجعت افزاییم.

خبر رسید که معصوم بیگ از اصفهان بسعادت روم مفتخر گشته بود و در تبریز بحضرت اعتماد کرده
امداد رضا قلیخان سفارش نموده از عرض او بایران امر و نواهی ما مورو احکام متبرکه جهت او
و ولایات ما تعیین فرموده مخصوص ساخته بود حسینقلیخان رنگ شده بغلو خان نامزد
ادغال یاغوچی ما مور بسمت سماوجبلاغ و قزوین بود سر سید ال تا چندی با نتظار قاصد اصفهان
از ایشان استمهال جستند این حال بشیبک مستحفظ داغان نموده با کوچ و اسباب بجانب
سلطانیه که در تصرف مردیه بود فرار کرده پس حکومت و ضبط مال خاصه عهده و انتظام شرفا
قلی خان سنتاو مقرر گشته و حسینقلی خان بسمت قراآن و کلیایگان ما مور شتافته که در ان
مرز و بوم از اجناب عسکر روم خبردار شوند و مدت چهل روز در آن حدود گذرانیده در ورود رکاب
مکرمان عشیرت اندوز گذشته

بعد از

چهل روز حضرت ظل اللهی بنا بر تشت بزرگ و تاسی فرسخ براصل در اصفهان نزول اجلال
سلطنت و اقامه صورت توجیه تشریف مملکت فرمودند بسمع آنحضرت رسید که اشرف با افاغنه
عبدالول استعوذ علیم الشیطانه فانسیهم ذکر الله عرب دست دلیران ارزم کوشتراز آغوش
کرده در شیراز متمکن استقلال او جمعیت اعراب سمقان و بهوله و باقی عشایر فارس و بیادر
حضرت ظل اللهی تحمله دا میان همت بر کمر دفع آنفرقه بد سیر بسته در روز سیم ماه جمادی الاخری
کوس عزیمت و قیامت غزو و رزم سازی بلند آوازه در اب جیا گیری بهم انفر ساکشته و در
عین زمستان ازاد ابر قود شهد ما در سلیمان عازم شیراز شده بر ما بحدی که اگر ظلم غازه بر رخسار
نهاد بر خوبش لرزه داکرده دوات بذکر بر و دلتش دهن بر کشاید طاقت در کلامش نبود کار کرد
بعد از ورود موکب نصرت طراز از برز خان در شش فرسخی شیراز اشرف با زنجه جمعیت و انتظام موفور
با سنده او تمام استقبال پرداخت و طرفین تسویه صفوف و ترتیب محاب سیوف کرده نخست افاغنه
بهیات مجموعی بحاب قول حمله آورده کشته و خیره کی انعقد اعتدال گذشته سپاه ایمان جلوه مقاران شده
شکنجان جانبازیت بحاب میمنه ایشان را بشست کرده فوجی دیگر بطرف میسره هجوم آورده شده به
اندک زمان زنبورک و تفنگ غریو غلغله بحرخ فیروزه رنگ رسانیدند حضرت ظل اللهی با فوجی از دلیران
عرصه پرخاش که از بادا و میمنه مستانه کجلات زهره گداز و صدمات طاقت پرداز حاس الکن
بنیان انگنده کشته جمعی از ایشان را بر خاک هلاک انداختند هرطرف کجانب شیراز زبت فرار

افراخته افواج خصم افگن و نیزه سنجی بحاب ایشان تاخته فضای با مورا افغان و دشمن لاله گون و دامن
دشت را بعاری و مجرای رود جیحون گردانیده بحرکه میانه قبق صفوف صادق از شش طرف بر ایشان
شود میانه قبق و علاء خوان افغان و سپاه ایمان بر سم ایشان واداره زرغان و شرف امد زد تقتیل
عبده خدیو جهان گشته جمعه مذهبت بذکر فضل الهی عزوجل من سبیل زمین حدسای اعتدال
ساخته از جانب جانب عده بوکردون جباب اقامه جواب باین نحو شده در حاشی رساد نجات بابلیسان
مبتدیت که بسرای خاقان مغفور را بسرای ایران کرده همراه آورده ذکور آوانا تقسیم نموده
خود در سته در ممالک سلطانی اقامه و سر کرده کان ایشان نیز در رکاب نصرت انتساب
عذرت نمایند و ایشان را بنوبه اذان و وعده نامبرد مرخص ساخته صبحگاه ان کرد قطار
نجمی هفت آسمان بموج در زبن مهر تابان از سته کشته و جگاه زنان محمل کش این عماری زرنگار شده
میانه قبق و علاء خوان محمل عهد علیا و ستر کبری را که آفتاب سایه پرور حفظ الهی و ذره نما سفته
درج دودمان شاهی بود بنوبه با خواجه سرا بسرای دولت رسانیده و دوباره رفته که شرفرا
مطلق ساخته بیاورند اما سپهدال در رفتن شاه دودی بما یون آمد اغماضی کوچ دولت بسیار
خود که در اراک قزوین محصور بودند آگاهی یافته همان شب اشرف انصراف کرز آورده و از ال
عرم دولت شاهزاده گمکار کرده اسمعیل میرزا و برادر کهتر او محمد باسته فرار و لاد بنی امام و
سبزوار فرار انداخته دو کور کردن و دو فرزان او همسر های او و میرو بس و محمود بودند فرصت

بروان نیافته بودند در شیراز گذاشته و خوانه و بنه و سرشت برای قتل آن جماعت پرداخت تعیین و
و خود بکار کرز بانجانب شتافت غبار ستیز و خوانه مزبور مخالفه فرصت یافته بود که دو فرار و جانب اشرف
که یکی خواهر محمود بود و فضل سابقه و اتحاد و مادر محمود را زخم شمشیر زده و نیم جان کرده بود که بعد از
لشکر نظفر نهاد او نیز جان باقی ارواح داد و منصور سابقه برق و مور بخوان با اشرف پیوسته بود و در
اشرف از غلبه اضطرار و ضبط ما سکه قرار گرفته بود و فرادان موکب نصرت شعار از سیاهی کرد
افغان نفرس این معنی بگوش رسانیده بجهت حله بوکار و سکار و میانه مذکره در عرض یا دو سیاه صدیق و علاء خوان
دو چار و ایشان را باده بازده و نفرار افاغنه و مقتل ایشان بازگرد انیده آورده حضرت ظل اللهی
ایشان را مرخص ساخته فرمودند که چون با اختیار خود باین درگاه آمده بودند که در آسایش ایشان در
مروت و شرع فتوت جایز نیست هر کدام در جنگ دستبرد دستگیر می شده بمقتضای وقت
قتل شده بعد از مرخص ساختن ایشان با انواع نصرت نشان بحاب اشرف پرداخته منزل بمنزل
پل اکر در سنه فرسخی شیراز دولت رسیده بسبب شدت اعیار سبب غلازیان ارکار و در آنجا
از رفتار مانده شب تبریز بسر برده راست در آمده با انتظار رسیدن عقب لشکر عنان بازگشیده در ضم
درستی عرف اشتمال کرده بودند از اتفاقات چند نفر از افشاریه و اکراد قزلباش که مقدمه الجیش
از موکب نصرت تکیش متعاقب سخی همجا در پیش بودند سر پل فاتح عقب افغان رسیده اشرف تاب
از ده دهنه عبور دیر چرخان شده بدیا چوگه مرشد محمود و اشرف در میانه افغان صاحب قرو

نصرت بتمنات بود و بخشهای فاخره بروی پوشش آراسته و نامه نخبه‌ئی بجهت خود را بر از نوروزی
کرده و بجامهای پر زر و دار بکیس خاصه خویش پرسته تا روز دوم آن عرصه را بغرور و مقررات خود گذرانیده
از آنجا روانه بهبهان و رام هرمز گشته والی جویزه و مشایخ عرب و لشکری که بملکوبه و بارو شای انتظام
ادراک سعادت قرین و تقرب رکاب نصرت انتساب بودند جنس بیک میرالممالک میرزا نصرالله
شاه جم جاه وارد و در اندای فتح شیراز نخست بکامرانی بحضرت پیوسته دست خلعت برای
روسای سپاه آورده خبر رسانید که حضرت شاهی عهد علیا را که شرف بود سعادت ملازمت یافته بتوقع
زعفران از شیراز بزرغان فرستاده بود خصوص شیشه‌ئی که آنجا بافته اند چون شاه والاجاه
در ایام توقف خراسان همیشه رضائی میرزا نوه مرحوم را بسیار مرحمت داده در این صورت که حضرت ایشان
مجدداً او را با تفاق میرزا ابوالقاسم کاشی گوشه کاسب بوده و نه در بار شاهی و از هر حیث فرق
دو اجیر گمنام از نسبت خاقان مغفور را که شه سنه بزاده در رضائی میرزا نوه باشند شه جهانگیر داده
که چون غازیان را حق الهی و امانه دولت ستوده و خراسان را از ممالک سلطنت موضوع و جنابت
آن را بمنظر محول و مرجوع گردد هر جنبه خراسانیان سد سده بای ما بین و شمس ممالک شاهی خواهد
بود پس گوکبه اقبال از زمام هر زساحت و بغول پر نود صول افکنده و از الجا و ارد شده ولایات آن
ولایت را با بواقع خان خویش محمد علیخان قوللر آقاسی مرجوع فرمودند چون بنده روضه خوان شهریار
بلاهای شاهوردی خان لاکنانه بسبب اسلاب مرد رت قصور و هجرت و الاکه در سنات سابقه

اسکندری بهمرتبت آن بنده برداخته معماران همه جنبه شده و کارگاهان درست امانه بجهت
کار تعیین و احتیاجات نزار از خزانه عامره راست مقرر است خاصه چون از خانه خود بسیار
عجم واقع می شده مشایخ ایشار از کبر همه دروازه خراسان و والی جویزه را رخصت انصراف داده و از
عازم دزفول بعهاز در دموکب والا با بگاه محمد خان طوچی که از طرف اشرف افغان با طوچی گری روم رفته
بود در همدان باستیصال دولت افغان را شتابنده، ناچار وارد و مسکر فیروزی از خرقه بوقوع سپرده شده
و نوشتجات که از جانب سلطان احمد خان خوانده کارروم و اعیان اندولت آورده بود بنظر انور
رسانیده چون از دور بنده وکی در آمده بود بعنایت خاص ارجنبه و بایات کوکبه یسر کرده
و بعلت سنگ رده خانه و زیر قول طغیانه بهشت بغرمان والا لکلمکز تعیب یافته به بستیاری سپاهان
و تیزدستی آب بایان بجهود مسعود از آن ره و در چند روز بهمراه لکلمکز انده فوج از خرقه را زده و با تلف
که نشته و در عرض راه از ایلات کوکبه و الوار بختیاری و فیلی و اعراب جویزه و باقی خوانین
هر جا که مفسده و مخالف بود تنبیه و سیاست خوب و حکام یکی و الیات منصوب گشته از راه خاص
دختر آباد فیلی وارد و بر دجره رسنده و در قصبه بردجره حسینقلی خان زنگنه ایلبرداری صدور فرمان
مامور بود بموجب حکم والا با پنج و شش هزار کس از تجنبه وارد و دی نصرت طراز و ایالت
شهان سرفراز گشته عازم تشت با ستعداد شایان گردیده و در همان منزل حسینقلی بیک
میرالممالک و میرزا ابوالقاسم کاشی از خدمت شاه والاجاه برگشته عهده نامه والی گری لرستان

بسانیدند مشعر براینکه جمیع مرزبانان از قضا و اهالیان کرمان که از بس بجور خان و اعراق
بقصبه مازندران و بزده و کرمان و بسیستان منتقل بدولت آباد پریشانده هر چند انتظامی که
سرشار انحضرت از خجسته و فرخ سرکران و طیع بی بازرش از قبول اسم سلطنت و دادگری
سرکران بود آنها بتکلیف خانه زیان و بسته رضای اهل خراسان که جوهر شمشیر سنان را نامه امان
دولت خداداد و تقویت بخش این بنا کنت قوی بنیاد میدانستند رضا داده و در ولایات مزبوره
و سکه بنام نامی سلطان اقلیم ولایت دار قضا علی ابن موسی الرضا التحیته و الثنا زده فرمان
چون بعد از ورود بیرد و جرد از جانب فضائلپناه شاملو ایلچی بروم خبر رسید که سلطان
دولت عثمانیه بنا را بر تعلل گذشته اند جواب صریح که آغاز ده مدعا که تمید بنده و نیز کلا تر نماید
عرض خدا و ند ارجمند رسانیده که روبه آغاز ناخته و تاز و دست تطاول بر عجزه و اهالی نگرداند مقرر
الملی تو کل بایزد کارنامنهای و از آنمزل استفتاح کار کرده و شب بایکه تازان جبلاوت شعار
بر مراکب باد رفتار سوار بر سم سپای دو فرسخ را ابعار کرده در سحگاه که طلیعه فیروزی کرسپان
روز سپهداری خدیو خاور شد بر سپای شب اخضر آورد ما هیچه شه عالم گیر
با طلیعه افسر صبح گاهی نوام اشکار گشته روسیان و قتی از خواب غفلت بیدار گشته که اجلاب سر
بالین و سپا، بالا گذکین دیده عثمان پاشا نام کرسردار روبه در رهنا و نده بود چون همیشه
اهل ایران را مغلوب و زبون دیده بود همان خیال عرصه قتال آراسته بعد از اشتغال نایره کیر و دار

سنگ یافته بجانب همدان روی برتافته فرار و هزار انفر صحبت و از آنان کرده با چند نفر از پاشایان
در روسای بنجوری و اکراد که در معسکر سردار بودند عرصه تشتیر و جمعی زنده و کشته گشته امان
و غنایم بسیار بدست دلاوران ظفر آثار آمد ساحت آنولایت از وجود روبه نجات یافته

بعد از آنکه نهاده

بحیطه ضبط دولت ابد پیوند آمد بسامع اقبال رسید که چون پاشا، حاکم وان و خاک پاشا
ولد سلیمان پاشایان که از دولت عثمانی حاکم سنندج بود با چند نفر از پاشایان عظام آنشان
و جمعیت فراوان قریب بسی هزار کس از نوکران کرد گشته بعزم جنگ وارد جلایر گشته اند مقرر
ظل اللهی که همیشه این قسم اخبار از عطیات ایزدی میشمرد و در الفور بعضائی ظفر و همراهی
توفیق خداوند اکبر شقه گشای اعلام نصرت بر دوشته در صحرای جلایر که مکان مسطح و بهمار
بود سپاهای مسکر روبه نمود ارشد خدیو اجلال موافق ضبط و قانون گذر اکثر معارک را شته
سپاه منصور را استه کرده و قول را بفر و جوه بیمنت نمود آراسته روبه نیز جمعیت خود را نه
کرده پای جلادت پیش نهاد در رایت افراز عرصه کارزار و نایره افروز حرب و پیکار گشته چون
در میانه فاصله بود از هر طرف تفنگ چیان آتش فشان آهنگ رده و دود کرم سرده و شعله آواز برق
خرمن سوز صیانت دلیران جلادت نمود گشته چنان که بازار گیرودار گرم از آتش و دود تفنگ گردید
دلیران همه همت قرین از آب که نشته با شاره والا بجانب میسره روبه تاخته و تیغ کین از غلاف

آفتاب تابیکساعت باشنیه جنگ میکردند سرهوی جوانان ازخون سرد ایران جوان مرد
ایران خضاب گرفته تمال میکرد ایران ازشکفتن شکوفهای شگفت جرئت گل صدبرگ گلشن
مصاف کرده سرو قامت دلاوران ازخارهای تیرسنان وگلهای جرئت گلبن سپری
کرده نوعی بهادران عالمیان میگفتند اگر آوازه نبوده که علمدار روسیه اغرب دست ایران ازبهائی
وعلم زده یک رکاب آدمی سرنگون دشکر روسیه راهای ثبات وقرار ازنهاد فتهای مانجرف
دواب وسباب خود رابکنجی کشیده که درچنین وقتی پناه غالیتند کرنگاه امان دوست
باکم کرده کاشت کرنجنه بهادران خراسان که کوه وبیابان وبحر وبر درپیش شهب برق عنان عزم خرام
جوانان شان یکسان همت سنگ الاخ آنوادی برشیب وفراز اخطار وخطر پیچیده نشسته
تا قوی سرکان وحوالی همدان مصاف ایشان مرکب دلیری برانگیخته چون سیمان روسیه
اسطبل فرهی بخورد وخواب بعضاء ومرکب برق تحرک الاوران همه کوه یکپارچه وهرسرآزاد بود ندبا
جثه اکثر روسیه ازراه مختصر والاوران ظفرقرین سپرکشته نوعی عظیم جثه خشم برآورده نوعی دیگر
پاشای هشت رود وجنه افغرازپاشایان معتبر زنده گرفتار گشتند غنایم بسیار دسیمان چون
هیکل بادرفتار بجوزا اکتساب درآمد پس نوعی سرکان سفرکرده نصرت افزای کشته
لشکر سرو زنده واخترمه رافوج فوج عرصه پیشگاه دلفراخته مورد جوایز اعطایا کردیدند دوشنبه
موکب جهان کشا برجناح وحرکت بود بعرض والا رسید که عبدالرحمن پاشا حاکم همدان

مندانه مشعر بر اظهار اخلاص و استدعای رخصت اولاد و خوان محمود که در شیراز گرفتار
شده بودند بنظر اقدس رسانیده و غیر قابل اشرف فرامین مقرون بمطلب
گردانیده که بعد از آنکه آن برگشته بخت روزگار که از شیراز مرحله پیمای وادی فرار شده بود
بجانب لار رفته بود و چون بهمه جا از اقدام قضا فرجام مؤکد در باب منع عبور آن طایفه عزو
یافته بود اهل لار در برروی آنجماعت بسته راه مخالفت گشودند ایشان از ترس و هیمان جا
قرار نگرفته از راه بم و نرماشیر بسیستان بسمت قندهار فرار و مردم قلعجات مزبور هم جا بجا
امرد شارند قدس مخالفت بر سر راه ایشان ریخته بقدر مقدور در پای توانائی
ایشان از پای نشست مدافعه نا توان می ساختند اشرف چون سبب قتل محمود از نقدان
بود بواسطه گذار بر سر راه میانه آنجماعت بجوستان کرده حسین ابن امین ملقب بآگاهی با قلعه
باجمعیت کامل از قندهار و از ملکی که سر کشته ابراهیم نام ملازم خود را با جمعی بطلب او تعیین نموده
ابراهیم بتعجیل پیوسته اشرف ایلغار کرده شب در سیاهی ظلمت بر زده که در مقر ایشان
واقع و نزول اشرف نیز در آنجا اتفاق افتاده بود وارد شده اشرف بازگشته را غیر گزیر دانسته
بدره میرود و از آنجا بسیر شتاب او میپردازد تا آنکه بالنگ آباد و تلاقی او کشته بنحوی که بوی فتنه
بدماغش میرسد خبر از گرفتن اشرف بابراهیم میرود و ابراهیم تیز تیزو ستی نموده بقدر اسب تاخت
بسته عقده را که در دل تفنگ کرده کشته بود کشوده دل فراغتی از غوغای کرده و از آنجا
قرار نیافته

فرمان یافته بجای باصفهان بسپرد و مکدر شهر تبریز باطلاع امیان محکل شرع انور باد ایای
ایشان رسانیده رنگه ارند که از مردم بگانه چشم باطاله خود دست درازی بمال اعفات
واقع نشود پس روز دیگر که بیست و هفتم شهر محرم الحرام بود لوای جهان کشا بساحت تبریز نزول فرمود
رسم پاشائی گرانه دولت عثمانیه عالم است
بود با قوی باعاظت مصطفی پاشا عاکم تبریز عازم شده در همان شب چند نفر برای ایصال خبر مزبور
روانه تبریز ساخته تبریزیان چون از سابق بی مایه از خود نگرده بودند و باطوایف سپاه ایران
مخلوط بودند و تبریز تبریزی در دوی متفقند بودند لشکریان ایران قصد بر دوم تبریز کرده متعرض شدند
و ایشان نیز سلام از خشم قرار در رستم پاشا راز این واقعه خبردار ساخته در حینی که پاشای مزبور با
رکاب گریزنده بود عاکر نصرت قرین در خارج تبریز با دو چار او را با جمعی که همراه داشتند گرفته
بخدمت فدیو کار آورده مدتها از گرفتاران روسیه آنچه پاشایان و معتبرین بودند بطلاوه جمعی
دیگر بعضی مورد جهان کشتند و بر خصت انصراف سردار یقه آسرا بعزم آوه کشی نوخانه ها مو
فرمودند از آنجا که کوههای کوه جنبان و مدافع از دره دمان آتش افشان راکه در محاربات روسیه
آمده بود روانه خرمان ساخته و با برا هیم خان پاشا وزیر اعظم توقف کرمانان بیغامات دوستانه
مؤکده از مرتب صلح و صلاح فرستادند و مقارن آن خبر خلع سلطان احمد خان و جلوس
سلطان محمود خان برادر شش و قتل ابراهیم پاشا وزیر اعظم بعرض والا رسید

ای شوق بات از هر خنده بوی تری

غواص بحر ناب منزه پیکفت در دمشت بلا ناصف اشرف
ای سلیمان بی بال و پیمان چشم ترت چیست ای مرغ سلیمان بعر پیمان حضرت چیست
از بهر دهان تو چون پسته کدازچه اینچنین که مبدا شد و بال و پیرت چیست
باد مده کریان پر و بال پیر از تخون سوی مذ لخته مرغ انظرت چیست

انکه وفتی که تبریز و همدان در تصرف مصطفی پاشا عسکر روم و عبد الرحمن پاشا بغدادی مرا
و دکاکین و رقبات آنده ولایت از دولت علیه بمیری که باصطلاح روسیه بعبارت آزاد بوان
باشد قرار یافته الحال پاشایان باستد بای طایفه بنکچری و صاحبان اوجاق انها زبان فرمان
قضری باخجات نلیک و سایعه کرده و قبت را که مسلح ای خطری می شد گرفته صرف عسکر کرده بودند
بعد از تسخیر اصفهان رضا قلی خان شاهلو از انجناب بطلب و الایات بعبارت ما مور و وا
اسلامبول شده سلطان احمد خان خواندکار و ابراهیم پاشا وزیر اعظم بنا بر اقتضا رمدت
حضرت ظل اللهی راضی بقبول مصالحه و رد ولایت گشته طایفه بنکچری و رؤسای اوجاق
که ریشه تصرف در کل زمین ولایت محکم کرده بودند بنوعی عزاز دهر دو مع بیدریغ و قلع و قمع شان
توقع از آن سر زمین برنمیگرد و بدعوای بر محق استند که هر جا ولایتی میفروشند دیگ
بجوش روی نمایشه اگر متعلق بمیری هم بود ای قبول بنکرد و بصوابدید باشم
شته طاغون و مال حرمش سیرت عجم مباح بود و جراغ حرکت سفر عجم و جاشت سفک الله ما هم
شده آسوب خوابیده رابیدار و جهان آرمیده و رافنده از ساخته اگر مباح بود جراور الغا
استرداد ولایت باین قیل و قال مانع انجام کار بود تا اینکه آوازه قلع و قمع دولت افغان
واعتلای حضرت نادری بجانب آذربایجان انتشار یافت بقیه السیف که از سلطنت و جهانداری
بمحروسه آمان گشیده بودند بتوانر و اراده آمده و کیفیت حالات مذکوره می ساخته پاشا

پادشاه و وزیر اعظم از جمع قوه پرستی دولت مادری برای سه روز اقوال و رجال سابقه
بعزم سفر آذربایجان وارد شد و در گذشته بعد از ورود کوکبه قبیر ق با مکان پادرنامه دولای کم
از زمره اوجاق بود و با کی دماباکی استرداد با کی بسنگ سفارت تبریز کرده نیز بر روی خلیفه سلطان شیخ
و این را سبب کبری الصلاح نامیده یعنی در اسلامبول اصلاحات فتنه کرده جمعی کثیر از معرکه فساد فرار
آمده پادشاه و وزیر اعظم ناچار برای تسکین نایره شر رفع و اروین بر آن شد سفر ذوالقعده
اسلامبول برگشته و همت بچاره جوئی رفع این گاشته چون کوشش با اصلاح دولت و استرضای اهل فساد در
استرضای اهل فساد راضی بقتل دلماد نگشته و وزیر اعظم را قبیه نموده بعد از هلاکت بر
بالای عراده انداخته بیرون فرستادند چنین است آئین کرده دهر نه الفقش بود پایدار نه نقش
نیرو رو کس را گذر نکشت که دهر نرم است و در کمین و رشت با وصف این معنی انظار غیر ترک
از دحام و رفع هجوم عام و غوغای بالا نام نگرد و سلطان احمد خان را قلع و از سلطنت بازنگرد
سلطان محمد برادر ارشد قعده الفقه شهر تبریز که در دست رومیان بود با مال چنود عدد اسلام
چند روز مقر کوکبه فیروز گشت و عزیمت تسخیر بغداد و ایروان در خاطر خدیو کشورستان تصمیم یافته و
عقاب رایت نصرت اثر در جناح نهضت بال و پر گشوده که مغاران آن در غرة ماه صفر جایا
از جانب شاهزاده رضا قلی میرزا وارد و خبر آمدن افاغنه هرات بر سر ارض اقدس و وقایع
بیع آن سمت را بعرض مقدس رسانیده سبب انصراف موکب همایون بجانب آن

گذارده و بها

سابقا در ذکر افاغنه هرات سمت گذارش یافت که بعد از
وقوع محاربه با الله یار خان و افاغنه ابدالی مجدداً ایالت هرات با الله یار خان افغان مفوض
داشته و عطف عنان عزیمت فرمودند بعد از نهضت رایات منصوره بجانب عراق و آذربایجان
حسینقلی خان علیجای کرد شقاقت مآثار استقرار و نخوت چون چهره دستی ساعد این دولت را دیده و دانست
که غیر از بقا دولت ایران میرویس پدر محمود و برادر اوشنده و بعد از طی این سفر نوبت کار او خواهد بود
باطائفه ابدالی از در سازگاری آمده با شاه زمان مخالفت ترتیب آنجماعت را دوسته او مورد شد
شده و بدین مناسبت از طرف قندهار و غزنین سر بر زده و الله یار خان نیز با ایشان راه اتحاد و اتفاق
سپرده از در دوستی عاقبت اندیشی دست بر دل گذاشته با زاجاوه پیمان مخالفت بشکست
چند جماعت ابدالی از او سر گران گشته و هر یک بطلب ذوالفقار خان حاکم فراه فرستاده
او نیز قصد خلاف بر آمده و در ناحیه هرات الله یار خان از در مسالمت در آمده و دو فرقگی در
میان افغان بهم رسیده سه ماه بر این منوال بگذشت و بعد از استعلای دشمن آنکه ذوالفقار
خان غالب آمده در سیم شهر شوال سنه ۱۲۱۵ هجری داخل شهر شده الله یار خان با گوجه دشتیاق
قلعه مارو جای کرده پس از طایفه افاغنه از حقوق عنایت حضرت ظل الهی چشم پوشیده و در نقض عهد
کوشیده و ذوالفقار خان را بحکومت هرات بعزم ارض اقدس لوای اعلای افتدار گردانیده الله یار خان

تیز گوهر و منسوبان خود را در مارو جای گذاشته با سود و دلیران جغتای حاکم خرسان و بعضی از خلق
او باقیه گرد با او اتفاق داشته سه روز پیشتر از افاغنه وارد ارض اقدس گردیده از جانب غلبه الدوله
ابراهیم خان شرایط اکرام و مراعات تمام نسبت با و بعمل آمده و از آنجا که ضمیر منیر حضرت ظل الهی آئینه
صورت نمای احکام قضا و قدر و بمقتضای هوشیاری نادیده و نا شنیده از هر ضمایر با خبر و از هر
مبدء نیت گرا نقدر غشی بدرنگ نهضت نهضت محصول آن مشکل عرسان خواهد گردید بعد از تسخیر مصمم
نوعی از جنود مسعود را از موکب نصرت نشان روانه خراسان و از همدان نیز نجوئی که سبق ذکر یافت مأمور
خان نخابر برا برای جمع آوری سه هزار نفر تفنگچیان نواحی سه آباد و توابع فرستاده مقرر داشتند
که در حین ضرورت بمعسکر ابراهیم خان پیوندند و با ابراهیم خان نیز فرمان داده انقیاد افرمان با
غلاه و افره و ذخیره بیشمار در مشهد مقدس سامان کرده بعد از ورود دشمن نخار اقلعه داری گذاشته
از معارضه اعراض نماید ذوالفقار خان با هشت هزار از افاغنه آمده و در زاویه خواجه ربیع باب نزول
گشوده و آغاز تاخت و تاراج کردند ابراهیم خان خبر ورود ایشان را عرض نموده با دوازده هزار سوار بر سر ایشان
قلعه کرد قرار میکرده تا آنکه این مقدمه در هنگامیکه سنه تسع مقرر گردیده بود معروض سنه جلال
گشته مجددا در باب جنگ میدان تاکیدات بلیغه بعمل آمد اعلام شد که بدستور از روی خرد
بهواری مشغول فرود آمده باشند انشاء الله تعالی عنقریب روسیه تبریز را از ان مملکت بیرون کرده
و خود را بآن طایفه گم فرصت میرسانند و مغاران وصول این جواب با قرخان نیز با جریک تفنگچیان

بهمان قاعده

چه دنی داده عرض اقدس گشته بعد از خجسته روز باد و جود آنکه از دواج سمای خاطر حضرت
ظل الهی در باب امر جدال مقال گمر خطاب یا ابراهیم عرض نیاز نازل شده معبد انسته که کلام
دفرموده انحضرت مظر ایات دینی عرض ایجاد است تجربه یک جمعی از بهوا خواهان مخور عنایات
نوسن طلبی غیور سپاه منصور را بهر داشتن آذوقه سه روزه مامور ساخته در سمت
کوه سنگین باکوکبه رنگین رایت جنگ افراخته افاغنه نیز مجاربه پرداخته و در اثنای کیر
دار با قرخان که سر کرده تفنگچیان بیاده بود از قضا گشت فوجی از پیاده گان او که نوآموز
راه و رسم جنگ بودند دل از دست داده روی بر تافتند ابراهیم خان چند نفر اسب سوار بخشته
گسیل فرار از راه گریز با گرد انه تفنگچیان که در پیش بنگامه ستیز و آویز گرم کرده نوعی
حرکت او را محتمل بر فرار دانسته سر رشته جنگ را از کف سپرده شکریان نیز
خود داری نگرده روی بشهستان عزیمت میکنند از نهضت و در آنروز سواره از مرکب
پیاده گردیده جمعی از پیاده گان خود را بگاه و قنوات انداخته در مانع خود لباس الم پوشیدند
ابراهیم خان در مشهد مقدس بتحصن جهت و اقوا قعه در سیزدهم ماه محرم سنه هزار و صد و
چهل و سه هجری در سمت صحرای علمدشت و زرگران مشهد مقدس اتفاق افتاد بعد از
طی این سانحه حیرت انگیز خون ابراهیم خان از خجالت حالت عرض نیافت شاهزاده
رضا قلی میرزا از نیز اتب را بوساطت پدر بامعروض خدمت خدیو کامکار تخت جهان حضرت

شاه‌عباس مکرر بزبان جاری می‌ساخت که موافق همه‌نامه سفارت که عراق و آذربایجان
بزرتهٔ اولیای امنیه دولت وجناب شاه‌دری در مملکت صحیحه است وما بکشوکش
سقیم گشته مصحوب جاپار سریع السیر بشاهزاده رضاقلی میرزا اعلام کرده‌اند که درحصار استوار
وقلعه‌دری بنشیند بره‌وار اطمینان داده درخانه وزمستان بیات وقرار نمایند که عنقریب
بدرد دکاه ایران نصرت شعار مانند جانگیک سوار هرچه زودتر که بین فروردین ماه سنه ۱۰۴۲ وزود
مرحله پیما گشته بسرعت خصم تبه‌روزگار میرسیم پس بستون بیک افشار را بایالت تبریز
وخطاب خانی وسرداری آذربایجان وجمیع اسباب وذخایر وامیر آقا که در قلعهٔ نخجوان
صد هزار تومان بیشتر بود باو عنایت وامرا والاصفا درشت گردد جمعی از بیوتات افشار را
مقدم وترکمان کوچانیده در تبریز مسکنی وشش هزار نفر جوان کاردیده از سکنهٔ تبریز
ممالک ساز وحکومت هریک از ولایات اختیاری را بکام دل واگذاشتن خوب دیدم
که ولایات متعلق بحضرت شاه‌جهانبانی را بندگان عالی آن آستانی بجان
وبجنان کوشنده ودرآن سفر فرخنده از ایلیاتی که از فارس وعراق وآذربایجان گوچانیده
بودند اسب والاغ وغیره داده بخراسان فرستاده بودند بهشت هزار نفر خانوار
میرسید از آنجمله دوازده هزار از افشار بودند دوازده هزار نفر خانوار قاجار
که شرف قابلیت بآنحضرت داشتند چون میاب وکادبکان منجمی که سبق آگاهی

یورت فرمود آنحضرت دسکل طایفه قرقلو وجمعی از آنطایفه کوچیده بامرآنحضرت در ارض اقدس
سکنی اختیار نمودند غرض بنیاز از قرقلوی افشار به جدید در میاب وتخته افشار به
در کلات ماژداوند وچمل وبجنورد از خانوار دیگر ترکمانیه واکراد بختیاری وسایر ایلات متفرقه
طوایف مختلفه بودند که بدستور آنجا اسکان داده ودیگر ممالک خراسان متوطن
ساختند

بعد از فتح

وبعد دکشا کار نزدیک وده ورنه وآخر قرار گذاشته باقیه ماندن عرضه داشت خانی
ایلخانی گردیده بدون تکلف ودرنگ وارد قزوین گشته وامرا فاجار را ارادهٔ
دار ودیار رسانیده که بعد از واقعه ابراهیم خان اتاغه گفته بودند حال که مرکب این
بی‌تأمل شده بشتابند سعادت بروی اقبال دولت گشیده بود سنه این کار را که بیرون می‌کشند
هنگامیکه بوگردون مقام عطف عنان بامنصوب خود ولمقام عداوت وانتقام درآیند
چه جواب خواهیم داد پس بهتر آنکه بشارت دوازنهاد قرای وفزایع وقرنهای
توابع بشهر براوزده نوائی نایزه بیداد برافراخته که نزدیک شد از شراره آتش آن بخور
شتر حرمن مهره ماه ودسته شنبل وانبار گیلکان وخوشه پروین در مزرع سبز چرخ
برین برگرد بعد چند سعی دیگر بود در حوالی ارض اقدس بناف عهد ملکف کرده مزارع

ومراتع را علوفهٔ نیغ میدریغ بیداد ساخته وبعد از حضور کمال بغی وفساد روانه هرات
شده بآنحضرت از استماع این حرکت اجلبار گردده در شانزدهم ماه صفر وارد قزوین شد
آنچه مشئوم عراق بود با فرقه‌های مختلفه سوای خراسانی تمامی مصحوب محمدخان ترکمان بخدمت شاه
طلحاب فرستادند که در ابراز امر ونهی آمدولت بود وبرکاره از سر بر خط فرمان اطاعت
شاه بلند اقتدار کمر زند در آنجا خبر رسید که ابراهیم پاشای وزیر اعظم قبل از مقدمه اشاد
در اسلام بول محمد نامرا از جانب سلطان احمدخان وشاه ذیجاه روم بسمت سفارت بجهت
صلح روانه خدمت والامنود ومقصود او همین که باین تقریب احوال واوضاع حضرت ظل الهی را
ملاحظه واز اراده وخیال آنحضرت مطلع شوند امرا بالوقوع پیوست که محمدآقای سرنوبت را بعد از رفتن
بتبریز روانهٔ خراسان نمایند وسرکردگان اتاغه که در ورود جزین از دربیان در آمده
بشفاعت اسبق سلطان افغان که در ایام استیلای اشرف حاکم یزد بعد از استیلای
اورویی بنیاز بنده دولت عاطر نواز آورده بود جبهه سای سنهٔ سعادت قرین گشته سرور
در آنمکان نزهت قرین مقرر گردیده بتعزز وتمکین گشته از راه همدان وارد ایوان کیف وجون نزدیک
بموت ساکن دشت قپچاق همیشه طریق غدر وتملق مسلوک ودر مکاتبه گوکلان کوردوغلو
کرایلی سکنا داشته در نقطه مهمات وداون فراریان همدان بموجبیکه سبق ذکر یافت رسم
فرمان بری مسلوک داشته از منزل مزبور بتجدید مراسم کرده چهار هزار نفر از دلیران جلادت

نشان از راه اطاعت روانه پوسک جهان گشا از راه مازندران نقشه کشای اعلام نظفر فرجام
گشته وعهده شدند که در بانزدهم شهر ربیع الاول موکب والا در یورش سیدالاحرار
فرسخی بستر آباد بمیرسوت والیان از دامنه کرایلی برسر کوکلان چیاول انداز شده که
تاخت برده طایفه در یکروز اتفاق افتد آنجماعت بیکدیگر نتوانند خبر دهند پس کوکلان مغضوب روز
روز موعود صبح از آب گذشته در اترک که عبور دکمان مشهور بسه آبی را اطراف عفاف
نسرین شکار لوای ظفر التوا ساخته در آنجا معلوم شد که آنطایفه بتوسط ترکمانان آنحدود که در
میان طایفه در یاسکنی دارند از توجه رایات اقبال آگاهی یافته بسمت خوق وجماعت کوکلان
بجانب الاداغ وسیمیار فرار نمودند پس معاودت بستر آباد کردند فراهین مطاعه موکده بنام
سرحدات خراسان نوشتند که راه معاودت را بر ترکمانیه مسدود ومقطوع دانسته از
گرفتن وخبره ممنوع سازند ودر غره ماه ربیع الثانی از آب جرجان گذشته از کنار رودخانه
عهده ومانه بسلطان روانه خراسان ودر محال فراغ من الاعمال گرایلی جمعی متمردان وسیاهی
کوکلان از دیجر در آمده وارد خدمت ومستدعی عفو تقصیر ومستدامان وداون بوغه مال گشته
مسئول آنطایفه قرین قبول وفرمان امانیون نافذ شد که خانوار دیوغه مال بتعاقب روانه خراسان
نمایند پس عرایض آنطرف تو امان رافوج فوج مرخص ساختند که روانه دیار وداوطان خود گشته در بیستم
دلو بهرم هرات سفر آنجا وارد عرض اقدس جاهر شوند ودر آنمکان از جانب اقدس بارخان افغان که در

ارض اقدس مبعوث عریضه مشعر بالتماس عفو تقصیرات ابراهیم خان جهار بار مرحمت آثار رسیده
وجواب او برابن نهج از کلک عزت اصدار یافت

آنکه عالیجاه اقدت یارخان بدانند

که در خصوص ابراهیم خان چون استدعا نموده بودکه چون مشارالیه از مطالعی خود شرمنده
از وقوع شکست که از قضای آسمانی بوده پیکشته دل و سرافکنده است من بعد او را بزبان
بازاریم و شرمساری و خجلت زدگی خودش گرد ارباب غیرت و حمیت راه ندهیم از آن خدا
نیست و اگذاریم بر آنعالیجاه مخفی و مستور نخواهد بود که عالیان نام و ننگ را در معارک کشش
کوشش بقدر امکان در کار است اما بعد از آنکه چهره اشاعه فتح از پس پرده غیب جلوه ظهور
موجب علالت آنطایفه گردیده بقبض و بسط جهان صنعی کاری دارد تقدیرات الهی اختیاری ندارند
خواهد بود زیرا که مضمون مصداق مقرون گردیده و ما النصر الا من عند الله ابواب فتح و نصرت مفتوح
باشنده نظرت داده است علیهذا سر پنجه سعی بشیر باد صف بین ممکن است بکار نیاید اگر به از غیرت
بهره و رشته بیزر و سنان اعدا سپر سازند اما بطلعه پروازی خیزد و طی کلک بشمار دو آن فن
نمیه هند و تیغ خیزد خشم بسر کش تسلیم می نمیه و بجو کاری خامه عصیان چهره بر اورد راهی نیکو نهد
حرف نمند کشنده مژه زسیف و قائی و ردی ز شش نخیزد از بر جهان سیه نمیه و ده و نخوه بطلبش
نام کند سپر کاشش یکسری عرق انفعال نیست از صد و خین امر و ادام الجود و سنگ شجاعت
گرفتار شد

گر فتاده شد علامت بوده عمارت از حیات ترجیح و اجح می شمارند چنانکه اظهر من الشمس است که چون
رز تین لوای مهر بعد از انکه در سمر کز سپهر اتباع کشیده روه بغربت میگذارد از رنگ زردی
بر رنین فرو میرود و هر وقت که رایات جهان کشای مهر از مرکز نقطه نصف النهار منحرف
می سازد از فرط شرمساری آفتاب عمر خود را فرین زوال می بیند هر چند که بنا بر معانی
مذکوره علامت بر شارالیه وارد نمیاید که چرا از دشمن شکست یافته میتوان گفت که چرا شیخ
این هم سر زنش بر خود روا ساخته از متبع تیز رو بر تافته لیکن سخن در بیان غربت گفته
است که بگذر از جانب مادر باب جنگ رو بر و منوع نموده دار و دواج سنای خاطر الهام مخاطب
مخاطب یا بر اهیم اعرض عن هذا او را مسموع شنده باز بر خلاف ما مول مصدر اشکوه
جلی و فصول گشته با بستی بر منهوج معقول طریق مصلحت پویه و با راه رضای او اطاعت جوید
در صورت که سالک طریق اصلاح امرین و تابع مدلول آیه کریمه و بذلک اتجه بین کشنده
طبع و قویم راستر او رد شایسته بخشش و آزار نباشد تعالی جون تعالیجاه در مقام شفقت
و التماس در آمده بود حسب السئول آنعالیجاه امنیه فحه زبان فخر از آنکه دن او کوتاه نباشد

جون حضرت الهی منازل عزت مراحل را طی کرده بیان آفتاب ماه جهان
تاب برسم ایواره و شبگیری نمودند در آخر ماه ربیع الثانی صبح گاهان که ما صدا اقلیم چهارم

برافق مشاراله زنند

و سر برآرای این بلند طارم از سفر جانب غرب انصراف یافته از دو دراز دراق قدم
شیه هر بنه حصار سیر گذاشته کوکبه خسرو ملک سروری بعطوفت بهرامی و فر تخصیر ی
وارد و ارض قبض مدار و در عمارت جنت سرشت چهار باغ مانند روح در قالب عنصری قرار
گرفته چون در آن اوقات حادثه شکست بدلهای مردم آمد بار داده نمود در بالا گشته
گان خویش او تا رسیده رسیس بمقرب ناخن جنگ زن و از جرافغان با نفیر ناله و افغان
در کوس بر و بحر فلک خروش افگن بود ند و دل بوخیلان طاق نمای دار او استخوان
سینه چوب بندی نمود از لالهای داغ طلح چراغان تر تخته و برای کرمی هنگامه ساز
سوز جگر آه شبانه میمانیختند سوز شک آه آتشناکشان شب با سمانیرفت و طلع غرب دل
آتشبارشان بهر طرف از آتش غم خروش میکشید صدای کوس و نقاره که آلت سرور
سرور بود از آتین غیرت دور دانسته در رود رود بشه را از نو فتن نقاره شادیانه
و آئین بندی و چراغان بمنوع ساخته بهان نوبهای رعد آواز و دیده صاعقه گیری طنطنه و رود
بمسامع دوست و دشمن رسانیدند و بعد از ستر و زکه مسکر کشان از فیج راه آمده و
و آسایش گزین شدند تخت علیاحضرت قارنه ایلاق که از عراق و فارس و آذربا
یجان فرستاده بودند پرداخته و جمعی از جوانان نامی ایشان را برسم ملازمت منتخب ساخته
فارسان فروست پیشه و چابک سواران فراست اندیشه را برای تعلیم فنون سپاهگری

برجهان نامزد

مسعود را بارض اقدس آورده بسکنی داده و منعه کشته که جمعی از جوانان سپاهی اهل بهوار
سفر هرات حاضر سازند و چون منجمی که مذکور شد حضرت شاه طهماسب در صدد
شهریاری فاطمه سلطان بیکم خواهر مهدیه خود را نامزد بهین نتیجه از دواج غازی
اجرام و مهین فرزند مادر لیالی و ایام شاهزاده رضا قلی میرزا ساخته بود و در سوقت که
کوکبه مقدس بهیت اشرف ارض اقدس تحویل نمود و ارقام مطاعه صادر شد که
تمامی امرا و احکام و سران سپاه و نفرت فرجام و عظمای احشام انجم احتشام در رزم
ارم شور نظم و محفل عیش و سرور حاضر کردند پس کارگذاران بدایع طراز و نگارندگان صنایع
پرداز در مقام فرمان پذیری دست بازو ی هنر پروری بازیده و در اندک روزی عمارت
چهار باغ را مونه بهشت و بآئین بهشتی و طرح چراغان رشک چرخ نیلوفر ساخته
در روز جمعه دهم شهر رجب اقرب در حینی که قبهٔ خضرا در اکستگی رشک طاوس بود و بساط
عبرا در فرح بخش خجلت افزای حجلهٔ عنبر و مسک آفتاب ضد انه بیت بود قمر که ضیای خاطر
زهره زهر سرود سرای جنگ و چغانه بود و مجلس طوبای هزاران فردوس نزهت ترتیب
یافته دو هزار دست خلعت گرانبها در بر کرده گان سپاه و امیران بارگاه و بندگان
دربار و چاکران جانثار از خاصهٔ خانه نوازش عنایت فرمودند که یانه بود دوش بخت
مانند کوه ارسته طلایع فاخره خارای سنگین بسان شاخ گل علی پوش افواب بود

دار نگین کرد یدسا کنان عرصهٔ خاک بساط نشاط آراستند و نوخ چشمان افلاک
پای کوب سرور برقص برخواستند تا هفته برین نهج جشن و چراغان و زرین بیضه
و دلهای خلایق از سوا بدر گونا گون لذت اندوز انواع کامیابی و خورسندی گشته هفت
هفته را مهر بفت شبانه تام گلگون جمال شهور و عوام ساخته و در شب هفته جمادی
سعدین و اتصال قیرین واقع شده دایه عمارت دلنشین از پرتو وجود مسعود آن دو اختر برج
سعادت رشک بیت الشرف آفتاب گردیده بعد از انجام کار بطوی بر سم سپهر و شکار بآهو
ابهر و وحوش بیمکن حضرت بود توقف فرمودند بنهاج مرحمت سایه گستر فرق
سکنهٔ آمد بار گرسنگش و بدار فایض الانوار بودند کشتند و چون بزگاله خوار زم اکتفا و قناعت
آمده و در حزن که منتهای معموره سرحدات ابهور است بورت و اختیار و بجوالی آن اوطان
اطاله دست تطاول و اضرار میکردند اگرچه ابراهیم خان بحکم والا باجمعیت مونور در ناحیه رود
متوقف و تنبیه آنطایفه مامور بود اما چون عزم همه بهجت آستان بود ناگفته هر گز
توقع امداد از کسی نداشته کار را بامید برادر و چاکر گذاشته لهذا ظهیر الدوله را با مهرد
اصفهان و رعیت شهر شبان با فوج از غدر بان جان نثاران ابطال رو چیل چهر شتابان را
در ستر زنگی گرده در محال طرف خوش و طرف بسر و قت انگرده رسید و رجال آستان
عرصهٔ شمشیر دلاوران عرات انسان سپرد نهب اموال و احراق بورت و مساکن آنطایفه

بروجه اکمل بعمل آمده ابراهیم خان نیز از همانجا مامور بتنبیه زگابه گشته آنطایفه سر کشی را بهشت
باری سعی و نکران کرد و نفراز کوشمال کامل بخشیده روی توجه بجانب ارض نهاد ساطان
صورت نگارش یافت که حسین غلجای در حین توقف در آبادی منصور بطرف آذربایجان
افاغنه هرات که با بنده دولت و عهد بنده دکی بسته بودند تحریص مخالفت کرده سلسلهٔ جنبان
فساد بیهوده را بمونوت که خبر قرب همایون بجانب هرات رعب افگن دلهای زدوده
کرده دو انقضاخان کس نزد حسین فرستاده بمضاد الغرض بنشست بگل حشیش
از اداء استداد خواسته حسین مزبور نیز باگروه انبوه بعزم اطاعت ابدالی دارد اسفرازنده
که شاید بیاوری بکه بگراز دم تیغ تیمور طاغ فولاد پیکر فنده بوجهان پرور کرکوجهر وانرزمنا
الحمد فیه با مس نشده بود مناضع فللناس ازان بیداد نفور ش در عالم و بیم چاک افگن
قلوب اعداست بخت بواوی نجات کشیده بجانب ناک راه پر سراب و شتاب شتافتن گرفت بر
آفتاب بنده بعد از ورود با سفراز میثاق اتحاد از طرفین بصورت استحکام یافته حسین
استخلاص اسرای خود را بسیله عجز نامه اساخته عریضه استخلاص آمیز مشعر بر استدعای
رخصت اولاد و دستوان محمود نگاشته گلگ نیاز نمدی ساخته ملازمان معتمد خود را بحضور سلطان
ناصری حاکم سابق برد که از قید آزاد کرده ای عفو نبوگانه بود روانه خدمت نمودند سلطان
بادر طهٔ قبول یافته تماس سرای او را که ذکور اناثا چهار ده نفر بود تسلیم فرستاده

گان مزبور گرد ید از انجا بنیل مرام و حصول کام بار گردانیده و حسین بتردد انفراز قندهار سراوق
معنویه را که در شبستان آسا رد حجاب استتار داشت با طلاز غفران روانه سپهر روای ساخته
و صلاح در ملک دو در نگ ندید از غزنه عازم قندهار گردید اما باد صعب شاهد این نوع لطف
مرحمت با بستی که تا دام الجنود اسرار بقه صداقت نه پیچد باز فضا و باطن را ظاهر گردد
ده هزار تومان علیجاهی را بسر کردگی صیدال باغانت افاغنه هرات فرستاده حضرت ظل
الهی بعد از وصول این خبر معتمدی تعیین کرده آن دو اختر برج عفاف را از همان راه با حواشی
سرایان باغزار باصفهان روانه کرده بجرم سرای شاهی رسانیدند

روز چهار شنبه ماه فرخنده صیام که مبدء اعظم اعزم تسخیر شهر جل رایات اعتلا افراشته سفر
کنان شهرستان ربیع را که از بسیط بساتین دی در سرای باغ و گلزار فشان داشته موسم حرکت در رسید و فراشان بافره شانامیه اطراف چمن و قرارگاه
ها موزار از جوش لاله و ریحان بسراپرده های رنگین و خیام گلگون آراسته و لاور بهنوز
دا و یمانیه بشمشاد و عرعر بازو در ترک بعسکر فندیو گهار در آمده با فواج فاخته
و قمری طوق بنده گی خاقان ربیع را بگردن گرفته سبزه دشته و خجسته بر پایه اسپرو

بهوست آنکه بکه از آن عرصه و خاطر بر سر آنطایفه دغاکیشه در گشته جمعی کثیر از افغان عرصه
سبقت و سنان و لقیه رو نور و بعزیق فرار و خذلان گشته لوجگانه و نقاره ایشان بدست آمده
بیست و دو روز در آنمکان نصرت اقامت نموده مقرر کوکبه فیروزی گشته بمرو و زه امیران عظام و
فرح مزنیه و عدو کم الله سعاظم کثیره و ناخذه و نهی و فحوای لعلم یا یشاؤن فیها و له نا مزینه
باد بهای عزیمت را بجانب اوان اطراف تبرکت ساخته و بست و سیصد هزار که عدد سوای نساء
و دواب و اموال بحیطه کتاب در آورده و آنجا خت از قلعه برآمده پشت بدیوار حصار آنطایفه
رزم سازی و از جانب دلاوران سمکین بکه تک جانسوز دلنوازی بهوک استان بر
افرازی میافتند روزی نمیگذشت که میزه خلقی دلاوران چون خطوط شعله مهر تابان بسان
از هیئکاه خلک جلوه نمیکه زانه بند و شبی نیشه که صولت بهادران مانند رسم القوان باوت
چنجه پرفون سر سرکشی بقراز نمیر سانیده و از جلوه و قایع ایام نوقف نیست که الله یار خان که
کر سابق در ارض اقدس از خدمت حضور ایمد مس مرخص و روانه مارو چاق شده بود در سرحد
مزبور جمعیتی از اوباغیانه و باغنیسات و مارو چاقی بهم آورده بار دوی همایون پیوسته هم چنین محمد
سلیمان مروی از منزل مرکوره با ستم هزار نفر از لشکر خونخوار باخت فوایع فراگشته بعد از
ورود آنجا مصطفی نام امیر الی حاکم قلعه خاشم جنگ کرده حاکم مزبور را با جمعی از انافاغه مقتول و
سر او را با کرفتاران انقاد حضور دلاوه قلعه جات خاشم و کده را بجوز دتصرف در آورده بچون

بحمد الله

جهت نبی کشا را مقصود آن بود که اطراف ایران محصور و ضبط شود و بجهت تشنج خزانه
ده هزار نفر از سپاه نصرت قرین با سرکردگی بهادران رزم جو بهر جا نوکانه و اسباب سپاه
جرات سنگین نفر ما مور ساخته چون آب جریره و طغیان داشت از سمت زنده خان کوچ
کرده کاهش نسبت بسیار جا بهتر بود عازم پل ملان کشته و حکام خطر محض موسوم بهدو نوکل او
در نزول اردوی کیوان شکوه کرده با فواج قاهره از چنه میل راه سپر کشن و بیدا فغان گشته
تصور چیاه لیان لشکر ظفر از مزود و دلیران قاز قلعه برآمده پیشتجاقی و بوارست قرین شده
آباد که حصن عامر بود آماد جنگ شده حضرت ظل الله که مشتاق چنین روزی بودند
فی الفور سر و برا بهره مغفر لطف خدای یکانه آراسته بر مرکب کردون خرام سوار و بجانبی
جنگ دکار زار کشته غنجیان پیاده نوکانه را با قوال همایون از پشه و بقاعه افغان فرستاده
که آنطایفه را مشغول جنگ سازند آنحضرت با فوجی از دلاوران از در دره دلیران ظفر قرین
که بقرب یکه آوز جوزا را وه پیکر یاران سیف و سنان و تیزه خونریز عرصه خاک نشان را تودهٔ
خاک ره ساخته از تپه سر انکره در آمده مابین ایشان و قلعه فاصل و مستوفا
راه کریز را حایل شده مدار نجاب و مان آتشبار توپ و تفنگ از دوم تفتنده زبانه اعصار
شبه بارق خرقت شتعل ساخت و از طرف دیگر تیغ و سنان زبان طعن دراز کرده
خطاب هل تجزون بما کنتم تعملون بنواسازی پرداخت آنطایفه چون بقهر

که از آب هرات رود عبور و در محاذات راه کرج که از جانب شرقی شهر بوای توقف اردو
راه مرور بر اغانه مسه و سازنده روز دیگر مامورین عازم شرقی شهر بودند حضرت
ظل اللهی از مستقر جلال خود با عساکر منصوره شهر شده که اغانه نهایت نشیمن
نتوانند افراخت و مامورین از روی اطمینان خاطر در مکان مقرر و مستقر موکب و لشکر
برای خود توانند ساخت مع هزار سپاه با فوجی از اغانه غلجای و اعیان ایلات درانی
در آمده سرراه اینان را گرفته جنگ در پیوست دلیران میمنه و میسره و سرکردگان
قلب و جناح طرح مدافعه انداخته و آنطایفه را شکست فاحش داده سر و زنده بسیار
بدست آورده بعد از چند روز دیگر چون محل توقف اردوی شرقی از قلعه دور بود
آنحضرت همت به تغییر آن مکان گماشته شب یکشنبه دوازدهم شهر فخیره الحرام ما جمع از
خواص عزیمت آنطرف کرده روز دیگر هنگام صبح که لشکر نجوم از معسکر فلک عزم کوچ کرده
و سلطان زرین کلاه مهر با بابات کیتی فروز از سکر شرقی آفاق طلوع و خروج کرده دارا
دارا از آنجا حرکت داده متوجه قریه اردوخان که در یکفرسخی شهر است وارد گشته اغانه
جبایک سر راه بر آنش تابناک گیرند بهیات مجموعی از باب حماقت در آمده یکه تازان
طلوع لجاج والا بر ایشان تاخته ناگوجه بند شهر متعاقب کرده جمعی از سرکردگان امیر اوزبک
آرایش و زیب با غنیمت بسیار آمده قریب اردو خانرا مقر و آن حضرت عطفت عنان و

عزیمت مستقر

درشانزدهم شهر ذیحجه الحرام

ستهزار نفر از دلاوران نصرت نشان بتاخت همینه و چپکتو من اعمال بلخ روانه و مامورین
بموجب فرمان آن نواحی را غارت و جمعی از اشرار اوزبکیه را که در آن سمت مظهر انار شرارت
بودند عرضه تیغ تبر ساخته با اسیر موفور و غنایم نامحصور وارد معسکر گشته سرکردگان هر یک
پوشش فاخره خورشید شعاع و بهره وافر باب انواع احسان و اصطناع شده روز دیگر
روز محمد بیک مروی که سابق از دربار کردون مدار بکجور و الانز و عبد الله خان حاکم بلخ جسارت
رفته کرد از آنطرف برسر قندز بیاورد و مراجعت خبر گشته شدن عبد الله خان را بحضور
والا رسانید

ابن مقال آنکه عبد الله خان بعد از وصول خطاب مستطاب عز
جناب بدعوت الی عبد الله خان انا فی الکتاب لب آداب کشوده آتش نار کینه را
ساخت و بتدارک سفر قندز بر دوخت در خلال اتحال فیابین خدایار خان عباسی حاکم
قندز و اقع شده در آغاز اشتعال نوایر حرب گلوله بر سر عبد الله خان خورده از پای در آمد
بلوچیه چون دیدند که بر سر سردار ایشان این قضیه در آمد روی از معرکه حرب برتافته بهمه
عجلت و امیر امتیاز ولدان عبد الله خان عریضه بر سنوح این واقعه نوشته مصحوب
عم خود بر فاقت موهن بیک روانه داشتند موقف اطلاع عز فرمان یافت بجانب
امیر محبت که ولد ارشد عبد الله خان بود صد و بیست دریافت برای هر یک از اولاد عبد الله خان سال

و اقوام نقیه و نقدات پیشمار امید وار ساخته

مجوکیه صاحبا

الهای بآن شده محمد سلطان مروی که از سکر نفرقه مباخت انواع مزاد ما مور شده
بود بعد از قتل مصطفی ابدالی و ضبط قلعه خاش هر دو با نجا توقف داشت تا بنا بامر
بیک سارو لیلو نایب دارالامان کرمان با حاکم سیستان قشون کرمان و سیستان
و افغان با تفاق محمد سلطان بجاصره و تسخیر فراه مامور و مقرر شده که ظهیر الدوله ابراهیم
خان با قشون سرحدات خراسان از راه طبس و کسیکی عازم فراه گشته جبارا و دود
او دونامی سرکردگان حسب الصلاح او بتقدیم پیوسته اقدام نمایند و در حین آمدن امامور
بیک جمعی از قشون او بموجب فرمان اقدس بتاخت کرمانک و دیت من اعمال و قوا
قندهار معین گشته و مامورین بقلعه بست سیستانی و اهل قلعه را قتل و غارت نموده و مطمان
آن جمعی از اغانه قاطع راه بند بوده بعد افعه بر خویشه عبد الکار ان ولد اوران گشته و مامورین
با اسیر و غنیمت بسیار برگشته و با مامور دی بیک بلوچ در بکاح سکر ساخته بتاخت
نواحی فراه پرداخته امامقارن ورود ابراهیم خان بحیره و طبس خبر انصراف درانی نایه کوهان
در سمع خبر از مسامع علیه رسیده ابراهیم خان بروفق فرمان آمدن خود را موقوف و عنان
عزم به تعبیه ایشان معطوف ساخته

ابن مقال آنکه در حین توقف موکب جهانبان

در اواخر فیض اذر یکیان آنطایفه متعهد داون جمعی ملازمان گشته در این اوان ملازمان فیروز
چوکیه تعهد کرده بودند سر انجام و روانه ساخته بعد از ورود دیگبود و بعضی از این با عیاد تشار
اجناد آنطایفه متوحش انقیاد و از غارت و نهب و اسباب رعایای آنجا غارت
کرده خان عزیمت برنافتند نا بر وصول آنخبر ابراهیم خان بمعاودت مامور و فوجی دیگر از لشکر
نصرت اثر بسرکردگی اسمعیل سلطان حزمیه و علیقی بیک سارو لیلو باغانه مامور دی
بیک نامزد گشته فرمان واجب الاذعان صدور یافت که امامور دی بیک نامزد و سرکردگان سابق
عنانگیره جلو تر از جانب قلعه گشیده دارد اما مامور دی بیک بر خلاف حکم والا انتظار
ورود سرکردگان نکشیده و برای اظهار جلادت در حیث معتقد نهر دی تخته بند را از مکان
سابق پیش برده و نورا که قلعه کهنه سنج دیم مسافت دارد سنگر کرده نزول و در روز
ورود ایشان بسنگر در نوغلیه خان برادر دوم الفقار خان ابدالی که قریب هزار سوار و پیاده با افاغنه
فراه در حوالی پیش کوه و فراهرود سر راه ایشان گرفته محمد سلطان با سرکردگان قشون
کرمان در معرکه مشغول شده و افاغنه جری گشته روز دوم و سیم همین معامله پیش و در
روز سیم در اثنای کیرو دار سرکردگان جدید و عساکری که از معسکر مامور شده بودند
سر وقت جنگ رسیده مردانه و پاس داری و ثبات قدم دست فضاحیچه زن نائب و
توان اغانه گشته ایشان را شکست فاحش داده و پانصد نفر از ایشان قتیل و حبس نموده

دستگیر کرده بقیه بجانب فراه فرار کردند اما مامور دی بیک بسبب سوء حزم خود که
سگر را تغییر داده بود بدین تدبیر دست نفر سر کرده معتبر کشته شد از غیاب کرمان
دست کرد که معزول و باغی سر کردگان و دلاوران باید اداین فتح بغایت دلگران
مشمول گشتند و بعد از ورود موکب والا منزل ناکهان که عده وسای اوبانه سعادت
یاب دربار سپهر مدار شدند ابتدا مزاسبه کرده اسماعیل خان و لد ابراهیم خان سابق
با فوجی از دلیران افواج قاهره مامور بحمایت سرحد اسفراز ما فاصله چند روز معین بسکر
سردار سلطان فراهور تعزم دستبرد روانه و لایت مزبور ساخته مامور بن شب
داخل قلعه خبران و در کمین کمین نشسته هنگام سفیدی صبح جان جهان افروز معهود
جلوه گر میدان ظهور گشته اغاخنه قلعه نیز سپاهی انجمع قلیل حشیم بخت بسیاه کرده بیاری
از قلعه بیاب جلادت برانگیخته رزم جویان بهرام کین از کمین گاه در آمده تیغ بر ایشان نهادند
سر زنده بسیاری باد داب و غنایم بیشماری بدست آورده در روز بگشته
هفدهم محرم ۱۱۳۶ سنه باز اغاخنه باذوالفقار خان تجدید عهد کرده مقرر شد که از جان ایشان باقی
است فراگوشش و کشش کوشند پس در وب قلعه را مانند چشم بصیرت خود بسته تا
تمام از رود خانه هرات رود عبور و با فراولان آغاز شور و شر کردند حضرت ظل الله
از فراز منظری که برای تماشای فضای شهر و دشت ترتیب یافته بود بعادت

هر روز مشغول نظاره بودند که بدیده وبا قی دیده درک فهم این معامله کرده قبل از انکه فراولان خبر
رسانند بر مرکب اجیان سوار و با افواج خونخوار عازم کارزار فوجی از جانب شرقی بر سر
ایشان تعیین و خود با جمعی از پیشروی انطایفه اهب نامخته سر و زغره سو فوراز
ایشان بدست آمده تمه از فرط اضطراب خود را با آب زده جمعی نامنه زنده گیرا در آب
شتنده ذوالفقار خان نیز در رود خانه از اهب غلطیده به تیزدستی طلایع از آب بر
رفت اما آزاهب که سوار بود بازین و یراق او بدست آمده هم چنین یکه فته نیز تک زیاده
از سایر ما کولات نایاب بود در ظلمت شب فوجی به تعقیب انطایفه تک کبر بود خبر اند
شمشیر زهر آبکون بتلخی شور از جان شیرین ایشان بر انگیخت و هر روز دست قضا بران
خ از پرده زبان جرح شور چشم بانگ بر چشم آنگونه می بخت تا بگونه زمان حاضر چهار
امتداد یافت سبعه ال که از جانب حسین علیخان با فوجی باعانت ابدالی آمده بود چون
اکثر لشکریانش در محاربات عرضه تیغ فنا و بقیه از فقدان قوت گرفتار جوع و عطش شده
در شب غره ماه صفر جویای صفر از شهر در آمده روانه وادی گریز گردیدند

اغاخنه چون پای تخت راست و اسباب سلطنت را درست دیده چند نفر از روسای
ابدالی نزد اللهیار خان که در خدمت اعلحضرت بمود در روانه کرده بموقاشاعت او شتافتند

نهای کار هرات و متعهد و ان خوانه و از جمعی از روسای ابدالی کشته هر چند که عصای
بلند پرواز همت اعلحضرت جز در قلعه قاف تشخیر آن ملک دل بزیر نشیمن نگردانید
بنا بمصالح وقت و باستمزاج کار انطایفه بجب طاهر از در سخت گیری و ابا در نیامده
بعد از روانه نمودن فرستادگان ابیان چون ابراهیم خان نیز در آن روز روانه فراه
از دار و دی مبکردند اغاخنه مطلون آن شد که حسین از قندهار باعانت ایشان میاید
که باعث رفتن ابراهیم خان شده لهذا از قول خود وکلوا کرده پیغام دادند که اغاخنه
برای تحقیق اخبر کس روانه فراه کرده بعد از وصول خبر بمقتضای وقت عمل خواهد شد
پس اچر کت مردونه حسنیان نابر عتب اعلحضرت گردیده فرمان واالصادر یافت که مقطعان
این امر حواله بشمشیر آبدار نمایند من بعد اغاخنه از آمدن ممنوع بوده در قلعه داری و محافظت
بکوشند رودی که هندوی نیز روی شب از انجم کوکب سنگ فشنه را از دامن فرو
ریخت و آفتاب رزد کوشش بعد از بیچ کشیدن بر دامن چرخ مینای او بخ از بیچ
دروازه هرات از هر دروازه چند نفر از سرکردگان ابدالی وارد دار و معلق و متعهد
انجام امر مقرر و مستعدی صدور منشور امان و نیازمندی ایالت هرات بالله یار خان شدند
دو باره این فتح را برای انجام گشته الله یار خان بایالت سرفراز و فرمان همایون را
زیب فرق افتخار و اعتبار خود ساخته باسرکردگان در سجد هم ماه مزبور روانه هرات

شده بعد از دو سه روز اللهیار خان با سبعه نفر از عظمای سجد روازده در روسای مرقوم
و آوازه دار و دو دی عظر شکوه و پیشکشهای لایق صوبه دض هنگام عظر ساخته و بطرس مقرر
انجا ملت مقرر شده که ذوالفقار خان با برادرش اسعد خان مرخص روانه فرار شوند که افاسه
کزین زاویه اعتزال کرده اسه یار خان و باسرکردگان رخصت انصراف قلعه یافته عصر روز دیگر
اغاخنه قلعه با بوخان انفاز از فرستاده عرض کردند که چهل هزار نفر از علیجای بعد ابدالی فراهم آمده
از موقف فرمان اندمس مرخص باشند اول به تنبیه علیجای پردازند چون ابخرف و سخن در دو
داهی و مکاری از فروغ باد آوری ازلاف و جسوری بود پیغام فرمودند آمدن شما
طلبیدیم سالها پرسیدن راه خانه خود بر دو آمده علیجای ابدالی هرات با یکه بزرگ
صوری و معنوی دارند اسیان با یکدیگر اتفاق کرده با سپاه نصرت پناه در صدد کمین خود اند
نمایند اگر آنوقت در مجادله بروی هم کشایند پس مقرر شد که دلیران باز مستعد
جلادت قتل تیز و دستانرا که در آنچند روز با نظار بسازی کرده در صدد فرصت طلبی
لب دشتنام مانده بود از جا برخاسته سیراب سازند اللهیار خان از شنیدن این خبر
آتشه حال گشته باردوی نیاز بدرگاه خدا بود و شمن نواز آمد چون عهد انطایفه را مانند فتنه
زمستان و سحاب تابستان اعتباری نبود عبد الغنی کوزائی با بعضی از سر کردگان
مامور بموقف اردوی همایون و اللهیار خان رخصت انصراف بشهر یافت در دوم ربیع الثانی

عرضه از جانب سرکردگان هفتراز رسیده بر انگیزد والفقار خان بعد از وصول باسفراز سپاهان
که از وقت فرار از آنجا توقف ده شت اغاخنه اسفراز را کوچانیده روانه فراه ساخته چون
از دلایل واضحه انفاق بود بوسف سرکرده بارکزائی را با کنفراز چاکران دربار روانه قلعه
بالصیار خان و سایر سرکردگان تهدیدات وعنف انگیز و بمقامات دهشت آمیز فرستاده
فرستادگان بازگشتند و خبر رسانیدند که اغاخنه با الله یار خان اطفیان بهد استان
در مقام سرکشی بسته پس عبد الغنی را با چند نفر از سرکردگان که در ان وقت بجوان بود
فرستاده باقی سرکرده را تا کوه آرموذ جهل مرکب بود نه ماندند و بسیاه چال القصه
یکقلم خط بطلان بر اوراق سازگاری کشیدند یوسف مزبور چون دوباره صدمت ورزیده بجوار
بکلم افتو تولا یوسف فراطرخود معصون ماند و رخصت سعادت یافت

چون اللهیار خان بسیه داری حصانت
حصار سخت روئی متانت و بوارکار خود را در نقاق و دورویی یکرو کرده دست امید خود را تا
جبل المتین ابنه دولت پایه ارگینجت و بر تب بروج و استکام در بنه یا برد خت و در یک هفته
دو بار بخیت در سیزدهم ربیع الاول فوجی از زره کوشان نقاق پیشه در شب سیاه بهت قلعه
فرستاده از اطاعه از تبع تیز دلیران خود را سرخ طلعت محمد ا میر الطرف باد غیث رو گردانیده
اشیان بیاد غنه سر باز آمدند دهم متین موسی دانی با جمعیت کامل شب از جوال مضیق قرغه

بتاخت باد غیث رفته فی الفور با مرد الاجمعی متاقب آنها مامور گوکه دالابا فوجی از نبهادران
جرار که هریک در قبض روح ثانی عزرائیل بودند عازم محل موسوم عجر شل که معبر چاد بانان
بود گشته اغاخنه بهیات مجموعی از قلعه بیرون آمده عازم محل موسوم که پیادگان آنشان
از جانب کوه و سوار دا از پشت دیوار بست ناگهاعت شب آغاز رخنت کرده شب تار را
بستاره درخشی کلوله نموده روز قیامت و بشب شغله افگنده و زنبورک سطح زمین را نموده
جرخ نیلفام ساخته شده و آنشب تا فیروزه روزگار در آنمکان که بپنا و رود سیع بود
روز یسانیده صبح گاهان باز اللهیار خان آمد در صدد گاه شیر از خبره سری دست
جلادت گشوده بای فرار افشرده از ضرب دست دلیران سر کوب بتیغ یافته راه
گریز سپرده در اجا عرض رسیده که دلاور انیکه مامور بتعاقب بودند بر خورده و از شعشعه
ماهتاب سیف لامع که بحضرت دلیران برخانت قاطع بسیاری از اغاخنه ساکنین
دیوار عدم و باشاره فنا هدم شده پس آنحضرت عطف عنان بمستقر دولت فرموده
و نیز دلیران یکدغه خاک عرصه سیاهشان را بسر افشانی تبع روئین تن چون خون
سیاوش رنگین و بار دوشش زمین را از اجساد کشتگان سنگین ساخته و یکبار هم
اللهیار خان در سمت کوزران در جنب هر ائره و بارزک دخور دقلعه بمکامه آرای عرصه کار
کشته کوکنه الابا توکیانه بمقابله پرداخت از بامکستان معوف خصم باقی تیز دستی توجیان

۱۴۶۷
۱۴۰۲
۴۰۴۲
۱۱۶۱
۶۵۴
۱۴۶۷
۱۴۴۶۴۴۲

افشین دهم بر سیده بعد در آب آمرود از دهان رنبورک زبانه آتش بر بانها بر سید
فشنگیان قدر انداز بیع و شری نقد جان از سر خ رخهای کاری بهشمار از خزانه
تعمک بر گیر بیشه رمندو و لیران یکه تاز از حرف سبق اعدا از روز نامچه ایام
گزلکه تبع جانستان میزدودند هنگام شام که صولت غلبه دار سپهر یعنی مهر زین چهر
سکشت از طرفین عازم جایگاه و مقام خویش گردیده مدهم چنین هر روزه بگران گرسنه
چشمان و باز طلبی در راه تحصیل آذوقه از خوردن زخم و سیف و سنان از جان سیری
گشته با ضعف انیکه هر طرف که از گریبان حصار سر بدر میکردند تبع مضفر شگاف دلیران
در سر زنش ایشان سر موئی خود دار و میزه ملند بهادران کوه تابی گرده و دل از ارای خود و ان
نمیتوانند باز از شدت جوع در دل شبها در آمد و برای خوشه پروین در اکنند و برای
سنگ گاه و گاو و گوسفند کهکشان می بستند با وصاف مهتاب بی لیسه و نبوغ
شیر از نهاد بصبح چشم سفید میکردند لقمه کلوله که از دهان توپ بیرون میجست بجانان
دل نفشنگ میکردند و در عوض ماگول تبع و سنان را نوشجان کرده در خصای کاری
میخزیدند و روزی بشام و شبی بصبح که سی و چهل میزد سر معروض عرصه معسور نمی شد
اسیر و مال و غنیمت زیاده از حصه و حصر خدمت آنحضرت نمیگشت چون کوچ و معتقدان
اللهیار خان در مارو جاق بودند حضرت ظل اللهی جمعی با سنجام با وغیبات و لجاحه

فتوحه

قلعه مارو جاق مامورین قلعه را شرف و کوچ و کسان او را بدست آوردند

در بیست یکم شهر ربیع الثانی بنا زدگی جمعی از اغاخنه
را نهوای بلند پروازی بسر افتاده بسمت کبوتر خان بال و پر گشوده مذارحس انفاقات
جمعی از شاهبازان اوج دشمن شکاری بقراولی آن سمت مامور گشته بودند طرفین مانند
شیشه و حجر چنبه مصلاق یکدیگر شده جمعی باز آمکرده بمطرد و عدم لوقل بقیه بوبرانه حصار که در زمان
گزران و تحصن حیسته دلیران میز باحاطه آنمکان پرداخته مهنام طلیعه صبح گاه خود زمین
مهر بابر کاب اشهب میز گام گذاشت قهرمان جهان از سر نهده لکن بادلاوران مظفر قرین متوجه
انجا گشته اللهیار خان میز از قلعه بر آمده فوجی از نفشنگیان گزین را بدد تحصورین تعیین کرده آن
طایفه همیا دوش بردوش رزم ساز حرب گمان با دلوله و افغان روی بآنمکان گذاشته
در بای لشکر فیروزی اثر که محیط آنوبانه بودند تحریک عصای موسی اعجاز انگشت صاحب
حضرت والا بدلیل فالفلق الجبر خان حق فرق کا القلوب العظیم کوجه دادند انطایفه اجل
حصار گشته بارا ن خود بپوستند پس آنحضرت سواران خونخواره دلاوران میز کدار اردو
کرده بر سه تیز را در سر راه ایشان بهکمت تعیین و نفشنگیان چالاک در نبود کیان بیاکرا
در جوادات بازه داشته اغاخنه بعد از لحظه و در یک و پشت بر پشت داده مانند موج از پی یکدیگر

روان وچون سیل کوهساران خرمه کنان بجانب قلعه روان وشتابان شده چون بحر
خروشان بفحوای فغشیهم من الیم ما غشیهم باطراف ایشان فرو گرفته بموجای
درمیان جهنما الموج فکان من المغرقین بظهور آورده جمعی کثیر از افغان غرق بلجه فنا گشته از
نیزه دار از سر ایشان گذشت وجمعی هم بقیه السیف کرفتار گشت روز دیگر مجلس منوشان
آراسته عجبا الغنی وباقی سرکردگان افغان راکه در اردوی فلک مثال بودند بحضور احضار
داده هنوز آفتاب بکنیزه بلند نکشته بود که هزار و سیصد نیزه سر بر نیزه بلند کرده در
کردکان مورد عطایا و نوال و رؤسای افغان سر بزیر انگنده غرق بحر خجالت و انفعال
گشته

بعد از وقوع این فتح و ظفر در همان روز طرف شام خبر رسید که آغانه قلعه
او به را تصرف کرده اسماعیل خان استاجلو را که بشهر اسفرار مامور باستحفاظ آنجا شده بود
با میرزا ابراهیم کلانتر مشهد مست که در آنوقت بکومت غوریان سرافرازی داشت و افغانان
آن بقتل رسانیدند
چون فارسی زبانان آورده
در جزو آغانه دمساز و در شرارت همراز بودند اسماعیل خان بارفقا تحقیق احوال ایشان
مامور کشته با علام کلانتر آوبه قریب دو هزار نفر افغان بسر کردکی شیدم دا شرف سلطان
دایازنام از هرات عازم اوبه وشب در خارج قلعه کمین کرده مقارن صبح که دریچه مهر انور مفتوح و در

دروازه قلعه کشاده شده آغانه از کمین کاه بیرون آمد قلعه را تصرف کرده اسماعیل خان و رفقای
او را بقتل رسانیدند و چون مشوش بخبر و از قبود نیاز اقلعه داری کذاشته پس خرقه طلق
اللهی توجه بجانب صراقلعه مزبور و تعیین و چنین مجاربه واقع کشته شیدم و اباز جمعی بقتل رسیده
و نیزه دار خبال این احوال خبر کرفتاری درویش علیخان مزاره بعرض والا رسید اشتعال
انکه بعد از ورود موکب والا بجوار و هرات چون درویش علیخان بنیابت محاورات با آغانه قطعه
از جمله رسائی درکاه آسمان جاه باسر باز زده ولادر خان نامی باجمعی از دلاوران خراسان
بتنبیه او مامور کشته مامورین بورش برده قلعه مزبور را که مسکن او بود تصرف و او را کشته
ساخته بدرجه قرستادند موسی الیه در روز ورود در ب دولت سرا که پوته کاه مرکشان
بود و بیغ شیر کردن تسلیم نموده دوشتر از قبیل بارکردن کشی پرداخته

در اوایل شهر
رجب المرجب اللهیار خان شیخ الاسلام آغانه را با سعادت خان نام معتمد خود در دولتخانه
دربار معطه دار سائله فقه نبود که در قلعه او به محصور سپاه منصور اند با کوچ دنبه او کرد اردوی
معلی پیاشنه مرخص کردند بدون عذر جمیه سای آسمان جاه خواهد بود از جانب
انحضرت نیز این مسئول بپذیرای قبول و وسایط مامور توقف فرمان والا در باب رخصت
کوچ الله یار خان واطلاع محصورین او بعز صدور یافته الله یار خان بعد از حصول کام دنیا و

شتبود و مردم اکثر که بهشته آن خود را اهلاک باز بهریه شتر میرا کرده و رانب خانه خود را آنجا
و در چهار دهم ماه مزبور که انحضرت با فوجی بسمت کارزکاه حرکت و توقف فرموده بودند راه چهل
و غرور آواز بلند آوای نفیر بل لجوج غیور و انفور بکوشش دلیران غیور رسانیده و ایشان بتیغ غیر
دکارزکاه بسمر کرده جنک ستانند و بمانه عمر بسیاری از آغانه قلعه جوی بآب شمشیر ابدار
و سنوی یافت و حمزه سلطان فوقزائی در حینی که اللهیار خان با بالت هرات مفوض میبود و کی
اعتبار یافته اللهیار خان شده بود در اثنای فرار کرفتار و مقهور عنایت صدیو کا مکار کشته
چون محافظت یکه دروازه از جانب اللهیار خان ببطایفه فوقزائی مخصوص بود منتبه کشت که سر
کاه از قتل او اغماض نشود طایفه مزبوره در دروازه را بروی محاشیکان ایندولت قاهره بسته
برای امتحان این اداعا در شب بیستم رجب قبول فرموده امان فوقزائی که از جمله ای ظلم افغان
بودند صدور و از الله یار خان رد و کردان و وجیل و ارالامان امیدوار ایشان کشته بودند
خدمت انحضرت مسندعی لقبه بم ایخدمت کشته روانه شد اللهیار خان و اهمزه کار
بنده هنوز از درمیع جدال در آمده امان در اثنای محاربه بقتل رسیده بعد از ظهور انواقعه حمزه و تیغ
بحکم فرمان قهرمان متبع قضا امر بقتل امان از عقب امان شتافت پس هر طایفه از اطراف شمال
و جنوبی و شمال هرات نزدیک قلعه بنازه کی قلعه بلند اساس بنیاد و نهاد و از هر سرکردی
بهادران را بقلعه جات مزبوره مامور و مقرر فرمودند که سنت محاصره کار را بقیه کیان

مکنت و غذای ایشان از منحصر بکلوله تفنگ و توپ سه سانه بعد از چند روز که آنچه بکار خورش
سوای مقام اطاعت مقرری ندیده ندارباب استیمان آمده مستدعی رخصت اقامه یار خان و
عفو و لات و منتبه سته راک ملاقه مانات شده بدین دفتر ثمار و صیام که باشاره والا برای
هلال شمشیر و لیران لب از خون آشامی فرو بسته و از نفاق خانه اقبال آرای نصر من الله و
فتح قریب برخواسته کرد فتنه فرو نشست ندای انجتش آویزه کوش مخالفان کشته بسیاری
چنان کموان اصلابت برای ضبط در ب تخلیه قلعه تعیین و طوایف افغان هر یک از دروازه
سمت خود کرده و کرده آغاز در آمدن کرده انجوای لوبجه دون بلاد او مغارات او مدفن او کوه آبروم

بجون رخت بخارج قلعه و قرای نواحی کشیده اللهیار خان و رفقای او کم شوا عطیه امان
شده بود ند با منشور عفو و مبرقه عنایت سالم و حاتم دانه غفران کرده بند و برای حمل کوچ باقی
آغانه هم دواب والاغ سر انجام یافته از ابتدای ارض اقه سر و ابیور دوای سنکان را
الکه سمنان مکان سکنی بجهة ایشان تعیین و ایشان را فوج فوج روانه خراسان ساخته بمر
محمد سلطان عالم کام که کیفیت احوال او ابلاغ نامه نوح تحریر کرده با بالت هرات سر
بلند و خطاب خانی مفاخر و مباهی کردیده در هفدهم ماه مبارک رمضان بعود الفرت قرین و در
آئین داخل قلعه کشته رباط مکن کشیده

تجدید سابقا نکاشته

یافت که ظهیر الدوله ابراهیم خان بعد از حرکت از طبس که مراجعت نموده بدین صوب آمده بود قریب اطاعت گردیده
مقیم گشته بعد از ورود به سنگ بست اطاعت نموده خود و پسران و قاطبه ایلات تحت امر او بودند
همه را گرد برای سفر هرات تهیه کرده بودند روانه دربار فلک مدار ساخته ملازمان مزبور در
عتبه محترم دارد و رکاب جهان دمامور بقرار دادند ابراهیم خان نیز بعد از ورود و اطاعت بدربار
فلک مدار و انجام این امر منظم مهمات سرحدات و اردوی فلک جاه و از آنجا روانه
فراه گردید در بانزدهم ربیع الاول بر سر قلعه فراه محرک لوای نصرت التوا گردید چنانکه
بهاریه واضح و گشت فاخش بحال قاطبه را دانسته سر کرده آنها عتبه باجمعی بعرض فداویه
پس ابراهیم خان باشاره همایون در مقام تعمیر سنگر در آمده قریه موسوم بقمبر را برای نزول
و با فوجی از دلیران آن مکان آمده مشغول بنای برج و حصار ساختن شده آنها عتبه از
این حال مهیای قتال گشته از قلعه بر آمده دو طرف هجوم آورشدند دلیران خراسان
نیز مهیا شده کار جهان و اقبال ضد یو کاردان و کامران صف آرای معرکه کارزار گشته
از گرد انگیزی جلان که مظهر آثار و شعف القهر بود قعر و قصر سپهر از ولوله دآشوب
بهادران که خاکه از مدلول و بقولی الانسان این المفهر بود قیام قیامت مینمود گشته در
یکساعت هزار و چهارصد نفر و سر در عرصه میدان چون گوی غلطان گشته سر کردگان
و جان نثاران بعطای خاص اختصاص یافتند و چون در آن اوان مذکور شده که

فراهیان از حسین علیجای استمداد کرده از جانب او جمعی با عانت ایشان مهیا
و تاخت بلوجیه گرمسیرات که در حوزه تصرف و اختیار حسین میبودند مطمح نظر اقتدار گشته
بود لهذا اطلاع بیک جلایر چرچی باشی با لشکر ظفر اثر روانه فراه ساختند که
اگر آنها عتبه مقدمتا را نزی ظاهر شود با تفاق ظهیر الدوله ابراهیم خان بعد اقصر پرداز نده والا
طلاع بیک نیز از راه بخم الدین و بیاباب تاخت طلوجات بلوچ را نب عزیمت برافرا
و بعد از رد انه شدن طلاع بیک چون محمد آگاه حسین برای اظهار اطاعت و اخلاص با
همکنش و منسوبات لایقه وارد دربار فیروزی اختصاص گردیدند امتنانا علیه ضمیر حقانیت مشتمل
امد مسر اقتضای تاخت گرمسیرات نگردد طلاب بیک را امداد و دست امور ساخته
تا مردم فراه بعد از آنکه بسمرزن را در مانده روز خویش دگرفتار حرب و شورش دیدند
از امداد ایشان مایوس گشته چند نفر از رؤسای فراه برسم استمداد نزد حسین روانه کرده
داد و نیز ده هزار از جوانان بنای خود را بسر کرده که سید ال بعاونت ارسال داشته
بود مقارن الله یار خان وارد فراه و اهالی آنجا از فتح هرات آگاه شدند بمظاهرت
سیدال اطاعت امنده دلیرا حوصله قبول امر محال دیده اما عتبه علیجای از آنطرف بمقام
شام و اطراف قلعه و فراهیان نیز از این طرف آغاز کوچ کردن کرده بار بدخشی فراه و میان
کریز لزم قضا را استوار بنه نصف شب این خبر ما تمای فراولان بعرض ظهیر الدوله رسانیده

در ساعت جمعی از دلیران سربازان عرصه دلاور بر اطراف ایشان فرستاده اکثر را
بسیاری آورده چون اکثر سپاه رزم ساز از غلبه طمع در چنین اوقات حجاب اعتنا
بینائی و پرده راه شناسائی بر کسب و غنیمت پرداخته بودند بقیه السیف خود را بمنزل
نجات کشیده و قلعه فراه با دولت و اقبال و توابع محیط تصرف در آمده قاضی موال اهل
قلعه که بجانمانده بود بدلیران ظفر قرین عنایت و مرحمت شد مقرر کردند که ابراهیم خان با فوج
نصرت قرین روانه موکب همایون گردد و پس حضرت والا و ظل آله بعد از فراغ از ضبط و ربط
امور خاص و عام در نائره هم ماه خرداد سیم بسیر شهر هرات آهنگ و اعلام
آنوادیرا از احترام شمیم صرصر مشک عنبرین رنگ و یا لعل چشان هم سنگ فروزند
از مکون بروز ظلمت و نور آثار فحوا آیة اللیل جعل آیة النهار مبصرة لعضور پیوست و
نقش جاء الحق و زهق الباطل در صفحه وقوع نشست خدیو فلک فقدر تخت
بر از میان شهر گذشته تا بای سیلهای خارج شهر بنه تشریف برده طرف عصر
مستقر مراجعت فرمودند

ساقا نجا ظهیر

بانت که حضرت ظل الهی بعد از فتح هرات بسبب وصول خبر سانحه خراسان فسخ عزیمت
سمت ایروان و تخوان کرده لوای توجه بجانب خراسان ارفع قدس نفاذ افتتاح یافت

دست رد میه کرا نکار رفته بود کیرائی دل از دست رفته ایشان را شکیبائی حاصل شده با طمینان
تمام و خواطر جمعی بضبط و لایات پرداختند و چون حضرت شاه طلاب مکرر اظهار میکرد که
حضرت ظل الهی را مملکت بعد از مملکت و ولایت بعد از ولایت از بابجان اصفهان جوجو
ایشان نیست بعد از آنکه رایات عقاب پیکر بجناح تقبل مالک رای برجم فرخنده فر خراسان
گردید امنای دولت شاه و الاجاه بر اصفهان اکثر بهانه جوی و دست افشانی
طایر شکسته بال جمعیت رمیده از آشیان طلاع رم کرده مرغ مراد بر بسته بدام و کنج
تمنا در بسته بدست مرام ایشان در خواهد آمد هنوز ارض اقدس مقر گوهر دلیل
برای رفع اقبال اراده خواطر مکنون ضمیر را بخط یکدیگر اعلام کرده از آنجا که بخضرت
اعیان دولت شاهی را مرد میدان جنگ و مملکت داری نبوده اشتند نا بملکت گیری
چورسد در مقام منع آمد ایشان را اجتمال و تامل امر فرمودند لیکن حرف آنحضرت در حریم
گاخ خلاخ امرای صاحب رای شاهی بار قبول نیافته و در اثنا که موکب والا مشغول
محاصره و تسخیر هرات بود به تقلید آنحضرت کرا اجتهاد بر میان بسته در ماه جمادی الآخر
سنه ۱۱۴۳ هجری مطابق ابت ئیل از اصفهان با کوکبه و احتشام مالا کلام خرم و مسخر
و لایات آذربایجان رایت افراز طرز گشته بعد از ورود بهمدان و تبطیق قرار بر تعیین
مجلس سلطان محمود خان با نامه عنبرین شمامه و مکتوبه دلشامه عنبرین روانه دربار

روم ساخته وخود وارد تبریز شود ودر انجا ایالت تبریز را بدستور یک افشار بجهت
کامل ومستعد اهل احشام را بهوای خدمتگذاری منعقد ساخته بود تغییر داده وحکومت
تبریز را بمحمد قلیخان قوانلو داد تبریز با تمامی قشون عراق وآذربایجان وحکام ولایات این
طرف رود ارس که عدت ایشان بهیجده هزار نفر میرسید بجانب ایروان نگاه داشتند
کشته جماعت روسیه از رود بار دیگر از اسالمی کرده بقلعه ایروان نزد علی پاشای حاکم
او غلا که در آن اوان از دولت عثمانیه سرعسکر روم وبا تمور پاشای که مستحفظان
مرز بوم شناخته علی پاشا نیز از ایروان برآمده در کنار رودخانه کر پته که نصفی
ایروان مورچال ومتاریس ترتیب داده وراه آمد وشد را چنود قزلباشیه بسته کوچ
شاهی با دریای لشکر از کرپه چای تند تر از سیل عبور وعلی پاشا نیز مقابله آمده
فیمابین تلاقی واقع ورومیه تاب صدمه فوج منصور نیاورده منهزم وتوپخانه و
اثر وی خود را برجا گذاشته بجانب ایروان منهزم گشته قزلباشیه بضبط توپخانه
واثاثه ایشان پرداخته بعد از افتد وکسب موکب شاهی از قلعه ایروان گذشته در
جانب غربی قلعه در سنی فرسنگی در محل موسوم بکنار گرجام نزول افرخته وبعد از چند
روز چون قزلباشیه بوسن جلالت سرکش وفعال بابای غرور ایشان در کشش بود
عنان خود داری از دست وپای قرار از جا رفته روی برتافته وبجانب اردوی خود

برتافته ویجانب اردوی خود شتافته ودیگر روز در آمغان سفر کوکبه شاهی گشته چون
راه آذوقه مسدود وبواسطه غلا بار انتفاع روی نداد وبکوردآمغان مکث توقف کرده
از راه دوقوز تپولوم از ارس گذشته از راه خوی وسلماس وارد تبریز شده در انجا فرزند
که علی پاشا از جانب ایروان واحد پاشا والی بغداد بسرعسکری منصوب ونیز از بابان
وعراق مامور نه موکب شاهی از تبریز عازم زنجان وسلطانیه گشته بغداز ورود بتبریز
امیر محمد علیخان قوللر آقاسی بکلربکی فارس با قشون خود بار دوی شاهی پیوسته این معنی
مایه استظهار ورمایه استبشار ایشان گشته از انجا از راه ورجزین عازم همدان ویجه اوردی
از جمله همدان وولایات ونواحی برداخته در قریه موسوم بکوردخان من اعمال همدان خیام
توقف برافرخته واحد پاشا نیز بعد از استماع خبر سکنت شاه والاجاه جهت خود را منعقد
درست نموده وحرکت بدو منزلی از اردوی شاهی رسیده از انجا اظهار صفا والتیام کرده
اصنای دولت که شتی دستان متاع طرد وسرمایه باخته کان فاش عشق وشعور داده
بازار تمیز یک دیده بودند بقدحیان خرجه ارکالای اندیشه گشته یکی از عطفای اردو را بسم
سفارت نزد احد پاشای فرستاده روز دیگر طلیعه عسکر رومیه نمودار گشته امنای
شاهی که گریبان تحیر شاه از کشاکش سرپنجه خوف ورجا صبح وشب ودامان خاطر
شان گرفتار خار خار گریزه در کف بود ناچار سوار گشته مهیای کارزار شده در این اثنا

فرستاده از طرف عسکر رومیه بابلاغ مژده مصالحه عراق آمده بشتاب
آهنگ اباب کرده هنوز بارد وی شاهی نه پیوسته بود که از انطرف سفیر خوش تقریر
نوب کوب کرم اضطراب گشته بآواز بلند صیت خود قزلباشیه را بگوش رسانیده
رسانیده در آخر روز معرفت شاهی قلب را به محمد خان بلوچ ومیمنه را بایاقی افراسیاب
وخود در جانب یسار مانند قلب قرار گرفته وچون تدبیر امور جنگ برای وتدبیر محمد خان
بود دشمن را بیم آن از قول جدا شده وبا شرف حرب وبادک طعن وضرب عنان تاب
جانب هرب گشته توسن تیز گام خوف سرکشی کرده میسره خورزده ونظم وقرار میسره را
مستقر لوای خاص پادشاهی بود از نوزگ انه نهضته وبعد از آن رومیه بجانب قشون
آورگشته رایت قرار ایشان منکوس ساخته چهار پنجهزار نفر از سواره وپیاده قزلباشیه
در آمنور که قتیل وگرفتار بیشمار توپخانه واسباب شاهی واهل اردو بتصرف رومیه در آمد
بقیه السیف لشکر فرار کرده هریک بوطن خود شتافته پادشاه با قلیلی از خواص
عازم اصفهان واحد پاشا کرمانشاهان وبعد از اندک زمانی تسلط افغان بحیطه تقریر
در آورده علی پاشا هم از ارس گذشته از راه خوی وسلماس آمده قلعه دهدمر که
که مکن بورت اشتهار دارد محاصره کرده اما رخنه در اساس قلعه داری افشاریه
نتوانست افکنده بعد از سه ماه رفته مراغه وتبریز را تصرف کرد محمد خان در منزل بارده بجانب

ساروق من محال قره چه بقصد یکجا اتفاق خود برده باجماعت دوجیه وهزار وقرار وقرا اظهار
کرده بالاخره باستمالت محمد علیخان وغیره باز گشته بخدمت پادشاه آمد

اکنه شاه طهماسب برادری داشت موسوم باسماعیل میرزا وبعضی
محمود وعلیجای امر بقتل شاهزاده کان نمود والی سس نام که مباشر خدمت مزبور فایود
مستحفظ شاهزاده کان بود چون باسمعیل میرزا الفتی داشت اورا خفیه رو در چوالی کرده از
میان شاهزاده کان مقتول بودند میرون برده باسمعیل میرزا حیران بود طرف نگشته بگوکرد
تا عبور نیش بولایت کوه کیلویه اتفاق افتاد وصفی میرزا نام مجهول که خود را میرزادی شاه
طهماسب نامیده بود در کوه کیلویه لوای اقتدار افراشته بود وصفی میرزای مزبور را اطلاع
یافته او را احضار وکوشش وتهیی او را بر دیده ومرخص نمود اسمعیل میرزا باز متوحش محمود دوانید
حیرت پیمود تا اینکه در اصفهان در محله عباس آباد ساکن گشته تا اراده تاجگذاری
طهماسب از سفر ایروان مراجعت نموده بود موکب بجانبون مشغول محاصره هرات بیمودند
اعیان دولت شاهی رفته رفته بر این معنی مطلع وبتحقیق احوال او نموده بعد از دو
نسب او در جزو باوراد اکبر مش گشاده همدستان شده بودند که شاه طهماسب را بر طرف
داده او را بر اورنگ سلطنت بنشانند سازمیکی از اهل توطئه نقض عهد کرده شاه طهماسب را از این معنی
واقف ساخته در روز یکه معتمد بودند که مکنون ضمیر را ظاهر سازند بادشاه مسابقت جسته

در زمانیکه اسمعیل میرزا در حرم بود جمعی فرستاد، پسر او را بقتله او را بسیار بجهت ظلمیه
بعد از سؤال و جواب و تحقیق علامات و احوال از صدق مقال اسمعیل میرزا الجاهل شود
در حضور خویش او را در رابع جفا کردن زده و خون او را بگردن گرفته

چون مجوز که سبق نگارش یافت رضاقلیخان شاملو از اصفهان از جانب جناب نادری
بطلب و الایات و دلیقلی خان کنگرلو از طرف شاه به تهنیت جلوس سلطان محمود خان
پادشاه روانه روم بآن مرز و بوم مقرر شده بود بعد از آنکه خبر ورود موکب شاهی بر
ایروان و تسخیر آباد ولایای دولت عثمانی بسمع رضاقلیخان رسید رضاقلیخان را بقلعه ماردین و دلیقلیخان را
به جزیره فرستاده محبوس و اختیار صلح و جنگ را با حوالی پاشا و الی بغداد تفویض نمود
بعد از آنکه سنوح واقعه شکست همدان باطلاع او رسید که مبادا جناب ظل الهی دوباره
از عراقیان اعانت حضرت شاه و قصد دفع کیه جوئی متوجه روم شود الحداشا
مأذون و فرمان پادشاه والاجاه روم رغب افندی دفتردار بدربار پادشاهی فرستاده
که امر مصالحه را انجام داده و دولت شاهی بنیز محمد رضاخان عبدالله کرد در آن اوان در آن حوالی
باشی بوده مأمور باتمام این امر گشته بارغب افندی روانه بغداد و مقدمه مصلح را
برین نهج بنا گذاشته که ولایاتیرا که جناب نادری مفتوح و استرداد کرده از او لیای

در بیست و دوم شهر رمضان المبارک اتفاق التقا دلگم بور و سلطان افواج قاهره
نسیم فاتح اراک توی برانوی غنچه و قلعه در بسته از نار گشته و سرخ لاله و قلعه سفید شکوفه
سرخ سلطان بهار کرده افغان عندلیب بهار از کوه دوشاخه شاخسار ایک شعبه
شور انگیزی نموده لشکر نیاکردی و بهمن از شهر بند پا بدامن درخت بنا مش کشیده
و قوت نامیه که همیشه کش سلطان فریدون حشمت فرور دینست بعزم دار السلام حسن
از دیاجین الوان خیام لگون بر اطراف دشت و جبل صحن کاشن بود خندیو افسر دیهیم
دی که باعث اختلال اوضاع بستان بود با مر قهرمان طبیعت از شغل و عمل کوشه
نشین و نوباوه گل که زراده قوت نامیه و مولده و نتیجه نفس بنائی بود نافذ الامر عرصه
خاک و بسیط زمین گشته در دار الضرب چمن از زر سرخ گل سوری در هم و دینار لاله
عباسی بنام نامی سلطان نامیه رواج یافت و خطبای قمری و هزار دستان باغ
هزار زبان در منابر شاخ سار بر مزمه دعای پادشاه زمان رطب اللسان شده
مجلس تحویل بآئین جمشیل ترتیب یافته نه هزار دست طلاع رخشنده و اسباب ارزنده
بسپاهان سپاه و چاکران درگاه از جامه خانه احسان عنایت فرموده و بعد از انقضای
جشن نوروزی کارکنان سرکار والا بامر عالیون بتهیه و لیاقت سفر عراق پرداخته
در روز عید سعید فطر از ایل مالان منعقده و در جلگای گزبران قباب خرگاه آسمان جاه

۲۱/۷/۴ ۴۵۱ ۲۶/۱۴ × ۲۷ ۹۱ ۲۸/۷/۴ ۶۴/۶

مذروه مهر آباد افراخته دامنه دشت از سراد قات رنگین رشک گلستان چین گشته
و ظهیر الدوله ابراهیم خان نیز در آنروز با افواج نصرت نشان وارد و دی نصرت بخش
و روز دیگر همگی همرایه پوشش طلاع آفتاب شعاع شده و ایالت قراداغ بعلاوه حکومت خاین
اسمعیل خان خزانه و حکومت اسفراز را بسمعیل سلطان ولد جمن سلطان که در رکاب داود
لشکر کاوه دشت مخلوص و هر یکرا روانه محل خود ساختند و طهماسب بیک جلایری را بحکومت
از قوشخانه و چرمغان و حاجیلار و خطاب خانی سرافراز و جمعی از اقاغه را همراه او کرده
و مقرر داشتند که ته هزار نفر از ایلات و غلجایان سرحدات آنجا را ملازم گرفته رفته رفته
جنبه بر کوه در جانب دشت قبچاق و اقعت قلعه مین احداث کرده در آنجا توقف کرده از موت
و کوهان هر کتی صادر شود به تنبیه ایشان پرداز ند بعد از امور مزبوره لوای جهان گشا
جانب خراسان را احتزاز آمده چون همیشه فتح و ظفر دوشا دوش باستقبال موکب
همایون مبادرت و سرکار جام از جانب لطفعلیبیک گوسته احمدلو و عاشور بیک پاپالو
که از موقف فرمان مامور به تنبیه ترکمانیه طرآن بودند چاپاری وارد و خبر رسانید که
خوجه نذر کمانیه آن سمت بکره لک و چشمه ظلجان من محال ابیورد مجبور کرده دان جمعیرا
تا مته دسر کرده کان با جمعی متعاقب ایشان بویان و تاخت کنان در سمت سفالان
قریه بویان سر راه بر آن فتنه جویان گرفته سر و زند بسیاری از ایشان خبره سران

آورده اسیر و غنایم را تماماً از تطاول ید استرداد کرده ندبس کوچ کنان داالا در روز بازدهم ماه
مزبور دار ارض اقدس گشته مردم دیده احسان از ادراک طلعت مهر پرور شان تمام
دیگر را چشم روشنی گفتند و وضیع و شریف از شرف اندوزی قدمت فرخنده کوکب
لالی شکر الهی را بمنقبت زبان سفتند چون حسینعلیبیک و میرزا کافی خویکه
مذکور شده در هرات از خدمت شاهی برای اطلاع مژده صلح آمده بودند مقدمات سفر
عراق و هر نسبت دیگر بجانب جناب بغداد و اصلاح و فساد بعضی مواد با ایشان مذاکره
کرده ایشان را بفضای شان تا علی اکبر باشی با میرزا ابوالقاسم کاشی در بازدهم شهر مزبور
قصبه رواندز اصفهان ساخته که مکتوبی را پیش از وقت بحضرت شاهی و حاشا که از
مصالحه مقرون بمصلحت نیست موکب شاهی بجانب قم و طهران نهضت فرمایند که در اثنای
مقدمات و طی مسافات واقع نشود با تفاق متوجه روم و عازم کینه جوئی و انتقام از اتراک مژده
بوم شویم و از آنجا عازم بغداد و هیزم از نوای مهر نوامع شود و پس بسر انجام اسباب سفر
عراق و تهیه مدارک لیاقت پرداخته چون بعد از سلخت شاهی در هر دان و در
هر یک از ولایات ارباب بغی و نفاق بوده و هکذا من حاکم و عامل خود را منکر و نه لهذا اعضای
نوبه موکب اقدس منصور جمعی از سرکردگان را با سپاه و اکملیو و اردبیل فرستاده
و اختیار صحاب آذربایجان را بلطفعلیبیک گوسته احمدلو تفویض فرموده به

به همگی حکام ممالک احکام مطاعه فرستادند که مترصد طلوع طلعه همایون باشند و در محاصره هرات ضعات ننمایند از عبد الغنی کوزالی هوسته و شایسته ترقی و تربیت بود لهذا او را بخطاب خانه و حکومت ابدالی صاحب رتبه و قدر و جاه ساخته با کجی سراپه پوشش تشریف فاخره و مرحمت ساخته که با کن خود رفته در روز حرکت رایات مهر اشراق بجانب عراق بتابد و ایران من حیث الاتفاق در موکب فیروزی انتساق حاضر باشند و در مهد هم ذیقعده بعزم اتساق و انتظام و ضوابط صدور و دشت ابیورد را که بورت قدیم الخضرت است از راه کلات عازم ابیورد گشته و در روز دوم کلات و قلعه آنرین بود و از آنجا از امکنه غریبه روی رهین و در روز دوم در قلعه نمونه چرخ برین آمده بصیره شکار پرداخته از آنجا بجانب ابیورد توجه فرمودند در آن حظه و آنشا با سرکردگان و روسای عساکر سرحدات از صدر و نشاء و درون وارد و حضور را علکت و ضبط و ربط مهمات خراسان و بستن بند مرو شاه جهان باد تفویض فرموده بعد از یکهفته از راه درجزه کوچکان و خرم ده که مرتع ایلچیان حاضره بود او هم زرین سم را مصر صرخ ساخته از زنه اوهای کالکون تیز کرده و خانه زاد های رخش پیکر با مون بورد علکش رکاب عنایت و چون محل موسوم براد کان که در رو دارد ده فرسخی ارض اقدس است و از حیثیت آب و هوا بر اکثر نواحی جات خراسان راجح است از مستحدثات معاریست

بنده و همت و بنای همت بس و طبع ارجمند آنحضرت و سایق در آنفرقه و بنیه بر عمارات عالیه گردون نزهت و صفا یاشیه و نظیره در رفعت و اعتلا همرکب خورنق و سدیر سطح انکنده بود نداد و از آنکان کشته بجهد آن آیت الشین بمن قدم همت افزوم عزت افزای آورد ی بهت فرو رون و در چیم و بجه الحرام ارض اقدس را مقر کوکبه سپهر تزین فرمودند و مغاران آن اوان آن جایگان ترکمانیه و کوکلان که هنوز عهد ان بکشین بارکران اطاعت تن در نداده بود ند و ارد ارض اقدس کشته امره الا بعد و بیوست که کوچ خود را بسمت شمال رود خانه شانه بجانب جنوب آورده از خانه الاصد کرایلی سکنی و از نفیر جوانان نامی بجهت سفر عراق در سر راه حاضر سازند و در هیم ماه منزور آدم از جانب سرداران روسیه که در دشت بود ند با پیشکش و تحف لایقه وارد کشته عرض ضراعت آمیز بمنظر رسانیده و مبنی بر انکه مقدمه تخلیه کیلانات حواله برای زرین آنکه و موتوف بامرو اشاره مقدس است توضیح ایتمقال انکه تحریر یافته که حضرت نادری در حینیکه مازندران را مقر کوکبه فیروزی نشان ساخته ایلچی بطلب ولایات دارا فر نزد خورشید کلاه روس فرستادند بعد از انکه خبر فتح اصفهان و تسخیر دیگر ممالک روسیه بآنطایفه رسیده بود تحفه رشت ولاهیجان را قبول و انجام این امر السرداز خود کرده کیلان بمبود نه محمول و موکول و ایلچی را رخصت انصراف داده هنگام که بهرات معسکر

سراوقات دولت بود ایلچی معاودت و حقیقت حال را معروض داشته بخدمت والا رسانیدند و از آنجا موجب اذن و فرمان همایون روانه اردوی بادشاهی شده فیما بین اعیان دولت شاهی و سرداران روسیه امر مصالحه چنین انعقاد یافت که کیلان تا انطرف سالیان متعلق بایران بوده باد کوبه و در بند و سایر محال انطرف بعد از انکه ابروان و ولایاتی که در تصرف روسیه است انتزاع یابد بتصرف ایندولت داده شود از جانب شاه والاجاه وزیری هم سرشت فرستاده شد چون دوست و دشمن استوار ذات نادر یرا باعث قوام بنیان و موجب قرار ثبات ارکان دولت ایران میدانستند و هنوز کار هرات فیصل نیافته نزدیک و دور چشم براه انتظار و گوش بآواز حاکل آن کار میبودند لهذا روسیه در تخلیه ولایات بنا را مع الوقت که سابقه بود و در مذکور در لاهیجان بصفحه شماری افراد و قمریت روز آن شب میرسانیدند تا انکه کار هرات انجام و توجه موکب والا بطرف عراق تحقیق یافت سرداران روسیه از ادای قصد اندیشی کس بوانه خدمتانه دس نمود و تشبث این امر را منوط بامر و فرمان آنحضرت ساخته بس از جانب آنحضرت نیز دو فراز یاد دالان مامور گشته که رفته روسیه را از دار المرز اخراج کرده هرکاه آنطایفه بار نشورش لجه طوفان بادبان کشتی عزیمت بگزایده در باکنار لنکر توقف اندازند جاکیی را سریعا و صریحا بعرض

عرض داشتند

و چون همه جهته فراغ انتظام مهام خراسان

حاصل کرده بروز جمعه بیست و ششم شهر ذیحجه الحرام سنه ۱۱۳۵ هجری مطابق میچقان تیل کلم قرمان روای حظه قضا همیت و دیار و قیقه از ظرف القضا یافته از عمارت چهار باغ عزم طواف روضه رضویه رضا داشته از روح آن پادشاه کشور ولایت دار التضا نموده عمارات قدیم را با نقشه تازه بسر علم رنگ بیت الشرف نیز اعظم ساخته در رشب هم محرم رنوک کلک بدیع رقم خارج شهر را مضرب خیام انجم حشم و مقرر اردوی کواکب خدم ساخته و از منزل اردکان نواب خانه و فرخانه را از سر دایه و سر دار فرستاده موکب همایون از راه جنوب شان کوچ بر کوچ عازم مقصد گردیده و چون زمانیه تا آستان مهر بنیان مهبود و ابر و فق فرمان حاضر گرده بودند بعد از وده پنج آغر و قرا با اقواج قاهره از راه بسطام روانه و خود عازم مشهد گردیده و مقصود انکه اگر ترکمانیه در ادای تعهد اطاعت تعلل و تمرد نمایند از راه دشت بتنبیه ایشان پرداخته با سترآباد منصرف و اگر روسیه در تخلیه ولایات اهمال نمایند از استرآباد و مازندران چون بلای ناگهان و نوازل آسمان بغی و لادران عرصه جانستان در خانه ایشان مهمان ساخته و در روز رد و بجا جرم با نصفه غراز ترکمانیه مامور بسیاق وارد موکب خورشید اشراق گشته بقیه بست قرار کردند چون موسم رفته

تابستان و آب در رشت نایاب بود و هزار سوار دیان و سپاهیان سواری غازیان انتخاب
کرده و هزار نفر از دلاوران نصرت انتساب را رفیق رکاب ساخته با آب و آذوقه در دو
قدم بودی ایلغار گذاشتند چون در حین حرکت از طاهر مقرر شده بود که طهماسب خان علاوه
که در چند بر مخزون ساعتی غلبه بود از راه دشت بگذرد و ظفر فرود ملحق شود و شارالیه با همت خود
عازم خدمت شده بود کامگار در عرض راه بجمعی از ترکمانیه بیوت که از سطوت سپاه نصرت شعار
فرار در آمکان اقامت اختیار کرده بودند چار کشته مردان ایشان بطعمه شمشیر آبدار آن
عرصه آثار کشته با غنایم بسیار رکوب والا پیوست تا حوالی کوه میخان و مشهد سر
بتعاقب بقایای ایشان ایلغاشی کرد و مانند رمک پریده و مرغ رمیده دشت از آن طایفه
ظاهر نشد لهذا اعنان عزیمت معطوف و در حین انصراف طهماسبخان علاوه را با جمعی از
سرداری قندهار سرافراز مقرر فرمودند که رفته قلعه چنده بر را که از آب و آبادانی دور است
خراب و آنجا عازم هرات کشته او و پسر محمد خان بیگلربیگی هرات هر یک شهر از نفرات
از ایلات و طوایف ملازم کار آمد گرفته باتفاق یکدیگر مهمات تبعت را انتظام داده و بهمان
کار قندهار و با اظهار سوکت و اقتدار عساکر ظفر آثار آمده یار باشند او را
از آنجا مرخص روانه نمودند و موکب والا از راه ارک منعطف و در بیست و چهارم ماه مزبور
کنار رود جرجان دار کشته اراده توجه بسمت کیلان در خواطر والا تصمیم داشت که عزیمت از

محمد ان دارا

رشت مسموع رایات گیتی پیما گردد بسته بحسن استشعار آوازه ورود موکب والا تمامی کیلیا خراج گذار
سر آمدند پس حکم مهمیت باحضار عمال کیلان عز نفاذ یافت و حرکت از راه طی یا غی داغستان
روانه و در منزل قوشه بار دوی همایون ملحق گشته و از آنجا ولایت طهران مخیم حشمت و شوکت
و اعمال و اهالی کیلان در آنمکان شرف یاب تقبیل عتبه سپهر نشان گردیده بعد از تفویض مناصب
و تشخیص صلات آن ولایت ایشان را مرخص و شروع باحاطه سان سپاه فیروزی نشان
کرده پنجاه هزار تومان برای تجدید اوضاع و مدارک اسباب برسم انعام بمحمدزمان رکاب
انعام فرمودند و در منزل شهریار محمد خان که از جانب شاه والاجاه با یالت کوه کیلویه سرافرازی
داشت بخدمت والا فائض گشته چون طایفه بلوچ و اهالی ولایات از پی حسابات ابواب نکبت
کشوده لهذا بعرض صادره آمد محمد علیخان بیگلربیگی فارس عنبر باجمعیت کامل از قشون فارس
و عراقی منعقده ساخته در قم بموکب والا پیوست و بمنظر انور رسید که از راه فراهان
متوجه قصد شوشه چون بحضرت شاه طهماسب بگذیف به آمدن قشم و طهران شده بود
او را بفکر نفاق کیشی و بیدانشی انداخته بود که بمرور اصحاب شاه والی بغداد فرستاده با
از همین
از دو سه بای سازش گذاشته و در چنین وقت که امر خطیری مثل سفر روم پیشنهاد همت والا
بود مخالفت حضرت شاه فعل فاسد و مفسدین مفاسد بود برای کار اصلاح حال او عطف عنان
بجانب اصفهان کردند نابر سبیکه عموم لشکر منصور سبب عدة معبر رود خره و متعذر

پیش از حرکت موکب والا افواج قاهره فوج فوج بعضی از راه قمرود و برخی از راه نظر منسوب اصفهان
گشته و منعاقب الویه آسمان ساو اعلام فلک فرسا حرکت کرده باغ هزار جریب
برای نزول موکب پرزیب و تزئین یافت

چون ضد بود الاحباب بسبب شدت گرما و تابش آفتاب چون ماه جهانتاب که با افواج
کواکب سپهر مطلع در جهات منازل نامبرده بر سم ایوار و شکیر قطع مسالک و مراحل عز فرمود
در شب سه شنبه چهارم ربیع الاول دو ساعت قبل از طلوع فجر از منزل نظر حرکت و امرا
که از جانب شاه طهماسب باستقبال آمده بودند از دور بآستان سطوت با بهره وافر دنام مجنود
قاهره عز رکاب بوسی دریافته هنگام طلیعه فجر رایت ظفر آیت نور پاشش فضای شهر
گشته و حین ورود کوکبه والا توجهای از دره مان کوه تو مان که در بروج شهر و میدان
بجلوه ظفر نشان گجیه بر عزآرای سپهر نشان داشته عقده غم را که در دل کرده بودند
مانند لولی شبنم باز در عرصه نشاط از دهان آتش افشانه آغاز کرده و از غریدن
توپهای آتشین دم اهالی اصفهان که مانند بخت خود در خواب بودند بیدار و از سیاه
طالع هشیار گشته و بتماشا گاه آن حضرت شتافته و صبح و آفتاب را در گریبان طالع
یافته بحضرت ظل الهی باغ هزار جریب را نزول موکب سعود و سعادت آباد یافته

شاه والاجاه نیز وارد منزل آینه سر همایون بهره یاب عاطفات گشته بعد از انقضای
مجالس در عمارت خلوت با طاقهای گسترانیده آن روز و شب با خاصان عشرت
طلب تجرع افراح فتح و ریحانی و نوشیدن باده ارغوانی پرداخته و غرض از بزم
خاص و خلوت آنبود که آفتاب با حضرت شاهی بهمانه چنان چیدن باده اطمینان نوشیدن
و آیینه دلهارا صفا دادن و بدگمانیها را از یکدیگر زدوده چشم از گذشتها پوشیده بصفا و
وفاق کوشند بعد از انجام کار روبه انصراف آنحضرت بحضرت شاه بدستور سابق بر وفق خواطر خواه بکار مملکت پردازند و هر یک از رخنه گران ملک را
که خواهد بکفیل دولت سازد هر چند حضرت از در الحاح در آمد شاه والاجاه به
ابای جوابهای بیجا صلاح ندید چون آنحضرت از منوعت و نفرت در طبع او ملکه راسخ
دید روز دیگر با حضار سران سپاه و رسای کار آگاه فرمانداد و مجمع کنکاش آراست
و گفتگوهای دوشینه را بیان کرده که اگر در مدافعه دشمن کوتاهی و ضعیفه واقع شود مفاسد
عظیمه متصور گردد اگر اقدام بان شود در صورتیکه پادشاه همه جا برای با مخالفت و با
مخالف موافق باشند چگونه اطمینان برای با میسر خواهد بود اعیان و الکا بر هیکی عرض
کردند که سررشته نظم دولت ایران بکشاکش دشمنان قوی پنجه از کف هدر رفته بود
بزور بازوی حضرت بدست آمد شاه والاجاه از روی دانایی برای دفاع اندیشه عاقبت

از غرائب امور و بدایع ممالک از نوبت و سلطنت حق تعالی حضرت آنحضرت از قبول آن
کامش کرده چاره در تغییر او و معلوم شاهزاده عالی گهر عباس میرزا ولد شاه والا
که در آنوقت هفت ساله بوده و بنا بر نظم کلاه مصلحت بلکه افسر خطاب شاهزاده عباس میرزا
کذاشته نوبت سلطنت بنام او منبد آوا ساخته و ارض اقدس بجهه سکنای شاه
طهماسب مقرر داشته که در آستانه مقدسه رضویه بجهه سالها زمین بیاروبند و به پادشاه
بنده نواز که سلطنت عالم معنی عبارت از آنست بسر برده در چهارم ماه مزبور او را با تطاق
اهل حرم بالتخت روان و مذارکات شایان روانه خراسان ساخته روز دوشنبه هشتم
آنماه در طالار طویله رزم خرد آثر ترتیب داده بخجسته اردوست خلعت کرانمایه و اقواب سرپرآ
فراخور رتبه و پایه امیران عظام و سرکردکان کیهان مقام عنایت فرمودند و چون سابق
از فارس علیمرد انخان شاملو را بسفارت روانه هند و ستان ساخته بودند در چنین
نیز محمد علیخان قوانلو را با فارسی دیگر بکی فارس برای باداوری بانخلب روانه و احمد خان
نکلی آقاسی پسر زال خان بجانب روس برای تبلیغ جلوس ما مور کشته در اواسط شهر
قزوین بخدمت موقف عالی حضرت شاه عباس رسیده کیان حرم سلطنت مقرر کرده بدور فلان
این احوال خبر طغیان بختیاری و مقتول شدن احمد خان حاکم آنسان مسموع مسمعه
سپهر شکوه و محرک موکب منصور آنان صدور کردید

بعد از ورود رایات همایون باصفهان احمد خان ولد قاسم خان بختیاری که در سفر هرات
از سعادت اندوزان خدمت رکاب ظفر انتساب بود بحکومت بختیاری منصوب و
سوی الیه بعد از ورود بجلیل آباد در مقام شورش و ضرب بکخدایان بختیاری برآمد و شخص مزبور دستگیر
و مقتول شده و اقوام او نیز بسیار و بخته احمد خان را از پای در آورده کوچ کرده بجانب
کرمسیرات فرار کردند فرمان والا بخفاد پیوست که سردار جوزه کرد در بهبهان بود
با جمعیت خود عازم نوشته با باخان چاپشلو سرکرده ذلستان بانطراف روفاق
که معبر آنطایفه است آمده سر راه بر ایشان مسدود سازند در بیست و نهم ربیع الثانی بهم
عثمانی نامبرده با فوجی از خود و ظفر نمود بعزم تنبیه آنطایفه روانه و مقرر داشته که اردوی
اردوی معلی با توپخانه و آغروق شش روزه بعد از حرکت موکب منصور متعاقب از اصفهان
روانه کشته در زاویه مقدسه امامزاده سلطان توقف و منتظر صدور امر مجدد باشند در
روز هفدهم لوای اسمان سای محمد خان طوطی اشغله را نظم مرصع فرمود و جمیع اردو
سرافراز و مامور ساختند که باتفاق امیر خان بیک قرقلو بایه فارس به تنبیه شیخ احمد
و اعراب هویله و سایر اشرار اهتمام و بادر پیرداز دبس ایزاد سر جشمه منوجه کوشتان
بختیاری کردیده رفت و بلندی بهلو بجرخ زرین سپرد کشتند الحق کلک برهنه با اکر خواهد کرد
سنتز از صعوبت در سنجی آزاد پرداز افتاد [illegible] با اکر خواهد کرد کشتن از صعوبت

و سنجی آن برداز د تا به درسنکلاخ جبرا نه دیت و بلند سر کرانی قدم فرسای
عجز و ما توانی خواهد بود بعد از ورود کوکبه مسعود بآن صدود طایفه مزبور رخت بقلعه نا
نافرمانی یعنی قلعه مورکشیده متحصن شده بعد از بیست و یکروز سرایان لشکر و دل
ایشان به تهمتک آمده از قلعه برآمده و بالکلیه قاطعین بکلم شروع از راه انتقام بجاسار سپرده
مقرر فرمودند که سه هزار نفر فانوار از جماعت هفت لشکر را کوچانیده روانه خراسان نمایند
پس حکومت با بوالفتح خان ولد دیکر قاسم خان عنایت کشته رایت جهانکشا
از میانه ذلستان فیلی از راه بلیان وارد کرمان کشتند در دوازدهم جمادی الاخر اردوی
همایون و توپخانه نیز از زاویه سهلیا حرکت کرده در کوشکنان نخدمت اندرس موقف
و نیز دویست و سیصد مانوار زنده کدر ایام استیلای افغان ماآنان در دست سرهنکان
سیلاخور بسر کشی و شرارت مشغول بودند حکم والا بعهده با باخان چاپشلو و سرکردکان
که در برودجرد بودند عز صدور یافت که بر سر آنطایفه رفته تنبیه کامل در باره ایشان
عمل آورده جمعی از رؤسای آنطایفه را مقتول و مابقی را باخانه و کوچ روانه خراسان
نمودند بعد از آن افواج قاهره که در لرستان و بروجرد و بهدان مامور بودند با مراد الاداکر
نصرت اثر در کرمانشهان بود حاضر کشته چون قطره بدریا پیوستند

اخبار کرمانشهان

اعلام کنین تورد فلک فرسا و غلغله شوکت در بسیط زمین و آسمان ساکشته در
بیست و دوم ماه مزبور که اداخر قوس بود بهرج حوت مخ کوکبه میرزا اعظم یعنی ماهیشت
سر علم کرده چون احمد پاشای والی بغداد بحکومت ذهاب که در شش فرسخی منزل
کرمانشهان واقعست منصوب و جمعی از پاشایان و عسکر عثمانی در آنمکان نیز
ماموربودند آغروق اردوی همایون و توپهای اژدر مهابت را در ماهیدشت کذاشته
مقرر شد که کوچ متعاقب بیاید باستاده خود بدان مکث و درنک با فوجی از تفنکان
جنک آزما هیئت بعزم شبیخون ایلغار و بعد از وصول منزل کرند معلوم شد که جمعی از
رومیه در طاق کسری و راههای معروف که کذرکاه لشکر فیروزی اثر میتوانست شد بقراولی
اقدام و از هدا آنحضرت بعد از احتیاط اطراف یعنی ولیار در جانب جنوب کوه بانیدکان
برفدار که بکوه کاه روان استمرار داشت بنظر در آمده بقلاوری الهام ربانی و رامنمائی
سجانی عنان عزیمت بآنطرف منعرف ساخته بلدهای مهارت پیشه که صحرا کردان
کوه و ادی قریه بقریه و پیشه بپیشه بوده بدست الحاح و نیاز بعنان توسن عزم
صاحب اندیشه در آویخته عرض کردند که طایر وهم بهیچ طایفه پرواز دی در هوای عبور اینکان
و پرکشوده و منتهای عزم بهیچ کرد نفراز بقرآنی قاف اسکوه فلک شکوه آهنک صعود

شکر آنحضرت قبول این معنی نکرده باز بلندپروازی درهوای عبور از این مکان پرودبال گشود
هرجا اقبال آسمانپیما پیش لشکر افتاده گربوهای کوه و هموارهای آن موضع پر ستور و مردان
سواره و گاهی پیاده پیمود و نزد اهل این راهها بس صعب المسالک گذرگاه چون خود
چشم غیبدانان تنگ و جای اشتباه اندیشه از تصور پست و بلندش خیال لنگ بود
آسمان بنظاره رفعتش سر روز کلاه آفتاب از سر بر میگرد و بار سرگردان آن اشرجی
و چرخ متوقس هر شب بقصد قلعه رفیعش با اوک شهاب انداخته تیر مراد و شش پرهای
آن بسنگ میامد بازسر گشته همان حالت القصه آنکوه بلند و آن قلعه آسمان پیوند را بصعوبت
طی کرده هنگام غروب آفتاب بر نشیب آمده چون پای کوه بعزول جلادت نزول
لشکر سپهر پریین فرا گرفت نظم افواج منصور را دسته بدسته ترتیب
کرده باز جواد تیز تنگ را مرحله بمرحله شتاب داده در عرض راه بنا بر دارای خلعت ایل
سر رشته جاده از نظر گم گشته آنحضرت خود بجستجوی راه پرداخته و قدم بقدم بر نشیب و فراز اطراف
کوه و اطراف کتاب الاصم در گشته پروانه وار جان سپار اتباع بود از نهضت قادر غافل گشته
بقیه لشکر از عقب میامدند و بجلت اندک مکثی که در طلب جاده و اقشده بدبخت شان منصوب راه
زنان خواب خرگوش پذیرفتن کتاب غفلت شتاب شدند مقارن طلوع صبح که آنحضرت بجای اقامت رسیده
اعلی علوم را جای خالی گذاشته از آنجا که همت آنحضرت جنود و خیلی را بار و سپاه تا بید آلهی امدکار

دانسته و قید

نیست و قید طول و کثرت لشکر و جمعیت نشان و حشمت مستظهر پاشا بعد از او اینجا از ما حاضرین کتاب بر قلعه
ذئاب چنان اول آغاز درکب ترکتازی جلوه ساز کرده و چنانکه میرود تبعیت خواب برده گشته مرکز اهرمان دیده
آنچنان گرد کوه جمعی از ایشان جرخ تیغ کشته احمد پاشا می آن اکثر مران و معارف رو میه زنده گرفتند
کمتر اقدار و سیان خاک جوی دهر دم و باد پایان خاک نورد شین بم اختر رو کب سپاه نصیب یاران
نظر شکار گشته اگرچه از نا بهنگامی شتاب براه تعاقب پست و چهار فرسخ مسافت بود اما از پراهه
سی و پنج فرسخ میرود که آنجا بهنگامیکه کوه ابرف سپید کرده بود بهمراهی باید آلهی انجا رسیده
علی کرده بنده اخروفی نیز بعد از چند روز بکوب دولا پوست و اطراف قلعه ذئاب را بر جهای مستحکم تر تیب داده

جمعی را برای جمع و ضبط محمولات بقلعه ذئاب و جمعی را برای ضبط غله و ذخیره و مانحن فیه برای حوالی همروز
تعیین نموده و فرمان دادند که لطفعلی پاشا کوسه احمد پاشا و ذئاب تبریز با سپاه آذربایجان حرکت و شتر نیکا
اردلان و همدان را از سر راه بگذرانیده ساخته از قرو چولان روانه اردوی معلی شوند بعد از انجام این مهام
روز جمعه غره شهر رجب الجب از ذئاب بهنزا لوای اظفر انتساب کرده چون استکام قلعه غله و ذخیره معلوم
و محقق بود که کوکب موجه بخت و اقبال خود احمد پاشا بقلعه داری مبادرت و تحسین خواهد پذیرفت منزل
بمنزل از راه قلعه جاوک عازم کوکوک شدند که شاید احمد پاشا را این تقرب مجدد انزاع سیع دیده
بسوی که جنگ یا بعقد صلح از راه نا بلدی بلد یا بعنی از سیاب و دوا سپاهان اردو
در حین عبور از آب یاله سیاه فارغت آنحضرت که در نشیب خاک نیز دوسی اردوی اشکر

دانسته و قید

سالم از ذئاب میگذرد بعد از لشکر منگ بگذرد از عبور سنه و بعد از نیم فرسخی بالا تر در دولت الهام خواهی
دو معبر خالی از خطر پیدا کرده اردو را بدون اقت و مخالفت گذرانیدند و منزل خضرها و ذئاب شتام
عزوه تکلین مذروه چرخ برین پیوسته منزل نفراز سپاهان را مشجد دسته بدسته ساخته هر فوجی را بتعاقب
سمتی تعیین و خود نیز با برگزیده سپاه کوکب ایلغار روهمکام طلوع صبح جهانتاب صبحت قلعه دار شته
سر و زنده و غنیمت بسیار بدست آورند انواع فاخره و نفیسه مانده تا شته با سپر و زنده و اسیر
و مال کثیر بارد وی همایون محق گشته دو هزار نفر از اطایفه بیات در هر شت فرسخی کوکوک سکنی دارند
ایشان را کوچانیده روانه خراسان ساخته و اهالی هفتاد هزار نفر از لشکر منصور را
بحاصره قلعه کوکوک مامور نموده لوای نصرت اقتدار بجانب دشت کوه پانصد ذراعی
قرابه عازم نهضت و در قرابه قلعه پاک نایب تبریز با شش هزار نفر عرض گذرانید و بجانب
دوده هزار نفر از اکراد اردلان و اردوی مظفر نشان گشته چون راه بسیار تنگ بود
مقرر شد که قلعه پاک با جمعی بر سم مشعلی از راه دشت گرد بگذشته قراولان عبور را مراعات
جلوه گاه جنود سپاه منصور سازند و گویند که والی از راه دشت گرد بگذشته قراولان عبور را
اثر در دره فرخی اردوی مظفر گشته فوجی را از دره میه را دیده خبر رسانیدند و الفور خدیو فیروز
جنگ با جمعی از یکه تازان براثر ایشان شتافته معلوم کردند که فتاح نام سرکرده عصیان کردار
بکر است که با دوازده هزار نفر از رو میه بجانب احمد پاشا بقراه آن اتیه آمده و لیکن

ماند اول

ماند گرگ گرسنه که بروج غنم تازد بخت بر فتی فتاح استقبال کرده جمعی را مانند ریه پیش از مقدمه شتافته
همایون آورده در سلک عزاده کشان منظم یافتند تو بخانه الاروز دیگر بعد از زوده منزل بر باط
خان سیزه فرخی بغداد اردوی همایون را نیز بنکه مامور بمکث فرموده خود انگام شب که افواج کواکب
سمای قطره سان از حجر کهکشان آغاز عبور و فیل کوکب از شش راه مدارات فلک اعظم مرور کردند
با فوجی از یلان منصور متوجه بهروز کشتند که چون بهروز را از تصرف متحصنان در آرند شب تاریک صبح
انگیز کروه غلت شبانه وصول مطلب کردیده از جانبین جنگ و پیکار انگیخته شد و از کفر فتی
جمعی از قراولان رو میه بعرض قتل در آمد جمعی از اعراب کنار دجله که در کار عبور بودند بسر نصب
در آمده نزد و چون لبر جد تعین پیوست که احمد پاشا و رکاه و لوا را از خبار نصرت فروشوئیش خاک
ریز ساخته بقلعه داری پرداخته است از آنجا بجانب نیکه که قرار کاه اردوی ظفر نشان بود بعطف
عنان فرمودند و اتفاقات اتفاقات اینکه خبر گرفتاری فتاح و مسافت قرار دلدلان که
بمقدار سه فرسخ بود بمحمد پاشا حاکم کری باجمعی از پاشایان و بر دستانی
رو میه دوده هزار نفر سوار جرار آراسته گذار را زیر جانب احمد پاشا بر ای
استخبار حال جنود ظفر نمود و بتحقیق مقرر گردانید سعود از راه راست بجانب
نیکه عزیمت کرده و نصرت از سمت دیگر بسر بغداد قدم عزیمت سپاس آنجانب
توجه شدند و بیجیک از آمد و رفت یکدیگر واقف نگشته بودند

جمیع که بحضرت زمام عزیمت بمستقر دولت الطاف داده نشان
یلی ایشان مشهود دیده دلیران فرزانه گشته برابر ایشان روان بعسکر
رومیه نیز گرد سپاهی از روی کیهان پور سر بر آورده بسمت بیکجه دیده کار سپه
بسمت بغداد برمیگشتند که در عرض راه فرنقین دچار یکدیگر گشته اولا
غریو کاکا باسه هزار نفر از دلیران نامدار که پیش از دو صد کاوه و شمن شکار را همه یک شبانه تیر پرواز نوشته
بایشان در آویخته بهر شمشیری شیری و بهر ضرب دست دلیری از پا در آورده تمامی آنها هک فرار کرده
اما جنگیان رزم ساز و میان آکنده و قسله فاصله بودند از آکرده راه گریز نیافته در طرفة العین همگی آنان
عرصه تیغ کین و بسته خم کمند افواج قهر قرین گشتند محمد پاشا نیز دیگر دلیران سپاه را
پس پایات جهانگشا بقبح فیروزی وارد منزل نگجه گشته بگوار زمای تقسیم غنایم در آنجا توقف
روز دیگر از آنجا حرکت کرده برای تعیین مکان نزول خیمگاه فلک سیر نظر را در اطراف قلعه کرم
چولان ساخته سر آن تپه را که در صحرای مزار مظهر و رفته معسکر امامین همایون کاظمین علیهما السلام
و زرد و فرمحی بغداد واقعست اختیار و در غره شعبان شادروان شوکت شانزده ارکان بعد
پیموده ساخته اذیاع و قاع ایکدر و در پیش که قراولان روم با محمد پاشا صید شکاران
گشته بند علی نام افشار یکنفر عثمان لوا از مرکب ستیز در انداخته سر خرا آویزه فرار
جلو ساخته سر گرم تعاقب بود که از رفقا در افتاده و سر رشته جاده را از دست

داده شب در آنصحرا سر کردان بسر میبرد در اینحال میکه ترک تیغ بند صبح سر بریده خورشید را از دو من
در آورده بند علی خود را در کنار قلعه بغداد دیده مقارن آن بر سپه نفر از عثمان لوی اهل قلعه بسر قت
او رسیدند چون پای گریز بدشت تیز اسبی کرده سر در کوشه پنهان و دلیر از پشان بالا برده
کرده گفته بود که از خدمت آنحضرت میآیم به احمد پاشا پیغام زبانی دارم پس او را بقلعه نزد
احمد پاشا برده مشار الیه باین نیچ از جانب آنحضرت ادای پیام و رسالت نموده که چندروز
که اینولایت جولانگاه خیول دلیران نصرتشان بست یا بیرون آمده بنهاک کن با قلعه بسپار و خود
گفته بود که آنحضرت بزرد و فرمانروای ممالک ایران و در آندولت صاحب اختیار اصل عقد امورات
لیکن ما از حضرت قیصری نه پسران قلعه ماذون نیم و بجنگ کردن با مور پس جمعی از بیکجه بان بهمراه
کرده او را بمکان مقرر میرسانند بعد از آنکه بمقدمه موعود خدمت داله کرد و شاخ سر کرده را بگرد
بعنوان خواهی اینکه نیچ این پیام القاخد یجه فرجام مزبور صورت واقعه را بدیگر بست نزد پاشا
فرستاده اند و چهار از سم شهر شعبان المعظم جبرئیل محمد و کوهکشان برای شد بهر دو صورت
انجام و اتمام یافت و جمعی از جزایر چیان بحضرت امام اعظم ابو حنیفه معین گشتند که احدی از خوام
مصدر را دیا و مخالف اخترام کنند چون قلعه کیان ذخیره آن نواحی پیش از وقت بقلعه گشته
بودند مقرر شد که دواب سپاه فیروزی مآب رفته از خرما تودیع آذوقه نموده و بقدر ضرورت
توشه بار سپه که کشتیهای دجله را تمام رومیه در ظرف دجله جمع و ضبط کرده بودند

فرزند کشتی در میان دو لا بها یا فته شاه بود جمعی از قاغه را سواران کرده با نظرف
که شاید لشکری در آنسمت مسافته توانند فوجی از قلعه کیان بند قهه
بر گذشته چهل نفر را مقتول و بقیه بگشتیها نشسته خود را باب حاجات
چون احمد مصطفی پاشا والا بغداد و قره مصطفی پاشا والا غره از جانب احمد پاشا
والا بغداد آب دجله را در میانه حاضر دیده با فوجی از رومیه از سمت کیهه بغداد
آمده در خانوات اردوی معلی در نظرف آب نشریس مورچل بسته یادگار
در اسباب کار زار لواس قرار منصب کرده بودند مکمن خاطر اقدس آن
بود که شاید ایشان را از خیر دریا نبذ باب رسیدن بند می شخص فرنگی پاچه
بطریق جسر بر روی آب نصب نموده که اسب و شتری بالای آن میگذشت
تفصیل این اجمال آنکه در خلال این احوال شخص برسم مزار سفارت
از جانب احمد پاشا والا حاکم بهنه دار و دربار عظمت مدار گشته
بتعلیم او و حکم محکم حضرت ظل اللهی فرمانبران چابکدست از تخته بندان
آن ناحیه تختهای سفر عظیم و چوبهای بزرگ و ضخیم بطول چهار و پنج رسن قطع
و حمل نموده کوهان دو حمل و سوم بدو علاقه که در بهنت فرسخی بغداد
واقع است حاضر کرده خدیو ترباجناب بعد از نقل سباب عسکر ظفر

باد و انزده هزار نفر سپاه خون آشام روانه و هر یک از سواران سخته جولان
صبح دار حوالی شهر وان و در فرسخ بغداد کشته الات خشبیه را بار لیسمانهای محکم و طنابهای
قوی بیکدگر بسته و خیکهای بزرگ را پر باد کرده و در آن چوبها بسته مانند جسر بر روی آب شط
دو طرف آنرا بقائمه و عمود بزرگ محکم کرده بعد از یکه خندیو دیاول باد و هزار و پانصد نفر از
عبور کرده هنگام شام که غره ماه صیام از کشیدن تیغ هلال نصرت خاتمه یافته فتال فرا
استقبال میکرد چون آنحضرت را از سپاه و انزل جنود الهم تره ما از عالم غیب مشیر
پیاشند مقید بحبس و بساری لشکر بخشه با ایمان فوج قلیل آهنگ راه کرده مقرر و داشتند
که بقیه لشکر هر قدر که عسکر پاشا از پل ارکاک از آب سر رشته متحاف بگذرد
روان گشته حضرت ظل اللهی آنشب اصح الفکار کرده که شاید غفله بر وقت پاشا
رومیه که در مقابل اردوی خجسته حضرت ماءمین کاظمین علیهما السلام پایان قامت
بست سنگ باد اعوجاج و شکستگی راه هنگام طلوع فجر بجاز است نیکه شد فرخی
بغداد جسیره قراولان طرفین بگذر کرده چار کشته دو نفر از قراولان رومیه از دو سمع
زنده بدر رفته خبر آن سیل جان آشوب را از آب رومیه رسانیدند و رومیه
فی الفور تبه و اخود قرار بگشته سر سیمه بجانب بغداد شتابان گردیدند چون در خصوصیت
ایلغار پیشاده بود آنحضرت آنروز در آنمکان توقف و طرف شام از آنجا عازم بغداد

وحوالی صبح که روز سه‌شنبه دوم شهر مضان بود بحوالی مسجد برآثی رسیدند هر چند که آنگمان مشغول تاب
و فراز بسیار بود لیکن از همگامی که نامبد الهی یار و یاری قبال یابد ارو مدد کار چیاشد هر بیت و بلند
در نظر همت عالم نور و سهل بسر ریست حضرت ظل اللهی آن فوج اندک را
کبر بر واخطه پیه وای شمع جهان افروز خدیو فیروز بود ند بسفت قسم انقسام
داده رایت ثبات و قرار افراخ ستند احمد سپاه ملاحظه لشکر نصرت اثر
نموده بقلعت ایشان و کثرت خود راست نظر نموده حصار قلعه امن یافت قایم
سه هزار نفر سرکرده و پیاده رومیه دنبگیر را دتو بخانه و استعداد تمام سرکرده که احمد پاشا
والی بغرو قراصطفی پاشا بمقابل فرستاده، لطایفه فوج فوج از اطراف شیران چنه مصاف بصولت
زهره شکاف طرح جنگ انگنده نخست کراد قرابولو مامور گشتند که دست بشمشیر تقلب آنگزده
مانند دد بخاک بر خاک که از کثرت جاه و سواح حکم خانه نیز نموده داشت بر خیش سنان قدرت مشتهد
زندگیرا از کام ایشان قحم سازند چاوکان رومیه که ماشه را بر تفنگ سوار کرده در کمین نگاه بشکار بودند دفعتا
شلک تفنگ آتشین دم دلیران شیر درش مانند شیراز آتش رم کرده پس نرکمانیه کولکان را بحالیه
ایشان مامور ساخته از نمایز همین عوال روی بر تافته و هیچ یک دست بامر والا مرکت جلادت
بسیدان آخته و تاب التهاب نوا بر تفنگ نیاورده بار یمکنند شیوای طلاوران افغان که در جای خود نشسته و نیز
با بدای پیش گفته هر دفعه که رومیه بایشان حمله میکنند سینه را هدف تیر بلا و اما جگاه سهام قضا

ساخته بزبان سنان و دمان بتفنگ جواب ایشان میدادند چون اکثر افواج رومیه پیاده و عدت از حد
زیاده تو بخانه و استعداد شان زاده و سپاه از طرف بسیار کم و همه سوار چند روز بود که در سعی و تردد
قدم فرسا بود و دمی از کار زار نیاسوده بود آنحضرت در مقام دلداری آنها بر آمد ایشان را بالصبر و التحمل مژده فرمود
هر چند معلوم دلاوران چنین بود که اگر از دشمن دمی برآنند مانند دجله خدو جمع تخوار در قفاست اما
چون معامله کم با بسیار کمتر موافقت پذیرد دامن این حرف شکوف بر آتش افسرده غیرت غاز
بان بار آتشه نزدیک بود که باصابت عین الکمال کرد خدیو بحر حوصله را از انحو دل دریر
مانند ماهی در شبکه اضطراب فتاده خطاب درد ناک خروج جبهه ساکا زده طالب امداد از خدای ساز
بودند که در خلال اینحال گرد و سپاهی فوج ثانی که از راه کنار آب کشته میآمدند از چند میل راه عیان شده
سرچشمه نظر و غبار دود خصم خیره سر گردید فرید و مهر فر کیران جهان پیما را پیش آمده فی الفور شاهزاده
برکه مانند صعقه برق و لمحه صرصر از یک سمت دو دسته افاغنه را نیز از جهت دیگر بجانب رومیه حمود
ساخته شد بتاید الهی و مساعدت اقبال ظل اللهی بهاس و قرار رومیه مهندم و بجانب قلعه فرار آنهم
کرد یده بتیغ بیدا و تا پای قلعه سر فشا ذکره چنار نفر نجا و از ایشان با آتش دستی سیف دیسان
آبکون از تشنه بادیا بان بتفنگ هلاک فتاده تو بخانه و اثاثه ایشان با کنه بغداد و سر عسکر متصرف
و آنچه احکام شامل خیل خفر و اتباع مرا بحاجی اردوی ظفر فرجام لشکر رومیه بود بازگشته منصل اعلام
نصرت از شام فرموده در آنروز طایفه افاغنه چون مصمم خدمت شایان و در حقیقت مشتاق فتح نمایان

شده بهره یاب جایزه و احسان و مشمول عنایات بیکران گشته
چند نفر از قراچورلو و ترکمانیه که آزادی بتمن بر ماقده بودند عرضه داشتند
یاسنگشته سرکرد گان ایشانرا الطف سنان زبان رحمهای کاری
بر دل و جان زدند و فوج بسمت سرمن رای و حلوه نجف اشرف و کربلای
دروه ماحیه تعیین نموده بیکی انحال بحیطه تصرف در آورند و همان قلعه نیلاد در تصرف احمد پاشا باقی
ماند که آنرا هم توپ و حوالی سرکوب بسته هر روزه تزلزل در اساس خاطر پاشاه قلعه گیان
می افکنند پس حکم همایون صادر شد که اسباب پل چوبی که از نهروان از روی آب انجمان
آورده بودند در برابر روضه مقدسه کاظمین علیهما السلام همان طریق که مذکور شد از بوسنه گرا
ظفر قرین با طرف آب آمده شد تو بخانه گردد پس از آنجا آن نیز کوچ کرده در نزدیک بلده مقدسه
قبه شاد روان عزت تکمین را سایه گستر فرق مهر برین ساخته و از جانب حلوه ماحیه کشتیهای بسیار
فراهم آورده جسر متین ترتیب داده و نیز بمعماری عزم متین قلعه محکم در جانب غربی کنده بغداد
در طرف شط و قلعات دیگر از جانب جنوب و سمت شرقی حصون استوار در کنار دجله صورت
اتمام یافته بهر یک از قلعات فوجی مامور شدند و در سمت شمالی قلعه در کنار دجله ساخته شد
و جمیع انجا قلعت انجا مامور و کشتیهای فلاک رفعت علیحده ترتیب داد لشکریان قدر انداز
با نها سوار کرده در میان لشکر انداخته که بهر جهت راه بقلعه گیان مسدود باشد که از روی آب

بسمت بصره و خرمشهر روی نهاد گردد و آن اوان شیخ خلیفه الشایخ شیخ امام جابر
بمعیت زیاده و هیجده تابع بغداد و اراده کاه معه کشته مقرر شده که با والی حویزه ساکت جهت خود را
اتفاقا داده متوجه تسخیر بصره شوند

شش خان حاکم جرم و امیر خان

ناب فارس آغاز مخالفت کرده و از بخور از بر آمده میرزا باقر کلانشهر صبهی از جواب قلعه عوض
کرمکن بشیخ احمد مدنی بود جمع و برسر لیعهد خان بیکدله حاکم لار رنجیده او را از معقول
دامو ال او را غارت کرده بگرمسیرات نزد شیخ احمد مدنی بود کریخت لهذا حکام و سرکردگان حویزه
و کرمان با تفاق امیر خان بیک بتنبیه آن دو مفسد مامور گشته مامورین هر دو را بزاده عدم
فرستادند

نوروز فیروز این سال بعد از یک عسکر کینه خواه دمی از جوش خروش سحاب اظهار
رعد و برق و معارضه باد الخیر خسان زمین شرق نموده باقتضای تصاریف زمان جنود
گلشن را بابارو برگ و تر کمان فیروز خبک چهره اثر کنانی صاعی از جوشش در سر
ساخته سپهدار انجم احتشام چرخ چهارم در سیم شهر شوال سال هزار و صد و چهل و پنج هجری
بعزم تجدید اوضاع جهان بمنزل حمل تحویل کوکبه عزو شان کرده سارو برگ قوای زمینی نورد
کردن فوازان کلمتا نرا از غیرت موی بر تن خار شده و خون حمیت در عروق فشرده
لابد و شقایق بجوش آمده نیز و داران شاخسار بقصد کینه جوئی لشاخ شانه بر خواسته

بسر غلطیده ابرشش پرنی دش نیزه گرشی کرده بر رکب دیو پیکر آشفته خورده دوباره بسر
آمده که جنت کشان از جنگ خاص پیش آورد آنحضرت باز قدم بر خانه چشم رکاب
گذاشته سوار شدند چون نوابر غلش التهاب افکن جگر و بشیع دشباب بر دو قلب
سپاه از فرط تشکی مثل باب بود مضطربان سبب که در نخزم آنحضرت نیز علوفه کفیفه بدار
گمان نشد که مگر کشور تاجدار بر از خم کاری و کل قلب الش را در کمش دورنگ جهان بسته اهالی
رسیده زمام اختیار از دست داده لشکریان زحل پیکر و سپاهیان مریخ منظر از قطع
لشکر عاجز شده دست باز و اشتند خدیو کردون توان ناچار از مشاهده ایخال خنک کنان
عطف عنان کرده کس فرستاده اند که اردوی همایون و اهالی تلعات از اطراف کوچ کرده
بر رکب همایون ملحق شوند چون خود بجانب سپهر نزقوجه فرمودند و در آن سمر که صبحی از دلبر آنها
از بر آباد دل دریا کرده خود را بآن دریای آتش زده جرعه نوش باده فنا گشتند و در صبحی
دیگر از بقیا پیاده آن خشک و لبان تفته بلب دجله روان گشته رست از آب روان
زنده گر گشتند ملخص سخن آنکه بهمه جثه دو هزار نفر از دلاوران لشکر پیاده کان تفنگچی
تو سنجاق عرضه تلف گشتند و تو سنجاق بر طرف رومیه در آمده و صبحی که در سمت شرقی
دجله بودند بلا مانع آغاز کوچ کرده و در بهر یز رکب والا پیوستند چون پیش از وقت بکنجر
از رومیه کرچه آنجر را بعداد برده و صبحی از قلعه کیان بیرون آمد جسر دجله را قطع کرده صبحی

که در جانب غربی دجله تلعات آنحضرت اقامت داشتند راه عبور را بسته و بعضی از افراد
دعله و حکم باعانت طایفه بنی لام و بلدی شیخ داود خزائی خود را بمامن عافیت رسانیدند لشکر
بعد از این واقعه دو سه روز مکث کرده رایت عزیمت بجانب کرکوک افراشتند
و رکب همایون بعد از رود بمندلیجن ابواب مشاوره و مکث بر روی سران و سرکردگان لشکر
کشوده فرمودند که این شکست امری بود مقدر و در پرده غیب مستتر مسرار نشته تقدیری نتوان چید و از حکم
قضا نتوان بخشید چنانچه مالف گفته

بین کز گردش بخت و دولت قران بگردم جهان از گران تا گران
کرم سالک دولت نبوده بدست من و تو نوشت ازل هر چه هست هیچ سرکردگان و سرانشان
با الطاف بی غیب عقیده صاف و اخلاص خالی از ریب بخدمت آنحضرت عرض کردند

ترا آن سایه یزدان از خدای که دارد در آن سایه منزل همای اشارت نزکه کین گذاری روا
بشارت نزتو نیکوکاری نیا ندارم اندیشه از کار زار نیا ندارم بقدر بر پرور دکار

بس آنحضرت با اخلاص کیشان چین عزم فالخواند و از نخجوان و دواب و اسباب و مایحتاج کردار
عرضه تلف و تاراج شده بود بولایت حواله گشته فرامین صادر گشته در باب سرانجام آنها
مملکت ارشلم آمد و نیز با لکای ارستان فیلی و کرمانشاهان و همدان بحکام صاحب اندیشه و دانشمند
اخلاص پیشه تفویض کرده رایات کوکبه بجرجان نزدیج که از آنزمان بنیابت استقلال شت تعلق
شوشتر و دزفول بکرمت و مقرر فرمودند که با تفاق امیرخان بیک فرقلو بایت فارس را داشته

تا مدت دو ماه تجدید اوضاع سپاه خود کرده رکب والا ملحق شوند و نیز امر همایون نفاذ
مقرون شد که پیر محمد خان بیکلر بیکی هرات باشتر ارکس در هرات بود و بصیانت
حدود و ثغور پرداخته و طهماسب قلی بیک جلایر بر قندهار با حکام فراه و فاین و سیستان
و تون و غیرآن باشتر ارکس فیروزی اثر که تابع امر و فرمان او بودند مقرر
در همان حاضر باشند و بچنین جمعی از جوانان نجیب مند خراسان که ترتیب فوج
رکاب و کار آزموده خدمت خدیو ثریا جناب شیر پشه معرکه جنگ آوری بودند بایستی ال
وارد اردوی نصرت شمال کردند از مندلیجن عازم همدان و در بیست و دوم ماه صفر در د

آنحضرت بنیابت گشتند و چون ساقی برای کوچانیدن افشرد اوار صبیح او کراد
اردوان و مدارک لیشان صد هزار تومان زر نقد در نزد محمد خان موجود و بواسطه آنکه
کار در سمت عراق الحاق افاده نخلیه حدود عراق از ایلات و احشام مقتضای مقام و مناسب
وقت و هنگام نمود کوچانیدن آنجایفه را تعویق انداخته آن وجه را بجاره و صد هزار تومان
دیگر برای تجدید اوضاع لشکر جهت دلخواهان سفر و ستد بسته وجوه بخزانه بخشود و مسعود از اطراف جهان
کرمت گشته جیب و دامان لشکریان از نقود و غنایمات مالا مال و هر یک را که اسب و دواب
اسقاط شده بود اسب پیشکش تومانی عطا و بچنین از شتر و تیر خیمه و چادر و دشمنیره و سپر و جوشن
و مغفر و باقی الات حرب و اسباب سفر حتی نعل و میخ و دواب و جزو یات دیگر که بر وفق فرمان

دهد سی قدر از ممالک محروسه روز بروز میرسید فرمان آخر و جلادت پرور بتقدیر
قسمت الفصام یافته در عرض شصت روز جمیع امور یکه موقوف علیه نصفت یا بالنصفت
فرجام بود صورت بخام یافته لشکر فیروزی اثر و افواج چیست کشته در میدان مقرر متوالی الیکدیگر
مانند ابر بهار و سیل کوهساری که بهیچ زنجیر بیوندد وارد اردوی نصرت پرور و داخل معسکر
اثر گشته از سوانح حیرت افزا یکه در ایام توقف رکب والا در همدان بوقوع پیوست که تیمور
پاشای ماحاکم آن بعد از وقوع سانحه واقعه بغداد از جانب مرحوم سرعسکر با فوجی از اکراد و جنود
رومیه عازم پیکر کشته در سمت قراچه داغ بوسیله جلادت جلوه داده و نیز زان با قشون مامور و تعین
شتیدن آوازه حرکت تیمور فیروز در صدد تخلیه قلعه و شهر بر آمده بنا کوچ کردن هر یک
لطفعلی بیک نایب نیز بمالحظه بر خواسته بود مفید بقا دانسته و شهر را خالی از اظهار نافرمانی و بیکبار
گرفته لطفعلی بیک آنروز تا شام با معدودی از افشار به خلعان خود رسانیده شب در
بندحیرت بسر برده چون صیانت قلعه بانجح قلیل دخوار امکان خود نیافته ناچار با اتباع بجانب
مراغه شتافته عبد الرزاق خان مقدم که در آنوقت از جانب ظل اللهی حاکم آن ممالک بود
در بروی لطفعلی بیک بسته راه بدیکنی گشود لطفعلی بیک ناچار عازم ضلخال گشته حقیقت حال را
بعرض اقدس والا رسانید پس موقف فرمان نجفی از سماکر منصوره بمحافظت حدود و دارالمرز
مامور و بیکتاش بیک و قلیچ خان که در اسپهر او بود بانجناب خانی و سرداری دارالمرز باد

استراباد سراسیمه فرار بافت با جمعی از سپاه خراسان روز بکلان و بسیاری از ملازمان او را
که بر سر ایشان رفته بودند بکشتند از معسکر سلطنتی بی‌پاک فراری و در زوایای جنگل دار الامر متواری شده
بودند بموجب امر والا بدست آورده در ایذای این تیغ سیاست بر ایشان جاری ساختند
هم در اطراف ولایات در دست شحنه تاخت کشته شدند و نیز طایفه بختیاری از گوشمال
خود از اویه نشین بیچاره متواری بودند از استماع واقعه فجیعه مراجعت کرده بیان ذلول برآورده بجاده
ترک اطاعت و فرمانبرداری کردند چون پرسیده پیش نهاد همت والا آن بود که بعد از فراغ
از مهمات روم باز بحضرت شاه ظهیر رأی جالس سریر سلطنت ساخته بقفاوان آرمش
و آسایش شهریار بلند پرواز کشورستانی در هوای فضای اقالیم بال گشاید و در
گوگه ظفر در بغداد کوکار ما صورت نوعی و کسوت تجمل ظاهری یافته طلای اکبر طلایانی و
خلعتهای زرکوب برای آوردن حضرت شاهی روانه درگاه قدس سماحت مامورین نیز در رجعت روم با حضرت
از مشهد مقدس حرکت داده در عرض راه بودند که سانحه نیفتاد حادث و قوعی مطهر ایامت نشد
چون سلطنت او در چنین وقت که عزم همایون فضل الله مقصود با مقام و کمین خواهی بود مصلحت
دولت و حقایق امور بود فرمان الاعز صدور یافت که مامورین از زاده و مقامی در موکب شاهنشاهی
مازندران و مخدرات سراپرده سلطنت نیز با شاه عباس که در آنوقت سکه و اخر خانم او
بود از قزوین حرکت روانه مازندران گشته آنجا حسب نشان از مقر کوکبه غزوشان ساقه

وظهیر الدین

وشاه قلیخان جلایر را بجانشینی سلیمان و نظام مهام عراق را بتقویض تفویض
از سپاه و نصرت پناه رایت اطاعت افراخته و مامور و مقرر ساخته بود زاد امرا و الاصدار شد که در
نظر و یکرو از ایلات و احشام ممالک عراق در سلک ملازمت انتظام داده در ممالک عراق
که وسط ممالک محروسه است مهیا و مستعد بوده از هر طرف فتنه جوئی که سر بشورش گردان
فراز و با جمعیت خود بتنبیه او پردازد و جمعی هم بخدمت سلطانیه معین و مقرر شد که بکتاش خان سردار
کیلان الطفعلی با حکام نهاوند و مقدم و غیره ولایات هر یک از حدود و ولایت خود خبردار
بوده در هنگام ضرورت با عانت یکدیگر اقدام نمایند

بعد از اجتماع

سپاه منصوره و انتظام و اتساق امور در بیست و دوم شهر ربیع الثانی بمضمون تایید است سکاک
با موکب اسکندری و فریدونی بشوق ملاقات خاقان پاشا سر عسکر از ملایر بعزم ایران
افراز نواحی کهن جوئی و مملکت ستانی شدند در روز دوم بلوباشا آن منهیان راست
بیان خبر رسید که فراز پاشا والی آذربیجان و محمد پاشا با چند نفر از پاشایان
معتبر و بیست هزار نفر از عساکر روم و سپاه آذربیجان از جانب سر عسکر که در قلعه کرکوک توقف
داشت در کنار آب زیار اشت فرخی ذاب در مکانی که بچم شاه اشتهار دارد
نصب خیام اقامت کرده متظر ذکر موکب والا بجانب تبریز نهضت کنند ایشان

کرمانشاهان

کرمانشاهان رایت جلادت افراخته چنانچه متوجه کرکوک و بغداد شود بمقابله پردازد
خدیو فریدون فر بجود و استماع انچنین شنوده آغوش ساکه اشته با فوجی از ایلات کرزین و سپاه دلیران
ظفر قرین ایلغار بهشت منزل را در دو شبانروز موطای خیول نادر رفتار ساخته در جلگه
که مطمح نظر آن بود که روز را بشبخون بر گنجایند تیر ساز ندا ما با بر عدت لشکر و تنگی
معبر انموج کواکب واخر از جاده مدارات فلکی نزدوده ترکتاز نمانچه لوای سپهدار ردستی
فروزنده پیش از عبور رکوکبه فیروز جلوه گر عرصه ظهور و بروز گشته آن سپهر جهان افروز شهر کوسنانه
که هر جا مانند ظفر پیش لشکر نصرت اثر بود بر بالای سای آفتاب پیوند بر فراز تبه بلند
که در آن نزدیکی واقع بود صعود و بدیده تحقیق ملاحظه فرمود ند آذربایجان لشکر را که گویا آب
بر اوج سپهر سلگون موج میزد از لطمه اضطراب خیام رفیع قباب راعیاب و انگونه
بحر انقلاب دیده و دانسته که آگرده از هجان غبار رکرده که بر چرخ تیز کرد میرسید اشباه
وصول خطهم کرده از غلبه اضطراب دست از عنان و پا از رکاب تشناخته سر از جیبه بیرون
نوسن کرز آمده بودند دلیران خون آشام با شاره والاجلو ریز بانطاقیه اسب اندا
باوج فرسنج ایشان را تعاقب و سر و از نه سپاه و افسر مه عنبار بدست آورند جمیع اموال
و اثقال و اجناس و اسباب و اطاقیه جا بجا بحیطه ضبط در آمد و لیرانی که رو بشانه رو بسا
فجی مرحله پیمای وادی مطلب و مقدم فرسا بودند بی تعب بموز ملاک تطار و مهار شده رسانیدند کرمان

مخلص جمعیت

جام را ت و سایه نشین بشاه روان استرحت گشته بعد از دو روز در همان مکان
خبر حیرت افزای طغیان محمد خان بلوچ و مراجعت او از عرض راه بعرض حضرت والا
رسید این مقال انکه محمد خان مزبور چنانکه در ضمن حوادث احوال افتا
محمد تشارت رفت باتفاق محمود غلجای از قندهار برآمده بود بعد از انکه نوبت
سلطنت مستقلا بشرف رسید از جانب او بسفارت روم مامور شده بود
مامور جهت مراجعت بشرف رسیده بود محمد خان چون دست
خود را از دامن دولت افغان کسیخته یافت لابد و ارد بصره و از آنجا بانامه و هدایا
برای اشرف آورده بود بعد از مراسم دادی بایستگاه آستان جاه اشتاق
مخلص فرزند که در عرصه غبراء دولت نادره اش مهر آسا نور باش نشب و فراز
دولت بلند است با داد از عاجز نوازی در آمده با یالت کوتکیلو یه عزا عنایت
دادند بعد از معاودت موکب والا بخراسان آنروز سپاه که در میان
اعیان دولت شاهی غبار خود نمائی کار تیغ سیه تاب میکرد کی نهادی
خود را ظاهر ساخته در جنب میدان ایروان و میدان منشا شت قم
لباسنیه و معسکر را حسابات شده در چین ورود موکب والا بعراق که بحقیقت
حال و عرض همایون رسید اگرچه اختر عزلتش بعد از چند روزی افول یافت

لیکن بازدر روز حرکت موکب جهان کشا از اصفهان بمترجهان تاب لطف
مرحمت خسروانه که در زره پروری لبسان حوزشیه علم فروغ بخش ساخت
جنبش کاروخش در برابر لحه زرف ولطمات کیاوخشت در بحر شکرف دارد
مطلقا وهمی در عزم و تزلزلی در خواطر آنحضرت راه نیافته متوکلا علی الله تعالی راسخ
وهمت ثابت بعد از تجهیز و تکمیله و آغروق موکب همایون علق شدند بقصد مقاتله
سرعسکر کوچ کرده در بازده هم جمادی الاولی وارد کیلان ستر قریبی گرکوک گشته
روز دیگر که سلطان خاوری ما هیچه لوای سنجوق بر اوج عروق افراخت تمثال
لقای سرعسکر با لشکر جهان در حوالی موسوم بعلمداران که در محاذات قلعه گرکوک
واقعست تسویه صفوف ظفر و تسویه الویه جنود و شوکت و فر کرده و عساکر فیروزی
مآثر مآکرا بآئین قتال فوج فوج و کرده کرده بنظم یسال دادند طنطنه دلاوران
دلاور رزم گستران و دبدبه کوس روئین و غریوای زرین بدروه چرخ برین رسید
کوکبه والاکه از آن سلک و نظم و فرخشکوهی از آن رادی عزم مشهود دیده
ارباب رزم کرده آسمان با هزاران چشم بنظاره آن جبران و زبان دوست
دشمن در عالم انصاف بنا دره کاری آن همت بلند آفرین خوان گشت

سلیمان بدینگونه لشکر نداشت چنین دستگاهی سکندر نداشت

در مواقعت محمد خان بالستی که در عزم قوی اساس مورث وهن و قصور و موجب
خلل و فتور گردد اما چون وقوع اینگونه حوادث در پیشگاه دل دریا حوصله اش
جنبش خار و خس در برابر لجه ژرف و لطمات کیاوخشت در بحر شکرف دارد
مطلقا وهمی در عزم و تزلزلی در خواطر آنحضرت راه نیافته متوکلا علی الله تعالی راسخ
وهمت ثابت بعد از تجهیز و تکمیله و آغروق موکب همایون علق شدند بقصد مقاتله
سرعسکر کوچ کرده در بازده هم جمادی الاولی وارد کیلان ستر قریبی گرکوک گشته
روز دیگر که سلطان خاوری ما هیچه لوای سنجوق بر اوج عروق افراخت تمثال
لقای سرعسکر با لشکر جهان در حوالی موسوم بعلمداران که در محاذات قلعه گرکوک
واقعست تسویه صفوف ظفر و تسویه الویه جنود و شوکت و فر کرده و عساکر فیروزی
مآثر مآکرا بآئین قتال فوج فوج و کرده کرده بنظم یسال دادند طنطنه دلاوران
دلاور رزم گستران و دبدبه کوس روئین و غریوای زرین بدروه چرخ برین رسید
کوکبه والاکه از آن سلک و نظم و فرخشکوهی از آن رادی عزم مشهود دیده
ارباب رزم کرده آسمان با هزاران چشم بنظاره آن جبران و زبان دوست
دشمن در عالم انصاف بنا دره کاری آن همت بلند آفرین خوان گشت

سلیمان بدینگونه لشکر نداشت چنین دستگاهی سکندر نداشت

کس این رسم و ترتیب و آئین ندید فریدون با این شکوه این ندید

عثمان پاشا سرعسکر که بعد از وقعات از بغداد افتخار و مباهات مینمود در قلعه
گرکوک خارج قلعه بکمر صولت لشکر ظفر شعار نصب خیام قرار و رفع لوای اقتدار
و اطراف اردوی خود را بخفر خندق استوار کرده بود مدتحت کار داد و بخاکریزی
دیده و از معارضه پهلو تهی کرده پهلو بستر ناتوانی نهاد و جمعی از سران لشکر گو
بفرمان او بنیت بقلعه در و بجنگ آورده دست و لاوری یازیدند از انطرف
منیر و لیران فیروز جنگ رو بین جنگ اصولت شیره و جرئت پلنگ بدان
ناصل و در جنگ بمعرکه کین آهنگ و بیارقه تبع و سنان و اندختن توپ
تفنگ آتش افروز نا پرده جنگ شدند جمعی از آنطایفه را سوهان دسر ها نهم
گوی در خم چوگان قوایم مرکبان غلطان و نوحی دیگر سر خود را گرفته از هما نجا
سمت ارگنه الروم شتابان شده بقیه در قلعه تحصن جستند رایات منصور
ناصر عنک در دستگاه جنگ قامت افراشته پنجه گو هر نگار را هیچ از آن
آنگرد هر امیدان کین اشارت میکرد چون انری از معسکر و سرعسکر بظهور نرسید
در ممانعتان نامه کشنده و تراز نیره و بر نده تر از خشیه و مضمون آن مسکت و ملو
گیر بجناب سرعسکر سلیمان تحریر و ارائه کرده مصوب لجنه از گرفتاران فرستاده منتظر

بر اینکه بر شوق ملاقات آنجناب راه دور و دراز طی کرده آمده ایم اگر از مردی نشان
داری بمعرکه رزم قدم در کجه ساخته مان و تک او چاق عثمان نیز از خود صلال سازد پس انتظار
جواب زمانی در نگ کرده از آنجا که دف مانند دل اعدا تنگ بود جعفر عثمان بیست قوز
فرستاده دو نوبه کی بهین و اسطه هر دو بسر قلعه رفتند چون کیفیت عزم قوال پاشای سرعسکر و مضامین
تنگ دیدند متعهد بانجا حا او نکشته تسخیر قلعه شدند و اشکر که در دو منزلی گرکوک بر فراز کوه بلند اساس مقام
جمعیت کرده بود و لباس و شحون بذخیره و غلمان قیاس بود و جهد همت بهر محاربه ساخته افراد
آنقلعه متوجه آنست که شاید با نجی محرک سلسله جرئت سرعسکر گشته از در مقابله و مدافعه در آید
جهانگشا سایه وصول آنمکان سپاه فلک مدار بر نوبچه تصرف در آورده جمعی از اکراد و ایلیات که از حوالی
بجیده با سر طغیان و عناد از هم سپاه شور انگیز و معاونت خود قاهره پناه آن قلعه استوار
برده بودند محروض تیغ آبدار بسیاری از آنگروه را بقتل آورده بقیه السیف را گرفتار گشته غنایم موفور و ذخایر
و ذار سپاه منصور گردانیدند و بافضای جهان برابر بود و اشغال یافت چون محاصره بغداد بدرازی کشید و مخالفان
جنیار بود فرمان یافت که محاصره نموده پوست امیر خان چپک با قشون خراسان و افشار بر کران دجله
سلطانیه گرفتاران مقرر فرمان بود نده آمده در کنار آب دیالی در جشاده که از مکاره رودی قوی و پایاب
بود سر حد قامت نه جشه برج محکم آورده آنمکان ساخته مقام اردوان گردانیدند و بر کرانه آن
شهر زور و توابع را برای بقیه ایام محاصره بغداد ضبط و از گرفتاران و ستانیان و نواحی آن

مزبور را بقتل معسکر امیرخان بیک نموده در بروجرد انباز نمانده بعد از سه روز اعلام
ظفر طراز اهتزاز نموده در منزل دوم مجمع کنکاش انعقاد داده در باب عزیمت
بغداد و تبریز به استشاره کرده فرمودند اگر همه اهل عراسان راه صعبی است در پیش
و بار گرانیست بر دوش خویش گرفته آمال لاطائل بسفر مذبذبه بر کاهل مگردد و فصل
نیسان نازل در یاراحل نگردد باید بحر و خار و ریگ و بیابان را سهل انگارند و در این
حالت که اهل فتنه از مصاولت سرعسکر مایوس و به تشویش قحط و غلا مایوس شده
این سبیل خونخوار تجریب اساس قلعه بغداد روان و آن هنگام محاصله لشکر ظفر اثر
شود حکم خانه حباب و بنیاد توانائی قلعه کیان مهدوم تقش بر آب خواهد شد
بازی ما گر چه اول خار میابد چشم در عقب دارد تماشای رنگین نرد ما
متفق عرض کردند که مارا تا جان در تن است در رکاب همایون از طریق سرعت
نخواهیم کشید و در جان سپاری و فرمانبرداری خواهیم کوشید بعد از استماع این
این مقدمات امر والا بصدور پیوست که اهل اردو دوات رانده خود را در اندک مدتی
و غله یکماهه را حمل کنار دجله نمایند که بعد از گذرد موکب والا به بغداد بدفعات حمل و نقل
معسکر ظفر بنیاد نشود

پس موکب والا وارد محل موسوم به قراتپه گشته اکراد را ملاحظه کردند که سپاه نصرت پناه
و خبره و غله بکنار دجله جمع دارند از آن تواحی کوشش کرده میرسند که ضعف و قصوری
بحال اینطرف راه یافته و یا امری در جانب ایران حادث شده که موجب عطف عنان
و عزیمت آنحضرت گشته سرعسکر را از انجیر آگاهی دادند او نیز این معنی را بتحویل و ضعف حال
حال آنحضرت محمول ساخت چون زوال دولت او اعتلای دولت ظل الهی مقدر بود بدین شتابی
نای که عمدهٔ پاشایان بود با دوازده هزار نفر فرستاده همه جا و منزل مستعاب
اردوی همایون توسن جلادت جولان میداده باشند چون فرانیه مغرور و بعیر
جلال بود او نیز در اتباع تبه و رصف فرسخی سردار شرا که مکان مستحکم در میان دو کوه و معبر
آن منحصر بگذار بود و مامن خود ساخته قیام اقامت بر افراشت اینمژده دولت
باغهای فراوان جهت عرض خدیو کشور گیر رسیده دو روز بخجسته عزت و جاه جدی آنحضرت
عصری با فوجی گزین از راه بازین که جاده غیر متعارف بود مفتقه عبور از آنطرف نمود
مرکب ایلغار را تیز یک ساخته از اتفاقات خواب غفلت دیده بصیرت فرو گذاشته
رو میه را که در خارج راه بسته بود از عبور موکب منصور واقف نگشته هنگام صبح در
وقتی که جهاندار مهر انور بدر بندانق کوکبه وصول افکنده خدیو عدو بند
گشای زور بند افراخت زرین لوای تخت جمی از جز ایر جیان بلکه صولت

بلکه بورش و تفنگچیان بر قدرت رعد خروشرا از دو طرف بر فراز کوه جاداده و در اندک
در بند شده رو میه مطلع گشته سراسیمه بر شوبه صفوف برداشته از ظفر نیز انها
قتال اشتعال داشت و بازوی دلاوران به خصم افگنی و خونریزی اشتعال یافت از
اتفاقات نادره اینکه سرعسکر بعد از رد و انه کردن همشیر پاشا بخیال اینکه مبادا
همشیر پاشا بخجسته نادری غالب آمده کوی یکتائی از میدان ربوده دست و پای
قتالش زده بقرب آمد معاقب روانه گشته در حین گیرودار که بارقه باد پا و
تفنگ چشم مهر و ماه را خیره کرده غبار عرصه کارزار روی سپهر جلی را تیره و تار ساخته
بود طلیعه راحت سرعسکر نمودار و سپاهی لشکر از مخاوف آن در بند ترجمان مقصد
یوم الخیل فی الغبار گردید هر چند وصول کوکبه سرعسکر در سیدن چان فوجی بجدار
بی هنگام و تخیر معسکر شور و شر بایستی که موجب دلپریدگی و تفرقه خاطر اولیای ظفر
اثر گردد اما بدلول ریخ راحت دان که شد مطلب بزرگ گرد گلو نوبای چشم گرگ
آنحضرت این معنی را بعین مدعا دانسته خود و جمعی را باعانت آماده و جهان پرور کوکبه رایات
فتح و ظفر گشته فیمابین مسافت ربع فرسخ رسیده بود که حواله مرده و صدمات دلیرانه
افواج نصرت امواج فتح پرور صفوف رو میه را از پیش برداشته بقلب لشکر سرعسکر
که با کمال شوکت و شان در تخت روان میامد برخورده ناچار حیثیت برق رفتار

که در میان رومیه بقوت و فور جوهر جلادت مشهور بود عازم و با فوجی از مبارزان
جریده و دستهای یکتاب آذر با یکجان عازم گشتند بعد از ورود و جهان گشا به بانزار سا
و جیلیغ مکری خبر رسید که تیمور پاشا بمجرد استماع ورود و خبر شکست نولار پاشا که در کنار
دیاله بوقوع پیوست تبریز را خالی کرده به یاروان روان گشته لطفعلی بیک نایب تبریز
در آنهنگام در سراغه بود و از تبریز قلعه را تصرف کرده چون این خبر بصورت تحقیق یافت عثمان
عزیمت بجانب قزانچه کرد قرار کاردوی همایون بود الطاف داده از راه گیلان و از
خرما توکشنده و در آن مکان خبر اقتدار محمد خان بلوچ بتواتر معروض مذست والا گشته
این حمان آنکه نجوکه سبز ذکر یافت بعد از آنکه محمد خان از جابه رالر سیدن
برگشته بعزم فساد رایت استبداد برافراشت در ابتدای کار افشای اخبار
کرده بقاسم بیک که در قلعه دزفول عازم شوشتر گشته شوشتریان با شاره محمد
خان اورا کمین نموده قاسم بیک روانه بهبهان گردید بعد از چند روز محمد خان
برسر او رفته او را ما اتباع بدست آورده محبوس ساخت و ابوالفتح خان حاکم
سابق شوشتر خویش محمد خان قولر آقاسی را لحکومت شوشتر فرستاد
داعی الجا مقدم او را مغتنم شمرده حباب آسا کلاه انشاط بر هوا انداخته غافل از آنکه
آسمان عنقریب این هوا را از سرایشان بیرون خواهد کرد بباد ذهت ایخیال

خام آنش طایفه نجفه کاشه ایشان را تمکو خواه ساخت اعراب و مشایخ حویزه و نیز باد سر
موافقت پیش آورده دست متابعت دادند و او حویزه را بسید رضا برادر سید
علیخان و کوکبه یه را بشیخ فارس آل کثیر تفویض نموده آمنگ شیراز کرد و در کمر نجی شیراز
احمد سلطان مروی با فوجی از قشون فارس و خراسان و غیره که عدد قشون جمعه از آن مرتبه
بدانجه آمد مغلوب گشته بقلعه تحقق ثبت و بعد از سیزده روز که در قلعه نبود محصور بود
از قضا ان آب و آذوقه عاجز و طالب نجات شدند محمد خان قبول کرده که احمد سلطان
با القصوره از قلعه بیرون آمده روند دیگر ایشان را با رفقا ناراج و در مجلس غالای سلوک نمایند
قاسم بیک ساخته الی و اعراب بنادر نیز موافقت کرده شیخ احمد ملقی و شیخ جابر
کردوسای القوم بودند و م از یکدگی و وفاق زدند رفته رفته اقتدارش از
ارتفاع یافت عدت لشکرش بده هزار رسید چون از وصول الخبر چون محاصره قلعه
بغداد محتاج بحجیت زاده و بنود محمد حسینخان قاجار بیکلربکی استرآباد را لبرداری
خوزستان و تادیب مفسدین اعراب و تمکین سید علیخان والی حویزه مامور و با
استرآباد و خبر داد از راه جهان و با درای روانه و اسمعیل خان خزینه حاکم قاین را
با یالت کوه گیلویه سرافراز و بهر یک از ولایات فارس حاکم جداگانه از روی
خرد جهان تعیین و دوازده هزار نفر از عساکر فیروزی مآثر بمرافقت حکام مزبوره

روانه فارس ساخته و حکم والا نفاذ شد که طهماسبقلیخان جلایر که صاحب خبر و یار عراق بود با نضمام
و اسمعیلخان مقدم از سمت کوه گیلویه با حکام و جمعی انجم اقتسام وارد دشتستان و اجمیع یکجا گرفته شده بدفع آن
فتنه پردازند و در ایات جهانگشا از منزل خرم آباد عازم سر من بای گشته شرف آستان قدس ملائک پاسبان
و در آنجا عریضه از بابا خان چاپارشلو بنظر جناب بارگاه سپهر جناب رسید
که بعد از ورود و عبور از دجله یکشب در حوالی کنه بغداد به انتظار اینکه شاید بر عساکر
رومیه از قلعه عازم مقابله و شوند مکث کرده چون قلعه گیان از مجادله و محاربه شانه تهی
که در آنمکان واقع شده بود دست از دست و خود بر داز خوف جان هوش ربای
دماغ شده که اگر عشر آن لشکر در سراچه آن بوم و بر ارباب کینه جوئی سالها حلقه
بر در میزدند خلاص کشیدن باز جواب نمیدادند لهذا روز دیگر که حرکت مقدر شد بمجرد
مرتفع کردن خلعه از زنگنه مهر انور بر سر کرده با باخان بجانب مقصد روانه گشته الا حاله و
اماکن مقدسه تمام باج گذار اراده انقیاد و موکب جهان گشا از سر من رای
عازم بغداد و در بیست و ششم شهر جمادی الآخر سنه گذشته فیروز آنروز بجانب
گشته سراپرده جلال بکنار دجله سمت فرانشان موکب اقبال از نزدی تا بشر تا فراشت
اطراف و جوانب آنمنزل محل قرار و مقام استقرار صدور و سنوردیم و ورود و لایات
اوتاعی کفاف و ابراز فرمان و کالت نمود و بعد از تکرار معاهده که چند روز این عهده

دهم شهر ربیع

چون رایت جهانگشا در بازدهم رجب در عین
اشتداد زمستان از ظاهر قلعه بغداد کوچیده نوبخانه از راه خرم آباد و فیلی
روانه گردید سیرات ساخته ابوالفتح خان حاکم سابق شوشتر بنوکیه ایلهای بالا
شده بذیل روسیاهی برجبین وخط بطلان بر صفحه دیباچه دین کشیده از جانب
محمد خان قلعه شوشتر را ضبط کرده و مشایخ حویزه و نیز باو اهداستان و
نفاق اندیش این آستان گشته طایفه بنی کعب و بنی تمیم حوالی دیزفول را غارت
و اشای خراب کرده بودند لهذا از راه عناد و باغیای کینه کشای اعتراض
بعد از ورود بقلعه بیات نشده آخره قرار دادند دیزفول و جمعی را بر سر شوشتر تعیین
کرده خود با فوجی از دلیران از راه میان کجاب حویزه دشتبان گشته روز دیگر
طرف صبح وارد حویزه گشته محمد حسینخان سردار را که تا آنزمان گلاه جلادت بر
در میان اعراب مطیع تر کتاز میکرد و بنیه فارس آل کثیر که در قلعه خود تحصن و در
مقام مخالفت تلگن داشت مامور ساخته شه روز در آنمکان بنظم مهمات پرداخته
عنقریب خان بجانب شوشتر فرمودند در عرض راه خبر رسید که اهالی شوشتر
از وصول نوبه موکب همایون بی شده در حیرت افتاده جز اطاعت چاره نمیدانند

الی فردا

بس قلعه بوار جنده دار و قلعه شیر بوندکشته روز دیگر که سلطان ستارگان در خلوت
سرای افق بیاس سرخ و شفق جلوه آرای گردیده و در صندلی فیروزه فام فلک قرار
گرفت فرمان فرمان قهرمان بقتل ابوالفتح خان و تاراج شهر صادر گشته بعد از غارت
شوشتر و قتل آن خیره سر فاکر برسر حاکمی از روسای خراسان با نولایت تعیین
و چون طایفه بختیاری بجوکیه ایلهائی بان شدند در کوهستانات بجود سری سر بر آورده
بودند با خان بجگر پیکار فیلی باحکام اردلان و همدان و بیست و چهار هزار نفر طایفه
ایلجاری ایشان برتنبیه آنطایفه مامور گردیده و آنحضرت از راه دشت که دارالملک گوه
کیلویه است متوجه شیراز شدند بنه و آغره قرار در منزل هر سر کوه گذاشته مقرر داشتند که
منزل بمنزل متعاقب موکب منصور روانه آنجا شده و شوند در یکمنزلی بهمان خبر رسید که
طهماسقلیخان از اصفهان و اسمعیل خان زنگنه بکمک کریم خان مقرر حکومت حرکت کرده اند
که یکباره کار ملحق شده بدفع محمد خان بلوچ پردازند محمد خان چون از شیراز باجمعیت خود بدفع
ایشان میاید لهذا حضرت تبجیل از بهبهان گذشته دار و خیر آباد و امرو الا باحضار
خوانین مزبور و سپاه ایشان صادر گشته ماموین در محل موسوم بدو گنبدی بارد و
طرفینان پیوسته در انجا معلوم شد که محمد خان آمده در بندستوستان توقف جمعی با
معتد به الجیش فرستاده فرادان انطرف بایشان دو چار و بزبان شمشیر و

بهر عضوی از اعضای ایشان شرح درد بیدادی را تکرار کرده جمعی از آنها تیغ عصیان افروخته
فرار و خبر ورود و جنود مسعود را در بندیکوش محمد خان رسانیده و محمد خان چون از تفوق
موکب اقدس خبر نداشت و سوای دلیران نصرت کیش و شمنی مانند کفران نعمت
خویش نداشت آنفوج بلا را طلیعه سپاه و سردار تصور کرده با استحکام در بند و عدت
خود مغرور گشته اطراف کوه را تفنگچیان پیاده و جمعیت از حد زیاده فرد گرفته راه عبور بر لشکر
منصور فرو بسته شب ضد بوقیروز بند در غیر سنی در بند توقف و صفکنان هجوم
اعلای لوای جهان گشا کرده با خبر گذاران مرتیج صولت و نیروداران سماک سطوت در
محاربات در بند رایت سعادت افراخته و بخت جز ایر جهان هراس کین و تفنگچیان صاحب
قرین را از جانب شرقی و غربی کوه بمیورش مامور ساخته و فرمان بران بموجب امر مطاع
جهان از دو طرف مانند پروین افروخته مانند شعله آتش کمیل بمرکز کنه آهنگ صعود کرده
هر چند که تفنگچیان محمد خان از فراز کوه زاله آتشین از غمام تفنگ فرو میریخته دلیران از
آزا فطرات ابر بهاری و رشحات سحاب گوهباری تصور کرده و بنیروی همت قدم بر
ترکنانه و دیا بمردی استعبار آن قلعه بلند که سر بر سپهر برین میزد دست تسخیر بانها فتند
و یکساعت کامل از طرفین نوایر شورش نشسته اما چون محمد خان بعزم مقاومت
لشکر نصرت اثر بالای کوه برآمده چنین که جبهه زمرد نگار هامون مشهود و نقارآن

الی فردا

ازنجبین برآورده مرخص ساختند وبملازمت سردار کرمان استوار بستند سردار مزبور
بانتظار جمعیت وسپاه ملکت وبازمتعاقب او بایگه تازان کرزین توسن بعزم را
زین کرده روان شدند محمد خان در ورود بجوالی لاریجی خان طوح را برسم
استمالت نزد او الی آنجا فرستاده کوتوال قلعه یحیی خان زبار رفتهای او گیر رسیده و
محبوس ومحمد خان را به پیغام فتک اذا عاجت مایوس ساخته محمد خان ناچار
بجانب کرمسیر شتافت سردار نامحفوظ لار ضبط ونام ایلغار کرده
بود نا هشتم ماه صیام وارد شده کرفتار از رواندار البوار ساخت ودر آبات
نصرت طراز آیات بعد از شکست محمد خان منزل بمنزل عازم شیراز ودر بیست ششم
شهر شعبان وارد شهر واغروق وارد وی همایون که از زمام مرصد آشنه
بود در هشتم ماه صیام بموکب والا پیوسته خبر فرار محمد خان بکرمسیر ات بخش
قدیو کردون سریر رسید رأی مرهمایون بعزم انقاد پیوست که طهماسبقلیخان عساکر
نصرت شعار را در فساو جرم کذاشته خود بجا باری عازم درکاه جهان پناه
شود سردار مزبور در هیجدهم ماه مزبور وارد وبا مور علیه دستمار شات پیوسته از او
یافته مامور شد که با ستعداد وتمام رفته از روی اغتنام فرصت به تنبیه محمد خان و
دفع شیخ احمد مدد وباقی سرکشان اعراب کرمسیر وقلع وقمع ایشان به

پردازد در شیراز از عریضهٔ از جانب سردار مزبور رسید مشعر بر اینکه سرکشان مشایخ
اعراب که در قلعه سکناد داشتند با فارس آل کثیر طاب امان وتعهد نموده اند که
مقرر شده که مشایخ مزبور را با اولاد وکثیر فارس کوچانیده واز راه حرم آباد روانه
استرآباد ساخته وعساکر منصوره از راه نوبندکان وارد اصفهان شود ودر آن اوان
شاهزاده نصرالله میرزا که بر وفق فرمان از خراسان مامور بحضور شده بود وارد شیراز
بتقبیل بساط کردون قباط اقدس سرافراز کشت

نوروز فیروزی

سال همایون فال در چهاردهم شوال در مهنا میکده خطهٔ دلکشای شیراز مقر
ظفر طراز بود فرخنده فلکت اورنکت اعنی مهر منور چهر همایون فلک خرامید برخت
سپهر برآمد کوکبهٔ سلطان بهار بعزم جهانگیری نهضت نمود طفل غنچه از مهد
کلبن قدم بعرصهٔ ظهور کذاشته در مهد بستان از پستان دایهٔ ابر بهاری شیر
نوشید وبرتبهٔ باوصبا نزکس شهلا را از این مژده چشم روشن کفت وفاد
هیئه کان دی که رخنه کر قلعهٔ باغ بود نه بحکم قدرمان قضا از بند زمستی قلع کشتند
وخاقان کیتی ستان قوای ربیع بزم وکلستان لاله وشقایق بکران سبک خیز
باد شمال جولان داده وقلعهٔ شامخی قلعه شاهخه که آرام کاه جنود تطاول باد

بود هجوم جنود فرادستر تکریته کودنشین بهمنی را از دامغان کوهستان بر
انداخت جیش نوروزی ترتیب یافته هریک از سران سپاه وامیران لشکر را
بخلوع رزتاری آراسته پیکر واز شعشهٔ لباس وخفتان رزبافت همه روش آفتاب انور
شده مزجون از جانب احمد پاشا والی بغداد که بوعده دوماه برای آوردن وثیقهٔ

۴۶۴
X۲۳
۱۳۰
۷۴۰
۸۷۴۰۰
۴۲۸۰۰

صلح از دولت عثمانی استمهال کرده بود مخبر مزبور جواب صحیح برنیامده بود وبا تضیع
بیوست که اولیای آن دولت بسبب انقلاب فارس در فضای صفحهٔ استقرار آن را
بدفع الوقت میکذرانیدند لهذا فیض ربط همام خونستان وبنادر وفارس وکرمان را
بطهماسبقلیخان سردار مرکول واتمام مهم محمد خان طوح وشیخ احمد را با مور آن میرزا
فتحی شیرازی که تا آرمان با ستیفای فارس سرافرازی داشت جناب اقبال
سربلندی داده وخاطر از انتظام امور آن بسمت جمع کرده در چهاردهم ذی قعده کذام
بعزم استخراج وانتزاع ممالک که در تصرف رومیه ودر دسیسه مهود رایات نصرت طراز از
خطهٔ شیراز بجانب اصفهان اهتزاز یافت ودر منزل آسیاس حسن محال یزد خاصت
جاباراز اصفهان وارد وخبر بهجت اثر دولت نوباوهٔ بهارستان دولت واقبال
شاهزاده میرزا فتحعلی را بمنده رضاقلیمیرزا نشانیده که روز یکشنبه دوازدهم
شهر شوال مطابق ۱۲۱۱ هجری بعد از انقضای سه ساعت کبری از نطق مهر

محمد زمان سراوق سلطنت فاطمه سلطان بیکم بنت خاقان شاه سلطان حسین بر دانهٔ
مضجعهٔ قدم بعرصهٔ وجود کذاشته از زمین نسیم بهجت شمیم این مژدهٔ روح پرور
کلهای رنکارنک نشاط شکوفه های شکفتکی واشباط از صدای دلها شکفته نمود
این تاریخ در حین وصول این نوید دلپذیر در حضور اقدس خدیو بی نظیر مستفیض فیض
تأل آن عضن بر دمنه صدیقهٔ آفاق را بقران مجید تفال نموده این آیه آمد وکذالک مکنا
لیوسف والارض ولنعلمه من تاویل الاحادیث والله غالب علی امره ولکن اکثر الناس
یعلمون حسب الفرمان اقدس بضبط آن آبه مبارکه مامور شده واز منزل مزبور در
کال بهجت وسرور نهضت کرده در بیست وپنجم ذیقعده اصفهان مقر کوکبهٔ جهان کشا
ساخته واهالی اصفهان بکرسی استکبار نشاط پرداخته میدان نقش جهان آراسته
بازاران خطهٔ ارم نشاط از دروان خواجه الاحوطی بچراغان وآئین بندی بساط کلشن
کشیده اهالی نغر واربابطرب در هرجا فوج فوج مشغول باشکری کردیدند ودر رواق
شکن بازار زهره دستری کشتند در آن اوان عبدالکریم افندی قاضی عسکر روم
که در محاربهٔ نوباوهٔ عثمان پاشای سرعسکر روم دستکیر وبفترپاشای مزبور را با دو اسیر
شده بود واز جانب وزیر اعظم دولت عثمانی نامهٔ اخلاص آمیز بدرکاه جهان پناه
آمده در اصفهان توقف داشت رخصت بتقبیل بساط مقدس سر بافته چون مضمون نامه

وزیر اعظم منشور را بانگیه عبد الله پاشای کوپرلو اولی از درباز قیصری سرداری مامور
و بصلح و جنگ ماذون و در دیار بکر توقف دارد معتمدی فرازا نظرف نزد پاشای

مزبور رفته مرهم مفرون بصلاح و دولتین علیتین باشد علی نامبه هر چند که ضمیر الهام پذیر
والا لایح بود که غرض اولیای دولت عثمانی تا خیر و دفع الوقت است کر شاید برای
جهان کشا را ازاین قصد منحرف ساخته بهانهٔ اظهار دوستی شکنجهای خود را
درست نماید چون حضرت ظل الهی منجو است که ابواب انمطلب بمفتاح سازگاری مفتوح
شده بدون تضییع نفوس و سفک دماء مقصود بحصول پیوندد و برای اتمام مهمات امر
افندی ازراه بغداد نزد عبد الله پاشا روانه و پیغام داده که مقصود ما دولایت
آب ارس است اگر منصرف دادند فبها والا همان بهتر باشند که ما خود در این اوقات
انشاء الله تعالی و نقد تمام بلاقات ایشان رسیده و بجای کار را میگذاریم و
چون قبل ازاین اعیان دولت روسیه کیلانات را بموجب اشارهٔ آنحضرت منزل
کرده بودند در اصفهان کماکان معتبری از جانب پادشاه خورشید کلاه روس سفارت
مامور ورود درگاه معلی شده مقرر گردید که همه جا در موکب همایون باشد

بعد از انتظام
امور اصفهان

امور اصفهان در دوازدهم شهر محرم الحرام ۱۱۳۵ هجری لوای عزیمت ازراه همدان بکا
مقصد برافراشته و عرض راه خبر رسید که طهماسقلیخان سردار بعد از مرخص از درگاه
جهان پناه به تسخیر قلعهٔ بیخ و قلعهٔ جوش که مسکن اعراب بنی بود پرداخته بعد از اتمام مهمات
بمحاصرهٔ قلعهٔ باغ مشغول شده بود چون قلعهٔ کمکش متعلق بشیخ احمد مدنی بود موسی الیه
الترمس مخالفان و فی بود و جمعیت کامل از اعراب سمقانه و افغان در حصن و محل خان بلوچ
که در آن اوان در قلعه دشت بود از ورود سردار آگاه گشته جزم ساخت از شیخ احمد مدنی
عازم کمکش شده در کیفر سعی آن جمعیت خود که قصد آنش بها لصد میرسید رایت قرار افراخت
سردار از اطلاع آگاه گشته جمعیرا بمحاصرهٔ قلعهٔ باغ و کوشمال آنطایفه تعیین نموده با فوجی
سر محمد خان ایلغار و جمعی از اعوان او را قبل و کرفتار ساخته محمد خان با سعد آبادی
سواحل فرار کرده چون شیخ احمد را از مبادی حال همیشه مستقلا اختلال امور سواحل و بنادر
و مفاسده کلیه از او صادر میشد سردار بتسخیر قلعهٔ او عازم کشت در اندک روزی حوالی
سر قلعه مشرف کشته شیخ احمد مدنی با تمامی اهل قلعه و لشکر و جمیع قلاع و مساکن اتکا
که در بنادر جیرو مشرف جنود مسعود بر آمده سردار غرمان و الا قلعه جات را که آشیانه و فضا
بود ویران و اهل قلعه را کوچانیده از راه کرمان روانهٔ خراسان و احد مزبور را با چند نفر از
رؤسای اشرار بدربار سپهر اقتدار فرستاده در روز ورود بارد وی مسعود استقبال

سیاست چشیده سر بکریبان نیستی کشیده ذاتا محمد خان بعد از فرار از خوالا قلعه کرکث که
راه چاره را مسدود و یافت بجانب سواحل شتافت از آنجا بکشتی نشسته بجزیرهٔ قیس که
مسکن اعراب هولا است کریخت شیخ علاق ولد شیخ راشد هولا که کوچ او در بندکر
دست غازیان شده بود محمد را با رفقای او اسیر کرده بدست آورده بزنجات کرفتاران
خود ساخته و در ازای این خدمت بنوازش و احسان و حصول مطلب بهره مند کشته
سردار بنیز محمد خان را بر وفق فرمان مقید روانهٔ اصفهان ساخته چون بکرز حضرت
ظل الهی همین اغراض از تقصیرات او پوشیده بود مشمول نظر عنایت و صاحب حکومت
و ولایت ساخته بودند در اواخر سنهٔ مرقومه کرازاصفهان عزیمت بغداد و او را بعنایت کونا کون
تعیین و روانه می ساختند در عالم تاپوکنان او را بکیفر بدکرداری فرمودکه اکر
اخبر به مصدر خیانت و شورکیخی شوی چشمهایت کنده کبرا این اوحاق خواهد شد او نیز
انکشت قبول رویده بهانه مرض شد در اینوقت که این اقدام از او بظهور رسید بعد
از ورود باصفهان باشاره همایون در همانجا کاینموده و دیعهٔ بحل آمده بود چشمهای
آن مبرز بخت عبرة للناظرین از نه قه برآورده چون از عرض احسان مولای خود چشم
بود و جزای عین را بچشم خود مشاهده دیده بفاصله دو ستر و زباکوری قدم براه عدم کذاشت
و در سیزدهم ماه صفر موکب همایون از همدان حرکت و چون مقرر شده بود که خانواده

پایا لوکه در آن اوان حاکم اردوی بوسنه از خانواده اردوی همرا که جا نیده در قصبهٔ
قلعه که محل موکب منصور است حاضر نماید شاراله بر وفق فرمان عمل کرده در آنجا
کنا از جانب سنتجق و اردوان مکان دخوانه وارد مزکوره را تمارک داده روانهٔ خراسان
ساخته و از انجا عازم مراجعه کشته کوچ بر کوچ روانهٔ صفحات کردیدند چون مقدمان احمد
پاشا و الی بغداد که با فرامین قیصری برای تخلیه ولایات کنجه و شیروان و ایروان
رفته بودند پاشایان بکلم غرور ایشان را جواب داده و در تبریز معطل بودند در روز
ورود موکب اقدس بمراجعه عرف افشان مجالت سعادت تقبیل عتبهٔ خواهش مقابلت
و رخصت انصراف یافته و کماشتهٔ خان قرقلو سردار دارالمرز را با جمعی از خوانین و
حکام مامور به تبریز و حکام افشار و مقدم و مکری را مامور بدیدم ساخته که هر یک با جمعیت
خود در آن ناحیه توقف کرده منتظر تحقیق خبر صلح و جنک و مترصد صدور امر خدیو با فروز
باشند و چون جمعی از خواص که در صدد و استار در جاهای سخت و پیشهای
پر درخت مسکن داشته از او زبونی بخت و اوامر خاقان فیروز بخت مخالفت کرده
بظهور رسانیده مذاهنا احکام استاردار دیل و کیلانات با جمعیت آن نواحی و فوجی از
هزار جیان جلو طرغ پیشه بتنبیه ایشان معین کشته اکثر دره را که در پیشواهای جنکل و کریوها
کوه بخش و اختفا اختیار کرده بودند بزده به طبیع کوشمال داده در نازوم شهر ربیع

خط اردو سل

خط اردو سل موخر کوکبه جلال گردید

بعد از ورود کوکبه

جهان کشا بارد و چهل تا تاریه و چهار از جانب عبد الله پاشای سر عسکر وارد و بعرض
آوردند مشعر بر اینکه تا دو سال مطالبه و لایتی موقوف داشته بعد از دو سال ایلچی بر
دربار عثمانی فرستاده و لایاتی اسباب نامه و لیای آنده دولت که فرستاده بر ایران
فرنگ باز آمده و جنگ وضع منعقد گردد و لایاتی اسباب رنده از خارج بوضوح پیوست که فرنگ
ستاده انظرف از سیدن جواب حبس نظر گرده و سایر پاشایان هم چونکه پیش ذکر
یافت بغرض تقصیری اقبال نکرده فرستادگان احد پاشا را راه گفتگو ندادند بستیال
سعی چاکدستان سعی کنند پرچم و کشکول و در کنگره و باغ سر عسکر و پاشایان دیگر جا گیرند
و قلاع سخت بنای ایشان را بهجوم منهدم و بصایح رخنه پذیر تسخیر چون از جانب پاشایان
مزبوره که فرمان معنون بخط شریف باسم ایشان موافق قانون دولت عثمانی صادر
یافته سر خای خان لکزی بود که در آن اوان از دولت عثمانی ولایت شیروان و
داغستان را در حوزه داشته ارثی بود موسی خان عاشر تا کستانی بود چون
حکم همایون انفرمان را مصحوب بکنفر آدم برای سر خای ارسال داشتند خان مزبور
گشته جواب لاطایل که از دهان حوصله اش افزون بود داده آنجا در جواب دهد

[illegible]

کوه ولایت شیروان را از جانب شیر شیران لکزیه تسخیر کرده ام احمد بغدادی و غیره او را بجهت
که از این معقولها مورد ندم و در وادی اظهار ناید خاطر نشد ما دیب انفیروز شیر
پیشنهاد ضمیر انور و فتح شیروان را کلید فتح الباب قلاع و بحر دانسته در بیست و پنجم شهر
ربیع الاول وارد و موکب همایون بکنار گرداگرد قلعه گشته سر خای از آوازه توجه آندریای تکوکار
و ظلمات جهان آشوب آن بحر خاطر که رو بدربار شیروان کذاشته است رخت بتقلل
جبال داغستان کشیده فرار نموده و در بیست و نهم ماه مزبور لوای جهان کشا بر تودهٔ
برساحت قلعه شماخی محمد قلیخان بعد لوحاکم اردبیل و مایات آن مملکت سر بلندی یافت
و چون عروض رسید که جمعی از لکزیه داغستان در محل موسوم باطچی که در دست منزلی
شماخی واقع و اصعب مواضع است سلسله جمعیت را انعقاد داده در کمین فساد
فوجی از سپاه نصرت پناه را بانجانب تعیین نموده بانقسر روز نده اسیر
بسیار از ایشان بدست آمد تا بامعوظفا پوش شهریاری باطلاق اسیران فرمان
داده بگذرگاه شیروان ارسال دارند بوهر مطهور بصاحبان اسیر واصل ساخت
و چون بعد از کرفاری محمد خان و شیخ احمد انجام امور فارس امر منوکه عاکر شده
بود که بهمراهی سقلی خان سردار از فارس با بعضی از خواهین بکاپاری وارد درکاه
افتدار شوند مشار الیهم در محل شرف آستان بوسی دریافته و در ظلال آن احوا

خبر رسید که جمع کثیر که همراه سر خای خان در قلعه جمعیت کرده لوای افساد برافراخته اند
پس شتافته بار کشور کیرند و آغوزه قراباشاهزاده نصرالله میرزا در قلعه شماخی که در آنسته
چون قصوق که در بانزده فرسخی شماخی واقع و انتهای داغستان در آن اوان مسکن و
مقام سر خای و کریکاه آنمفرور خودرای بود برای اینکه او را بجا رموقه اضطراب انداخته
تدبیر تسخیر آنمکان را وجه همت ساخته روز شنبه نوزدهم ربیع الثانی با توپخانه جلو دار
هزار نفر از بهادران رزم آزمایان جریده و سپاهی آهنگ قصوق کرده مقرر شد که طلایه
قلیخان سردار روز بعد حرکت فیروز آباد و با دوازده هزار نفر از لشکر دشمن سوز عزم
تنبیه سر خای متوجه قبله و بعد از انجام آن امر معتقد کعبه دولت موکب والا و اذن مجدد
کشته از راه فارس و سیستان روانه هرات کشته بدستور سابق سرداری قشون
بسپهداری اکسر دشمن را مخصوص خویش دانسته در کنیزه قرنگ من حال داغستان
خبر رسید که سر خای در موضع دوده باطن که مابین قبله و شماخی واقع است با سردار
جنگ کرده شکست فاحش یافته روانه قصوق است توضیح اجمال آنکه سر خای بعد از
واقعه فرار شماخی جمعیت خود را از لکزیه و غیر منعقد ساخته او دشه و در آنجا خبر لکزیه جا
تلهٔ راجع و از غنی پاشا و الا کجه داسحق پاشا والا تفلیس استمداد نموده اسحق پاشا
بنا بر مخالفت والا رادهای کرجستان از اعانت بعلوفی کرده آغا علی پاشا والا قره باغ

[illegible]

پاشا و توپ زنباشا و فتح کرای سلطان و هشت هزار نفر از رومیه و تاتار بجا و مت
سر خای فرستاده و بهمه جهه هزار کس در معسکر سر خای پیش از وقت جمعی از قلعجیان
خود را در منزل دوده باطن که از یکسمت بکوه و از یکسمت بیشه اتصال دارد و سید اله خود
منصور تعیین کرده و پشت ایشان را بوجود فوجی دیگر استظهار داده از انطرف نیز
پیش تاز ان سپاه سردار جمعیت اول ایشان برخورده چون میان جنگل بود از انجود
دشمن خبر نداشته بتصور اینکه قراولان نام غلام سر خای است که بمقابله پیش آمده دلیرانه
با ایشان بستیز آویزیر داخته ایشان را مغلوب و منهزم ساخته بقوی که در پشت
کوه قرار افراخته بودند در آویخته لکزیه را کمان اگه طل الهی است که بابن جرات بسر وقت ایشان
رسیده و عنان شکیبائی از دست داده روی برتافته از هزیمت آکرده قلب لشکر سر خای
با پاشایان بهم برآمده بسنگ قرار شان از هم کسیخته و جمعی کثیر از ایشان عرصه تیغ بیدریغ
کشته روبه بست کنجه قرار و سر خای با معدودی بجانب غازی قصوق کریخته و غازی
اسباب اردوی ایشان او ده بکیب دلیران لشکر نصیب کشت و از آنجا غازیان رفته
قلعه جاموز را که احداث سر خای و مکان بسیار معموره بود نهب و غارت کرده آتش
توده خاکستر ساخته و بهرام بیوصول اخبار جمعیت بر سر راه قراریان فرستاده مرقوم
چون هزیمت موکب همایون بسمت قصوق مطلع بود بعد از شکست بیچ جا ضبط عنان قرار نکرده

مرکب گریزپا تیز تگ ساخته جانب ارسیان کوه گذشته بود گردیران بهرام صبح دارد
آنمکان گشته جمعی از لکزیه و تاتاریه گذارد دشت علویل قرار اگم کرده بود ند بست قوش آ
در نشیب و فراز آن راه دور و دراز اسبا توانی قدم فرسای حیران بود ند و چار لشکر
منصور گشته گردن سبصد تن بزیر خم دلیران شمشیر زن و صلقه گذه خصم الکن درآمد بهنگام
سلطان بلند اختر مهر از خشک سیر آهنگ نزول کرده موکب والا دارد آنمکان گشته بعد
از لحظه در تگ با فوجی از دلاوران نیزه گذار و هزار جهان هوتخوار بتعاقب سرخای سند کرد یکبار
در یا تور در اباد رفتار و در عرض راه بسیاری از اثاثیه و خیران بلی مسافت میگذارد
قرین هلاک و آسار ساخته و تمامی اثاثیجان و اغنای که در کوهستانات سخت سر راه بود
بتصرف لشکریان در آمد و الفصه در عرض دو روز بانزده منزل بلی مسافت که صعب المسالک
بوده در اکثر منازل تو ب و الات مجرد و بدوش پیادگان از قفل و جبال جر ثقیل نقل و تحویل
می شده بر آن نهج وارد قریه چشمک کیمز لا قوش گشته روز دیگر جواد باد رفتار روز سنام
آغاز خرام کرده در عرض راه عریضه سرخای مشعر بر اینکه بر استه خای عفو تقصیرات گذشته در
منشور امان و تاخیر در حرکت موکب نصرت رسیده چون از قرب طلع همایون مفقد
روی اندیشه و حرف اوه قابل سکه قبول نبود حکم والا صادر شد که در صورتی در پناه عفو
و لطف ما پس خواهی بود که چون سایر پای بساط حضور اقدس بشتابی والا ...

آنجا برای رو خس ایکجا خیانه توان بست و با قشون وافر آنه از دم این فوج خونخوار از رحمت
افعی سنان خوان رستا تا سرخای باغای لکزیه داغستان تجدید جمعیت نمود و در
کنار رود خانه کیمز سی قوش بسیه نهای و پل را که معبر منحصر بر آن بود شکسته جهانی و مغاک
دهبال شده و آنرود خانه بست در میانه آه بس عمیق جاری که آبنه موج رودی آنچنان مهیب
نمای پشت ماهیت و از تعمق قعرش کار غواص اندیشه در پناهی بعد از زمانه گرشحه آواز
شنگ زنبورک و تفنگ از عرض میانه جنگ را گرم کرده عبد الغنی خان علم امان
طایفه افغان ما مور بعبور شده و سعی بسیاری را د بار کثیر از مکان دیده مرور بهدا
کرده چون نور بصر در حرقه العین از رود خانه گذشته سرخای لکزیه را از انجال که ملاحظه نموده
زمام قرار از کف رفته روی مرافقه کوکب سعود متعاقب فوج افغان آغاز عبور کرده
بار سیمین لشکریان خود را بکوه رسانیده هر چه جمعی از ایشان فاذ زبان خالی کرده
رخت بدیار عدم کشیده بقیه سرخای که سر رفته بود با سعد و دی کوچ و کلفت خود را
جریده و سپای از قشون برداشته مدبار چرکس و آذار آواره شده پس آنه ربای لشکریه
شورداشته در خانه و سرای وساحت و فضای قشون موج زن و فصور و بیوت عالیه
اساس انگل گشته بگنج گاوی مخبر سی و ایران زمین آنوادی هزار نفت سر بسته که در
درون پنهان داشت آشکار کرده و دفینه و گنجینه سرخای دانی الخ آنچه در ظاهر و در باطن

موجود بود در بسته بر طبق عرض گذاشته و خاص خوانان دله عادل کرایان
شمخال که بزرگ داغستان بود دران سرزمین شرف انه وز تقبیل عتبه
سعادت قرین گشته بمنصب عالی شمخال و غلاع فاخره سربلندی یافته متعهد خد
خدمت و مستدعی عفو تقصیر ایام اثر مین گردید چون جنود بهن دوبلی بار کاب و
وصول در تنگنای جبال و طرق مانع عبور و نزول بود کار سرخای غیر قابل آن نبود که
خود را معطل سازند بعد از یکهفته که مال انوادی برانده و خته و دشمن برانداخته شد
جمعی از لکزیه را که در قید اسار گرفتار بودند گذاشته و انا نامه شمخال بخشیده و در رقم عفو
آنام اهل قشون گشیده و حرف زنام غریمت کردند بعد از زوده منزل از خض بار دو
معلوم شد لکزیه انجا سر عصیان پیش آورده پل رود خانه مصور که معبر یگانه منصور
گشته قلعه گوهر انتقاق کرده اند که موکب والا آنروز در آنجا نزول فرود آید چون گردون
جوب و اسباب پل فرمانداده و تا وقت غروب در کمال استواری بر آن
بسته افواج منصور فوج فوج ما مور بعبور گشته بودند همنکا میکه مهر زرین لوا از زرد
نیل فلک گذشته رایات جهان گشا بسیاد الجم کوکبه عبور و رود در دامنه کوه
نزول کرده روز دیگر صبح که آفتاب جهان آرا از پشت کوه افق سیغ برکشیده بعزم
تسخیر سنقاق انگروه صعود بر درجات انگروه فلک شکوه برقرار کوه سر بفلک

داغفروش که در شماخی بود بر وفق فرمان بوکب فیروزی نشان میپوسته و طایفه
قلیخان که سرداری قندار اختصاص داشت بعد از شکست سرخای بخوشقرعازم
هرات شده بود و عبدالغنی خان حاکم ابدال را بتسخیر فوجی از ابدال روانه ساخته که در
حوالی فوره در هرات بطهماسبقلیخان ملحق شود و در منزل مزبور عریضهٔ از ظهورش سیرادله
نظرعلی خان والی کرجستان و علیمرزا برادرزادهٔ او رسید شخیر را بگیاه سرخای به
جگت از پاشایان کنجه و تقلیس استخاصت کرده بود اسحق پاشا والی تقلیس جمعی از
عسکر روسیه حرکت کرده میآمده است والی زادهای مزبور با جمعی از کرجیه جمعیت کرده
در عرض راه کاخت بر سر ایشان ریخته بالصه نفر از روسیه مقتول و اسیر و سلک
جمعیت روسیه تفرقه پذیرفته پاشا فرصت خودسازی نیافته بقلعهٔ تقلیس فرار نمود
والی زادگان را در ازدیاد این نعمت تجلیل مهر شفاعت و انواع نوازشات و امتنان
منده ساخته بعد از هفت روز از قبله عزم شنجر کنجه لوای عزیمت افراخته

چون از انتظام امور شیروان و تنبیه لکزیهٔ داغستان فراغ حاصل شد
در بیست چهارم شهر جمادی الاولا اعلام ظفرفرجام بصوب قلعهٔ کنجه پرچم کشور کشای
کشوده با مراولا محادات کرجستین ترتیب یافته کوکبهٔ عزت و تمکین ظفرقرین عبور نمود

چهارشنبه ششم جمادی الاخر رسمت قلعه‌گشای کنده کنجه جناب بارگاه عزت و جاه و جلالت
مهر و ماه افراشته شد علی پاشا که در آن اوان از دولت عثمانی بایالت کنجه منصوب بود
در باغ کرای سلطان تاتار و جمعی از رومیه بحافظت قلعه مامور شده بود شهر را خالی
کرده بنا را قصص قلعه داری گذاشته بودند سکندر مقام کیهت فلک سیر مرتع اخگر آ
جانب قلعه شتابت خرام ساخته مکان سیبه و اطراف قلعه را بدیده ور دیده روز دیگر از اجانب
جنوب از میان میدان شهر که تا پای حصار قلعه که تخمینا صد و بیست زرع فاصله بود طرح
سیبه و جزایر چیان خوش انتظام دسته بدسته بر سر سیبه تعیین و از سه طرف دیگر مورچال
جلهای سنگر تعیین و متقرر گشت هر فوجی بسمتی رهبر گردیده بمکانی اختصاص یافت و جمعی از
جزایر چیان قدر انداز منارهای مسجد خارج قلعه را که مشرف بقلعه بود در تیر بر سر ایشان
حصص جعیز واقع بود حواله گاه ساخته در سر منارها آغاز کماندازی نموده بخت کوکبهٔ
رومیه منارهای مزبور را هدف گلولهٔ آتشبار و آتش دستی مهارت در عرض ستر و
باسطح زمین هموار کردند پس تو بچیان اطراف منارهای میان قلعه را کرومیه سر کوب
سیبه داران ساخته بودند نشان توپهای صاعقه بار در اندک روزی رایت سرفرازی
آثارا گون سار ساخته برات حیات بالانشینان آن بزم جان بازیرا حواله الطاف
ازواج ساخته و آن فوارهای آتشینرا که در جویبار خونخواری سر بر فلک کشیده

بودند از جوشش صاعقه باری تسکین داده بعد از آن حوالهای بلند سپهر پیوند گلوله
منزل فواخل سمانه بود و در خارج شهر از جوبهای قوی ترتیب داده و شهابهای قلعه پرور
سرکوب قلعه گیان میساخته اما چون که انقلعهای چوبین قامت استقامت بکدار از برج قلعه
اساس برابری ننمود لهذا بعضه توپ گران سنگ از پای درآورده چیان میانت قصر افخم
عظم رسیم میکردند پس سنجیق های گردون خوان مرتب گشته از دهان شماره و دهان بخشش
آیهٔ واعطرنا علیهم بگجار رستم بستیل بر فلکیان فراشی شده بزیان کوکبهٔ بهت پیرایان
جزو سیبه کوشیدند طرفین کمندان سیبه و قلب داد و ستد میدادند و سته دفعه از جانب
سیبه داران نقب بجانب حصار کشیده و آتش زده خاک بنیاد حصار و جمعی از مستحفظان
یاد فنا رفت یکدفعه نیز نقب بشصت ذرع مختلف باگذاشته نقابان رومیه بیکار نقب مطلع شده
باطل کردند اما در بخش نقب دیگر که ستر اراد بالنصه من بار و بت بجار رفته بود غافل شده نقب را قبل
که مستحفظان توانایت و سیاه بر فراز این میلکون حصار با فروغی مشعل نور و حصار
گرم کار بودند او آنرا بحجم والا بنقب آتش زده و از اطراف قلعه دلوله و شورش در افکنده
قلعه گیان را تصور چنین بود که نقب بود که نابود کرد آتش فروشت از خوف یورش بهر درج و حصار
او دهام و هجوم عام کرده همینکه فراز آنقلعه استوار مقام استقرار مردان کارزده گردید
شرار و از آن آتش جانسوز بانفجای دیگر افتاده در گرفته در نهاد اهل قلعه افتاده آخر جناب

مظفرقلی از حصاریان بروج باکوکبی دله علی پاشا والی کنجه اشراق یافته از انخراق
رومیه نیز دو دفعه نقب بپای سیبه آورده دیگر اسیبه داران مقطع شده باطل کردند و نقب
دیگر عقده دل را شکافته از آتش درون خانمان چیل تن از جزایر چیان سیبه دار گردید و
چند مرتبه قبهای طرفین بیکدیگر سیبه و میان شکنای نقب باکاردو فنجر و طپانچه دست
بگریبان شده و یکدفعه نیز وقت عصر در وقتیکه مستحفظان در پشت سیبه مشغول خراب
بودند رومیه با خمپاره‌های دسی و سیخ آخته غفلت از قلعه بیرون ریخته خمپاره‌ها
آتش داده بجانب سیبه داران انداخته با تیر و سنگ و تنگ و تفنگ هجوم
آورده اهل سیبه را تا منهای میدان دو اینده نداز بخراف سیبه داران اگر اوردند
جلادت بنیاد و با تنهای کشیده بر رومیه در آویخته جمعیرا در خاک خون کشیده و رومیه را
در آنجخته از سر سیبه دور کردند چون شهریار تاج بخش کشور گیر هر روز بر سر سیبه‌ها
قدم توجه کرده کار بکار و هر یک از کارگذاران فرمان بر دهند قلعه گیان انگیزها
یافته بودند در آنوقت مجنوی نادیده نقب بقلعه را شتافته و روی ساخته که اگر حزم الو
العزم دستی از دور بر غلاف آن انگیزد شورشه نیست خرمن عمر سپاری از
رهروان طریق جان سپاری بآتش سوزان در میگرفت هر دفعه جان افشانان
افتاده و کوشش که مرور کردن فراز ان بر پشت سیبه روی توجه آورده بعد تا

اقبال یاور سرشته کار زار بدست کار کنان در هما بجا بجد بجامه کردند یکباره بجز
از سیصد قلعه الحضرت از سر سیه روز نا بآنجا آمده و آسایش میکردند قلعه را خالی
از قلعه بیمان سیه اقتاد یکبار از حضور را از پا در آورده بهمین نهج تا سه بار
قتال آن شب التهاب داشت و از هیچ طرف تقصیری در زد و خورد نمی شد و اکثر
و اهل قلعه با کوله توپ و تفنگ و خمپاره و اساس بستی از هم فرو میریخت و از آنطرف
توپچیان پاشا حاکم برکشاده بودند که در حصار بامغرب کوله توپ از باد آمده و دیگر
علی عرب پاشا بود که باشش نقب سوخته حکم بدر اکباب کرده از اینطرف نیز طرفین
توپچی باشی که در سر توپخانه های سیه بود که کوله خمپاره های قلعه گیان راه خاصه میگرفته
راقم مخبر میکند که سته تلاطم نعوذ بالله از حصار غرب کفته و ما فرته ماه رمضان المبارک ادا
ستیانه روز طرف برون سیه کشته فتح قلعه را بجوهای عظیم پسندیده
انباشته سیه یاران فتح قلعه کنزا نیده بپای سنبر حاصل رسانیده نه چون سیه
و یاران توپ های سیه از هم پاشیده نواه خاک شده دست از بروان سیه
و رفت نمیبرد و کرد و آب رفتند برین نهج که ماهین سمت مشرق و جنوب قلعه را
سد سدیدی ترتیب داده آب بر بسته دیوار سنبر حاصل بحصار بروج السته قلعه را
با بروج اسندام یافته نصف قلعه را آب فرو گرفت و آبنه عمارت در رویی آب

حکم قلعه نوشته جواب شنیده ناچار محصورین با ستظهار آمده آمد عبد الله پاشای کوپرلو علی که
کرد آن اوان بر عسکر منصوب و آوازه آمدن آمدنش روز بروز میافزود بیت بلوا
داده دست از قلعه داری برمیدارشته و در این چند ماه آنچه تاز کوشش و تعبید بود در
باب تسخیر قلعه بعمل آمد از آنجا که کلید کشایش قلعه در دست کوتوال قضا و مفتاح ابواب
مقاصد در کف لطف برات ایزد بهمات است تسخیر صورت میسر نیافت چون بوکرش
بهچو قت راه در سم غنه بوکشت کرد از دلیران خون آشام و عساکر بهرام انتقام
بسر کرده که چند نفر از خوانین کرام و روسای انجم احتشام با طراف قلعه مامور و آن
استوار در کمال شدت محصور و ساخته جهیز البرداری صفهان جانبری روانه تقلیس فرمود
که با تفاق آراوان کرجیه مفتوح محاصره تقلیس باشند چون تسخیر قلعه ای مزبور زبان
و چنه اقبال بیزوال خسرو داد کرد رسال بعد سبب کرده بجاری حالات ابنده استان دل
پذیر ان شاء الله وحده العزیز در ضمن وقایع سال آینده نگاشته قلم صدق مخال خواهد شد
سالنامه علیکم هند ذکر ایکه در ایام محاصره نگجه اردوی همایون و تسخیر
رس قلعه واقع شده بود سه سدی در برابر خیمه خرد انگشیده بودند که تیر مرا توپچیان
بسنگ ابدار اتفاقات روزی در خیمه حرم روزمی در بستر آسایش نشسته بودند مرتوپ
در ایام محاصره مرات اتفاق افتاده الغور قلعه از قلعه المرتضی که کلوله آن در پهلوی

سد مبارک بر زمین خورد و چنان آفتی در خیمه خرد نگهبانی حفظ آلهی از ذات جمال
الله مس گذشت

در همینکه رایات جاه و جلال در خارم قلعه توقف داشت
جمعی از زده سای لگزیه و جارچیان در بار نخچه وان آمده بعد از دیت و ادای خدمه
جمعی ملازم بر یساق در رکاب آفتاب اشراق حاضر ساز نه چون در آنمورد از زی
ظهور رسید جمعی از خوانین و حکام نصرت فرجام که در صدد آغاز شش مستعد و منتظر
فرمان بودند بتنبیه آنطایفه تعیین کرده فوجی هم در عسکر فیروزی اثر بمعاونت ایشان
نامزد جمعی از کرجیه کاخت نیز بسر کرد کی علیمرزان و الدامی منتخبان از آن میانه رودها
کر باین امر مامور شده بعد از انعقاد جمعیت متوجه بسکی آباد شده آنطایفه نیز از
از قلاع و مساکن خود رخت کشیده ایشانرا کوهی که معبر فرازنده و دامان البرز مکه
اهر زیور و ده امان رفتش بود کشیده ماشه کو دکر جهانبسته دست خیر سری
کشوده و خط القفا با سوار و پیاده خود بلشکر فیروزی اثر هجوم آورده اردوی انجم
حشم را آماجگاه کوله تفنگ ساخته اما چون خود را نشانه تیر ملامت کرده دید
کثیر از ایشان معوض تلف در آمده روی بر مانده بستقاق خود داشته قشه پس کرده
کان یکصد و پنجاه نفر از آن طایفه را که در دست داشته از پای در آورده بکنه کوب دشت

و روب آن ناحیه پرداخته و مامن فرای و مساکن ایشانرا آتش زده اموال و
اسباب ایشان را غرضه نهب و غارت و در حار و انات و دکور طایفه را که قوت
فرار نیافته بود مورد قتل و آسار ساخته چون موسم زمستان رسیده و خیل سار کرده
زمهریر کر مسیر خرده بیساق آنمکان رخت نزول کشیده و در آن نیز بیک ساده منحصر
بود که از آنها هم لگزیه بدرختهای عظیم و چوبهای قوی مسدود و لنود آب بسته بودند هر چند که از
نخ بندی آبنه محیط شده بود اما بورش صورت امکان نمیبود اند انجمود الا غازیان
گشته جمعی هم از روسای آنگروه که در اردوی کیهان شکوه بودند حبس و قید آمده
انجام کار ایشان بوقت دیگر حواله کرده دیگر عرض رسید که جمعی از طایفه چگنی که
که مامور بخراسان بودند در عرض راه بخراسان رفته و در کوهستانات بختیاری اظهار سرکشی
اسکیار کرده اند از موقف اطلاع یافته پاشلو سیکلی کرستان فیه بتنبیه آنطایفه مامور
سر مامور گشته در محل موسوم بزیر در قلعه کوهی که استقاق انجماعت بود و پناه از اطراف آنجا
بورش برده بعد از کوشش بسیار آنطایفه مغلوب و جمعی از ایشان بر دخانه آن
عریق و فوجی هم بیارو عشیره صاعقه بار و لیران حریق کشته عمده با عیال و اطفال و اسکیر
و باشار ژآن حضرت با لوار سکنه خلیل آباد کوچیده و از آنجا خراسان در ولایت تمام سلطنه
نشین اطمینان رفاقت کردند و هم چنین حکام کرمان و سیستان را با فوجی به تنبیه طایفه

بلوچستان و دربک مامور فرمودند بنیادش دولت و حکام مرزو بوم عتبه علیا که
کجا بیروی بخت چیره خاقان کشان بلوچ و دیگر اقران ضلالت و مجمع اسلاف ضلال
برادر است عدم را ساخته و قلعه دربک نیز تصرف کردند

چون وقت
آن شد که دارالمرز قلعهای شکوفه و ریاحین گردد تصرف لشکر بیشه هجوم سپاه قدر
و قلعه گشای جنود ربیع گشوده گشته از دربار دولت نامه آبرفته بجوهار معروف اسفیج
آب تازه بروی کار آید و بنی الاصفرین بهمن که خار گلهای امید و امهر کامش است
تهی دستی راه و یار ناکامی پیما پیشگاه سلطان ستیارکان روزنه شنبه بهجت و پنجم شهر شوال
هجری علم افراشته خطه حل گشته باب الابواب لاله و کلرک کلیه کشایش در بند بخوزستان
بود اجتراز فیوضش ریاح ربیعی هوای باغ و بستان سرعکر گشته که عرصه میدان از لاله گون
فرد و رودین خانه دیده و سه ماه متوالی در قلعه قارص کلار بخالفت سبزی قرار و بیدق
اقتدار افراشته بود از خلاف جزیکان برک بیه ثمری نگوزده قلاع را بعون ربیع سکون
و چهار عدد اقالیم سبعه سخر و اوتعالی فرمود و ضد یورز مرد سریر سبل گشته و شهر یاغی
باغ از شوکت با بهره نبرد مجلس فسرو از که کلرا رسهار استعاره آب و رنگ از آن
گشن و باغ ارم کتساب نزهت از آن ضدیقه خدا آئین میکرد و غستان لاله و شقایق

ق ج ۱ ظ

داغ رشک از آن میسوخت و سرهای کل سرخ از نخت صفای آن فضا با خون خار
میخاربید داد و سمن بنفشه از غیرت کبود گشته سر بزیر افکنده در حیرت میبود و شوخی نسا
با نواع خواسته و برودوش رشاد سران سپاه از اسباب گلگون و فلوج نه
ناری کوناگون آراسته بهارستان دیگر بنظر آمده و بعد از انقضای جشن نوروزی
نوبت آرایش گلزار پر رنگ و بوی دولت ابد پیوند رسیده در آن روز فیروز بخت
استفتاح قلعه کبری داشته داد و لایت در بند و باکو به کردند تبیین اجمال انکه
سابق سمت ذکر یافت که کتاس ایلچی که از جانب پادشاه خورشید کلاه روس
بسفارت در اصفهان بهر باب تقبیل عتبه علیا گشته ملازمان رکاب همایون چون
بعد از تشخیر قلعه شماخی خیال امتزاع قلعه در بند و غیره که در تصرف روسیه بود از خمیر
انور میگذشت ایلچی مزبور از خبر غیبت خاطر اقدس آگاهی یافته در باب انجام آن امر
استمهال کرده بدولت روسیه بیان حقیقت حال را عرض نمود و خورشید کلاه چون
دانست که اجمال و تعلق امور را سودی و عاقبت کار را بهبودی نیست در باب تخلیه ایالات
فرمان فرستاد و کتاس را تخلیه ولایات ماذون ساخت لهذا در آن روز میمنت اندوز
عقد مصالحه فیمابین دولتین علیتین بوقوع پیوست از طرف قرین الشرف حکام بولایات
تعیین و در بند و باکو به رسالیان را ضبط و مقرر کردیه اسرائی که در دست روسیه بایشند

جمیعاً باز یافته و ولایات را تا قلعه سولاق که راس الحد ممالک جانبین است
تصرف کرده سرداران روسیه را بدون مزاحمت روانه روس نمایند و
مامورین بنحو مقرر فرمان پذیرفته ولایات را بالجمله ضبط در آورده و بعد از ضبط حکام
چون اصل بنای شهر و قلعه شماخی در جای نامناسب اتفاق افتاده بود دست تصرف
دلسلطه لشکر بیگانه مرکوب حصار آن میتوانست شد همت والا بتغییر تعلق گرفته
و توقف و بلدی دیده و دران صاحب نظر در چهار فرسخی شماخی موسوم با قوکوکه
رود گرد شهر قدیم واقعست بحسب مکان امتیاز داشت معین و مقرر گشته بفرمان
خدیو دوقمر ما زمان بنایان مهارت پیشه و معمار سان درست اندیشه باتمام
آن بنای خیر فرجام دست اهتمام یازیده در اندک روزی کنکره الحصن حصین و
متین را هم دوش قلعه ذات البروج چرخ برین ساخته و سکنه و اتباع قلعه
قدیم را کوچانیده در امکان نزهت نشان سکنی دادند قلعه را دارالملک حکام و دیگر یکان
شیروان قرار دادند و اخبار بهجت پرور دسنیکه الیارس خان والی خوارزم
حسین وکیل بموت را با ستمداری فغفر نگاشته باتحاف صدوده خراسان فرستاده
آنجماعت دو فرقه گشته گروهی بحکمای مانده و فوجی بسمت آلداغ و سلطان که
مسکن اکراد چمشکزک بسمت رفته در چیکه آنقلعه متنول کاوتازی و سرکرد

دلستانی

فرمودند بعد از ایشان امور و انتظام کارهای نزدیک و دور روز جمعه سیزدهم ذیحجه الحرام
ظرف عصری از حوالی کنجه بحر فوخارا رودی همایون در جوش و آن دریای بیکران در
آمده در منزل آلاکوی من محال شمس الدین لوبرخی اقدس رسیده که تیمور پاشای ظالم
وان با شش هزار نفر از عسکر او روم و اکراد وان روانه تقلیس است ضد یوجهان بر در
از خبر بهجت اثر با فوجی از دلاوران رزم آور با بیگ سرا برآن خبر بسرگیرد غازم تقلیس
گشته اردوی همایون را مقرر داشته که کوچ بر کوچ رفته در قلعه لوری بار اقامت
گشوده منتظر انصراف موکب اقدس باشند بعد از ورود موکب جهانگشا بسمت قر
شرحی تقلیس معلوم شد که تیمور پاشا برای ایل و محصورین از خبر برده و سپرده
است کار را انجام داده مراجعت کرده الحضرت از اداوه فرمودند که از میان
کوه مشهور بقلوا از پیرامه بر سر قلعه قارزان چای که در نواحی قارص واقع و محل
توقف روبیه است غفلتاً رشته الطایفه را شیفته نامیده باوصف اینکه در ایام زمان
یکه تازان افلاک رزم در درجات نور کرم کاه تازی نوامیان کوهسار و دره های نجوما
لامال برف بود که کوه از درشت و چاه از راه تشخیص نمیباشت الحضرت سپاه و کارا
در افراه بکوه پیمان برف نامه فرموده و شبانه روز القوج غیر روز قدم فرسای
سعی گشته سپاه گیتی خواه دی را که در انوادی هولناک کوه برف بر دوش داشتم

مترائم بود ند یا مال نموده که شاید سر رشته عبور بدست جنود منصور افتد میسر نشد
چند جنبش یا مون نورد و فوق اسا سباد بانه فوایم تیز گردبان دریای بیکران انداز
حتمه اند چنانشد که تخته پاره از رستخوان بنوی هیچ یک بکنار نیاید پس مراجعت کرده در
قلعه لوری بار و دی همایون پیوسته و از انجا بکنون ضمیر منیر اقدس را بمصوب یکی از
گرشاران رو سیه بر عسکر نوشته او را از توجه موکب منصور بانسمت آگاهی دادند با
ده انزده هزار نفر اغرا گر نامداره و لیران عرصه گیرودار غازم مقصد گشته در غره
محرم الحرام بکهر سنی قارص یا مقرر اردوی انجم احتشام ساخته سحرگاهان کرد و چوخ
گوکب زرین کوس کوس رحلت شب اوای نای و غریو کوزه های غلغل زن
برین انداخت و اعلام عنقر بر دروایت اژدها پیکر سر بفلک خاک و قبه افلاک افراخت
و انضباط و آئینی که میبایست و فرو شکوهی که می شایست در برابر قلعه تشویه صفوف
کرده پرچم اعلام زر نگار گشودند چون سر عسکر پیش از وقت باعلام نهضت فرمان
منتظر گوکبه تقریر در گشته حصار قلعه داری را مامن غائبت ساخته باستحکام در دیوان
دیبران شهر پر داخته خود در قلعه توقف و عسکر رومیه که شمار آنفوج چشم شمار بگصد
بیست هزار نفر میرسید با خود پاشای مع گارج قلعه فرستاده بود که از روی حزم پشت
دلبوا آغاز رزم غائبه ناصر قبیله جوئی رزم ساز ان و شورش گیری جانبازان سعی

بارده پهلو نشین افواج مهر و ماه ساخته و بعد از ستر و زیگیر سخی ایروان نزول گوکبه جلال
فرمودند حسین پاشا والی ایروان بقلعه داری پرداخت و فوجی از دلیر رزم ساز
موجب حکم سرور کرد نفر از قلعه بایزید امر و ض تاخت و تاز ساخته عثمان آقا مقام
بایزیدرا دست کبر و سر و زنده باباری پیایه بخت کرد و ان نظر رسانیده و عبد الله پاشای
سر عسکر از راه رسانیخ تحریر بامانده و نگشته بغداد اذا جاء القدر عمی البصر انصراف موکب
نصرت اثر بر ضعف حال دلیران و سنوح حادثه در سمت ایروان محمول داشته
مجده داهیت آنمشکر خجسته را درست کرده با کثرت و عدت تمام موافق بیست و نهم
و تحقیق محمد آقای ذخیره چی کرد محاربه بدست آمده هفتاد هزار سوار و پنجاه هزار پیاده
بود عازم ایروان شده و بعد از عبور عسکر روم از آرپاچای این نوبندان پسند و مزدوق
بهجت پوند معروض حضرت ظل الله گشته برای بسکباری غازیان بنده آغرق ارد و کیهان
همایون زاد و اثر کوبخانه موکب والا که عدد شش یازده هزاری شد بقصه استقبال
حرکت و عسکر گرد بهزار گوکبه فرمیآمد و از محل موسوم بباغ آدر دمن محال ایروان
گشته چون دست از دامن حزم گشیده بر نمیداشت شب آنگروه جنود ابنوه در دیه
در دائره کود فرود آمده کوکبه دلا نیز بقه که در دو فرسخی آنگود در جنب قریه اغی گشته
ایروان واقع در بین العسکرین میدان مسطح بود برای نزول اختیار نموده عسکر گرد

طایر روحش در هوای جنان معارضه از آشیان عارض میپرید بیکباره چین بادبروت
در تلاقی قاف بلند پروازی میکرد و قرار میگرفت آنشب هریک از شیرزنگارانش
حصه فراک و هر دلیر را کمند بالا که تصور میکرد اما حضرت ظل الهی که کوه بار جای
جهان یله و لنگر کشتی دریا دلی بود ندآمدن اینها را دلیل آمد کار از غطای غیرت
آفریده اراده استه بادل قوی و حوصله شگرف و عزم ثابت و همت ژرف نصفت
بانتظام امور لشکر پرداخته منتظر ظهور صبح فیروزی شب را در عالم خواب دیده که جا
صهیب که بکاوه میش و پلنگ شباهت داشت در میان خیمه رستمی که مخصوص
آنحضرت در منازل زده می شد روی با آنحضرت کرده و خنده پوشیر صولت خبر باد حمله
کشنه قضای گردون او را گرفته و آنچنانور شروع بیاش کرده و آنحضرت او را گرفته محکم
کشیده بزمین آورده و اما پاهای جانور قایم بود آنحضرت باو در آویخته لشکر را که در
انجا حاضر بودند بامداد اشاره کرده منهزم از ایشان اعانت خطور نرسیده بود که
آنحضرت بیاری و قوت شیر افگنی او را از پای در آورده هنگام صبح سران و سپر
جنبان سپاه را احضار کرده و اولا جام هوش و ساغر کوش ایشان را از باده علم
این بیان پر ساخته که دسمن سرمست می غرور باد همچنین بر زور دست که
در پیش روی شما نشسته است و دو طرف اردو بقلعه ایروان و زنگی چای پیوسته

اگر فتوری و عزم و تصوری در رزم واقع شود راه گریز از هر طرف بسته خواهد بود بهتر
از آن خواب شبانه را بیان فرمود و لیراز ابهر ده خصم افگنی دلداری و فتح
و ظفر امیدواری داد ند مقاران آن رومیه از قلعه ایروان بیرون آمده از پشت
سر اردوی همایون کنار رنگی چای را فروگرفتند که هرگاه کوکبه والا از بالای
تپه مقابل سرعسکر پرداز ند ایشان بعسکر نصرت اثر در آویزند اردوی سرعسکر خبر
از پشه آغاز کوچ کرده همچنان با کوکبه دارای جاه افتاده خدیو جهان بلند اقبال کمال فتح
و فیروزی مکمل و آراسته در کمین کمین ایستاده بودند از فراتپه مانند رعد بهاری خروشان
چون سیل کوه ساری و شان آهنگ نشیب کرده روی بعسکر رومیه آوردند
عسکر رومیه نوبخانه ها دو دسته کرده یکدسته را بجانب یسار داشته و دسته دیگر را
بر سر تل که در فضای میدان واقع بود قرار داده خودش در پناه تل ایستاده از دو طرف
ابر خود شنده جنگ بغی توپ . تفنگ را صاعقه بار ساختند شهریار کشور گیر با فوجی از
جرار چیان بهرام صولت بر سر توپخانه بالای تل که سرعسکر از آنجا خود کرده بود
یورش برده جمعیرا نیز بر سر توپخانه جانب چپ مامور ساخته قول همایون را بر
لشکر رومیه در حرکت آورده و توپخانهای جلو را بر سر ایشان بسته تخت جرار چیان
بهرام کین بر پشت گرمی اقبال ظفر قرین بهجوم آورده توپخانه روی تل را تصرف کرده میدان

بیداری قلب سرعسکر نیز از قصدات توپهای گران در پیم شنه روی بوادی انهزام
نهاده و بکرتازان جلادت آئین و شبنه گذاران نظفر قرین کرد طرح و کمین میدانها
کمین بودند باشاره خدیو روی زمین معاقب سواران پرداخته فوجی نیز بپیش
روی پیادگان برآمده صیدهای برام افتاده را جرکه وار احاطه کرده بسر انشاله دست
باز بنده و اره بجانه رسیده که تفنگچی چریک ده نفر بگیری بیلیق را بیش انداخته میبرد
سواران لشکر ماکنار آریه چاتا انخضب ایشان شتافته در آمدند و پیاده را نیز مجال
از اکرده و عرصه تیغ هلاک و اسیر بقبضه فتراک شده و عبدالله پاشای سرعسکر را بسختی
قراجه اولو دست آویز کرده زنده میاورد و او را چون شناخته جانگاه عادت او باش بر او
در آویخته پاشای ناتوان بهجوم کشاکش ایشان از بست در غلطیده سرعسکر شتابزده
نیم جان کشته قراجه اولو چون صید خود را بسهل به اوردیج کرده بسر شراپه نظر انور
رسانیده و چون طالعش در مخالفت آن بزرگ نیسازی کرده بنوازشهای کامل سرافراز
یافت سلطان مصطفی پاشا والی دیاربکر را که بمغایرت محمود پاشا دیجاه روم مختص
داشت جلیل بیک میش مست فراسانی از اسب انداخته چون نخم کاری داشته و بانه
در عرض راه وفات یافت که نعش او را با رو دی نظر قرین آورده و دوازده هزار نفر دیگر
از پاشایان دسرعوکان دامیران بهین بهبسر بر سر تبه که استند و نمای توپخانه

توپخانه و اثقال و خیام و دواب و آلات و اسباب سرعسکر و لشکریانش فرون از حیطه
حساب بهمرش انکتاب در آمد و این فتح روز یکشنبه بیست و ششم شهر محرم الحرام اتفاق
افتاده اما تیمور پاشای تلی در آغاز اشتغال باروده خنگ با اکراد و ان بصفت کمر بر نیاه هریت خشته
با فوجی از جانب اوج کلیسا دفوجی از راه گریوه دشتراک راه بهبود نداز امنه ذات انحال در روزه
حوالی اشتراک سر راه بر ایشان گرفته از امنه از پشت روی بکوب سوخنگ دو ایران از پشت سر
بنیزه و تفنگ اسب ستان ایشان را دم داد ند چهار هزار نفر از ایشان از جم جان بان در تپه
بایان افتاده مرد و مرکب پیاه سار عدم شتافتند الحاصل برای ضبط تقسیم غنایم و
اعطای جوایز و نذرانه کان فیروزی نشان دو روز تفکت فرموده و انگاه زاهر انه بموجوم
و نغش سرعسکر را با بدال ملحق ساخته مصحوب محمد آقای اخبر و چی بقارص و نغش مصطفی پاشا
را مادر ابقلعه ایروان روان کرده چون از گریختگان رومیه را برای نقل سرکنده برده
تقلیل یافته و بعضی را خرچی داده و مدد قه همراه نموده روانه اوطان نمودند بهم عنایت فتح
و ظفر و بهرکابه تأیید ات ایزد داور کوکبه فیروزی اثر بجانب سیلان حرکت کرده بتپه قوانلی
خاز امغر کوکبه نصرت پژوه دشوکت آسمان فرسا آن تپه را گوه البرز شکوه ساخته و
با باخان چاپوشلو را که سیلوکیر لرستان بود بعد از مقدمه فتح و ظفر بموجب فرمان والا مورد
سطوت بوسته بود با شش هزار نفر از دلاوران رزم گستر بحاصره قلعه ایروان مامور و مقرر

فرمود و در آنمکان شاهزاده رضاقلی میرزا که با جرم محترم از ارض اقدس مامور درگاه معلی شده بود وارد و بشرف تقبیل بساط اقدس فایز شده

چون مشیت حضرت واهب بمشت که بست دکشاد امور حصن وحصین جهان وقبض وبسط مهام قلعه متین چهار ارکان در دست اوست بحصول امری تعلق گیرد بدون سعی وطلب بحیطه دارالملک بدست میاید درین هنگام کشوده از هر طرف بسته گشته ودرهای بسته از هر باب گشایش میباید مصداق این مقال مقدمات قلعه ابروان وکنجه وتفلیس است که در چند سال یا برجای آنطایفه در آمده بسان بسته بقرقره دو اسپه بحدی شایع ورواج گرفته بود که بگشایش او آمد و شد الجیان وداخل حرف صورت سفر ابیچ وجه از پا در نمیامد در اینوقت که این همه سرکشان روبه بیابیروی سر در پای قلعه گذاشته دست از قلعه داری برداشته در اینوقت که خبر قضیه تیر سرعسکر کنجه رسید اولاد علی پاشا والی گنجه میرزا پاشا نامیرا با چند نفر از رؤسای اوجاق بدرگاه جهان پناه فرستاده طالب امان شدند این مسئول از حضرت ظل الهی موقع قبول یافته عبدالباقیخان زنگنه را بهمراهی ایشان با فرمان امان روان ساخته بعد از وصول فرستادگان مزبور پاشای مشارالیه در هفتم صفر قلعه را تخلیه وبموجب اشاره اقدس با توابع وجمیع بهرای ایران تسلیم نموده که فتح گرای سلطان والا زاده تا مارکام دل از تنعیم عتبه علیا در آسوده وبعد از حصول این مرتبه بلند

جابر محمد

غارت کشته چون بعد از مقدمه قتل سرعسکر تازه دولت عثمانی احمد پاشا والی بغداد را لتقصیر منسوب ساخته از ایالت بغداد معزول کرده بود مجدد او را بسرعسکری منصوب وبحکک وصلح ماذون ساخته بود مداد نیز در ارزنة الروم توقف داشت عریضه فرستاده معتمد امر مصالحه شده پاشایان والا قار ص وارزنة الروم نیز عریضه که عز الهی فرعت آمیز بدرگاه جهان پناه فرستاده تعهد کردند که ایروان را صورت دهند مشروط بر اینکه قدیم و میعاد فرخ عزیمت آذربایجان کرده بسر آنجا رود واضرار ایشان نکرده چون همت والا انصاف گزین آنحضرت که در حلو خطا جز بر خاقان چین نگردید و سخن با حضرت قیصر زبردستان روم داشت بر عایای عاجز و زیردستان آنمرز و بوم عرض دستدعای والتماس ایشان را پذیرفته بقتضای الاشراف وقاضی ارزنة الروم با چند نفر از رؤسای اوجاق وارد قارص شد باتفاق علمای معتبرین انجا کامیاب بتقبیل آستان سپهر نشان وبا فرمان امان روانه ایروان گشته حسین پاشا اگرچه رفتن ایشان را دافع نگذاشت اما چون قلعه داری را بایسته ندید آن منشور شقاوت و اجازا جحت و نجات خود ساخته شروع بتخلیه قلعه کرد در پانزدهم جمادی الاول الحق حصین بسپهر مانند را با توابع و فوقه خانه و اسرا به کاشتگان ایالت دولت جاوید بنیان سپرده خود با اتباع و مستحفظان قلعه جانسالم

روانه دیار

بجانب مقصد شتابند مقرر شد که فتح گرای سلطان با اتفاق عبدالباقیخان روانه دربار سپهر بنیان گشته وجمعی از غازیان فیروزی نشان مقرر آنکه روسیه قلعه را از آنرا بجای گذاشته ای سنور بست گذارنیده معاودت نمایند علی پاشا و فتح گرای سلطان بعد از ادراک سعادت کرنش وختم وشرفیابی بوسی و تسلیم پیشکشهای لایق گذارنیده بجوار رحمت ایزدی الملک عزاختصاص یافت پاشا منعاقب لشکریان خود از راه فارص و فتح گرای سلطان تا مارد ارا قدیم بود از راه تفلیس طریق مقصد پیمود و بعد از تخلیه گنجه حسین پاشا والی تفلیس بتقبیل عتبه مورد عفو و امان گشته در بست و دویم ربیع الثانی قلعه را خالی و کلید قلعه را با سرای ایران داد گرجی و توجانه و قورغانه متصرف سرداران آنطرف داده خود با دو میثه قلعه عازم آخسقه گردیده اما حسین پاشا والی ایروان در سپردن قلعه ایروان چهل روز مهلت خواسته چون ابن عبدالله پاشا محمود بعد رسی شد لهذا التسخیر قلعه را بعهده مامورین امر نفوذ در دویم ربیع الثانی از تبیلان تخاق خان بجانب قارص لوای کشورکشائی افراخته در دهم ماه مزبور بجانب قارص که معسکر ارزنة الروم است مخیم اردوی گیتی پوی گشته تمور پاشای حاکم وان که از معرکه آشوب مراد تپه پا بیرون دی وسعی خیر وسستی سرعافیت بدر برده و در قارص میبود با حاکم قارص و قلعه داران بقلعه داری پرداخته واز کلار آبه چای الا ارزنة الروم ابنیه و قراء و مزارع و توابع آنمرز و بوم

برخلاف عادت بلا را از زبر سر عساکر آسمان دبدبه بشواخ در دره‌های جبال متحصن
کشته همه را بجانب اودا کشیدند و جمعی کثیر از ایشان قتیل و سیر دیوبات منزل
ایشان احراق یافت پس کوکبه والا از راه کشک دارش رهنورد وادی ایلغار
آنجا عازم ارودی نصرت شعار گشتند بعد از ورد بشماخی خبر رسید که خان قلعه
بخارج در بند رسیده بود آوازه موکب والا را شنیده عنان برتافته عزیمت برگرده
بود منزل یکه کرده بجانب قدیم شتافته است بنابر آن حکم والا بنفاذ پیوست که اسلام
کرای سلطان که در کنجه توقف دارد از همراه معاودت و فرمان قضا جریان را برده
امنای دولت والا بسپارد چون خان قدیم بعد از ورود بهوالی در بند ایلدار خان
از شخال راه‌های سابق را بشخال داغستان منصوب و ایالت شیروان و قرا
سرخای و حکومت در بند را بحمد خان اوسمی تفویض و دو هزار بالقصد تومان
با ترکش و شمشیر و کرک با نهاد و سرخای و له خور را با پانصد سوار گزین بهرامی
مزبور تعیین و بعضی از اسرار آن قطایفه هم عرصه رخالی دیده باخان دم از دفاع
زده بودند هر چند که از ابتدای دستان کوهستان داغستان را تمام برف فرو گرفته
بود عبور از معابر آن بآسانی متعذر و متعسر بود اما حضرت ظل الهی گریبان دولت جاوید
مانند خورشید تابان جهان آرا در نظر انور یکسان میشمارند بعزم عبور دست از قلعه

مقید بسختی براه افتاده است شتافته تنبیه آن طایفه بکم فرصت پیشنهاد خاطر اقدس ساخته از راه
آلتی آقاج شماخی روانه بعد از ورود بمنزل در بکندی فرمان همایون بعز نفاذ پیوست و مقرر
شد که سردار داغستان از در بند آمده وارد منزل دربند من اعمال طبرسران گشته
مشغول جمع کردن غلات باشند و آغروق را در موکب شاهزاده رضاقلی میرزا زاده
شاهان روانه خود با فوجی از لشکر نصرت اثر والا بعزم تنبیه اشرار بهدوق خالق
کشته شتافتند نفرار افواج منصور را نیز بسمت دوقوزپاره و آلتی پاره تعیین و جمعیرا هم
مامور ساخته که در سمت غرب سر راه بر فراریان گیرند بعد از انکه لوازم قتل و نهب بجا آورده
عطف عنان کرده در محال قبه باروی همایون پیوسته در شهر رجب سمت شمال قلعه دربند
مضرب خیام سپهر مانند گشته چون بعرض اقدس رسید که ایلدار خان و اوسمی در سرخای
سلسله حیبت را انتظام داده دارند که بر سر خاص فولاد خان رونده ایلدار خان
جهان کشا از در بند شتابگیر کرده وارد سماس که خان محمد و اوسمی در انجا توقف دارند
کشته خان محمد نیز با لکزیه سر سامان افروخته اغاز ستیز و جمعی از ایشان رفتن و اسیر
شده تمامی راه فرار پیش گرفته و تمامی آنحال با مال و افر و غلات و ذخایر بتصرف لشکر
فیروزی مظاهر در آمده روز دیگر از انجا حرکت منزل بمنزل بهمین نهج قتل و اسر و نهب و اخراج
قرای و محال لکزیه می شده وارد قریه کیدن که متعلق بخاص فولاد خان شخال بود گردیده نزد

لیکن سرخای و اوسمی و ایلدار از وصول کوکبه منصور آگاه گشته هر یک سر خود را گرفته بسمتی
فرار کرده در خاص فولاد خان با فوج خود در کیدن بموکب همایون ملحق و بشرف جبه سای
آستان عزو شان سرافراز گشته از انجا اعلام ظفر فرجام قاآنی عزم تنبیه سرخای نجاشی
قوقوی اهتزاز یافته در هفدهم شهر شعبان بدوزان سه فرسخی قوقوی وارد و بهرامی نیز
جمعیت موفور فراهم آورده قلل جبال را سنگر کرده در راکه معبر جیوش دریا خود دانسته
فرو گرفته با غفلا خود سر راه بر آن جبل علالت هضبه بیوبیمال قشقچیان را از چهار طرف با موتور
یورش ساخته اولاد ایران افغان فراز کوهسار آتش جنگ و ستیز را اصداف شواظ تیز
گردند هنوز افواج دیگر در راه گودر کار صعود بودند که لکزیه تاب مقاومت نیاورده فرار را
ناران گزین از کمین گاه تعاقب پرداخته تیغ تیز بایشان جاری ساخته و سر و زنده
بسیاری بدست آورده چون باعتبار تنگی وقت و ضیق معبر عبور عسکر نصرت پرور را
از آن تنگنای میسر نبود جز آنچه زحل متثال الاصابت فلل و جبال ماموره همانجا را
محل نزول کوکبه منصور فرمودند در آن اثنا ایلدار لکزیه داغستان و آذربیجان منضمه
سافته از سمت دیگر بمعاونت سرخای میآمد چون از تخت سرخای خبر نداشت و
فریب جهان سر کوبر لکزیه تصور کرده در کمال اطمینان آمده ناشته بعد از ان کاشف حال آمد
خود را با اجل دست و گریبان یافت ناچار آغاز نموده و خود کرده با تمک کرد قرای را با

یاران خونریز چیش گرفت جمعی که سر کشان مرباد دستش بودند گردان فرار پیش نهاده و بیکبار
یار عدم شتافته روز دیگر لوای جهان کشا بجانب قوقوی شقه افراز گشت که مخالفان آن
روسیاه معتبرین قوقوی وارد و دوی همایون و طالب امان کشته بعرض رسانیدند که
سرخای کوچ خود را پیش از بن بجانب آوار فرستاده و خود نیز با اولاد بعد از مقدمه
شکست بسمت آواره چرکس گریخت و مابندگان خود را از سال گذشته آزاد کرده بعفو
بندگان خدیو جهان ساخته بودند لهذا بکار ایشان نپرداخته بعزم تنبیه احمد خان
اوسمی عطف عنان بجانب قلعه قریش فرمودند چون در وقت نزول موکب همایون
بجانب غازی قوقوی قاضی آق توشه واملاک انجا بر سر راه از در اسپیخان در آمده بعد از
گذشتن کوکبه منصور بمقام مخالفت برآمده و جمعیرا بمعاونت سرخای در خفیه فرستاده
بود اینمعنی مرده جنبان نایره غضب خاقانی گشته بود تنبیه قاضی والا لاجرم توشه
جمعیرا مامور و قاضی با جمعیت خود در صدد به ان برآمده و شکست فاحش یافته مغلوب
و مقهور و تمامی اهل آق توشه غارت زده و منهوب شدند روز دیگر قاضی بعجز و
ایام ماضی شمشیر ندامت آویزه گردن بندگی نموده است ساخته وارد دارد ای
گشته با تماس و التجای آق توشه را که در تصرف سیاه منصور بود در وجه
فرمودند پس جوار قلعه قریش مضرب سرادقات جلال گشته اوسمی حیله در

دختر خود را برسم کنیزان به شبستان دولت و چند نفر از معتبرین خود را بهمراهی
اقتدار فرستاده مستدعی عفو و بخشایش و مستعد امتثال فرمایش گردید لهذا
تقصیر او مقرون عفو و امان گشته بنا بر اینکه لگزیه سمت دو قوریاره هزار اسپی آن
پیشکش داده بودند و هم چنین که خدایان معتبر طبرستان خانهای فرمایش را تحفها
سپرده متعهد خدمت و انقیاد گشته بودند امور دامغان هم بهرجه صورت انتظام
یافته بود خاص غولاوخان بمنصال و بافه که خدایان که بموکب والا پیوسته بودند بنوازش
شاهانه شایسته بهره مند و برخصت انصراف خورسند و خانواریهای و اعیان
و طبرستان را مامور بدرسند ساخته زمام اشهب عزم را از راه شیروان بجانب
صحرای دل کشای مغان انعطاف دادند

در منکام یکه سپهر
بوستان نزهت نشان ایران باستیلای خزان حوادث رو بافسردگی گذاشته
از هر طرف سرکش دی قوی شاخ مانند شجر برافراخت و هجوم سبزه بیگانه زمینهای
پر رنگ و بوی این گلستانرا در میانگرفت باغبان بیاندیشه و بوستانسرای غفلت
پیشه از هر اینش باغ هوای زغن و زاغ و صفیر بانگ کلاغ مشغول گشت گریه خدیو
کردنفراز اکه بتاج سلطنت صوری فرومایه و رویهش نهاد همت والا آنبود بعد از

استرداد ولایات منضمه بایران باغراآن باغبان ارزانی داردو باغ ایرانرا باغبانی
مفوضه در بسته بصاحب ملک سپارد و در کلات دابیورد که مسکن مالوف
آنحضرت است در اورنگ انزوا نشسته بپادشاهی عالم معنی پردازند در اینوقت که نفوذ
بازوی سعی و غیرت ایخدیو عالم آگاهی کلیه فتح قاعی ملک از دست رفته بدست آمده
و بزور بازوی اقبال همایون فال ایرانیان را از زیر بار گران این ننگ درآورده بدست
زنش و تو بیخ اغیار را بشمشیر برآن عزم بلند ارسر اینفرقه علامت کش کوتاه
کردند برای گشادش این امر خطیر که چون حوصله وسعت بهیچیک از بلاد توقف موکب
گردون بسطت را بر نمیتافت جولگای مغان که عرصه دلپذیر و فوراب و علف و
صحراوش نزهت مکان بنظر بود بقشلاقی مقرر گشته فرامین مطاعه بجمیع ممالک
محروسه و رؤسای و قضاة و علما و اشراف و اعیان ولایات در بازدهم شهر
جمادی الاخر در صحرای مغان در پایه سریر فلک مسیر بغور یلتای حاضر شوند
و نیز حکم همایون بنفاذ مقرون شده که نزدیک تبریز جواد در مکانی که بروداز گرمای
خاصان و رؤسای لشکر با نضمام حمامات و لکشا و مساجد روح بخش و راحت
باصفا و میدان و بازار وسیع الفضا ترتیب داده عمارات عالیه نیز مستعد گردد
سراکه شایسته خدیو کیهان ابوان بود برای نزول آنحضرت با چوب و ستون

دستور باین نبذه بسنون برافرازند در اینوقت که از انتظام دامغان و تنبیه سر
کشان آن کوهستان فراغت روی داد عطف عنان فرموده بعد از ورود بحشمت
قلعه سمنان بمعسکر دولت از خواص ایزار دوی همایون پیش افتاده بخش منزل صعبا
نسا لگرار در یکروز طی کرده وارد قلعه آمل توشه دار ایجا در شب نهم ماه فرخنده فرجام
صیام صحرای مغان را مقر کوکبه رایات جهانگشا ساخته علیپاشا که از دولت عثمانی
بطلب صلح آمده بود بهمراهی عبد الباقیخان در کنج توقف داشت مغاران آن دارد گشته به
شرف جبهه سای آستان سپهر بنیان در یافت و مامورین ولایات هم آغاز آمدن کرده هر روز
فوج فوج سرافرازی یافته بقبول آستان آسمان اوج بر اوج می سودند و در مبدا و مغرز
جمعیت کامل و اعیان کرمت ایشان بصد هزار میرسید در درگاه سپهر اشتباه نظم
انعقاد پذیرفت پس آنطایفه را نامبرده بارگاه و جهان پناه احضار و بوساطت معتمدان درگاه
خاطر اقدس را بایشان اظهار کرده فرمودند که شاه طهماسب و شاه عباس هر دو پادشاه
و پادشاهزاده ایشان در صدد سریر بقا موجود و ندانیشان را با هر کس که بر ارنکه انیزه فرمانروایی
داشته بریاست و سلطنت برداشته هر آنچه جز کوشش و سعی بود در این چند سال کلا و تمام
و ولایات ایشانرا بامیران ایشان از دست افغان و روس و روسی رها کردیم
حالیا مصلحت وقت در آن می بینیم که کشم رفت بمیخانه و خوش بنشینیم

مطلب ثانی آنکه چون در کعبه معظمه ارکان اربعه مسجد الحرام

مطلب ثانی آنکه چون در کعبه معظمه ارکان اربعه مسجد الحرام بائمه مذاهب اربعه تعلق دارد این مذهب بغیر دیگر کس بایشان شریک نبوده بائمین جعفری نماز کذارند مطلب ثالث آنکه هرسال از طرف ایران امیر حاج تعیین شود که بطریق امیر حاج مصر و شام در کمال اعزاز و احترام حجاج ایران را بکعبه معظمه مقصود رسانیده از دولت علیه با امیر حاج ایران بدستور امیر حاج مصر و شام سلوک و سلوک شود و مطلب رابع آنکه سرای هر دو مملکت نزد هر کس بوده باشد مطلق العنان بوده بیع و شری بایشان روا انباشته مطلب خامس اینکه وکیلها از دولتین در بای تخت یکدیگر بوده مامور مملکتین بالاتفاق مصلحت فیصل میداده باشند انتهی المطالب پس ایالهٔ ایران در ازاء این مواهب جلیله سر زمین عبودیت را بنقش جبین کلبریان ریاحین شکر کذاری کرده بدعای بقای دولت و اقبال خدیو بیهمال پرداختند

ساقی بیا که باز رخ

بر دور بر کرفت کار چراغ غلوجان باز در کرفت بانکیکه خاطر خسته کرد از عجمی
دمی خدا فرستاد و در کرفت رصد بندان دقیقه یاب و اختر شناسان نکته سنج
انتساب روز پنجشنبه بیست و چهارم شهر شوال ۱۲۴۳ الهجری مطابق نوزدهم مه کدوازده

وخاک ایران از لجون فتنه و فساد آسوده تا دامن که این فصل انتشار داشته باشد زبان مفسده عظما از میان اهل اسلام رفع نخواهد شد هر کاه اهل ایران بسلطنت نادر آسایش خود را طالب باشند این ملت که مخالف روبه اسلام کرام و ارفع عظام نواب همایون ما است تارک کردند لیکن چون امام همام جعفر بن امام محمد باقر امام برحق ناطق است در فروعات مقلد طریقهٔ اجتهاد آنحضرت باشند ایشان نیز متفق الآراء انجکم ابسبع رضا اصغا داشته کل جعفری این مذهب خیفرا آرایش دستار روزکار خود ساخته و وثیقه برای تاکید و استقرار این مطلب مرقوم و بمهر پاک اعتقادی مختوم ساخته بکرام خامه سپردند آنحضرت نیز مسئول ایشان را بذیرای قبول اعتقادی و کمش ابرزوی امانی بار و رمبوه حصول ساخته فرمودند که چون پادشاه و الاجاه روم خادمین شرع متین این عهد که از جانب شما بعمل آمد ما هم بحضرت پادشاه و الاجاه روم ایلچی فرستاده شرط قبول هیچ مطلب بنای مصالحه نمیکذاریم کرفع اختلاف صوری از میانهٔ امت سید الثقلین و خیر الاولین و الآخرین محمد رسول العالمین کشته من بعد هم رسم موالفت فیما بین ایران و روم سلوک دارند مطلب اول انکه چون از عقاید سابقه بکول و طریق امام برحق ناطق جعفر صادق که از ائمهٔ حق است افتیار و قبول کرده اند بقضاوت و حکم دانشمندان کرام روم ادخان بصحبت رسوم انکروه او را خامس مذاهب شمارند

روز نوروز نامزد بود برای جلوس همایون معین کردند و کارکنان فوای بنای درصحن چمن مسند زمرد فام سبز و کسترده و رنکین قبابان ریاحین دوشش بر دوش در بزم کلشن صف آرا کردیدند کرد فغفوران اشجار از غنچه و از نار تاج طومار بر سر کذاشته و لباس مشجر بوته دار در حاشیهٔ مجلس کلزار را تو بر زانو نشسته بزرکان چهار دستهای نیاز بر کمر زده در پیشکاه چمن بهای کرنش کشتند و یساولان سرو آزاد و کلنک زمردی بر دست بر بندکه بر سر بستاده و بهمشیر کشیدکان کلهای هیبت بهار بر لب جویبار صف کشیده و هزار چیان بلندآواز غرغره موشح برتو پوز و شهپر از بار خویش بر دوش کرفته در بکایان بید مجنون بکلاه قورمق و دهای کوه دامن شاخ مهر و برآستند سقایان ابر آذری بزه دستی بهوا صحن چمن را تازه بتازه و بر ساخته و فرشان باد بهاری ساحت کلزار را بسبکروحی از خار خس مبرا داشته پس فرشان باد فراشش بارکاه انجم او تاد مجره طناب و آذرخش بزم فلک شکوه خورشید قباب دست و بازوی کارنمای آسمین برآورده او در کوهر نکار شهریار جهانرا در صدر انجمن عهد و شش فرقدان ساخته سران سپاه و عظمای بارکاه و فوج مشکذاران جان سپار و حجاب و خدمت جنکان در بار رخته بار یافته مانند انجم ثانیه بدر آن دایره کشتند در آن روز فیروز بعد از انقضای هشت ساعت

بهجت دقیقه طالع بخشد رجه اسد فیروز کردون وقار فرقدان سار ابا فر کوهر نکار آراسته با فر فریدون و شکوه سلیمان قدم بر فراز تخت جهانبانی کذاشتند زبان خاقانیان مقال کویا فرمودند نوبت بمن افتاد و بکویند که دوران آرایشها از نو بکند مسند جم را غزو بهیت از نقاره خانه دولت مبارکباد از کوس و کرنا شنا دیانه برخواست و فتحنامهٔ کز آسمان در ایران برخواسته بود فرو نشست بهدستی تأیید آلهی دست و بازوی قدرت کشوده دست آشوب زمانرا بر پشت بست افسر سلطان کلاه بیدانته از طرف چمن مقدم مشرب مهر کیاه بر سمن خوش بخاجی خوانچشن بود این نقشت خسروی تا نشیند هر کسی اکنون بجای خویشتن رو بسر منبر برود و جهتیر نام نامی و القاب کرامی آن خسرو دادکر زیب دفتر یافت و انوار آفتاب جهانداریش بر رود و بوار شتنان معمور عجایب نافت و جناب سیادت مآب هدایت اکتساب میرزا قوام الدین قزوینی الخیر فیما وقع را تاریخ جلوس یافته و بعضی از کلمهٔ رستکان قزوین لا خیر فیما وقع را خوانده و تاریخ قوا میر اسکه دار القرب کرده بر روی آن سلطان نادر نقش کردند الحق نادر این فیروزه منظر بود بانه کنان بخت و افسر بر زبای تخت شاهیش باد بتاج تاج ظل اللهیش باد چون عزیز قلی داد انه خود من اعمال بخم ام البلاد که از افتتاح

آنجا بود در ابتدای حال بارض اقدس ارم مثال آمده از استطلاع آن لوای جهان گشا
گردیده حکم اعلی بعلیمردانخان حاکم استرخود نافذ شده بود که در عالم اطلیت کوچ داول ادا
روانه ارض اقدس سازد علیمردانخان از قبول این امر سر باز زده این معنی بر
طبع همایون گران آمده منبیا و منصب العین غیر انور گشت که آغاز بهار ستاند دولت
برومند و هنگام آرایش باغ و کلزار سلطنت از تنوک سرکشان فساد پیشه
بود و زمام امور خراسان بسرپنجه اقتدار رضاقلی میرزا تفویض و اختیار تمامت آن سرکار
طهماسبقلیخان جلایر که از معتبرین ایندولت ابد بنیان بود عنایت فرمودند با فوجی از
ظفرنمود روانه مقرر گردید که در ارض اقدس تهیه اسباب و استعداد احتشاد کرده از
راه بادغیس و مارو چاق بعزم تنبیه علیمردانخان متوجه اندخود در ترکستان خونده در سرخس
سالاری و اختیار کل ممالک آذربایجان را بظهیر الدوله ابراهیم خان برادر والاگهر
عنایت و مقرر داشتند که نامی بکلکر بکیان و حکام ولایت آذربایجان از حد
قبلان کوه الی آرپه چای و منتهای داغستان و کرجستان و توابع امر و نهی او باشند
و ایالت هرات به تغییر میرمحمدخان بیاخان چاپوشلو مرحمت گشته میرزا احمدقلی شیرازی
ایالت شیراز و مهدی بیک خراسانی بوزباشی زنبورچی ایالت شیروان و خطاب
خانی و امیرالامرائی سرافرازی یافتند پس چون پادشاه والا موصل که بطلب صلح آمده بود

مشتمل عواطف خاقانی و اشراف ارزانی داشته عبدالباقیخان زنگنه که از امرای معتبر بود به
سفارت تعیین و به اتفاق میرزا ابوالقاسم کاشی و ملا علی اکبر ملایاشی با نامه همایون
و یک زنجیر فیل با هدایای نفیسه روانه دربار فلک اقتدار عثمانی و خبر جلوس همایون
باصورت ماجرا با عظمت پادشاه اسکندر جاه و روم اعلام و انجام امر مصالحه را متعلق
شروط خمسه مرقوم و فرمودند ایلچی نیز برای تبلیغ پیام مذکور بکبارگی رخصت یابد و شیخ
کلاوه روس فرستاده در رضاقلی میرزا ابراهیم خانزاد مرخص در روانه مقر حکومت و کلمرا
و دیگر حکام و قضاة و اشراف و اعیان مملکت را که شرف تقبیل سده والا دریافته بودند
بانعام و انعامات فایز گشته رخصت انصراف یافتند

دگر بار جهان ارنجت فیروز طراوت یافت چون ایام نوروز بهار دل کشا از
کامرانی نشاط افروز چون دور جوانی خروکردون سریر اعظم تاجبخش زمانه
شنبه نهم ذیقعده الحرام بعد از انقضای اهلت ساعت و چار دقیقه از سراپرده حکومت
بمخیمگاه همایون صعود فرمود و رایات جهان آرای نشست و کلمای ربیعی جاشیر قوت نامیه
بر حواشی علقه کوس نوردی و غلغله فتح و فیروزی بر فلک اثیر پیوست و بگام همایون

مجلس خسروانی آراسته کشته قوایم سریر فلک مسیر بگوهر سلطنت عظمی و تاج سروری
مهبود و صناید دیوان و اعظم امراء و سران سپاه و مقربان درگاه و طلعات طوایف مانند
کلههای بهاری سرو بر را با ثواب رکاب و خلایع زرنگاری آراسته چون غنچه عجیب و
غریب از نثارهای سرخ و سفید آن انجمن برزم ساخته و بعد از انقضای که بهنگام شکفتن گلهای
اردی بهشت دولت و آرایشگری بستان نزهت جنبان سلطنت علیا بود و نیز استفتاح
کار و افتتاح سخن بتدبیر و تدبیر قلعه قندهار فرمودند افاغنه را که بدیانت و استحضار
احتضار و مکنون خاطر اقدس را اظهار و کیفیت منازل آب و آذوقه و معابر استفسار رود
لشکر را مامور بتهیه و مدارک آن سفر خیریت اثر فرمودند و چند روز کار استقبال جهانیان
فراغ روی داده بار گاه فلک اشتباه و اساس سلطنت را که نقش بر طاق بهمت فرخنده
بود بهدوش خجسته زرنگار گون فلک نمود آسمان بکردار روی زمین افراخته و چرخ اعظم که
حادی این نیل گون قباب محوی آنخجسته کمکشان طناب فرمودند و رصدبندان اختر
شناس را از قعده فلک اطلس و رشحه خبرت انداخته باوصف بسکه سرخ
شراب مخالف مشرب آنجناب بود در آنچند روز بر سم تفنن و آب دگرگون هر
روزه در آن بزم سپهر سطوت بگردش اقداح راح ربحانی پرداختند درسرای محمان
رفته آب زده نشسته پیر صلائی بشیخ و شاب زده سبوکشان همه در پیش زمزم

کمر ولی ز چنبر گلبن چنبر بسحاب زده شعاع ماه دقیع نور ماه پوشیده غبار منجنیقیان
راه آفتاب زده صحرای معان چون سرای معان نشاط خیز و طبع خوان چون دم
پیر میخانه نشاط انگیز در دو یم ذیحجة الحرام آنسال فرخنده فال رایات نصرت اشتمال
عزم تسخیر قندهار از جایگاه معان در اهتزاز آمده از کرم رود همشیره رود کبود نوراب و علف
استشهار داشت روانه قزوین و نائمه همایون نفاذ پیوست که ابراهیم خان در منزل قره
چمن کار توابع کرم رود است با سپاه آذربایجان بموکب فیروزی نشان ملحق
بعد از ورود بقراچمن مهرالدوله ابراهیم خان نیز سعادت اندوز خدمت گشته
بلباس فرزون از حد و قیاس که متعلق بخاک روم اند مصدر جرکات نشاط آشنا
شده بود فوجی از حکام کرام و سپاه اجم احتشام را بر کرده که شاهزاده نصرالله میرزا و
جناب ظهیر الدوله از راه ساوجبلاغ نمکری برسم سپاهی بمأخذ آنجناعت مامور
مامورین در عرض دو شبانه روز مجلد سنج راه طی کرده وارد مسکن آن جماعت
کشته هزار خانه وار الخلافه را که فرصت فرار نیافته بودند مأخذ بتبلیغ گردیدند
اهدی الیغا نمودند و بقیة السیف ایشان در موضع مشهور بتپه کش من نمال نمکری سر کوه بر
یورش برده مضاف ایشان را که مکان بسیار صعب بود بتأیید یزدانی در کمال آسانی
بحیطه تصرف در آورده هزار نفر از ایشان بلکه زیاده با دو نفر سر کرده معتبر عرضه

شمشیر تیز کرده تمه خود را بقتل جمال کشیده فرار نمود مذابر اهیم خان با عساکر
آذربایجان روانه تبریز و شاهزاده نصرالله میرزا با قشون دکابه عازم موکب والا
در روز دوکوکبه همایون بدار السلطنه تزوین عشرت قرین بار دوی همایون پیوست
واز اخبارات مسرت افزا در خلال این احوال معروض شده سپهر امثال شد مقدمه
فتح گجرین بود تفصیلش آنکه در حینیکه محمد تقیخان بیکلربکی فارس در جلگای مغان از
درگاه عالمیان مطاف رخصت انصراف حاصل میکرد حضرت ولادر باب استخلاص
اقتراح بگجرین چند سال بود که در تصرف شیخ جبار مولهٔ بود بلفظ مبارک مامیداد
بلیغه فرمودند محمد تقیخان بعد از ورود بشیراز فوجی از قشون فارس را بقلمه نادر آباد
که شهور بادریه بعزم تسخیر گجرین پیش از خود فرستاده خود بنفس در شرف
حرکت در آمد چون قبل از ورود بیکلربکی شیخ جبار عازم مکهٔ معظمه گشته قلعه را باجا
خود سپرده بود نایب مزبور بعد از مجادلات متواتر طاقت مقاومت نیاورده قلعه را بدیرا
از خود سلوب بافنه فرار و بیکلربکی قلعه را تصرف کرده کلید انرا بدرگاه معلی ارسال داشت
و در ازاء این خدمت بخلاع فاخره مخصوص یافت و ولایت گجرین نیز علاوه ولایت لنبط
و حکمرانی بیکلربکی گردید در اثنای انجال عریضهٔ از دلاور خان تابعی مشعر براظهار
وعفو تقصیرات خود دراستند عاکرون بپایه سریر برگردون مسیر رسید نوشیح
[illegible]

انکه مشارالیه از قدیم الایام با ایل تابعی در محال چغران من اعمال زمین داور سکنی داشته
ایام استیلای افاغنه بنابر زیاده سری سر باطاعت افغان فرو ننا ورده وخود داری
میکرد تا اینکه بعد از ورود موکب والا بهرات بنحویکه سبق ذکر یافت در منزل ناکهان
با جمعی بسمر خفز از پیوست بگومت او به شاقلان وخوریان وساخر سرافراز گشت
بعد از تسخیر هرات که روسای اکثر ایالغات بنا بر ضابطه ملکه مامور بسکنای قلعه هرات شدند
در باره او چنین فرمان عز صدور یافت وبنا بر استمزاج کاری که گذشت ضحاکیخا
سردار و پرچمخان بیکلربکی مدتی با او بدار اعمل کرده چون دانستند که ناخن
کافر نعمتی سر زیاده مینارد نا بدستیاری اقبال کوشمالی مذهبد با راده بیکلربکی
اورا الجسن بر بیر بقلعه هرات برده با هشت صد نفر از کسان او گرفته محبوس کردند
و اولاد ان ولاور که در اوده بشاقلان میبودند بمحض استماع ایلخبر کوچ وبنه اورا با اکثر
واتباع او گرفته بسمت عزیستان فرار کردند در حینی که موکب والا به محاصره بندر او
بود ولاور ا بحکم اقدس بدرگاه معلی آوردند و ایل اورا که از هزار خانه در گذشته
در روست بودند بحنوشان روانه ساختند بعد از ورود مشارالیه بموکب همایون
حضرت ظل الهی بنا بر ملاحظه حق سبقت خدمت که در آمدن بر کاب فیروزی مآب داشت
اورا مورد بخشایش ساخته و مشمول نوازش فرمودند تشریف خاص با سبکلی

بازین و یراق طلا با و عنایت کرده رخصت مراجعت دادند ولاور خان متعهد شده که
در ابتداء این مواسم بعد از ورود بهرات کس فرستاده کوچ و اولاد خود را
آورده در هرات سکنی دهد هر چند که از خط جبین او نقش تسویلات در روشن
معلوم و خوانا بود لیکن از برای اینکه ظاهر و مبنیان عالم صورت که از کنه معانی
خبر ندارد حالت آن شیره درون و روشن کشته وقوع غیر آن سلوک را اهل نقص مرجو
ندارند بسردار بیکلربکی مقرر فرمودند که آنچه مال و ایل بعرض تلف در آمده با ندازه
کرده او را با تمام اهل که در هرات و حنوشان باشد مرخص سازند که روانه عزیستان
گردد و سردار بامر موجب فرمان عمل کرده ولاور نیز بذریعه مضایقه کوچیده و با اهل و عیال
روانه عزیستان گردید در آنجا دست از آستین جرات و سر از گریبان خود سری
برآورده و آوانا با فوجی بر سر او به آمد و نایب او را با شصت و سه نفر از مستحفظان
علی الغفله بقتل رسانیده در آن اوان سردار مامور بقلعه کشه بود حاکم هرات
با فوجی از غازیان بتعاقب او پرداخته ولاور از غرجستان بسمت کوهستان تابع
گریخت حاکم هرات ضیاع و عقار ان طایفه را بعرض تضبیط در آورده مبلغ
کرده ولاور خان با خود و عیال نموده مقارن آن سردار نیز از اتمام کار عزیستان
شده بود از راه کرمان و آرد هرات جمعیت باده تقرر کرده روانه ساحت

که باحاکم هرات محافظت نخواهد پرداخت ولاور مجددا بر سر ساخر رفته در کمین فرصت نشست
آن دو نفر سر کرده باحاکم انجا پیغام کاشانه از قلعه بر آمده همین که دست ایشان از دامن قلعه
کوتاه و ولاور از کمینگاه بیرون آمده سه نفر از سر کردگان با جمعی از مستحفظان
شمشیر کذرانیده و از انجا بجانب غرجستان رفت سردار نیز بتعاقب او پرداخته ولاور
پای ثبات بنه نگذرده بسمت بلوچ و هزاره کرد بخت سردار چون در تعاقب او سودی نه بیرگشته
احتمامات غرجستان را که همیشه بر گردن کسی عاقبت و هر عصیان میافراخته کوتاه ساخته بلوچ و
از انجا بجانب میمنه چنگیز من اعمال بلوچ رفته انحالرا غارت و هزاره خانه از سکنه انجا
کوچانیده روانه هرات ساخت بعد از انکه ولاور بطرف بلوچ و هزاره کرد بخت افاغنه قندهار باحاکم
او آمده او را در محل موسوم بغرجستان کوهستان فرستی نداده و واقعه هرات سکنی داده چون باین
علت طریق موالفت پیموده همین تزویج دختر او را پیش نهاد خاطر ساخته ولاور نیز بر طریق مبادله
قبول اینمعامله نکرده چنین از پیش جواب شفیه جمعیرا بتاخت او تعیین نموده او چون در خود اقتدار
توقف ندید با فرار کرده بغرجستان آمد ان شاء الله در رضا قلی میرزا را شفیع گناهان خود ساخته
عریضه استدعا آمیز درگاه معلی فرستاده بنا بر انکه رایات جهان کشا عازم قندهار بود کار
او حواله بوقت دیگر گشته جوابا از موقف اعلی عز اصدار یافت

سابقاً کیفیت احوال بختیاری نگاشته گلف و تابع نگارشند که بعد از منهزمات
مکرر محال انجام و لشکر ایشان اجتماعت مقرر کرده جمعی از تنگ حسینه و کرکخت به انطابقه که از نزدیکیها
جبال و مکان خیول متواری بودند تجمعت منعقد ساخته از اعلا زمان رکاب با ایشان نیز همین برود
ایام با ایشان پیوسته علیرادا ماهی بود فایده راه و رسیابی و پیش از ایشان طریق گرایی ایشان
کرده بخت از دربار معلات ارمعلی جمعی از خوانین به تنبیه ایشان مامور شده در محال زرزا آن
جماعت مغلوب شدند ثانیاً با باخان چاپشلو با جمعی از خوانین حکام به دفع ایشان مامور گشته
با ایشان محاربه و غالب آمده و علیرادی با معدودی سالک طریق فرار گردیده بعد از انکه با باخان
حسب الامر مطاع مامور دربار سپهر اقتداع کرده علیرادی بار فرصت جسته سالک جمعیت تر تب راه
درست کوهستانان دست بدزدی و افساد برگشاده بعد از ساطانعلی بیک ایروی
بخفتقلی بیک شرباتر ان با نوچی با تفاق حاکم خوشنو خواب کوهکیلویه با راه آمد سر عازم کوشک
ایشان گشته در پای کوه مشهور لیسالم نزول چون سر حده وضع پوست که علیرادی ملک کوه را
که بر سر سپهر میزد سفاق خوشیس ساخته در انجا تحصن برداخته قشون کوه کیلویه و خوشنو در پای
کوه توقف و سلطانعلی بیک و بختقلی بیک بپای کوه بیای آهنگ فرار کرده
بعد از آن سکلاخ صعب را بقدر سخن پیموده به تنبه راه کوه رسیدند آنطایفه جمعی از
فلکه کوه و جمعی از کمره کوه ایشان را در میان گرفته باندا خلن تفنگ و قلطانبندان مشغول
مشغول کشته

منقول گشته پنجه سر کرده را با جمعی از عساکر و غازیان معقول ساخته و بقیه سپاه کرد در
پای کوه سالم ماندند بود ندروانه ولایت خود شده نه چون در آن اوان موکب جهان
کشا مشغول به تسخیر ایروان بود و دفع ایشان را بدفع الوقت انداخته و ایروت کوچ
همایون از قزوین حرکت کرده وارد محال خلخال و برزود کردیده علیرادی سراسیمه روی
وادی نامرادی گذاشته جمعیت خودش بعدت آن بچاره و چهار فصل و بعد از تحقیق
سیر سیده در محل موسوم به پیروک که اصعب الکنه کوه بختیاریست سفاق کرده تحصن گزیده
پس موکب همت والا به تنبیه آنسرکشان مامور شده فوجی از غازیان را کاسیر
با قشون قبله و از دلان و همدان از جانب ولایا که متصل بکوهستانات قبله است و جمعی از
جزایر جیان کوه نورد از راه شوشتر و از طرف دشت کرکان و فرقه عظیمی از افواج قاهره
از طرف مارد شت و کرده انبوه با عساکر کوکبه یه و جمعی کثیر از راه اصفهان بجانب هزارجم
بختیاری مامور و مقرر داشته که هر فوجی از سمت خود زوایای جبال و میخولهای کوهسار
پای سعی در نوشته بسته و کریخته و اشرار را که شرر آسا در میان سنگ باشند
آورنده به آغوز فرا با تفاق شاهزاده فرهاد میرزا در منزل چرپاس بر بروده کذا ان گشته
وخود با سعادت و ظفر در ششم جمادی الثانی ۱۲۵۹ هجری در منزل فرنور عازم کوه
گشته و همانروز خوالکوی که جمعی از آنطایفه سنگری ساخته پای فرار استوار کرده بودند

وارد کشته جمعی از لشکریه و اکراه انا خته را بتنبیه و دفع ایشان مامور فرمودند آنطایفه
متانت مکان مغرور کشته بدانچه پیش آمده مغلوب و مقهور شده نه و شب از آنموضع به
سنگر پروک که قلعه و سفاق بزرگ ایشان بود شتافته از آنجا جمعیت خود را گرفته
از آب پروک گذشته در پای کوه چرپان دار و عبور کرده بالا رفته و چون جمعی از لشکر منصور
مامور بودند که از راه هزارجم از اطراف و دو دخانه آمده بخط پل بردازند مامورین اکراد دلیر
که آنطایفه از آب گذشته بودند سبر و قت ایشان نرسیده اما با نجا به لرد و خته
شش صد نفر از آن کرده بدا خترا بعرض قتل و اسر در آورده نه روز دیگر که مسعود
وارد و سر پل کشته فرمان پذیران با شاره آنحضرت بساختن پل پرداخته موکب والا
عبوره فراز کوهرا که راه پناه بود و مقر و کوکبه منصور کرده بود در آنجا عساکر فیروزی قرین را
منتخب ساخته دسته دسته بجستجوی احوال آنطایفه بقلل و جبال آنمکان بمثابه تعیین
فرمودند و مامورین جمعی از ایشان را در کوشه و کنار و کریوه بخاک هلاک افکنده و
بقدر ستهزار نفر بقیه آثار گرفتار کرده بدند و از آنمکان بمحل موسوم بزار و دره میوه که
کشته فوجی را بکوه مال انجا گذاشته از انجا بمکنه و گاه تاب روی توجه آورده بدند در آن
مکان فوجیرا با قشون الوار مامور بسمت جبال زنده یه و جیوند تا حدود لرستان
ساخته باز سالم و غانم صرف عنان بجانب کوه سالم فرموده بدند و بسته منزل

وارد محل کرده بهیئت و با انتظام ضابطه مامورین آنحدود پرداخته ساخته هنوادرا
مطلع رایات ما هچه خورشید انور ساخته از انجا وارد بدو منزله لفر کردیدند
علیرادی در سمت کوه کوشکس که بالای کریوه
قبله پوسته است در میخوانه کوهی همچنان کشته چنه من از رفقای او بطلب آب بر کوه
زن دو عرق ریز شتاب بودند که پای آنکوه کذارد جمعی از غازیان که تشنه کام جستجوی
او بودند چار کشته او را با کوچ دعیال و جمع دیگر که با او بودند کرفته بحضور رانده آوردند
پس فرمان قهرمان قهر بقطع دست و پا و کندن چشم او صادر کردید دو روز در
صحرای هستی دست و پا میزد تا جان بقابض ارواح سپرد ند و قلیلی از ایشان که
در زوایای کوه از این خطاکاری بر سر سنگ میزده با لتماس و استدعای روسای بختیاری
که در رکاب همایون معتقد بقلاده جانسپاری بودند مورد عفو شده بود ار اختصار و
بدستور سایر طوایف خود مامور بکنای کشتند یکاکوهستان آسمان پیوند بختیاری
سپر اشب خورشید خرام کردون سر بر کردید از آنجا وارد سرچشمه زانیده رود
بار دوی مسعود پیوسته و از آنجا رایات نصرت آیات بکاب اصفهان نهضت فرمود
در نهم جمادی الاخر خاک اصفهان تیا شیر اشرف اقدس برسانده دیده دهر ماه کرده

چون مدتی بود که تنبیه و تادیب سرکشان بلوچستان مطمح نظر انور عبود سپهر جوه
بیگلربیگی سابق هرات و اسلمش خان بیگلربیگی سابق قلیس را بسرداری لشکر
تعیین بایلوبخانه و استعداد کافی روانه ساخته و در مقدم شهر رجب المرجب
حرکت فرموده از راه برقود کرمان و بیابان گرگ لوای کشورستانی بجانب
قندهار افراخته و در حوالی سیستان مراد سلطان را با یلاوات بنه
بسبب قتل محمد یحیان بیگلربیگی شیرازان مقتله بدربار فلک اقتدار آورده که بارا و
سزای عمل بیاسارسانیدند

در همین گیر و دار موکب همایون از کوهستان بختیاری وارد سرچشمه گردید
بعرض رسید که محمد یحیان برای انتظام بعضی امور بر بندر رفته بود مراد سلطان
استاجلو که در آن اوان بحکومت آنولایت سرافرازی داشت بنا بر سابقه نفاقی
که فیمابین او و محمد یحیان بود امر بیایه را دست آویز کرده و فساد ساخته مردم
ولایت را که بسبب مجاورت به هرزه درآیی و باد پیمایه معتاد بودند در جزو و تحریک بشورش
کرده محمد یحیان را بقتل رسانیدند صدور این حرکت از اباء در بندر امن زن آتش غضب
خدیو فیروزمند کشته سردار یک قزلباش توپچی باشی جلو نظر پرش بود را بابات

بردان

شیرازان تعیین و با فوجی از مزاربچیان بهرام کین روانه و حکومت در بندر را بخلف سلطان
فراچورلو عنایت و مقرر فرمودند که سردار خان مرکین را بدست آورده تادیب و کوشمال
داده و بخلف سلطان را مستمکن بسازد و در اصفهان چند نفر از رؤسای در بندر را بجرم
مقتلی و معروض سنه دسیسه والاساخته که بعد از آگهی بپایه سریر معدلت مصیر رسیده
کشته بود آنها که ساقی این بزم و مجلس آرای این قضیه و عرم بود ندار سبی غلطت بوشیا
کشته و دانسته بودند که عاقبت کاسه در سر ایشان خواهد شکست و اقتحاب شیخه
بازخواست خدیو جهان دست مراد ایشان را بر قفا خواهد بست فرار کرده براحداد سمی بوسیل
جسته بعضی هم گریخته بارک در بندر تحصن جسته چون هم که از اهل در بندر این امر سرزده خائف
و در هیبه بودند ایشان را از ارک بیارین قلعه عدم فرستاده و مراد سلطان را که سرمایه فساد
بود گرفته در بندر دادند فرمان همایون خطاب باو سمی مزبور از موقف اعلی عز صدور یافت
که جمعیراکه با و توسل جسته بودند مقید ساخته نزد سردار خان روانه نماید و سمی مزبور بقتل
فرمان عمل کرده سردار خان ایشان را با بقیه اشرار که کوچیده کرد شهرستان فساد بودند
بر سر بازار سیاست از بادرآویخته اجساد شان را طعمه کلاب ساخته و جمعیراکه شایسته
سیاست نبودند بگلم والا کوچانیده بقلعه جدید شیروان آورده مسکن داده طایفه صفررا
بجای ایشان قلعه کوچانیده بوده در قلعه در بندر ساکن و بخلف سلطان را در امر حکومت تمکین داده

و مراد سلطان را بدربار سپهر اقتدار فرستاده و کرمشاه الیه در روز ورود سرراسان
تسلیم کهنه و بعد از ورود کوکبه گیتی ستان بسیستان حرم محترم و آغروق ابدار
سرکرده و اموروی بیک قزلباش که بشغل نظارت میوتات خاصه سرافرازی داشت جمعی از
تفنگچیان فیروزی انتساب که در سیستان گذاشته در دوم شهر شوال بفیروزی و اقبال از
زیستان رایت افراز نوای همایون فال گشته از راه دل شکسته دلارام روانه و در
مهجد هرماه مزبور خارج قلعه گرشک را مضرب خیام سپهر احتشام ساخته اناغه امکان
از در قلعه داری برآمده توپچیان فرنگ نژاد آتش دست باشاره همایون توپهای کوه توان
باطراف قلعه رعدآسا اصاعقه بارساختند زلزله در بنیان قرار بروج و حصار رانده ضد قلعه
گیان از بیم جان بر دامن بیمناک آویخته قلعه را سپرده مذاراتی کلبعلیخان افتاد و در بامداد
بسرداری هزار جات و زمین داور مامور و جمعی از شکربازان نیز بتسخیر قلعه بست تعیین و با
توپخانه و استعداد تمام روانه و در بیست و یکم ماه مزبور کوکبه منصور از آب هیرمند عبور نموده
چون بسبب موسم زمستان محاصله از غلظه و هیکل غلات در همین قلعه قدغه بایکشبه
تخته را با تش کف کرده بود لهذا از کوشک و دقازم شاه مسعود کشته کرد و اب اهل اردو را
مقرر فرموده مذکوره از هزار جات غله حمل و نقل معسکر فیروزی اثر نمایند شاید باین تقریب حسین
با فوجی جلود کرمیه انجلاء کشته از قلعه بمیدان آمده دوازده یوم در آنمکان مقر کوکبه

عزرشان

عزوشان کرده بدواز آنجا کنار رخنه اب محاذی مزار بابای دل مضرب خیام دلبران حوطه
بل کرده بدو در شب حسین با فوجی شبرنگ جلادت را بعزم شبیخون بزن کرده از کمرگاه آب گذشته
دستی سلیل بیاری بر سرار دوی ظفر شعار آمده در حوالی اردوی ظفر اثر شور رشیخون بوم انداخته طلایه
داران جنگجو از کرمانه مژگان صف بر صف پیوسته و بسان انجم و اختر طرفة العین از نگاه ناظر
بسته بودند بایشان در آویخته جمعیرا کجاک هلاک افکنده بقیه خائف و فاسر بجانب قندهار فرار
کردند اگرچه شب در حوالی اردوی کیهان پوی نامی و موی بلند شد اما صبح گاهان که بخیه خورشید بره
از روی کار برداشت معلوم شد که حسین بقصد شبیخون آمده بود پس رایات نصرت آیات از
آنمکان در امتزاز آمده چون آخر سال بود و آبها طغیان داشت سر در کرد و فراز بلند اختر
اشهب کرده خرام را در نیمه شبی شناور ساخته بر اسمانه مدسن فرات از برابر قلعه کوفران
دو فرسنگی قلعه قندهار گذر بدیده آنشکر انجم حساب بنده و آغروق سماقار آب گذشته
از سمت کوهی که بجانب قلعه بر فراز آنواقع است آغاز عبور کرده اگرچه نوب بر نوب بسیج سپاه
خدیو فریخجسته رکاب رهنمونی نوبهار اصداء ذباب انگاشته بدون اینکه چین در جبین افکنند
خونخوار و یا موجی در آن بحر ژرف خاطر خطر شوش داده فارگذشته در سمت مشرق قلعه
با فراشتن بارگاه عز و جاه با به زمینرا با سمان رسانیدند

سالار عز بور در شب

بخشنده نوروز بهم دقیقه الحرام بعد از انقضای پنجاه و هفت دقیقه دولت و اقبال و عز و جلال اعنی آفتاب عالمتاب برخت زمرد خرام شاه فلک قرار گرفته جنود قوای ربیع بمحاصره دولت قرار چمن واحاطه قلعه یاسمن پرداخت و از منه و ساعات بمن و دولت و نیروی بیت رسیده و افواج سبک روح نسیم فرودین فاتح قلعات غنچه و فیروز شکوه گشته شاهد بهار از هجوم لاله و ریحان شهر صفا ساخت بگلرخه نوروز بن داود مجلس خلد آئین برای جشن نوروزی ترتیب یافته آن بزم ارم نشان از طبقهای زرسرخ و سفید کلزار مشحون بناله عتابی کشته سران و سرکردگان لشکر از خانه خانه همت سرشار طبقهای کرانمایه آراسته بیکدیگر گشتند روز دیگر قطعه خان افشار که چرخی باشی گری لشکر فیروزی شعار بود از فوجی که با توپخانه از جانب سواران بتاخت قلعات مامور ساخته شب سیم از قلعه فراز دره خبر آورد که حسین از زمین غاز بان خبر دار گشته بشکار شاه سیدان با چهار هزار نفر از دلاوران نامی افغان بتعاقب ایشان روانه گردانیده بود سپهسالار فیروزی آثار بجلگه رکاب شتاب ساخته سوار باسمی دلیران خونخوار عازم ایلغار گشته از شهر صفا عبور از اتفاقات امور اینکه قطعه خان با خشت کامل کرده با پاسبان و فراول و نگهبان دره اول و دامنه کوهی بازدول گشوده سپهسالار نیز بتعاقب وارد و چون غازیان را از آنجا نیز حزم و حذاری دامنگیر خاطر نگشت راه چشم ایشان طاری دید بمقتضا اینکه علی الغفله بر سر ایشان تازد و نظام جمعیت ایشان را بهم اندازد در کمر کوه.

همین کین نگهداری پرداخت مقارن آن رایات ظفر آیات آنکار گشته افاغنه بتعاقب فرار و دلیران بتعاقب ایشان مراکب خاکنورد آتشین سمر ابادر رفتار و بسیاری از کروه عرصه تیغ آبدار ساخته جمعی از افاغنه را مامن کوه متفرق و بقیه با سید الاخود را بقلعات رسانیده تحصن اختیار نمودند ضه یوناماز مظفره کامکار عطف عنان بمقر اقتدار کرده اسیر مزبور را که اخیرا آورده بود موسوم بر سول و امن امال در البرز تفویض فرمودند و در ششم ذیحجة الحرام از مکان مزبور تحریک تلوای منصور نموده در مکان موسوم بسرخه کیا الفضل بنا و رابا داشته همار و دار و شاروان عزم دشتا را باوج آسمان افراخته در آن مکان زمت زبان بمعماری رای زرین و مهندسی طبع سعاد تقرین قلعه وسیع مستحکم عمارات رفیعه و بازاره و چارسوق آب انبار و حمامات و مساجد در باطات و فیضه خوانه طرح انداخته آب نوزنگ که در لطافت آبروی کوثر و تسنیم بود در آن حاری ساخت بایان چاکیدست که از اطراف ممالک محروسه جمع آمده در معسکر فیروزی اثر حاضر بودند اهتمام بازیده و اغاز کار کردند که در اندک روزی قلعه مزبوره در کمال متانت و استحکام هم رسیده صورت اتمام آنبنیه و عمارات آن بر وضع دلنشین بسمت انجام یافت و شهر معمور و قلعه ممثال که سواد آن طلعه بر عزة بیضای شهر شوال میرد بعد عمره طور آمده مانند نو بخوبه طاق گشت نمای آفاق و بنا در اباد موسوم گردید در هجدهم ماه مزبور اشرف سلطانی

قلعه بسته آخر الامر افاغنه از در استیمان بر آمده قلعه را بسپردند از موقف اعلی حکم بر اخلاء قلعه تعیین گشته لشکر فیروزی اثر افاغنه را بر گرفته وارد دربار سپهر اقتدار شدند و چون در همین کیفیت بتعاقب سید ال از جنب شهر صفا عبور کوکبه منصور واقع گردید چون توپخانه همراه نبود بکار او نیامده بعد از مراجعت فوجی با توپخانه و استعداد جسیم شهر صفا تعیین گشته و در چهارم شهر مزبور محروس رای واقعان عتبه علیا شد که مامورین شهر صفا نیز توپهای کوه توان و خمپارهای آتش فشان برق خرمن فلکیان ساخته در عرض یکروز قلعه را مسخر و افاغنه آنجا را اسیر و فرمان روا ساخته جمعی از دلیران بمحافظت قلعه مزبور و بقیه لشکر بانصراف اردوی همایون مامور شده و در آخر ماه مزبور محرم حرم محترم و بنه و اغروق را که در شهر شوال بموکب نصرت پیوسته ایشان مانده چندی در سیستان واز انجا آمده در فراه توقف داشت بحکم اقدس وارد اردوی معلی شدند چون سید اکبر قبلزین از قندهار برآمده از مصدمه شعار فرار و در قلعات بتحصن اختیار کرده بود با محمد اله حسین با جمعی از رؤسای افغان در قلعات میبودند فوجی از بهادران عرصه دغا را بسر کردگی یک قرقلو بسخیر قلعه مزبوره مامور ساخته انمودند یکبار بعد از چندی یورش برده بر جیرا که در سمت شرقی قلعه بود تصرف و افاغنه را از تحصن جسته مدت دو ماه بکوه داری پرداخته چون دیدند که سیلاب مرور زمان کوه البرز

فلعه است.

شکوه قرار داد لیران را از جاد رنیاورد از باب استیمان در آمده قلعه را تسلیم نمود و
داما موردی بیک باشاره اله من جمعی از قفلکیان را بمحافظت قلعه تعیین کرده محمد
ولی و
والد حسینرا با سبدان بهجیکه در تلو صادرات احوال برسای افغان که در آنجا بود بنیاد
معظم فرستاده چون سبدال هم بنوعیکه در تلو صادرات احوال صادرات اصفهان و هرات
ذکر یافت مرد فساد پیشه بسکامه طلب بود باشاره اله دیده دلیچ بن او را از صفحه برادر
بصیانت حال محمد ولد حسین از روی اعزاز و اکرام پرداختند

سبق ذکر یافت

کرده اصفهان بمرتضی خان و اسلمش خان را بسرداری بلوچستان تعیین و با توپخانه
استعداد موفور بتنبیه اشرار مامور ساختند و بعد از انکه ساحت قندهار مقر اردوی با
عز و اقتدار گردید محمد علی بیک ساروی علم طوی الیشک آن سمی باشیراز در نهم ذیحجه الحرام با تفاق
برتنبیه اشرار بلوچیه و بلوچ شوراییک که در مقام شورانگیزی بودند روانه فرمودند و در
دو فرسخی شورا ییک طایفه بلوچ از دار و شدن لشکر منصور مطلع و جمعیت کرده با
عساکر فیروزی مآثر محاربه و آغاز ستیز و آویز مشتمله نفر از ایشان عرضه شمشیر تیز و
اسیر با شتر بسیاری بحیطه ضبط و کسب در آمده بهمه استیصال آنگروه جولانگاه شیر خاک
که در حوالی خاک سکنا داشتند برده تازی در آن نواحی کاوتازی میکردند شبیخون

بتنبیه

بتنبیه ایشان الیغار و در حوالی فجر بنای میکه چیر نیلیک خوبنوزدم کرک از کنار رافق
واظهار نکرده چون طایفه دشیر خان در گوش فیل خواب خرگوش کرده بود بپای
جلادت بر سر ایشان ریخته فوجی از ایشان را با شیر خان سر کرده آنجا عرصه
پای در آورده تمامی مساکن و اماکن ایشان بعرض نهب و اسر در آورده
والا بنفاذ پیوسته که محمد علی بیک بتسخیر قلعجات آن نواحی بپردازد در سیم ماه محرم
سال ۱۱۱۱ هجری امیر محبت خان و امیر امتیاز خان دلدلان عبد الله خان بحقیقت اخلاص
در زیهای او نسبت بایندولت ابد پیوند سابقا نگاشته اجلال شده دار و دربار سپهر
مدار و بخلایع اسب و شمشیر و نوازشات دیگر فرین افتخار گشته کلک محمد امین
خان بر تبه ایالت بلوچستان سرافرازی یافت و حکومت شورا بیک بمحراب سلطان
نامیکه بقدمت خدمت اتصاف داشت عنایت گشته با جمعی از غازیان مامور گشت که
بمحافظت قلعه و ضبط غلات توشیح پردازد و دو هزار نفر از فرقه کاکر را جمعیت کرده آمده قلعه
توشیح را محصور و از انطرف بنیروی معاونت محراب سلطان در رفع اشرار مامور گشته
جماعت اشرار راه فرار پیموده نداگر دیسرداران معسکر کاری که در ایام سرداری شده
این بود که قلعه خانق را که بمتانت حصار اشتهار داشت یورش برده بخود تصرف آوردند
اما چون بهرمحمد خان سردار جرگه کم عقل و زیاده سر و شخص وجود ش بناسازگاری دیستر

رائه مخبر بود محض لجاج از اسلمش خان جدا گشته بر سر غازیان تاخته غازیان نیز بامداد پرداخته
پرصالت خطر انداخته و جمعی از لشکریانش بر تشنگی دیار افتاده که تلف در و اب سیاب
ایشان را برطرف ساخته بود لهذا قفلکیان بهرجی باشی و محمد علی بیک قزلو نایب
الیشک آقاسی باشی بلگم والا بجا پاری رفته سر محمد خان را گردان زده سر او را با توشمال
مزبور بدرگاه معلی فرستادند

سابقا صورت تحریر پذیرفت که

شاهزاده کامگار رضا قلیمیرزا متوقف اطاعه تنبیه علیمردانخان حاکم اندخود که در آن
اوان در دامان کوچ عزیمت قلیک داود اوباغی افشاریه آنجا از ارباب امتناع در آمده
بود کرد بعد از انکه ساحت قندهار مقر الویه نصرت شعار شاهزاده نیز در حوالی
مذکور نزول و استعداد سرانجام اسباب سفر خیر مهیا کرده از راه باد غیس و بارد چاق
متوجه خانه خود گشت چون ولایت اندخود که معظم ولایات بلخ بود بکسای ایل افشاریه
آنجا اختصاص داشت بورود کوکبه مسعود شاهزاده بلخ افشاریه آنجا در علیمردان مقام
خود را کرفته دست آویز خود ساخته باستیصال موکب شاهزاده بشتافته کلیه امور را
سرانجام نموده بلکه طایفه جلایر بوده در عداد ایلیت از ارباب اطاعت
در آمده رسم انقیاد بجا آوردند شاهزاده بعد از امور آنولایت علیمردانخان را با چند نفر

از روسای آنطایفه روانه دربار معلی ساخته خود متوجه آنچه شده اما آنجا خبر شطر
خدمت بجای آورده در غره ربیع الاول سنه آغر و فرا با جمعی از قفلکیان و فرشی فرنجی
بلخ کذا شته خود در سه فرسخی نزول و صبح روز سیم کرخسر و خاوری علم برطارم جهانگرد
زد کوکبه احتشام و استعداد تمام رایت توجه بجانب بلخ افراشته طلیعه سپاه
ابوالحسن خان و اما بلخ نیز از بکر سحی شهر از میان باغات ظاهر گشته چون جمعیت مشارالیه
موفور نهرهای عمیق در سر راه مانع عبور بود شاهزاده سپاه منصور را دسته دسته پیاده
کرده در آن نهرهای شکسته و باغات متراکم بستیز و آویز مشغول ساخته مخالفین را دوی
برتافته بالای بروج و حصار در آمده بمدافعه پرداختند دلیران سپهر جلادت بر سر کشیده
قدم برفراز حصار کذا شته دست بتیغ مغنم افکنی بازنده و بسیاری از شهر بند سبی زوره
غازیان دروازه را تصرف کردند ابوالحسن خان و روسای بلخ نا مرکت قصبه جسته
خود پرداختند از این طرف فرمان پذیران بگلم شاهزاده جوان بخت توپهای قلعه کوب
و خمپاره های زلزله بارک بسته شبانه روزی رفت کلن حصار آتش افروز خرمن صبر و قرار
سکنه می بود تا اینکه قلعه کیان بالکلیه سلب و صبر توان گشته از دست خود در آمدند مخالفین
اما بالفضاده سادات و اکابر و اعیان جمعه سای دربار شاهزاده والا تبار گشته قرین عفو
و بخشایش و بهکسران دسر کرده کان او زبکیه و طوایف بلخ و توابع فوج فوج و دلوک

بلوک بموکب شاهزاده پیوسته مشمول نوازشش گردیده وجمعی ازخوانین که همراه گشته
والی بچاول وتاخت سقاق مامور گشته بود اکثر محال واعرضه نهب واسر ساخته حصار
شادمان وقلعه سور را بتصرف درآورده الا قلعه که در بیست فرسخی بلخ واقع شده
صد و دو خشان آهنگشا آوازه غلبه وقهر سپاه ظفر در صدد القیاد درآمده آنولایت نیز
ضمیمهٔ ممالک محروسه گردید در روز مغتنم ربیع الثانی آن سال همایون فال چابار ارجانب
شاهزاده کامگار وارد و خبر فتح بلخ را معروض عالمیان سدهٔ اجلال ساخت اگرچه شاهزاده
کامگار خلاع واسبابی که جان لایق و سزاوار باشد مرحمت نکرده لاکن در ابتداء الفتح
غلامان دو الف چهل هزار تومانی که باصطلاح متعارف لایق و سزاوار باشد دو هزار تومان
باشد باسعید دست خلعت و چند راس اسب بازین و براق طلا مکلل بجواهر گرانبها
در باب عبور از آب آمویه امری از موقف فرمان مطاع در نگذشته مقرر گردید که اوضاع بلخ را
منظم و آذوقه فراهم انجام کرده و مذارکات بلیقه بعمل آورده چگونگی را عرض نماید شاهزاده
باانتظار جواب نپرداخته بلخ را فی الجمله انتظامی داده از آب آمویه عبور نموده از راه بدخشان
عازم بخارا گشت از انطرف نیز ابو المغفر خان شاه افراسیاب جاده بخارا از بلخ پیش گرفته
خود را زرم استوده و چهل و پنج هزار نفر از یزبک و ایلات در سلک جمعیت انتظام داده و در کمال
استعداد و آرایش گردیده هر چند خداوند جمعیت لشکر نصرت شاهزاده را زیاده از اندازه مقرر
نفرمود

مکان مستظهر گشته ثبت بدیوار اطمینان داده در پناه حصار قلعه داری تحصن داشتند تا
مدت محاصره دو ماه و کامل اسبداد بافت در نهم شهر شوال عزیمت یورش در خاطر
اقدس تصمیم یافت اولا از جمع سربازان معارک جلادت تسخیر برجهای خارج
قلعه که در محیط تصرف افاغنه بلهو و ماموریکشته یکیک را محور خط تصرف در آورده
بعد از آن بهر عظیمی که برفراز تپه رفیع واقع دونوجی از افاغنه با چند توپ مستحفظ برج
بودند از نایر تبانید الهی مسخر کرده تمامی مستحفظان را بدست آورده و پس از آن
تسخیر برج سنگین پرداخته آن برج را که در شمالی قلعه در جانب چهل زینه در
قلهٔ کوهی بلند واقعست که بقلعهٔ قندهار اشراف دارد و دلیران بگم والای همایون دل
جلادت بمیان زده بیاسیردی عزم بلند آن برج را باچهار ده برج دیگر از برج فلک
افزون و در فراز آنگونه سپهر نمون قلعه زن چرخ نیلگون دسیسه نفراز افاغنه
قدر انداز محافظت آن اقدام داشتند یورش برده تصرف و بکمند اقتدار در آوردند
تسخیر انقرار گرفتند افاغنه بروج تمامی معرض قتل و اسیر در آمده و خمپارهای جهان
دمان و توپهای کوه توان و کلولههای هرمک هوزن هفت هشتمن بود از جهان
صعب که پیاده را عبور از آن بسهولت ممکن نبود بهزار مرتبه تقیل بالا کشیده بر
قلعه کیان و برج مشهوره ده که در جانب شرقی قندهار واقع است بستند
الخ ش

الخ عقل محال اندیش از وقوع این امر غریب در وادی حیرانی و سنگلاخ سرگردان
است هر کس آزاد تحکم را سبد بدقضا برخ و خم و اگونه پیر شکوه آسمان توام را
برای العین دیده باشد یقین خواهد داشت که بالا بروان توبهای کوه توان از چنان مکانی
که عنقای فلک سیر توهم از تصور قاف قله اش بر میرزد و منوط بر نقاد امر پادشاهی و
چنین حکم البته نا الحکم الهی خواهد بود القصه از برج سنگین توپ و خمپاره را بر حال قلعه
کیان مظهر فحوای صدق انامی وقوده الناس والحجارة ساخته پیکر هیولای برج
ده دره را از صورت جسمی انداخته و بعد از آنکه چنان قرار بر ج ده دره تزلزل پذیرفت
چون جماعت بختیاری باستحفاظ اهتمام داشتند مکرر داوطلب و مستدعی
اقران یورش بودند آنطایفه مزبور را کراد چشکزک و افغان ابدالی از هر طایفه سیصد نفر
یومیه بخشیده بیت محرم و نقیبه و الحرام با مر همایون مهیای کار گشته بهنگام طلوع فجر بجانب آن
برج بودند چون پیش از وقت مطلع گشته مهیای دفاع بودند قریب دویست نفر
از داوطلبان مقتول و مجروح گشته عروج بشرفات قصر مقصود میسر نگردید پس دوباره
بعزم یورش مصمم گشته که بعد از انقضای جشن نوروز فیروز سلطانی یورش انداز نه

در همانجا میکه شهرستانیان سپاه و سفید

لیالی و ایام شهر ذیقعده را ما طلع از عزت و تبلی بهجت نوروز کامرانی رسید
یعنی در شب جمعه هلال ماه مزبور بعد از انقضای شش ساعت و کسری داور زمان
اختر مهر برسم شبخون عزم تسخیر دارالقرار جهان کرده بیرج حمل خرامید و افواج سپهر
صبا و شمال بصاحب لوای سروسمن ورد افراز بهار بچهره دستی چهار جهانی بور
کشته بجانب دارالملک گلشن رو آورد و نسیم فربا صولت و فر قدم بر فراز لشکرگاه شاخ
بلند کذ اشت و زنبق بر سر چهار برج حصار چمن بید ق نقش برجیس بر افراخت اغصان
غراب و کلاغ هنهٔ قمری و عندلیب تبدیل یافته و نالهٔ جغد و بوم چمن بصفیر هزار و دراج
معارضه سند طوطیان شکرخای که از شدر انگبزی نحل مذاق بودند در قند انبز ریاض
شکر افشان شدند و انواع زاغ زغن که در عرصهٔ چمن مسکن کرفته بودند دلل خوار
غراب البین گشته در حسرت آشیان ماندند فاخته کوکو زنان گشتند چون خسرو
گیتی ستان آفتاب جهانتاب هند و حشمت را مسخر و دار الخلافهٔ چهارا منور
وجود خود منور ساخته هندی انجم کوکب از مدارات بروج راه تواری کرفته مانند
تیک بهار نوروز و قلعه ظفر بروی جهانیان کشاده کشته قلع قلعهٔ بهمن و از دیوان
قضا صوبه بهار و جلادت سنبل و حصار فیروزه سبزهٔ چهار بجا کری نفس بنامی مقرر و
معین کردید فراشان باستان بافر اشتن بارگاه آسمان جاه افراشتند

بهمن آباد

مجلس آرایان محفل ارم انجار در کمال فروزیب بنظم ترتیب بزم نوروزی دست کشادند
روسای لشکر کرای عسکر و امرای هزار و عطمای کامکار از جامه خانه همت برشمار
مانند زرین کلاهان انجم و افسر و نورانی لباسان ثوابت و سیار بزم ارم نمط عطمای
طلا باف و البسهٔ زرتار بر دوش آراسته در حواشی آن محفل مینو مثال فراخور
رتبه و شان نشستند و ایستادند و کنجوران کامل عیار طبقهای اشرفی چون طلاق
چرخ هشتمین نثار آن بزم ارم قرین ساخته بعد از خچه کشائی و کلاوز نوبت
قلعه کشائی اقبال ابد مدار کشته در همانروز به تهیهٔ اسباب یورش پرداخته و چون
مالیهٔ بختیاری در اول مرتبه داوطلب کشته کاری نساخته بودند باز ایشان را باین امر
مامور و سه چهار هزار نفر از دلیران خونخوار و سربازان عرصهٔ کیرودار انتخاب
کرده در شب دوم ذیحجه خود و نواب همایون هزار رفته در اطراف قلعه در بهلوهای
سنگ و زوایای کوه و تختهای جبال در کمین کذ اشتند و خود حضرت ظل الهی نیز آن
شب وصل موعدشان در پناه کوه در جائی که از نظر قلعه کیان مستور بود با مقدار طلیعهٔ
دلفروز بود اقتفا کزیدند تا هنگام ظفر آرزو زبون بخت کیان قلعه کیان ادراک این معنی را
نماید در همان هیولای توقف در اول ظهر که اعدای عصر ستیز دال بادم واپسین بود
نماز ظهر را ادا و استعانت از بارکاه بهمتا کرده تخت از جانب برج ده دره سوار شد

اندافته شورش بورش در افکنند چون سپیده آگنت بطایفه بختیاری متعلق بود
انگروه راتخت یاری کرده قدم برفراز تسلم مقصود گذاشته ببرج را تعرف کردند
ازآنجا ببرج دیگر هجوم آورده شتافتند انجا خود برداز نیز عرق استیلا در آنکهان افتاده
اما چون فوج فوج از هزار پچیان و تفنگچیان آتشین دم و خنجر گذاران مرتج توام برسم
کمک بدلیران قلعه گیر میرسید هر دفعه آن طایفه چیره دستی خود فاهره سر کوب بلیغی
یافته روی برتافته بهادران نصرت قرین بنزدیک کمین بود ند از اطراف زور آور
بیامدی ملاش از نزدیا نها که ترتیب یافته بود بحصار قلعه صعود و عروج و ضبط دروازه
و بروج کردند قلعه بحیطه تصرف دستخیر در آمد حسین با قلیل از اتباعه فرصت جسته بحصنه
از زنان خود را بدر داشته بقصبتول که در جانب جنوبی قلعه بود در فراز کوه واقع گردیده
و بقیه آن طایفه مذکور را و اتباعش عرضه شمشیر و اسیر کنه نقد برگشته باشاره حضرت ایوب
توبهائی که در بالای کوه و حصار قلعه بود برقبتول بسته از آن آوازهای رعد خروش
اندام اساس دولت و قصور قصر شوکت حسینرا اجارد از خواب غفلت بیدار
و از غفلتش خواهی و نخواهی و بیدار کرد ان آن معاند فساد پیشه را روز دیگر که شمس جهان
افروز خورشید از شبستان دلیل و حجاب از پرده اتجاب برآمده زینت بام
خاور بزرگ خود را که خانه اله بود با چند فراز سر کردگان غلجای برسم خواهش

که باصطلاح افغان عبارت از دخیل بود و باشه بخدمت اقدس فرستاده فرمان امان
از موقف عفو و احسان خدیو زمان حاصل کرده روز بعد با ولدان محمود و اتباع و اقوام
تمامی روسای افاغنه آن منشور را تاج مفاخر دسر مایه اطمینان و استظهار
کرده در بارگاه زرین قبائی که در خارج دروازه بابا ولی مخصوص نشیمن اکابر دولت
عموق افراشته بودند بشرف بابوس سر بلند و بنو بدجان بخشی و مرحمت بهره مند
گشتند و بهمت بحر فاضت و الانظر قبول بحال و غنائم قلعه گیان که از تعداد اندیشه
محاسبان بیرون بود بیخکنده بهمگی آنها را بدلیران جانسپار در آنولایت مقرر داشتند
چون دو الفقار خان ابدالی با احمد خان برادرش که سابقا از هرات فرار کرده بقندهار
رفته بودند حسین آنها را گرفته محبوس میداشت در روز فتح قلعه ایشانرا نیز از محبس گاه
یافته به ارالامان ظل اللهی توسل جسته لهذا مراحمت بیکران خاقانی ایشانرا نیز
مامور بمازندران و از مالیات دیوانی معیشت بقدر کفاف در وجه هریک مقرر فرمودند
و طایفه غلجای مشتمل بر دو گروه مذکور که بیک گروه موسوم بهوتکی متعلق حسین و
فرقه دیگر توخی منسوب باشرف سلطان میبودند چون اشرف سلطان بنهجیکه سبق ذکر یافت
در آفرازگوی سعادت جسته در بدو ورود موکب والا بقندهار اشرف اندوز قدمت
خدیو گاه گشته بود بگلوسمالی توخی را بعلاوه ثلاثات با دقوانین و قلعه قندهار که

که سمت غربی در فراز کوه واقع و فی الحقیقه در نخوست بهاس و تثلیث بنا گذاشته رخسار آرا و اصفا
بود بگلخن والا ویران و خاک تیره یکسان و بمان نادر آباد را دار الملک و مقر شکن آنولایت
ساخته چون عهد کرده بودند که اصرار از اهل اسلام کرفتار قید آسار نسازند امرو الا بغلت
نمای سرای قلعه و اصال آنها بصاحبان اصدار یافته ایالت آنولایت را بعبد العلی خان
حاکم ابدالی که سالک طریق اخلاص و رزیهای دولتمندت سکالی بود مرحمت و بزین دو گونه
گردنکشت و جهت تقرر زروسای ابدالی احکام تعیین و جمعی از جوانان کارآمد غلجائی را
سان دیده انتخاب و ملازم رکاب ساخته تا آباد و توابع را بسکنای ابدالی
که در جنابورد باقی ولایات خراسان توقف و توطن داشتند اختصاص داده مقرر داشتند
که ابدالی کوچیده آمد در آنمکان توقف و طایفه هوتکی غلجائی رفته در آنکه آنان سکنی
نمایند و آنجا عشرت را در بیست و چهارم ماه مزبور از ارغنداب کذرانیده روانه کندهار مقرر
ساختند

سابقا سمت تحریر یافت که بعد از واقعه شورای کبری
صحرای مغان عبد الباقیخان زنگنه با لقاب میرزا ابو القاسم صدر و علاء الدوله بایشی از درد
بار آسمان قدر بهرامی علی پاشا والی بسفارت روانه دولت عثمانی شده بودند
از طرف قرین الشرف پادشاه اسکندر جاه دوم لوازم اعزاز و احترام نسبت

بایشان مرعی و مبذول و مصطفی پاشای والی موصل که از وزرای معتبر اندولت بود
با لقاب عبد الله افندی صدر اناطولی و خلیل افندی قاضی اردو بایچی کری تعیین و بهمراهی
سفرای ایشان از راه بغداد و اصفهان گشته از سمت کرمان مامور بدار
فلک بنیان شدند و در نوزدهم شهر محرم الحرام در سال ۱۱۴۱ اکه بنجاه روز از نوروز فیروز
گذشته بود که سفرای دولتین وارد نادر آباد و بعد از دو روز بار یافته حضور اقدس کشته
اسباب کوه نوردان تازی نژاد و مکتل بساحت زمین مکلل و هدایای نفیسه که پادشاه والا جاه
ممالک روم به تهنیت جلوس همایون مصطفی پاشا فرستاده بود از نظر انور گذشته
و تبلیغ پیغامات لسانی و سفارشات زبانی گشته باعطای کورک سمور و اسب بارین
براق اظهار سرافرازی حاصل نموده روز بروز بر مسئول ساعت مشمول عاطفت و احسان
شدند چون در نامه پادشاه والا جاه روم در باب سرندهی حضرت امام جعفر صادق
اذعان صریح کرده و در خصوص اختصاص یکی از ارکان مسجد الحرام بائمه این مذهب
بعد گشته اعلام فرمودند که هر یکی از ارکان اربعه از سوابق از منه بیکی از ائمه مذاهب اربعه
مخصوص است تغییر آن مودی نیست دسکرد و در وقت امیر حاج ایران از زاویه کعبه اشرف
سالیانه حاجا بجهه مقصود رسانند حضرت ظل اللهی رفتن امیر حاج ایران را از زاویه کعبه
بشرطی که محافظین بغداد آنرا امیر آباد و مایحتاج امیر حاج را هر ساله حاضر و آماده سازند و ایلچی را

افشه بان عظام مورد اعزاز و اکرام ساخته بوساطت بنده کان درگاه این امور بیان ان
گفتگو و بوجوه بشرعیه اقامه دلیل و براهین کرده از نقد و جنس و اقسام اسباب اضافه
برانچه لایق بود و در سوالف زمان باهلچیان داده می شده بایشان مرحمت و چون مقدمه
تخمیس مذهب و تعیین رکن بمعاذیر شرعیه محاذیر علیکه محول و موکول شده بود که
رکن اعظم مبانیان مصالحه بود و برای مذاکره انشا علیمردان خان بیکلربیکی ارستان فیلی از
سفارت تعیین یورفتن مصطفی پاشا و افندیان نموده در غره ماه صفر رخصت بهفت
ارزانی و روانه دربار همت مدار عثمانی فرمودند

قبل براین

بمجیکه گذارش یافت علیمردانخان شاملو راروانه هندوستان و باعلیحضرت پادشاه
والاجاه هندا اعلام کرده بودند که چون تسخیر افاغنه قندهار مطمح نظر است به
بناظم صوبه کابل و آن نواحی مقرر گردد که سده راه اشوار نشانده پادشاه والاجاه بزودی
جواب نوشته بود که دراین خصوص بصوبه داران ناگبور و خزانه دو فوجی از سپاه سامان
کرده که در سر راه معاونت مفوضین قندهار نشانند بعد از مراجعت علیمردانخان برای
تجدید و باد آوری محمد علیخان تولگر آقاسی و له اصلانخان را که عمده امرای ایران بود
بسفارت مامور و پادشاه همایون جاه جواب سابقه را مکرر ارسال نموده بودند و آنها

کارنامه را که افاغنه اندیار بسمت هند فرار کرده بودند فوجی از غازیان را برای تشدید
راه و تنبیه آنطایفه بجانب قلات مامور گشتند اما تاکیدات بعمل آمد که نظر بدوستی
قدیم که فیمابین هندوستان و ایران تحقیق دارد از صدمه مملکت بخارا و بکنده و سامان مجتنب از دست
خود و فتن محفوظ و مراعات حال رعایا و اهالی آمد و شد ابنای نوع مرعی و ملحوظ دارند و سر
کردگان لشکر منصور منزل بمنزل کمانگت چهار فرسخی آن مملکت تا منتهای کوهستانی
آن نامبرده تاخته و از آنجا با دلگشا مرعه چپاول انداخته قریب هزار نفر از جماعت غلجائی
که در آن نواحی بودند معروض تیغ هلاک ساخته بدان و اسیر بسیار از ایشان بدست آورده
تمته بغزنین و کابل فرار نمودند در خلال این حال معلوم گردید که آمد و شد کاروانیان
مامور و مانع عبور و مرور آنفوج متعذر بنیت غازیان بنابر اینکه ماذون از فرمانبرداری
خدمت آنحضرت نبودند از مقام مقرر قدم فرود تر نگذاشتند در اینمکث و چگونگی
بعرض عاکفان عتبه خلافت رسانیده بعد از وصول انچه محمد خان ترکمان را بر سم
سفارت برای استمفار مظفر و عده تعیین و در پانزدهم شهر محرم الحرام سال فیل
عزم چپاری از راه سند راه هندوستان فرمود و ضمنا اشارتا در باب کابل و غزنین
بکار رفت اما امر موکد بقصد و پرهیزت که زیاده بر جهل روز در آنولایت مکث نکرده
زود جواب بخانان بخبره بر هفت کشور رسانند محمد خان وارد هند و ابلاغ پیام همایون

کرده پادشاه والاجاه در جواب تغافل و تجاهل و از مرخص ساختن ایلچی تساهل نموده
او را رخصت انصراف نداده چون بکسال کامل از فتن محمد خان منقضی شده در اوایل
محرم ۱۱۹۱ بعد از فتح قندهار فرمان مؤکد خطاب بمحمد خان عزصدور یافت که بموجب
حکم اشرف مرخص سازد که برگشته مرکونه جوابیه که از دولت علیه کورگانیه صادر
و باشد بعرض رساند و حکم همایونرا مصحوب به نفر چلودار از راه سند روانه ساختند
پس عزیمت بسمت کوهستانات غزنین حرکت و کابل در خواطر الله بس تصمیم یافته
در غره ماه صفر که ایلچیان رومرا مرخص و روانه آمرزبوم فرمودند پرچم علم ظفر توام بجانب
غزنین در راهبتر از آمده که از چشمه خور که حد مملکت ایرانست و هند عبور و منزل
فرا باغ شش فرسخی غزنین را معرکه گذینه منصور رایت و ظفر ساخته از آنجا شاهزاده
نصرالله میرزا را به تنبیه افغان غلجائی و با میان مامور فرموده از قرغان که حاکم غزنین
بود از قلعه آمدن موکب همایون مغلوب گشته فرار اختیار و قضاة و سادات و
علما و روسا و اعیان غزنین بهلدی قافله سالار عجز و نیاز و بخاکساری لایق سودای
امیدواری بدربار فرمروا عاجز نواز آورده مشمول عنایت ضد بو کردن فراز شده
و کوکبه والا از منزل قره باغ رایت فتح آیت بجانب غزنین افراخته در بیست و دوم
ماه مزبور مابیجا اعلام جهان گشا را که آفتاب اقتباس نور از آن میکرد فضا بخش

ساحت ملک غزنین ساخته و در حین حرکت موکب والا دولتخواه شعار از قندهار
فوجی از افواج ظفر قرین را بتنبیه هزاره و دکندی و وهر زکی و باقی هزارجات که در
قدیم خدمات دیوانی سالک طریق نافرمانی شده بودند مامور گشته غازیان
غازیان نمای ساکن و اوطان ایشانرا پایمال سم ستوران و بسیاری از رجال انها را
مقتول و نسوان را ماسور نموده و انبر ابنای نوع دوالا رسانیده و حکم حکم عز صدور یافت
اسرا را مطلق العنان ساخته فوجی از آنجا عنوان برای مازمت بر رکاب نصرت انتساب
حاضر سازند و هم چنین افاغنه هزارجات کوهستان غزنین هریک که بسرکشی گردن
افراخته چوندرخت سالخورده بنیروی بازوی شوکت قاهره از پای در آمده هریک که پابجاده
انقیاد گذاشته سر افراز عفو و پوینده نواز گشتند و از آنجا لوای توجه بجانب دارالملک
کابل افراخته اعزه و اهالی کابل در دره مترقبان طریق استقبال پیموده و ادراک تقبیل عتبه والا
پرور و بتشریف خلاع فاخره ببرایشرف دربر کرده رخصت انصراف یافته بعد از مراجعت
البتان جمعی لزافاغنه و سپاهی کابل از جاده انقیاد بگول و شرزه خان و رحیم خان
کوتوالان قلعه در سنا حصار قلعه داری از راه مدانی در آمده روز سه شنبه سیم ربیع الاول
بخانه کنان موکب همایون پیشتر نشده الارا بحوالی قلعه رسانیده جمعی از قلعه گیان
در سنگرهای جلادت بیرون گذاشته و آغاز محاربه کردند عاطفان پیشخانه

مامور بجنگ بنود ندکال ایشان نبرد اخته مراد نات کردن شکوه و وضع احوال او کما
الجزم کرد مراورا و لشکر بنم فرسخی سمت شرقی شهر رانموده و کوچ جهانگشا نیز بعد از
دار و آمکان کشته روز دوشنبه پنجم ماه منزور بعزم سیر سواد شهر دارک بجانب
کوه سیاه سنگ آهنگ اکلفه باز بهوای رود پیشین مانده عام قام از قلعه برآمده مبادرت
جنگ نموده دو شروع باز اضی توپ و تفنگ کردند این معنی منبع مادهٔ غضب خافقین
کشته جبهر اکه در آلوفت در رکاب اقدس حاضر بودند بتنبیه آنجماعت اشرار فرمودند
مامورین اسب برانگیخته با شمشیرهای آخته بایشان در آویخته تا پای قلعه سر انشان
کردند و همانروز عزم خدا بواخت کشور بتسخیر قلعه بست اطراف شهر را محصور
ساخته از طرف حکم والا نوبهای ملکه کوبرابر فراز قلعه کشیده برج شهر را مقصور
که هم پرواز نسر طایر و هم شاهین عقاب زهین دبال چرخ دار بهت خوتوبهای برق
آثار و از یکجانب ابر مطیر حمه پاره ها را بر حال قلعه کبان صاعقه بار ساخته زلزله در
بنیان ثبات برج و حصار و اساس قرار قلعه کبان انداخته چند روز اهل قلعه
مانند موی آتش دیده میان شعله شور شر بر خود پیچیده و چون تاب و توان را از
خود مسلوب دیدند روز دوشنبه دوازدهم ماه منزور بهراهی کاروان عجز و ناتوانی را
در بار سپه اقتدار عرض نیاز و زبان ناطق استکانا بالفعل استغاثه

اعتراف

اعتراف بقصور نامه فرمانی کرده قلعه را سپردند و پیشکشهای لایق از پیشگاه نظر
اقدس گذرانیده خزانه و جبه خوانه و فیل خوانه پادشاه بهرا که در ارک بضبط بهره
خاصه شریفه تعلق گرفت و بدیر نفته گردید شهزاده نصرالله میرزا که سابق از منزل قرا
باغ بتنبیه سرکشان غور رفته و بامیان قلعه خاک مامور گشته بود مقرر این رایت
و قلعه جات از آنها تصرف و الجماعت را بحوزهٔ تصرف و اطاعت در آورده در بیست و چهارم
ماه منزور از راه چاریکار وارد دشت شد و بتقبیل بساط خدیو کامکار گردیده
مقارن آنغراض محمد علیخان بصحابت قاصد ملفوظ نظر فرخنده مقاصد شد مضمون
اینکه از دولت کورکانیه آوازه جواب مسیر نمیدهد و زخصت آباب لهذا از بیان ولان
دیوانرا بجا باری تعیین و نامهٔ همایون بپادشاه دوالاجاه نگارش یافت باین
مضمون که قبل ازین عطیر دالخان شاملو بعد از آن محمد علیخان بسفارت روانه درگاه
بار سپهر اقتدار شاهی شدند خصوص سدّ راه فرار اشرار بان شاه والاتبار شعار
و از جانب آنحضرت نیز تعهد آنمطلب بعمل آمده بنا بر وعدهٔ آن پادشاه دیجاه
وارد قندهار گشته بعد از آگهی خلف وعده و ظاهر شدن ایلچی دیگر را برای تجدید مذاکره
روانهٔ ساحت اقبال نگردانیده بلکه متجاوز از گذاردن نگاهداشته بجواب نامهٔ برداشته
اولاً در باب وعده گردن و ثانیاً خلف وعده آن بعمل آوردن ببطلاه ایلچی انحراف

قانون سلف بکمال نیاده نگاه داشتن و جواب مکتوب همایون را در عهده تعویق
گذاشتن جا نامانسی از مخالفت و بیگانگی و منافی آثار دوستی و یگانگی خواهد بود بعد
از فتح قندهار چون وهنی و قصوری که از ناغه بایران صدر یافته بود زیاده بر آن به
ممالک هندوستان واقع شده مضمون اینکه البته تنبیه آنطایفه بر ذمهٔ طبع اقدس
شاهی مهیا شده و اینده دولت را هواخواه بکدگر میدانیم متوجه تنبیه آن جماعت
گشتیم بعد از تنبیه آنجماعت اشرار چون مردم غرض از باب آداب برآمده بودند
مشمول نوازشات گشتند اما حال کامل قطع نظر اینکه بالیت در دراسات
فطرت آیات معتصم شمرده در عالم اتحاد بین الله و لشین بلوازم خدمتگذاری و
اخلاص پرواز نمود در سعادت بر روی خویش بسته با ناغه نفاق و اظهار مراسم
شقاق و نفاق کردند چون ایحرکت منافی طریقهٔ آداب و پاس داری حرکت بر کوکب طفر
کوکب بود از راه یگانگی که بین الحضرتین تحقق داشت در مقام تأدیب آنطایفه بر آمدیم
تا فی الحال که برابتهالهٔ قایمه نیاز روی امید بدرگاه معدلت طراز آورده اند شان را
بنا بخواطر آن پادشاه مورد عفو و مشمول احسان فرمودیم و مقرر داشتیم که حدی
مستقر حال و حال ایشان نگردد و تا از مبادی حال الی الآن بنوای تنبیه آن اقاشه
منظوری نبود با زهان دوستیها منظور نظر بیا شد و چاپار را بهراهی جبه نفراز اعیان

دار الملک کابل در جبه بشتم ماه در دانشاه جهان آباد ساخته که یساول ج
ساحت نامهٔ همایون فال یگانگی بلیان بزبان مقال حقیقت حالرا مفهوم پادشاه
سلیمان خصال سازند بعد از ورود کابلیان بخلال آباد حاکم آن ملک ایشان را
باغ و پیچیاد در راجع ساخت بسالوار که بچاپاری میرفت میرعباس نام افغان بقتل
رسانیده چون غله و محصول آنولایت کفاف ملجوال سپاه نصرت پناه نمیکرد لهذا فوجی
از افواج منصوره را بمحافظت قلعه ارک مامور ساخته و در دوازدهم ربیع الثانی بهراهی
تابیدیزدانی عازم کوهستانات چاریک و بکزاد و صافی که موضع حاصل خیز و مکان
معموره و پر آب علف و مساکن آنطایفهٔ افغان بود شده ندکه بم کوشمال سرکشان
آن ناحیه بعمل آید و هم توشه در غله و ذخیره بهم رسد اما ناغه آن سمت بقبل جبال تحصن
داشت و لیران رزم آزما بحکم والا کوه نورد و دشت پیما گشته متفق و مساکن ایشانرا
بپایمردی علادت الکه کوب و سرکشانرا منصور و مکتوب ساخته آنطایفه بمجرد آنکه
خود را کرفتار ممالک بیکران و صدمات آتفوج و استیصالات خونشیر مستغرق لجات
آذر بای آهنین موج دیدند بجودی جود خدیو بحر و بر که کشتی شکستکان طوفان حوادث را
قرار کاه لنگر امان بود توسل جسته بکمال عافیت در ساحل امنیت پیوستند و
بحکم سرکردکان در روشنای آنطایفه با سعد الله و ملا مهر دله میام بود اقوام او مدکاه

معلی شتافته خدمت رکاب اقدس اعلی را لقبهٔ بوسش تمامی ساخته چهرا بتقریب سنه که
این آستان بشاهزاده آزادوی رسانیده نوید وصلت روز زر آنمکان خرم پایه سریر
بمنوظهر سر کوب بزم سپهر و مهد وش ایوان ماه و مهر گشته در سیم شهر بهری الاولی با توجه
توجه بجانب کندوک که در خوبی آب و هوا و فور نزهت و صفا طعنه بر بساتین جنت
المأوی میزد افراخته اقامهٔ دیگران سرزمین بمنزلت گروه در قلعه کوه باستحکام اساس
خود داری پرداخته و ایران نصرت نشان با مراقد سر بر سقناق ایشان عازم گشته
آنطایفه چون دشت و کوهرا در زیر پای یکران غارتیان یکسان دیدند طالب امان
گشته روسای ایشان وارد دربار فلک شان و مشمول عاطفه بوجهان شده
با افواج بحر امواج که بمثابه هزار جات مشغول بودند خدمات مرجوعه را انجام داد
وجمعی از آنطایفه را در سلک غلامان انتظام داده در بیست ششم ماه وارد
دربار عزه جاه گشته از آنمکان فوجی ضبط قلعهٔ جلال و تادیب دله میر عباس لغمانی
که مرتکب قتل یساول دیوان شده بود مامور گشته حاکم جلال آباد کوماندان لغمان
کابلیان شده بود فرار و باقی امان آمدند یازاطاعت نمودند و پنجشنبه سیم ماه جمادی
الاخری بقدم استقبال پیش آمده قلعه را متصرف و اداده چون دله میر عباس لغمانی
وقت بر فراز کوهی امداد و سقناق کرده و مجمع بود و جمعیت عظیم از مردان کار

دولیران

دار و لیران کار زار فراهم آورد و اساس اینرا بلوازم اسباب خود داری استحکام
داده بود غازیان دسته بدسته بستقبالهای او پیوسته آن بنای قوی اساس را بدستیاری
سر پنجهٔ شوکت قاهره درهم شکسته تصرف در رجال ایشان را عرضهٔ تلف و غارت را بهم
و نسوان و اطفال میر عباس را بقرابت ساخته بدرگاه معلی آورده بعد از چند روز بعطا امور ان بهبود
بهار سفلی را که در پنجشنبی جلال آباد واقع است بچمن ارای قدوم فرودین اثر رشک بهار علیا
آمد بارکه هر کس زمین از آن وادی را زینت کوشک و بستان خود ساخته

چون ایام

اوقات نصرت آیات عازم هندوستان سفر بعید المسافه پیش نهاد همت خاقان گیتی
ستان جلال نصب و تعیین یکی از فرزندان فرزانگان کامکار شاهزادگان را که
نامدار بدارائی فرمانروائی ممالک ایران از فاطر اقدس میگذشت در کابل امر فرمایند
بتفاوت بود که شاهزاده رضا قلی میرزا که اکبر و ارشد اولاد و در آن اوقات در رکاب
حکمران فیج تمکن داشت ایالت ولایت جرم خان بیات و میر خان افشار بیگلربیگی
هرات مسیر و دو فوج از غازیان را بهمراهی قضت آنجا گذاشته از راه خواف و بیابان
وارد وادی نصرت نشان شود بعد از وصول مضرفیج که هنوز موکب همایون در

نادر آباد توقف داشت شاهزاده امرا الا پوسته شرف انفاذ گرویده بود که در آنجا بکار افواج
نظر شعار از کار رزم پکار باستند متوجه قندهار شده امور آن ناحیه را منتظم ساز د شاهزاده
بروفق فرمان رایت افراز توجه بانولایت گشته بود سنقان نام قاقان که در آن
زمان در مخالفت اقامت داشت با سایر سرکردگان و سرکشان آنناحیه تاب مقاومت
نیاورده سالک طریق هزیمت شده شاهزاده آنولایت را از اضداد و اوباش پرداخته
دفاد در حوزهٔ اقتدار استیلا داده آورده در اثنای انتحال امر همایون بشاهزاده
واصل گشته بکوکبی را معروض توامیم سریر سپهر مداره و مجدد احکم مبارک باحضارش اصدار
یافت شاهزاده راه نوروز طریق ارتحال گشته بعد از ورود بکابل بنوا آخر و فرار در کابل
گذاشته در رجب و چهارم رجب وارد حضور ظله بوکا مکار گشته روز دیگر حضرت ظل
ظل اللهی بملاحظهٔ سان عسکر پادگه که در موکب شاهزاده آمده بود توجه داخته تا چند روز ایامی عمت
برسم سان در نظر آفتاب سان گذشته و چون اسب بسیاری از ایشان در سرحد
بمعرض اسقاط در آمده بود بعکی اسپان تازی نژاد و سلسله عنایت و بنابت دارا افراز
داشته رخصت و نصب بسکونت کابل و فرمانداران شاهزاده کامکار تفویض و در روز جمعه غرهٔ
شعبان بعد از ظهر بدست مبارک تارک او دشاهزاده نصر الله میرزا را بتبرز بخشیده
افسر سربلندی داده مقرر فرمودند که در عهد شاهزاده کیفیه را بسبت چپ زده

بعد از ده

بعد از آنکه پادشاهی بهریک از اولاد بکیم جناب مالک ملک تعلق گیرد جیغه را بدستور
ملوک بجانب راست زنند روز یکشنبه سیم ماه رضا قلی میرزا را مرخص و با شوکت و شان
بجانب ایران روان ساختند روز دیگر لوای جهانکشا بجانب جلال آباد نهضت یافته در دهم
ماه از جلال آباد گذشته بجانب شرقی بفاصلهٔ شش فرسخ قباب بارگاه عز و جاه بر اوج مهر و ماه
افراشته شده در آنجا دوازده هزار غازیان پیل افکن برسم منغلای مقرر گردیده کوه و دشت
پشتر را بانواز شوکت و فر پاشته و شش هزار نفر بیشخانه کشی موکب همایون
اختصاص یافتند

چون از دولت کورکانیه صوبه داری

کابل و پشاور با ناصر خان میبود بعد از تسخیر غزنین و کابل کامکار ممالک از جوزه تا نقر
کورکانیه بدرفت ناصر خان از صدد و پشاور و سلک جمعیت را منعقد ساخته مشغول خود
داری شده مدد و رجنبی که اعیان دولت کابل با دغان همایون عازم شاهجهان آباد شده
منشور عنایت از موقف اقبال در باب رداشه کردن ایشان باسم ناصر خان عز انفاذ
یافته ناصر خان بلاحظه پاس حقوق آمد و لت ابد پیوند راه امتثال بر فرمان همایون
بروحه جنبانی داس بتحریک بتبر کردن آتش جنگ پرداخته بعلاوه این معنیت مترکس
از اقاغه خیبر و پشاور را در ناحیه جمرود اجتماع داده بمحافظت در بند اشتغال ورزید

دوانزدهم ماه مزبور منزل موسوم بر کاب معذب مراد دولت انجا و آماده مجرد طناب گشته بنده
آغرو قراول موکب نصرت مآب میرزا کاظم نشسته خود حضرت اقدس طرف عصری ازاه مشهور بر خورد
که کوه بسیار بلند در راه صعب و دشوار بود و با فوجی از غازیان جرار و دلیران نبرد کردار سوار
و چریده جزم تنبیه ناصرخان ایلغار و صبح روز دیگر که و ساعت از روز گذشته بود
سی فرسخ راه طی کرده و از زیر آبه بسر دولت انجا عت رسیده ناصرخان از آمدن معظم
همایون خبردار گشته بتهیه جنگ پرداخت و صفوف لشکر آراسته بستانداران سپاه مخلوط
زیر رکاب ایشان ریخته در طرفة العین ساک جمعیت ایشان را پراکنده و ساخته جمعی کثیر عرضه
شمشیر و نامرخان با جمعی از روساى هندیه بسیکر گشته بقیه راه فرار پیش گرفته و غالبی از اردو
و اسباب ناصرخان و لشکریانش بکوزه نصرت دلیران انتقال یافت و بعد از دو
روز افغان معتمد که فیروز بوده بنده و آغرو فرستاده بنزد موکب والا پیوست و مورد عنایت
شده و آن حدود را شاعر مناسب پرور از پرتو مایحتاج الوجود مقرر ساخت
فسر گردید

انگیختن جماعت لشکر تتار و تکه کوه البرز کوه بسکی و رفتن
برای کیه و ساکن ایشان مشتمل بر کوهستانات و جنگل پر درخت و دره های بسیار صعب
باستظهار جاه و سامان بعضی از ادرار نافرمانی پیرون میاورند ضمیر الدوله ابراهیم خان
بر سالار

سپه سالار آذربایجان بحکم والا عازم تنبیه ایشان گشته آوازه شکسته و شان عارضی
سایه پرداز هستی اهل نفاق و مساکن ایشان از اخگر خورد شرار احتراق یافته مخلوط
گشته و تا مالحان جمعی از ایشان که فرار گوهر اکهن و فراکاه نفتکیان گزین ساخته
از اطراف آغار جنگ و ستیز کرده بر ابر دلیران کارزار آمیخته کرده ابراهیم خان بحکم اقتضا
طول تفنگ شده پس و پیش و حضور از این قضیه پرشور بر بنیان عزم ملوکانه راه یافته
امیر اصلان خان قزلباش را با یالت آذربایجان و صفی خان بخاریرا که سردار لشکر جنبان
بود بسرداری آذربایجان تعیین و مقرر فرموده که با عساکر آن سمت بقدر امکان تتبع
تادیب انطایفه و محافظت آنحدود و نواحیه پرداخته مستقر انصراف موکب همایون باشند
در پانزدهم ماه فرخنده فرجام صیام پرچم اعلام نصرت فرجام بجانب شاه جهان آباد
اهتزاز یافته امرا همایون بفرضه و معروض که در رود خانه جسر متین بسته شود که افواج
قاهره چند روز دیگر فوج فوج از ان جسر گذشته موکب منصور نیز بعبور مبادرت
عبور کرده اگرچه احوال معلوم نزدیک و دور نگشته که بچه قرار زود خانه سنجاب بدون
سفینه و کشتی بعبور میسر باشد لا بد راه خانه قاید اقبال فیروزی در هر یک از رود خانها که
نمونه عبور و خاروخاشاکی در بای خون خوار بود معبر و گذر پیدا کرده سوار و رود باب با بار و
اسباب از آبگذشته هیچ و شخصی از کس از سپاه لاهور در آنطرف آب در زیر آمد گرد

بعد از آنکه دار السلطنه لاهور بکیوان اشتهار در آمد عرض اسپاه کان پایه سریر گردون نظیر
رسیده که حضرت محمد شاه پادشاه و الا جاه هند و ستان از اطراف ممالک محروسه
بجمع کردن سپاه و عازم مقاتله کوکبه نصرت پناه هست موکب جهان کشا روز چهارم
بیست و ششم شهر شوال از لاهور بمضافات وارد رود خانه ژرف عبور در دره گشته
مضرب خیمه وارد سرحد هند شده و در اینجا بمسموعات رسید که محمد شاه با سیصد هزار
سوار و ده هزار نفر پیل جنگی و ستبر از عراده توپ آذر درخشان برق قبا
و اسباب و اثاثه شاهی و رزم آلات جنگ وارد محل موسوم بکرنال بیست کروهی
شاه جهان آباد گشته چون رود خانه قیض آباد که علیمردان خان او زبک بشاه جهان

قلعه رحمان قلی کاخر را من خافیت ساخته رایات خود سری افراخته بودند فرار بر قرار
موکب همایون بعد افاضه ایشان پرداخته در اساس قرار آمنت خاشاک فساد ایشان
امان کرده موکب همایون والا نیز متعاقب از آب گذشته در آمنت رود نصب
سراد قا سپهر نمون فرمودند مقارن آنفوج کثیر از جنود سدسکندر گرده کا زمین و آسمان
کرسی جمعیت را انقاد و داد و بامداد کرد یاخان ناظم صوبه دار لاهور میاید مدد و در محل
علاف پور لشکر همایون لاهور مشهود دیده و قراولان گشته فیجاهین کار بستیز و آویز انجا میدند
ایشان نیز بار ان پوسته مکرر مدد و دی که با قتضای قضا از حلقه دام کمند دلیران نا
یافته عنان تافته رو سوی موکب همایون نکوالا لاهور کرده باع شعله ماه مقر کوکبه عزو جاه گردیده از کرتا
معاودت خود را با فوج منصور از قبیل معاودت خلعت فاخره نور دیده کفایت خان دکن جهات خود
مطلبشان بدربار عزشان فرستاده خود نیز روز دیگر بر جبه سای استان فلک بنیان
فایز گشته بیست لک روپیه دیگر قبل کوه پیکر و هدایای دیگر بر سم پیشکش از پیشگاه حضور
انور گذرانیده لوازم خدمت و انقیاد بتقدیم رسانیده خلاع فاخره خسروانی و
اسب نازی نژاد با ساخت و زین زرین و دیگر تحایف و تشریف مرصع یاد و عنایت و
نوازشات دیگر در باره او صندول و ایالت لاهور بر سبیل استمرار بادمحمول و
موکول گشته فخر الدین خان والد ماجد صوبه دار کشمیر را که مردم کشمیر از تعدی

او کنار

آباد جاری گرده از جنب کرمال روان و اطراف دیگرش بجنگل پیوسته است در
امکان حصن حصین و قورغان متین ترتیب داده توپخانه را محیط اردوی خود ساخته
عزم مقابله و توقف دارد ضه بو بهمال شش هزار نفر از سپاه خون آشام را بفراول انگیز
فرمودند که ماحوالی اردوی محمد شاه رفته بتحقیق احوال او را نموده
کوئی را بعرض والا رسانند بعد از دوانه کردن ایشان موکب فتح نشان روز
روز شنبه متوجه آماد از سرحد هند حرکت دارد منزل بمنزل دوازده کروهی در
شنبه نهم ماه وارد قصبه ابناله شت فرسخی کرمال شده مسافت دهشت کشته چرا
محرم شده آخر فراسر کرده فتحعلی خان افشار چرچی باشی و جمعی از سرکردگان در
گذاشته روز چهارشنبه دهم شهر و یکجا متوجه از ابناله حرکت داده کروه راهی کرده شاه
جهان آباد را محل نزول اردوی ظفر بنیاد ساخته فراولان نهر شب چهارشنبه متوجه
اردوی محمد شاه رسیده موافق کیش و رویه سپاهگری در گوشه کمان کمین زده گرده سم
و لبری در سر توپخانه او جمعیرا متفرق و چند نفر زنده دستگیر کرده بسرای عظیم آباد
کرده تا ده سر برکشته توقف داشت جمعه پانزده هم ماه مزبور دو ساعت از شب گذشته
چند نفر از فراولان وارد و گرفتارانرا بحضور والا آورده که تحقیقات زبانی بعمل آمده معلوم
روانه عظیم آباد ساخته نفراولان اعلام دادند که در همانسرا توقف و جمعی از بقایای
جلادت

نصرالله میرزا بقول همایون ملحق و در آن موضع لوای قرار کردند و در اثنای آن ایام سعادت
خان آگاه میشود که پیشنازان جنود منصوره نبذ او را تاخته اند چون مردم ایران بود
حوصلهٔ غیرتش این معنی را بر نتافته از راه غرور در آماد و جنگ کشته خان دوران سپه سالار
هندوستان با واصل خان سردار قشون خاص بادشاهی و جمعی از خوانین عمده با ما
او از جای در آمده قشونهای او را دسته دسته کرده با توپخانه های سنگین و اشتر گرین
آهنگ میدان جنگ کین کردند یعنی محرک عرق حمیت بی شائبه او نیز با انتظام مطالب
الملک که صاحب صوبه نهمالک دکن و از عظمای آن دولت بود و قمرالدین خان وزیر
ممالک مرهاتی خوانین و صوبه داران از حد قزوین و فیلان بهست دارالش و سمی از بکاول
و اسباب آشفته بیرون آمده از نیم فرسخی که میدان جنگ بود با بقور علی محمود
پشت به پشت داده و تسویهٔ صفوف نموده بعرض سپاهان لشکر پرداختند و هم چنین مطالب
سپاه اکثر ده بمنصهٔ سنجش نظر میآمد فریقین کشور گیر فیروزی کار از دو سه چنین روزی بود خان
جمیر الصیانت اردوی همایون مقرر و سر و برار آسته درج و منغر ساخته بر شهسوار دو
خرام سوار و قول همایون مستقر صولت نصرالله میرزا و جمعی از خوانین نامدار کشته توپهای
کوه توان را که میدان جنگ متحمل آتش افشانی آن نتوانند بر قرار آهنگ می شد در حمت
لوای شاهزاده والا تبار گذاشته در رایت آیت بوسه بفرق اقبال مقرون بنصرت الله

در عرصهٔ رزمگاه افراشته خود با انواع نصرت امواج و مبارزان عرصهٔ کین توپهای متلو
متوجه میدان مبارزه و عازم رزمگاه رزم آورد گشتند رئیس تپهٔ او لشکر میکران بود

سرانگشت کواکب خون بجکان بود برون رفت از هم صف کشیده مژه بر هم زدن
از جنگ دیده شد از آمد شد مردم سیاهی غبار خرمن مه کاه ماهی فلک جنبان
که دامن در کشیدی سر انجرا بوک نیزه دیدی غریو خم زدن دلوله بر رخ
هفتمین انداخت و پرچم رایات تظلوم بسوی ساحت سپهر اخضر گون برافراخت
چرخچیان طرفین مانند چرخ فتنه جوشور انگیزی پرداخته مبارزان هجر آرد و دلیران خونخوار
دست باشتعال آلات حرب کشادند سرای دلیران مانند جلاب اندر دریای خون سر
کردان هر ماته که سوار قفگ میشد چابکسواری را از مرکب هستی پیاده میساخت و بر
از دو تا نوپه کردن بانگش افغانی میکاشت و ندای برنان شرر برق هستی خنگ فرو میکرد
القصه از ابتدای خورا الفضای شش ساعت نلیده حرب اشتغال داشت و از زبانهٔ نار حامیه وصف حال میکرد
دلیران بسراشانه و خصم انگنی اشتغال داشت و از زبانهٔ نار حامیه وصف حال میکرد
زمین از کرد و گرد سوار و پیاده تغیر اذا زلزلة الارض زلزالها میکند سفیر تپهٔ صفای
بجا دالبرق خطف الابصارهم در دیده جلوه میداد و کوه فگنک مرکب آهنگ تقصیر و تعلل
رجوعا نمیشناختند بزبان حال او انمود زبان تیغ مصفی مستعار بالشوق والاعناق

برنان قاطع با دامیرسانید شد افروخته آتش رزم و کین زخون گشت گلگون
سرای زمین کرفته زدود فگنک جرماه فضای جهان گشت چون شب سیاه
زنوک سنانهای خارا گذر شده چشمهٔ چشمه زار سر بسر زقطعیدن کشتکان در مصاف
شده پشته بر پشته چون کوه قاف زبسیاری کشته و خستها در آن عرصه خارا نبد زیر پا
تا اینکه سعادت از لشکر مندیان روی برتافته بکباره بجانب اهرام شتافت سعادت
خان و نثار محمد خان برادر زاده او که در موج فیل قرار داشتند همان نخوا افتاده با
خود زنده کرفتار و خان دوران که سپه سالار و مدار ایه سلطنت بود زخم کارکشته یک
پیراو با مظفر خان برادرش مقتول و میا عاشور خان ولد دیگرش لقمهٔ آسان در
در آماد خود شش نیزه و دیگر بحلت آنرخم کهکار کرا فتاده بود در کذشت و واصل خان کرد
قشون خاص محمد شاهی با شاهزاده خان افغان و با دکار خان و میر حسینان کوه
و اشرف خان و اعتبار خان و علی اصغر خان که از امرای معتبر بودند با قریب صد نفر
از امرای والا مقام و خوانین و عظمای دیگر و سی هزار نفر از لشکریان ایشان
عرصهٔ شمشیر زهرا کبون کشتند و جمعی کثیر زنده بسلسله کرفتاری پیوستند و محمد شاه
با نظام الملک و قمرالدین خان قریب یاردوی خود شان تپهٔ صفوف و اعلام
اعلام دولت نمود نبوده بعسکر خویش ملحق شدند بذیل تحصن زدند و فراریان

بیحد و مر و فیلان کوه پیکر و توپخانهای بادشاهی و امرا با غنایم بسیار و اثاثهٔ افزون
از حد و شمار بحیطهٔ تصرف در آمده تا عصر آنگ عرصهٔ میدان از وجود دشمن و سپاه
هند خالی و با جساد کشتکان مشحون کردید بعد از وقوع این فتح نمایان چون محمد شاه
اطراف غور خان خود را بمورچل و خندق و توپخانه استحکام داده بود و بندوبست خود
کردون نکوه سپاه انجم کرد و هر اون یورش نداد و از چهار طرف بمحاصره اردوی او
هندی مامور ساخته به تشدید راه فرارشان بر بستند چون محمد شاه را کار با ضطرار کشید
روز سیم خلع سلطنت از خود کرده افسر سروری از سر بر کرفته با خوانین و امرا
استظهار تمام وارد دربار سپهر احتشام کردید در حینیکه پادشاه دکجاه عازم دار
الامان حضور اقدس بود و بمراعات نسبت ایلی دشمان که فیمابین حضرتین محقق بود
از جناب حضرت ظل اللهی شاهزاده نصرالله میرزا تا خارج اردوی همایون استقبال
آن پادشاه فرخنده خصال ما مور و مقام و ورود بارکاه مسعود آنحضرت ظل اللهی نیز
تا بیرون خیمهٔ مبارک راه و رسم اعزاز پیموده از آنجا که دستکیری در امثال مقام ستوده
آئین سروری بود دست آنحضرت را از روی تلطف کرفته در مسند همایون هم نشین
خود ساخته در حضرت زمام کل ممالک هند و ستان بدست تصرف دولتیاور
در آمد محمد شاه چاشت آنروز در بارکاه خاقانی همان آنحضرت میبود اکرای که از اطراف

جهان میزبان شایسته چنین مهمان بود بعمل آمد بازمحمد شاه بمعسکر خود مراجعت کرده
افواج قاهره بهمان نهج دست از محاصره اردوی بادشاه هند برنداشته
تا آنکه بامراشیکوه از اردوی خود کوچ کرده عازم یارودی همایون گردیده بحفظ
پاسداری حرمت آنخاندان والاتبار خیمه نشیمن بادشاه والاجاه و سریر آرای
حرم محترم او در کنار معسکر نصرت اثر قرار یافته و عبدالباقی خان زنگنه را که از
اعاظم امرا بود با جمعی مامور کردند که همه جا همراهی رکاب آن بادشاه والا
نموده ملوازم معماداری و شرایط خدمتگذاری بردازد و از آنجا روز دوشنبه غره
ذیحجه الحرام رایت جهانگیر بجانب دهلی که بشاه جهان آباد اشتهار دارد منعطف گردد
روز چهارشنبه هفتم ماه باغ مشعله ماه مقر گوکبه عزو جاه گشته روز دیگر در آنجا توقف
و حضرت محمد شاه برای مدارک که لوازم مهمانداری بروز بهشته بانجا خدمتگزاری
روانه شهر گردید روز جمعه پنجم ماه از باغ مزبور سوار و غازیان از اینده های
درب دولت سرای خاص پادشاهی بسال بسته باندازهای متعین از زر
بقبهای گران بها و افسته نفیسه از ذخایر پادشاهی آراسته و قلعه را که از مستحدثات
طبع پادشاه معدلت بنیان شاه جهان و از طلوعات سلاطین باعز و تمکین بودند
تسخیر نمودند گوکبه دولت ساخته محمد شاه را نیز در همان طلوعهای ذاوندار

(ورق ۲۰ ر)

در روز ورود موکب اقدس محمد شاه بسفره افتاده در بزم ضیافت گسترده بعد از انقضای مجلس هریکی آنحضرت برداخته فرمودند که موافق عهدی که روز دوم قرار یافته سلطنت هندوستان بازجناب حضرت شاه تعلق دارد و آنچه شرط ادا درسم وداد و پاشه مقتضای رابطه یگانگی دربارهٔ دولت ابد پیوند گردانیده بعمل خواهد آمد محمد شاه مراسم تکریم و تسلیم بتقدیم رسانیده و بشکرانه این عاطفت که تاج بخش گردن سلاطین است علاوه و ازجان بخشی یافت تمامی جواهر خانه و اماثه پادشاهی و ذخایر سلاطین سلفرا که در دستگاه سلطنت موجود و مقفل ساخته بمعرض عرض درآورده برسم نثار گذرانیدند هرچند که همت کان خاصیت بحر نوال خدیو بیهمال نظر باعتنا و توجه بران نمیکرد و خزاین که جمیع خزاین سلاطین روی زمین باعشر اعشار آن برابری نمیکرد بنگذنده دامان نیاز مندی برا از قبول آن درچیده اما بنابر مغالطه پادشاه والاجاه آنچه عین مسئول نفس بذیرفتن گشته معتمدان امین بضبط خزاین و بیوتات تعیین فرمودند

چون افواج خجسته روی ستاره سپاه در زوهیر زمستان
بادیمایان عرصه جهانند بهواداری اسفندار مذان ریاحین که در فضای خلوت و گلزار
بر طرف جویبار ها نزول کشوده بودند دست بافته شاخ و شاخه را بشجار امشاجره

درهم شکسته در نوداد باش بهمن در محلات خیابان چمن دست تطاول افراشته
سینه گل را بزخمهای کاری چاک چاک و گلگون قبایان چمن را از لباس بار دیر
عریان ساخته از جیب غنچه میان زر درآوردند شبنه چشم دریچه که عید بوزن
انحنی معماران افتاده بود خسرو زرین افسر بعقصد دفع فتنه شتاز خلوتسرای خود
برای خاص حمل خرامیده نوخواستگان فولی ریعی لفاکران صیاد غمال را بنهب
غارت گریبی دیگر بفرمان داد ثابت قدمان انجار از غنچه دست بر کمر خود برگرفته طپانچه
کلاه لاله و گل از آب غیرت چهره برافروخته از جای برجسته و منبع فنان در میان
از شاخهای تیز و نیزه دستان بر داشته میان ستیز جست بسته نوبیدستان چمن
بگوشمال فوج پرخاشجوی زمستان ساز برگ خویش کردند و بلازم صاحب شوکت گلستان
دلیران صفوبرلوای گلگون بموجب در خورعرضه بخشش افزاخته بجاگیر سوبازار فصول روانه
گردیده عازم دیار خویش گشتند ای بسا دیار و خیابان که از خیام و هجوم لشکر بهار حیرت زده
جاههای خویش خشک بانده تا حریفان زمستان چنار آسا با تشی که خود افروخته بود
دود گرفت تعیین شعله گلهای آتشین دود از خانه زمانه برآورده روز فروزیش بیوقف
طرف عصر خدیو منزل محمد شاه را بقدوم میمنت لزوم رشک بیت الشرف انشا
ساخته شد و هر دو ن زنگ فتنه [illegible] نقش طرفه برانگیخت التفصیل این

اجمال آنکه

در روز یکشنبه یازدهم ماه بدون اینکه از جانب محمد شاه اشارتی بازطرف
معارف تحریک واقع شود دولتخواه آشوب و شغفته بلند گشته جمعی از عوام داش در
میان شهر با اهل اردو و برخاش و بعضی از سپاه منصور که در اصل شهر نزول
نموده بودند در آویخته در مراسم دست درازی کوتاهی نکرده و چند تن از لشکریان را
بتیغ نافرمانی و خنجر فرمانداری ساخته خون بیگناهان را حنای شب عید و قضا
دست امید نموده سرپنجه دلیری را به مهمان کشی برگزیدند و از آنجا بپای تهور بر
قبلگاه رفته فیلان را متصرف شدند حکم همایون صادر شد که جمعی از دلاوران در
دروب و محلات مانند فیل نجوم که پاسبان محلات مدارات فلکند نامبکاران
دیدار از خواب بیسته بیدار و ثابت قدم باشند و نگذارند که فتنه از غارت
باز نمیخود داری بیرون گذارند فردا بدانچه مقرر گردد عمل نمایند مهام طلوع
آفتاب که قهرمان قهرا گو دصبح مهر از دل بدر کرد انتظام تبع از جام برکشید خدیو نشر
اضاب از سرکین سر و برداس شرح و شفق آراسته با چهره افروخته و عارض
تابناک بر پشت فلک خنک برآمده و خدیو بیهمال با هیئت خجسته صورت سکیمن
سوار و گیران جهان پناه و مجمر گذاران و تیره دار بهرام صولتان گیوان آتا مالیه بدر گاه مال
آسا گشته بدر مسجد میان بازار در بقدوم احمد آن مسجد و خاص عام ساخته

بعد از تحقیق اینکه حرکات دوشیزه از کدام محله و جماعت صادر شده دلبران فوج فوج جمعیه
انگیزه تعیین و امر بقتل آن محلات فرمودند شور محشر و آشوب فتنه اکبر در سپاهان
شهر پدید آمد فی الفور در و دیوار عمارت رفیعه عالیها سافلها کرده و مسکن
اصحاب شان صفت خوانهٔ زنبور هنر پرفت بنای دلکش بروز نشاء شراب نادانی
غوایت خراب افتاده ذکور و اناث سلسلها مانند تره و ماده بزنجیر شیون در گرفتند
سرانا یکه بر قصور جنت میزد صدمهٔ گنج کاوی جان قصور یافت و حوضهای گذاره
سار لطافت کوثر آب سجور و غوازه جوشش خونشد و جواهر از جوهر بیان و عمر انسان در
بازار دکاکین تجار و ارباب مکنت سوداب و دنامی اوراق شهر بضبط تجار آمده غارت
آن گروهی باشی هنار آشنا شش درون خود سوختند و از این دیوانگی مانند شاخ بید لرزان
آویخته دار سیاست گشتند و بشرارت این شرارت دراز دو دمانها بر آمد و سود او
دلهای مجرم دیگباه چون شعلهٔ دود بخشت و تر سر بر فلک کشیده و حاصل از دوره دانه
جهیر اله در سجده جامع و چند محله دیگر صغیر او کبیر اعرصه تشیر شده از مقام طلوع تیر
اعظم تا زمان غروب زبانه این مشعلهٔ پر شور و شر بنا میرسید و در گذشت کوب
و رفت در وب و قیل نبت دار تقصیری نشد هنگام شام گر نصف آن مقدور بود لکه کوکب
صبوه و قهر آتش جمل عوام بودن عرصهٔ عرصهٔ زمین رنده کلان سی هزار تن از خورد و بزرگ کشته شده
بود و الله

بود و الله انجا در مقام استیمان و پادشاه و الاجاه بواسطه نظام الملک و قمر الدین خان
در صدد شفاعت در آمده التماس آتش جان سوز غضب پادشاهی بزلال عفو و
بخشش فرو نشست و قرمانداری قوت را بر بیگلران لشکر شوریت و اسرار کل
که در تصرف لشکریان بود تماماً استرداد اولیای ایشان تسلیم شده کویا زنا
گزند چشم بد کز سر بد و ما کن آنطایفه رسیده سوخت و چند شب عشرت ستیزان
داماد قمر الدین خان و شهسوار خان که از اعاظم هند بود بر سر فیلان و فیلخانه رفته مر
قتل فیلبان بیشی و ردن غلبه نشده بودند در سقه تره بود در خارج حصار شهر حصن
کشته بودند عظیم الدین خان و فولاد خان که از اعیان دولت کورکانیه بودند بحکم حضرت والا
مامور بر قتل ایشان کشته موی ایهما را چهار صد و هفتاد نفر کرفته هر بار دو نفر
کردند که یکی عرصهٔ تیغ یاسا کردیدند

محمد زمان میرزا پدر کورکانیه را بجهت شاهزاده نصر الله میرزا خطبه کرده بدین سبب اسباب
سور و آرایش بزم سرور برداخته کنار رود جمول مخادی ایوان دیوان خاص هر شب
بچراغان مطلع صد هزار جلوه نما یکصد و هفتاد آیام لیالی عشرت قرار کفت لاجرم نوروز و عشرت
شب قدر ساخته هر روز فیلان کوه پیکر و کاوان فیل منظره بشیر از در ضیافت و هر
صاحب صولت بجلگ میساخته شد روز یکشنبه بیست و پنجم ماه مزبور شاهزاده و الاجاه

بدین شاه و الاجاه رفته بعد از انقضای مجلس موافق آداب و آئین بنا بر علیه خاقان
مرواریدی مرغوب و مجوهر زبور و قامت شاهزاده ارجمندی و هر یکی را چند قصه الماس مرغوب
دسته زنجیر فیل و مجرا اسب با ساخت یراق مرصع برای سواری شاهزاده به پیشگاه
جلو کشیدند و سه شنبه دوشنبه بست و ششم ماه مزبور مطابق سعدین واقع شد انحاصل
در عرض چند روز که ضابطان خزاین و سیوتات از انجام شغل مقرر فارغ شدند حاصل مجموعه
و ظروف زرین و سیمین و اوانی و اسباب مرصع بجواهر ثمین از اینقرار نهصد جلد
بقلم آمد که هماسپان لوامع و دفتر نویسان اقلام از حصر و احصای آن عاجز آمده و انه
انچه تخت طاوسی بود که کنوز کیکاوسی و خزاین و دیعه نوشیروانی را بنمایی
نهایت دور ایام سلاطین سابقه هند و ستان و دکن از جواهر که باصطلاح
اهل هند و ستان هر کروری صد لک هر لک عبارت از صد لک و هر لک عبارت از
هزار روپیه بست حرف مرصع آن بود و هم چنین لاله غطان و الماس و دیکر خشان
و درخشان که نظیر آن در خزاین سیچک از ملوک سلف و سبق وجود نداشته مخزن
دولت نادریه منتقل شده و امرا و خواتین دولت و اعیان دار الخلافه و رایان و بهوریا
و صوبه داران ممالک آرای نیز کرورها و لک ها از نقود و جواهر و مرصع آلات و ظروف
و اسباب برسم پیشکش هر یک بارکاه حضور یافته و سعادتخان فدائی او دانست
و فاتحه یافته

وفات یافت بعد از فوت او محصل بصوبه لکهنو فرستادند که یک کرور زر که
باصطلاح ایران پانصد هزار تومان باشد با فیلان کوه توان و اسباب بکران از
صوبه مزبور که متعلق بسعادتخان بود به خزانه عامره رسانیدند و در ایام توقف از
خزاین سلطنت پیشکش امراء و صوبه داران دور و نزدیک مساوی یا ترده کرد بسیار
همایون منتقل یافت از خزاین و جواهر و اسباب کارخانجات دانائه سلطنت مفخار
خطیره فزون از حوصلهٔ تحریر و شایسته بکار چنین پادشاه بی نظیر کردون بساط
بکار پادشاه و الاجاه کذاشته بآن دستکاه در مدت بیومات عامره کوکنبه
کشودند و بعطا و رد و ساکه مصدر خدمت شایسته شده بودند انعامات شایان
عنایت و بعموم غازیان و ملازمان ظفر قرین مساوی مواجب کاز دیوان داشتند
عنایت و مرحمت کردند و بخدمتکاران آزودی همایون از هر کس که بود بقراری فرصد
روپیه برسم انعام تا شصت روپیه بقدر فرمودند از خاص و عام از دوی سپهر احتشام
و خود و بزرک مولک نصرت فرجام هر کس فراخور رتبه و حال از خزینهٔ خود و کنجینه جان
خدیو بیمال ادراک حظی جزیل و دریافت نصیب جمیل نموده و جیب و دامان را از زر
محصول یا مال ساخته و از قام مرحمت فرجام بهکی و ولایات ایران عزصدور یافته
مالوجهات پارساله ایران اعموماً تخفیف مقرر فرمودند و روز شنبه سیم ماه صفر کیز از

یکه امراء و خوانین عظام دولت کورکانیه طوع و انقیاد و خدمتگاری و دم صدق و اسپان
نازی نژاد عبودیت و مجلس خسروانه آراسته بدست مبارک نامدار حضرت محمد
شاه بافر سلطنت سر بلند و تقدمات خاص هر مند ساخته و خنجر مرصع و شمشیر جواهر
دار زیب میان او فرموده و بر دوش او را بجواهر گرانبها چنانچه عادت سلاطین
هند و ستان است زینت داده تاج و نگین پادشاهی هند و ستان را انحکام
حضرتش تفویض کرده محمد شاه بعد از آنکه سر بافسر سروری و ایالت بستد
گرد که چون بالطاف بیکران شاهنشاهان دوباره صاحب تاج و تخت در میان
سلاطین جهان قرار گرفت شد ممالک آنطرف رود ایک و دریای سند
از قندهار و کشمیر تا جائی که آب مزبور بدریای محیط اتصال یابد بعهده ولایات مقرره
بادر قلیجات با نوبر سیم پیشکش ضبط و بممالک محروسه خانه انتظام یابد چون اکثر
ممالک شرقیه و غربیه آب اتک از فیل غزنین و کابل از اسباب داخل ممالک
خراسان شمرده میشد آنحضرت نیز قبول ضمیمه قلم رو قدرت خود فرموده
در همان مجلس بحکام امراء و اعیان دولت کور کانیه رایحه مشکباری و رضا جوئی
از دستور پادشاه والاجاه ترغیب و لوازم اشاعه ابواب منشقانه که بکار دولت
آید بپوندد و رسم سلطنت را شاد آورده گوش چند بنوش پادشاه و اعیان دولت ساخته

مقرر داشته

مقرر داشتند که در سر بوستان هند و ستان بازه کی علمای محمدی فرمان
کل دستار اطاعت نموده سکه و خطبه را که تا آنزمان بنام نامی شاهنشاهی جاری بود
بازیا سم محمد شاهی جاری سازند و احکام مطاعه سنبرا لقیاد و اطاعت آنحضرت
خطاب بصوبه داران اطراف و راجهای اکناف از موقفا علا عزه صدور یافته محمد
شاه برادر نهنت دار الملک دهلی شتافت و جمعی از هنروران و ارباب صنعت هند و ستان
بملازمت رکاب همایون مقرر شدند روز سه شنبه درهشتم ماه فتح و ظفر از نشانه
جهان آباد رایت مراجعت افراخته باغ شعاع ماه را مقر کوکبه قوایم سریر عزت
فرمودند بهمه جمعه چهاردهم ماه وقت نزول رایات جهان کشا رشک جهان اشتیاق افتاد بهند
وصول کوکبه همایون بسرحد هند راه را منحرف ساخته بهمه چار و دفاهای سنجیده
اتک را جسر بسته از بهنه کوهستان کنیت لباریا که میانه پیوقیت دشت متوجه
مقصد و در بیست و هفتم ماه بصفر کنار رود خانه جناب مشهور بنوربر آباد مضرب خیام سپهر
بنیاد گشته بعد از آنکه نصف سپاه از آب گذشته چون موسم برسات و شدت
آب بود و جسر بسر لطمات آن بحر ژرف برشنافته گسیخت پس بحکم والا گشتیها از اطراف
جمع و انواع ذخیره و باشی و کمی بر رود آغاز عبور نموده چهل روز در موکب فیروزی در آنطرف رود
باتفاق کنه سنگ همیون و مسعود لشکر در توقف انداخته در هفتم ماه ربیع الثانی بمانند الطف

خدای یگانه خود باکش نشسته از آب گذشته باوصف آنکه همه جا عبور موکب اقبال
از دامنه کوه واقع بیشه باز گرمی هوا الجرم بود و نشد اردو داشت گذار نشد حضرت عرش آشیانی
مرغ نفس از طیران باز نماند و جوشن آهنین در بر و لبران نور تقدیر بیشه دلیری
صوبه دار لاهور فرمان تا سر رود جناب در رکاب بود و بلوازم خدمت پرداخته از آنجا
رخصت انصراف و چون پیش نهاد خاطر قدسی آن بود که بعد از فتح و تسخیر هند و ستان
بانجام کار ترکستان و خوارزم که منبع فتنه و آشوب خراسان بود پردازند لهذا از
شاهجهان آباد و بجاره های ماهر کشتی ساز نهای صاحب توقف روانه بلخ نمودند و مقرر شد
که کشتیهای فلک منظر در ساحل رود اموبه مرتب سازند تا رایت جهان کشا و از
آنجا رود سوار ابو الفیض خان بادشاه بخارا را بشنیدن انخبر در بحر تحیر غوطه ور گشته بتقریب استقبال
حالت موکب همایون حاجی نوقاشی نام معتمد خود را برسم سفارت با عریضه اخلاص نشان
بدربار عزت آشیان روان ساخت فرستاده او در بهت دوم ماه شهر مجاری التاریخ
وارد پشکاه سپهر نشان و فرمان در جواب او بقا نگاشته و اصدای از ملازمان دربار فلک
ساخته مرخص پادشاه مزبور روانه اعلام فرمودند که آن سلطنت مآب چون از خانواده
قاآن و نقاده دودمان چنگیز خان بت ملکی او و غیرت مملکت منظور نظر قدسی
توجه جانب ترکستان مقصود و ضمیر مقدرتش جایگاه همراه با عاظم توران زمین بقدم

درعرض راه که از سوابق زمان بر کشی معتاد بودند در مقام خودداری و استبداد
بودند مقلد قلاده انقیاد گشته مورد عفو و امان و اسماعیل خان و غازی خان
هر یک بدستور سابق بر زمینداوری دیزه جات خود فایز شدند و شمول عاطفت
و احسان گردیدند از آنجا که خدیو مهمال را از مبادی حال شیوه کریمه آن بود که سالکان
طریق ضلالت را دون تنبیه اطاعت دلالت نموده بعد از اتمام حجت به تنبیه او پردازد
و او را از شامت سرکشی آگاه سازند فرمان نجد یار خان صادر گشت که در رباب
خود را در بدر و رعایای ملک را گرفتار و رطه شور شر نساخته حکم مبارک را تعویذ بازوی
بازمندی و مشکل گردن امیدواری و سربلندی ساخته بدرگاه معلی شتابد و در چهارده
دقیقه محل موسوم برادکان مخیم سرادقات سلطنت گشته چون در آنجا بعرض اقدس رسید
که آن آبه نجات بگوش فدایار خان بمفاد و ما یتفکم بعضی خبر داده باغوای شوم
نفسانی نسبت بجرات و هندر سورت روی فرار نهاد حضرت اقدس بتنبیه او
او مصمم گشته بنه و اثقل و قراولان شاهزاده نصیر الدین میرزا مامور گذاشته خود با فوج از
عازم جزیره دیبای در شب شنبیت و هشتم ماه مزبور بتعاقب او نهضت و با کشتی
از دریای سند عبور و با بلغاری پرداخته با وصف آنکه دریای سند آنطرف تای
جزیره دیبا شده و صعوبت مرتفعش عازم راه بحیدآباد شده بود در هفت روز با بلغار آنجا

وارد و به محبت خان حاکم ملوجستان عنایت و شکار پور را بعضی از ولایات سند را کلا و جانب علیا واقع شده بود بخواجین داد بوتیره تفویض و دقاست پیشانرا بخلاع نوازش و اصطناع آراسته چون حیات الله خان ولد زکریا خان ناظم صوبه دارالامور ملتان سفر شاه جهان آباد و فرمان رکاب اقدس و جنابت والد خود بصوبه داری ملتان و دوانه ملتان گشته بود در این اوقات بموجب امر همایون مجددا در لارکان بخدمت والا پیوسته در سفر عمر کوت نیز طریق ملازمت بپیموده و در حینیکه موکب منصور از لارکان عازم عمر کوت میشد فرمان همایون باحضار زکریا خان اصدار یافته در این اوان که انحراف موکب ظل الله از عمر کوت اتفاق افتاده زکریا خان بموجب حکم شرف نفاذ یافته عتبه سعادت شمول و مسئولات والد خود از حضرت خسروی بعز حصول موصول گشته در رکاب خدمت حضرت محمد شاه تاکیدات مؤکده و سفارشات بلیغه فرموده رخصت انصراف ارزانی داشتند در آن مکان عریضه از جانب نقیبخان بیکلربکی فارس رسیده که آمدن نسبت سند سر نزده و نه بیرفت و از رود کرمان و از آنجا ملک دیار حاکم آنجا در مقام سرکشی برآمده شارکه فوجی را بر سر قلعه تعیین نموده بر او مسلط و او را بالجمله اطاعت درآورده بنابر احاطه انقضای دریا غرابات را از زوی دریا به بندر جاسک برگردانیده و خود در رکاب کرمان توقف دارد و حکم همایون صادر شد که چون کار سند بزودی اتمام و اکمال سرزمین و انجام امور آن

سیر چنین پرداخته هر چند که کامیابان میوه کام از شجر جهانیان نگرفته باغ کامرانی عرصه جهان در دست باغبان اقتدار ایشان است هیچ وقت از لذت اندوزی میوهای رنگارنگ مستلذات جهانی و سیر بستان سرای مشتهیات نفسانی فارغ نیستند اما دو چیز از سایر خطوط مرغوب طبع این هندیو کامیاب میباشد از جنس فواکه خربوزه است رغبت تمام دارند چنانکه در ایام توقف در بغداد از کاریز عباس آباد هرات فالیز آنرا بتربیت مزبت بقالیز قمای بلاد است خربوزه بغداد میآمد و در راه اقامی که رعایت مطالبات در ممالک هندوستان میبود از ملتان و هرات و سرو شاه جهان آباد قافله حلاوت در راه و مطایای کوه پیکر کران بار خربوزه های نفیس آن بوم بر پشت کشته چاشنی بخش ذائقه دور و نزدیک بندگان درگاه بود و دیگر آب خوبیست که چوشته مرضی رایض ریاضت کش طبع همایون میباشد و چون این معنی مفهوم آشنا و بیگانه و معلوم دوست و دشمن گشته فرمانروایان اطراف آسیان نازی نژاد و ایلچیان خرام کاروان پیشکشهای خود ساخته باین وسیله تقرب میجویند و بآستان مواهب بنیان سجده کاهش توسل مینمایند و در ایام توقف موکب والا در سند فرستادهای شاه والاجاه بالتحف و هدایای مرغوب وارد درگاه شاه جهان پناه گشته چون شهزاده رضا قلی میرزا که در خلال این حال بسیان بهادر و والی بخ نیاده از مرز از بخ بر سم پیشکش انفاذ نمود

کردون وقار نموده بودند چه سر بسجده کوه توان و دویت بار شتر خربوزه بخ تحفه سده کار پادشاه والاجاه هندوستان ارسال شده و فرستادهای آمده دولتخواه معزز ساخته رخصت انصراف هندوستان دادند

بعد از انجام مهمات
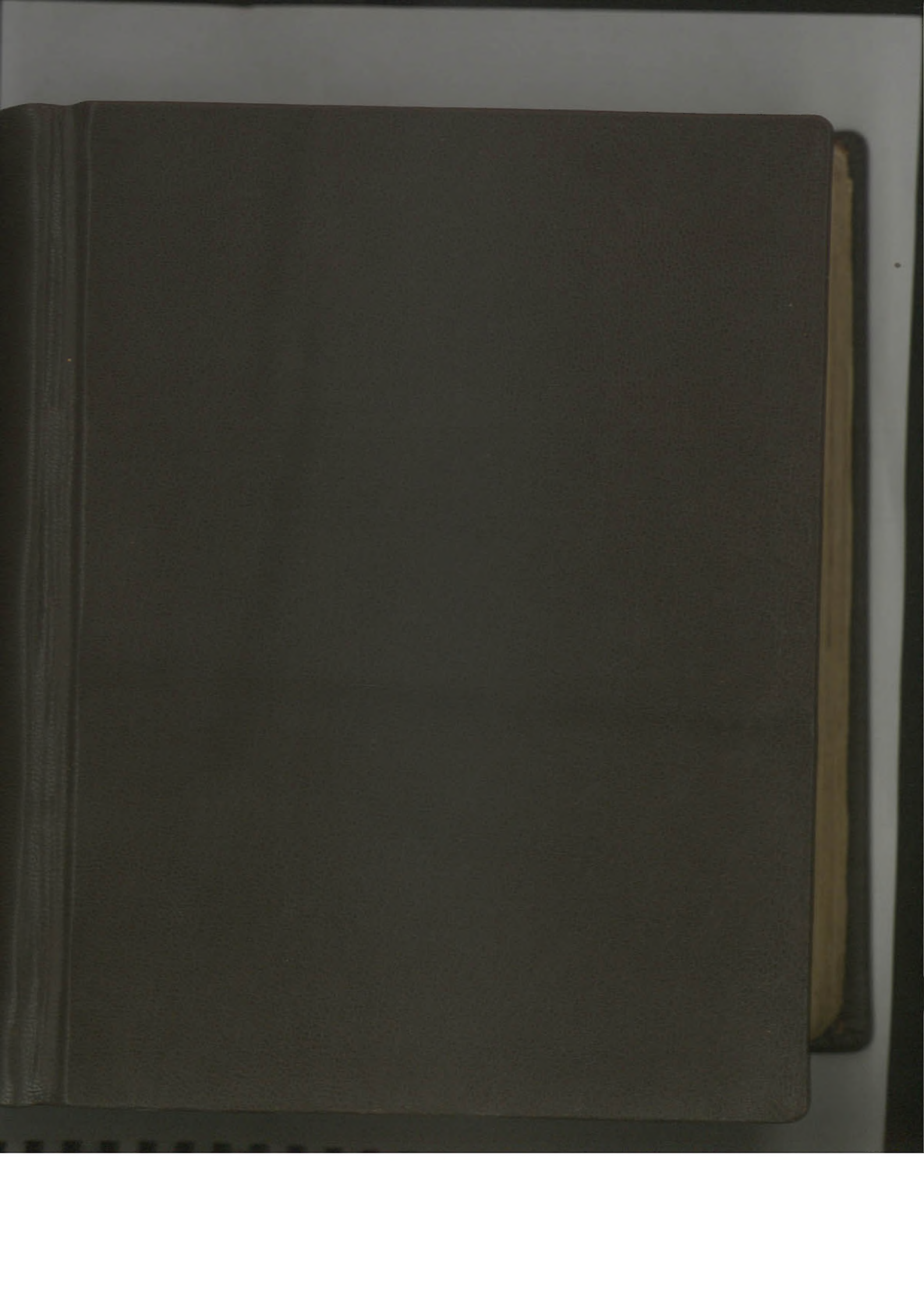
و انتظام مهمات و فراغ از مهمات ریاض سنه میان است به تسخیر ممالک ترخان گشته فرمین قضا آئین بنفاذ پیوست که در جمیع ممالک محروسه تهیه اسباب و اسباب دولت و شوکت نموده سیوسه هجده غازان نصرت نشان بنادارک سفر ترکستان در هرات حاضر نمایند چون شاهزاده رضا قلیمیرزا کیفیات سلطنت قابل بود در آن اوان بموجب امر اقدس و فرمان اقدس مقصود هرات توقف داشت هم ایام قشلاق در الجا بود و نهایت بیست و دهم جمادی الاخر را انجام کرده اند مقرر شد که شاهزاده با قشونهای خود در هرات موکب والا پیوسته شاهزاده کامکار را برای ملاقات ادارض اند سن همراه چاوردر سیزدهم محرم الحرام سنه اثنی مطابق پنجم دلو اعلام جهان کشا بعزت و کامرانی دوشنبه سلیمانی از لارکانه آسمان ساکنه ارزانی داشته دو توشیح من اعمال بوجستان معاودت نمود روز پنجشنبه هفتم ماه صفر حسن قولی که در حوالی نادر آباد واقع است منهیان بشارت عزوصول رسانیده و ایام سعر نهضت اثر هندوستان در تاریخ غره ماه صفر سنه